

یادداشت‌های علم

جلد چهارم ۱۳۵۳

ویرایش از

علینقی عالیخانی



یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۳

افزایش بی سابقه‌ی درآمد نفت که از پایان سال پیش آغاز شد به راستی سرگیجه آور و همچون رؤیای شیرینی بود که ناگهان واقعیت یافته بود. درآمد نفت از تقریباً ۲/۴ میلیارد دلار (به قیمت‌های جاری) در ۱۹۷۰ با جهشی چشم گیر به حدود ۲۱ میلیارد دلار در ۱۹۷۴ (کم و بیش برابر با ۱۳۵۳) رسید. دستیابی به چنین ثروت عظیمی دولت و مردم را خوشین به آینده کرده و باور همگان این بود که در آینده‌ای نه چندان دور ایران از رده‌ی کشورهای در حال رشد جدا و به جرگه‌ی کشورهای پیشرفته خواهد پیوست. تنها سؤال این بود که چه گونه و با چه شتابی ایران برای همیشه از تنگدستی و عقب افتادگی رهایی می‌یابد. شاه که تعطیلات نوروزی را در جزیره کیش می‌گذراند به علم می‌گوید «هنوز خیلی امیدها دارم. باید این مملکت را به پایه بزرگترین کشورهای دنیا برسانیم، نه این که در خاور میانه اول باشیم. دلیلی ندارد که نشود، هم قدرت داریم [و] هم مواد اولیه داریم. مگر دیگران چه کرده اند که ما نتوانیم بکنیم؟» (یادداشت ۱۴-۱ فروردین ۵۳). شاه به خوبی آگاه بود که سرسختی او برای افزایش بهای نفت در پایان سال پیش، مقام ایران به عنوان دومین صادر کننده‌ی نفت جهان و همچنین موقع استراتژیک ایران، او را به صورت شخصیت سیاسی طراز اولی در آورده است. سران، نخست وزیران، وزیران و سیاست پیشگان بسیاری از کشورهای جهان برای نزدیک شدن به شاه و تفاهم یا او با یک دیگر همچشمی می‌کردند. در یادداشتهای علم هفته‌ای نمی‌گذرد بی آن که یک یا چند تن از این کسان در تهران برای دیدار شاه یا دست کم بلند پایگان دولت تلاش نکنند. هدف کشورهای پیشرفته این بود که از یک سواز خوان نعمت کشورهای صادر کننده‌ی نفت بی بهره نمانند و از سوی دیگر به موازات رفع نگرانی در زمینه‌ی تأمین نفت مورد نیاز، فرصتی یابند تا از وابستگی خود به کشورهای اوپک بکاهند.

ایران و سایر کشورهای عضو اوپک می‌کوشیدند نشان دهند که افزایش بهای نفت عملی خودخواهانه نبوده و تنها حق را به حق دار داده است. برای جلوگیری از تبلیغات منفی کشورهای پیشرفته که ناگهان برای کشورهای فقیر که توان خرید نفت گران را نداشتند، دلسوزی می‌کردند، اوپک صندوقی برای کمک به کشورهای در حال رشد برپا ساخت و مبلغ قابل توجهی نیز به صورت سپرده در اختیار صندوق پول بین‌المللی قرار داد تا با شرایط مناسبی برای کمک به موازنه‌ی پرداختهای این گونه کشورها داده شود.

گذشته از این اقدامات که جنبه‌ی گروهی داشت، از سوی کشورهای منطقه و یا دوست ایران درخواست وام مستقیم نیز می‌شد و حتی کشورهای کمونیستی اروپای شرقی هم مانند دیگران کاسه گدایی را در دست گرفته و از ایران کمک طلبیده و حرص غریبی از خود نشان می‌دادند. بوتو نخست وزیر پاکستان، به علم شکایت می‌کند که به او فقط ۴۵۰ میلیون دلار وعده داده اند، در حالی که او نیازمند ۱/۲ میلیارد دلار است و وزیر خارجه اش نیز وام پنج ساله با بهره ۲/۵٪ و دو سال فرجه را سنگین تلقی می‌کند (یادداشت جمعه ۵۳/۲/۲۷). چند ماه بعد به دنبال بازدید رئیس جمهور بلغارستان از ایران، شاه به علم می‌گوید «با آنها همه جور موافقت کردم، حتی حاضر شدم پول بدهم راههای خود را بسازند ... چه عیب دارد در اردوی سوسیالیستها هم یک طرفداری پروپا قرص داشته باشیم؟ راجع به ربح پول هم موافقت کردم کمتر بدهند، به جای ۱۲٪، ۱۱٪ و او هم خیلی خوشحال رفت» (یادداشت جمعه ۵۳/۱۹/۱). در همین سال ایران موافقت کرد ۱/۲ میلیارد لیره در سه قسط به شرکتهای دولتی آب و گاز انگلستان وام دهد ولی فقط قسط اول (۴۰۰ میلیون لیره) پرداخت گردید و گرفتاریهای مالی دولت در سال بعد مانع پرداخت قسطهای دیگر شد. گذشته از کمک مالی، ایران کمک نظامی جنسی نیز به برخی از کشورهای دوست کرد و از جمله به دنبال خرید هواپیماهای جدید

آمریکایی، شماری از جنگنده‌های قدیمی خود را به اردن و مراکش بخشید. همچنین مبالغی به دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی اهدا شد.

کشورهای پیشرفته صنعتی در صدد بودند با توافق مستقیم با هر یک از کشورهای صادر کننده نفت، تا آن جا که می‌توانند بخشی از در آمد ناگهانی نفت را به چنگ آورند. در ۱۶ فروردین این سال سفیر آمریکا به علم اطلاع داد که با عربستان سعودی توافقی در زمینه همکاری‌های دو جانبه‌ی (؟) اقتصادی، فنی و صنعتی و همچنین تأمین نیازمندیهای دفاعی این کشور شده است. یک هفته بعد سفیر آمریکا طی یادداشتی پیشنهاد همانندی برای تشکیل کمیسیون مشترک ایران و آمریکا و گسترش همکاریهای اقتصادی کرد. علم به شاه یادآور می‌شود که «مصلحت سیاست مستقل ملی شاهنشاه نیست که چنین مسائلی با ما مطرح شود و عنوان قرارداد به خود بگیرد.» شاه در پاسخ می‌گوید، «به من می‌گویی؟ مگر ما عربستان سعودی هستیم که کلنی بشویم؟ من تمام فکرها را کرده‌ام. همکاریها [بی] را که تا کنون داشته‌ایم توسعه می‌دهیم و بس.» پیشنهاد آمریکا به راستی غریب بود. پیش از این تاریخ، کمیسیون مشترک نهادی بود برای مراوده‌ی اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی که تولید و تجارت در دست دولت بود. در مورد کشورهایی که اقتصاد آزاد داشتند، نیاز به چنین کاری نبود و ایران یا از راه مناقصه‌ی بین المللی و یا در برخی موارد ها که وام مشروطی (tied loan) دریافت شده بود، مذاکره‌ی مستقیم، کالا یا خدمات مورد نیاز را خریداری می‌کرد. اکنون، آمریکا که همواره مدعی پشتیبانی از سیاست اقتصاد آزاد و رقابت بود، تعارف را کنار گذاشته و به دولت ایران می‌فهماند که باید بخشی از در آمد نفتی خود را مصروف خرید از آمریکا کند. سر انجام در ۱۳ اسفند یک قرارداد ۱۵ میلیارد دلاری برای خرید ۸ نیروگاه اتمی و ساختن ۱۰۰ هزار آپارتمان و ۵ بیمارستان در ایران، میان دو کشور امضا شد ولی با گرفتاریهای مالی ایران در سالهای بعد، این قرارداد عملی نشد. برای شاه روشن بود که آمریکا از سیاست نفتی او خورسند نیست و در نتیجه به رغم این که رفتار

آمریکا را در مورد عربستان سعودی (و بالمآل ایران) استعماری تلقی می‌کرد، می‌بایست به گونه‌ای با این ابر قدرت بسازد و نام این سازش را «توسعه‌ی همکاریهای موجود نهد». ولی از سوی دیگر موقع ایران به عنوان یکی از رهبران تندرو و هواخواه بالا نگهداشتن بهای نفت (به همراه الجزایر و ونزوئلا)، بر خورد میان ایران و آمریکا را اجتناب ناپذیر می‌کرد.

در فروردین این سال مجمع عمومی فوق العاده سازمان ملل متحد، برای بررسی بحران انرژی در جهان، تشکیل شد و طی آن کیسینجر، وزیر خارجه آمریکا، به اعضای اوپک یادآور شد که از نظر فنی وابسته به کشورهای پیشرفته‌اند و بهتر است از رویارویی با آنها خودداری ورزند و سیاست نفتی واقع بینانه‌ای در پیش گیرند (پانویس یادداشت ۳۵/۱/۲۷). جمشید آموزگار، وزیر دارایی و رئیس هیئت نمایندگی ایران، در پاسخ یادآور شد که نفت تنها کالایی نیست که بهای آن با تفاهم میان فروشندگان تعیین می‌شود و اشاعه‌ی چنین نظری که تنها کارتل جهان اوپک است، از روی ریاکاری یا نادانی ست (پانویس یادداشت ۵۳/۱/۲۸). این پاسخ به کیسینجر سخت گران آمد و منجر به شکایت او از گفته‌ی آموزگار و گله از «عکس العمل شدید ایران» شد و از راه اردشیر زاهدی، سفیر کبیر ایران در آمریکا، درخواست کرد به نحوی دولت ایران روشن سازد که اظهارات سخنگوی ایران اثری در روابط نزدیک ایران و آمریکا ندارد. سرانجام قرار شد سفیر ایران در نامه‌ای خصوصی این امر را تأکید کند. با این همه گویا کیسینجر همچنان آزرده خاطر بود. علم در یادداشت ۵۳/۲/۴، با توجه به سفر کیسینجر به خاور میانه برای میانجیگری میان اعراب و اسرائیل که معمولاً همراه با دیداری از شاه و مبادله نظر با او بود، می‌نویسد «صحبت آمدن کیسینجر شد. عرض کردم مثل این که قهر کرده و سفیر آمریکا به غلام تلفن کرد که نخواهد آمد. فرمودند، به جهنم؛ هیچ اعتنا نکنید. به اردشیر در واشنگتن هم مخصوصاً تلگراف کن که به هیچ وجه صحبت این که از او دعوت کند یا احیاناً بگوید ما انتظارش را داریم، ننماید.» چند روز بعد، در

۷ اردیبهشت، در حالی که جمشید آموزگار هنوز در آمریکا بود، به او اطلاع داده شد که تغییر سمت داده و به وزارت کشور و امور اداری منصوب شده است. توجیه رسمی این تغییر ناگهانی این بود که شاه و دولت اهمیت خاصی به تضمین انتخابات آزاد و همچنین اصلاح سازمان اداری کشور می‌دهند و انقلاب اداری یکی از ماده‌های انقلاب سفید شاه و ملت است. این توجیه برای هیچ کس و به ویژه آموزگار که به کلی غافلگیر شده بود، قانع کننده نبود. هر چند، به احتمال قوی، شاه در نظر داشت شغل دیگری به آموزگار واگذار کند، ولی جریان بر خورد با کیسینجر نمی‌توانست بی‌تأثیر در این تصمیم عجولانه باشد. چند ماه بعد کیسینجر متن گفت و گوی خود با اردشیر زاهدی را برای سفیر آمریکا در ایران می‌فرستد و او نیز آن را ظاهراً محرمانه و برای علم ولی در واقع برای این که به گوش شاه برسد، می‌خواند. کیسینجر یادآور می‌شود که «مسئله قیمت نفت وضع اقتصاد دنیا را برهم زده و دنیا را به کساد و ورشکستگی می‌کشاند. من می‌خواهم در این زمینه با شاه صحبت کنم... من نمی‌خواهم جسارتی کرده و به شاهنشاه فشاری وارد بیاورم و همچنین نمی‌خواهم که خدای نکرده جسارتی کرده اعلیحضرت همایونی احیاناً در مقابل فشار تسلیم کسی بشوند و این مقاومت شاهنشاه همیشه درس بسیار خوبی برای روسیه هم بوده است و خواهد بود» (یادداشت ۵۳/۶/۱۳).

در پایان این سال شاه در جلسه‌ی سالانه‌ی اوپک (۱۳ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۳) در الجزیره شرکت کرد و طی آن بومدین توافق میان ایران و عراق را برای پایان دادن به اختلافات مرزی اعلام داشت. سران دو کشور پذیرفتند که مرز آبی در شط العرب بر پایه‌ی خط تالوگ باشد و سراسر مرز زمینی نیز دقیقاً علامت گذاری شود. این توافق یکی از بزرگترین موفقیت‌های شاه بود. از حدود پانزده سال پیش از این تاریخ، شاه با یکدندگی تحسین آمیزی کوشید به وضع حقوقی غیر عادی و به راستی استعماری مرز ایران و عراق در شط العرب پایان

دهد. تا آن هنگام، به استثنای آب‌های روبه روی خرمشهر و آبادان، همه‌ی آب شطّ العرب تا کنار خاک ایران از آن عراق بود و به گفته‌ی طنز آمیز شادروان امیر عباس هویدا، اگر یک ایرانی در تابستان گرم خوزستان می‌خواست پاهایش را در آب‌های شطّ خنک کند، نیازمند گذرنامه و ویزای عراق بود! روابط ایران و عراق در دهه‌ی ۱۳۴۰ سخت تیره بود و پس از لغو یک طرفه‌ی عهدنامه‌ی مرزی ۱۳۱۶ از سوی ایران در فروردین ۱۳۴۸، نزدیک بود به جنگ بینجامد. دولت عراق که خود را آماده‌ی رویارویی با نیروهای مسلح ایران نمی‌دید، کوتاه آمد و از آن پس کشتیهایی که با بندرهای ایران در شطّ العرب مراوده داشتند به وسیله کشتیهای راهنمای ایرانی هدایت می‌شدند. در این میان، ایران از اختلاف کردهای عراق به رهبری ملا مصطفی بارزانی با دولت آن کشور بهره برداری کرد و در زد و خورد های شمال عراق، با فرستادن سرباز و کارشناسان نظامی و همچنین مهمات، کرد ها را تقویت کرد. اگر پشتیبانی مؤثر ارتش ایران نبود، کردها یارای پایداری در برابر ارتش عراق را نداشتند و در مدتی کوتاه ناچار به تسلیم می‌شدند. در همان آغاز درگیری، یک بار که کردها شهر استراتژیکی پنجوین در نزدیکی مرز ایران را از دست دادند، سربازان ایرانی در لباس پیشمرگان ناچار به مداخله‌ی نظامی شدند و پس از راندن نیروهای عراقی، شهر را به کردها باز گرداندند. این گونه مداخلات از نظر مقامات عراقی دور نمی‌ماند و آنان نیز به سهم خود می‌کوشیدند در حاشیه‌ی مرزی ایران دست به خرابکاریهایی بزنند. در یکی دو سال پیش از توافق الجزیره، بر خورد نظامی در مرز ها تقریباً عادی شده بود. در همین سال به موازات مذاکرات محرمانه‌ی میان دو کشور، فشار نظامی ایران از راه کردها همچنان ادامه داشت. در آذر ۱۳۵۳ شاه به علم می‌گوید: «با توپ‌های دورزن پدیری از عراق در آوردیم که آن سرش ناپیدا است و فکر نمی‌کنم دیگر جرأت

حمله به کردها را بکنند» (یادداشت ۵۳/۹/۱۳). ولی چند روز بعد که شاه یقین یافت دولت عراق آماده‌ی سازش قطعی با ایران است، به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهد که «اگر احساس می‌کنید کردها پایمردی و ایستادگی در محلی که دارند، نکنند و ممکن است عقب بنشینند، توپهای دورزن ما را عقب ببرید که حیثاً به دست عراقیها نیفتد» (یادداشت ۵۳/۹/۱۳). یک ماه بعد نیز شاه به علم می‌گوید که «آن قدر از سربازهای عراقی کشته شده‌اند که از حساب خارج است... الآن بارزانیها که نزدیک بود فرار کنند، دارند شجاع می‌شوند و جان گرفتند، ولی سربازهای ما مثل شیر می‌جنگند» (یادداشت ۵۳/۱۰/۱۳).

کشورهای دوست ایران، توافق الجزیره را به شاه تبریک گفتند ولی نامه‌ای که کیسینجر در ۱۰ مارس ۱۹۷۵ (چهار روز پس از توافق الجزیره) به شاه نوشته، به گونه‌ی تعجب آوری سرد است و به نظر می‌رسد که وی دلخوشی از این پیروزی شاه نداشته است. کیسینجر در این نامه می‌نویسد که «در مورد مسأله‌ی کرد، نمی‌توانم چیزی به آن چه طی دیدار اخیرمان شخصاً به شما گفتم بیفزایم. البته اعلیحضرت صلاح ملت خویش را بهتر می‌دانند» (نامه‌ی کیسینجر به دنبال یادداشت ۵۳/۱۲/۲۰ آمده است). روی هم رفته روابط ایران و آمریکا در این سال گرمی همیشگی را نداشت. دلیل ناخوشتندی آمریکا از توافق ایران و عراق روشن نیست به ویژه که ترکیه، متحد پروپاقرص آمریکا در خاور میانه، از سیاست پشتیبانی ایران از کردهای عراق نگران بود که مبادا دامنه‌ی جنبش استقلال طلبانه‌ی کردهای عراق به کردستان ترکیه نیز سرایت کند. از سوی دیگر اسرائیل، مهمترین متحد آمریکا در خاور میانه، از این که بعثیهای عراق در داخل کشور خود در گیر باشند خوشنود و با ملاً مصطفی روابط دوستانه‌ای برقرار کرده بود. به هر تقدیر، توافق الجزیره، ایران را به صورت نیروی ابر دست (dominant) منطقه‌ی خلیج فارس در آورده بود ولی در این جا نیز دلیلی

برای ناخوردن آمریکا نمی‌توان یافت. شاید گمان رود که کیسینجر برای کردهای عراق که از سوی ایران رها شده بودند، دلسوزی می‌کرد. ولی این هم با روش Realpolitik (سیاست واقع بینانه) مورد علاقه‌ی کیسینجر که شهرتی به رقت قلب نداشت، جور در نمی‌آید. در طی این سال در حدود صد هزار تن از کردهای عراق به ایران پناهنده شده و به تابعیت ایران در آمدند و دولت برای آنان کار و مسکن فراهم کرد. پس از توافق الجزیره نیز برای سران جنبش کرد در نزدیکی کرج مسکن مناسب تهیه شد. ملا مصطفی بارزانی که پس از چهل سال پیکار، دیگر هر گونه امیدی را برای برپایی کردستان آزاد از دست داده و در این هنگام دلشکسته و دچار سرطان بود، پس از اقامت کوتاهی در ایران برای درمان به آمریکا رفت و در این کشور در گذشت.

شاه در یازدهم اسفند این سال در برابر هیئت وزیران، نمایندگان دو مجلس، بازرگانان و اصناف و روزنامه نگاران، نظام سیاسی یک حزبی ایران را بر پایه‌ی قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و مردم، اعلام داشت و یادآور شد مخالفان می‌توانند گذرنامه خود را دریافت و از کشور بیرون روند. به دنبال این اظهارات، حزب تازه‌ای به نام رستاخیز ملت ایران آغاز به کار کرد و همه‌ی حزبهای پیشین انحلال خود را اعلام داشتند. از این پس شاه آهنگ آن را داشت که علناً به دلخواه خود و بدون توجه به تشریفات دست و پا گیر قانونی حکومت کند. شاه در باره‌ی دیدار سفیر آمریکا و علم و گفت و گوی آنان در مورد حزب رستاخیز می‌گوید که آمریکاییها «نمی‌توانند اوضاع ایران را بفهمند که مثلاً مرا و حزبی را که تأسیس می‌کنم، با احزاب معمولی مقایسه می‌کنند و تازه می‌پرسند چه طور آن احزاب همپایه این یکی نبودند ... گاهی اینها احساس وجود ما را می‌کنند، مثلاً روزی که برای ادای سوگند به مجلس می‌رفتیم مردم چه کردند، در آزادی آذربایجان، در انداختن مصدق و در ششم بهمن ۱۳۴۱. ولی باز

هم از خاطرشان می‌رود. عیب کار آمریکاییها این است که دستگاه ندارند که سوابق را به خاطر داشته باشند» (یادداشت ۵۳/۱۲/۲۲).

در این سال ایران، به علت بحران نفت و نقش فعالی که در بالا نگهداشتن بهای نفت به همراه مخالفت با هر گونه تحریم آن داشت، اهمیتی جهانی یافته بود و این امر شاه را که می‌پنداشت همه‌ی این موفقیتها مدیون شخص اوست، بیش از پیش به خود غره کرده بود. هنگامی که اردشیر زاهدی مقاله‌ی تحسین آمیزی را که واشینگتن پست در باره‌ی ایران نوشته است گزارش می‌دهد، شاه به علم می‌گوید که «تلگراف کنید که شما چرا این قدر به روزنامه‌ها و نوشته‌های آنها اهمیت می‌دهید؟ این همه خوب و بد نوشتند، مگر توانستند ما را از راهی که می‌رویم بازدارند؟ پس ایران را که به این جا رساند، مقالات روزنامه‌های خارجی یا خود ما؟» (یادداشت ۵۳/۳/۱۱). روز بعد هم که علم پیشنهاد می‌کند در سفر رسمی شاه به فرانسه، امیر متقی جزو همراهان باشد، «چون خیلی به درد می‌خورد و تقریباً تمام وزرای فرانسه و رئیس تبلیغات آن جا و همه روزنامه‌ها را می‌شناسدم»، شاه می‌گوید «آخر احتیاج به آنها نداریم. آنقدر مقام ما بالاست که روزنامه‌ها خودشان همه کار خواهند کرد» (یادداشت ۵۳/۳/۱۲). چندی بعد که علم درباره‌ی وضع آشفته‌ی یونان و فروپاشی حکومت نظامیها به شاه می‌گوید، «ملاحظه می‌فرمایید که آمریکاییها به چه پیسی افتاده اند؟»، وی پاسخ می‌دهد، «هر وقت آمریکاییها به حرف من گوش نمی‌دهند، به همین پیسی می‌افتند.» در پایان سال نیز که قرار است شاه در کنفرانس اوپک در الجزیره شرکت کند، علم پیشنهاد می‌کند که «هیئت مطلعی مرکب از وزیر اقتصاد، رئیس بانک مرکزی، دکتر فلاح، وزیر کشور (مسئول اوپک) و یک عده کارشناس همراه باشند. فرمودند، این خرها چه فایده دارند؟ عرض کردم خر و هر چه باشند، لازم است باشند. فرمودند بسیار خوب، بگو باشند» (یادداشت ۵۳/۱۲/۴). نا گفته نماند که چند تن از کسان مورد اشاره از با کفایت ترین بلند پایگان و برجسته ترین مغزهای آن روز ایران بودند.

در پایان فروردین این سال، هنگام بازگشت شاه و همراهان از کیش، دکتر ایادی، پزشک مخصوص، که از بزرگ شدن طحال شاه نگران شده بود، از علم خواست که پروفیسور ژان برنار، استاد دانشگاه پاریس و متخصص معروف خون، به ایران بیاید و شاه را معاینه کند (یادداشت ۵۳/۱/۲۰). علم این مطلب را بی درنگ به اطلاع پروفیسور صفویان، رئیس دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه ملی، رسانید. چند روز بعد پروفیسور ژان برنار و پروفیسور میلیز (که هر دو از استادان پیشین صفویان بودند) و همچنین دکتر فلاندرن، متخصص آزمایشگاه، به دعوت پروفیسور صفویان به ایران آمده و از شاه دیدار و معاینه کرده و نمونه‌هایی از مغز استخوان و خون گرفتند. پس از این نخستین معاینه و بازگشت به فرانسه، ژان برنار تلفنی از صفویان درخواست کرد هر چه زودتر به پاریس بیاید. پزشکان فرانسوی که کاملاً از مسؤلیت خطیر حرفه‌ای خود آگاه بودند، پس از معاینه‌ی بیمار مشترک دیگری که در بیمارستان آمریکایی پاریس بستری بود، از راه احتیاط صفویان را به گلخانه بیمارستان برده و در آن جا اظهار داشتند که شاه دچار گونه‌ای سرطان خون (والدنستروم Waldenström) است که به درمان و مراقبت طولانی نیاز دارد. ولی چون از نظر علمی اعتمادی به پزشک مخصوص شاه ندارند، باید ترتیبی داد که از آن پس صفویان مسؤل مراقبت و واسطه‌ی ارتباط با بیمار باشد. نتیجه‌ی آزمایش به وسیله‌ی صفویان به آگاهی ایادی رسید و او تأکید کرد که با توجه به روحیه‌ی شاه که از کوچکترین ناراحتی جسمانی نگران می‌شد، نباید او را از بیماری راستین خود آگاه کرد. مسؤلیت اخلاقی گروه پزشکان بسیار سنگین بود و قرار شد بیماری شاه به هیچ کس فاش نشود. گزارشهای پزشکی نیز که از پاریس برای صفویان و ایادی فرستاده می‌شد، صرفاً به بیمار شماره‌ی ۲ اشاره می‌کرد (بیمار شماره‌ی ۱ خود علم بود). از این گذشته داروهای شاه در شیشه‌های متعلق به داروهای به کلی متفاوتی گذاشته می‌شد (ایادی از همان آغاز یادآور شده بود که شاه عادت دارد کاغذهای همراه دارو را دقیقاً بخواند). در نتیجه علم هرگز به بیماری شاه پی نبرد و در

پادداشتهایش نیز علت ناراحتی شاه را آلرژی و یا خستگی و غذای نامناسب می‌پنداشت. سه سال بعد پزشکان بر آن شدند که پنهان داشتن بیماری شاه از همسر او به مصلحت نیست و هنگامی که شهبانو فرح پس از شرکت در کنفرانس تابستانی اسپن (کولورادو - آمریکا)، در راه بازگشت، چند روزی در پاریس به سر برد، او را طی دیداری محرمانه در جریان گذاردند. شاه نیز با آن که تا هنگام انقلاب از بیماری خود آگاهی درستی نداشت، به تدریج دریافت که عارضه‌ای جدی گریبانگیر او شده است. در ماههای انقلاب و سفر به مصر و سپس مراکش، شاه در مصرف داروهایی که به او تجویز شده بود کوتاهی کرد و در نتیجه بیماریش که تا آن هنگام مهار شده بود، ناگهان شدت گرفت. پروفیسور صفویان که از هنگام بیماری شاه عملاً پزشک مخصوص شاه شد و همچنین پزشکان فرانسوی، معتقدند که اگر شاه برنامه دارویی خود را دقیقاً مراعات کرده بود، به احتمال قوی چند سالی بیشتر زنده می‌ماند. به باور همین پزشکان، داروهای مورد استفاده شاه هیچ‌گونه اثر منفی بر قدرت تصمیم‌گیری و رویارویی او با حوادث انقلاب نداشت.

یادداشتهای ۱۳۵۳

جمعه ۵۳/۱/۲ تا چهارشنبه ۵۳/۱/۱۴

از روز دوم فروردین تا ۱۴ طبق معمول همه ساله به کیش رفتیم. به وجود مبارک اعلیحضرت از هر حیث خوش گذشت. هر روز سواری فرمودند و شنا کردند و هوا هم بسیار عالی بود. مضافاً که روز نهم فروردین تقریباً پنجاه میلیمتر باران بارید که به هیچ وجه در سالهای اخیر چنین سابقه نبوده و شاهنشاه بسیار خوشحال شدند. روز هشتم فروردین که در رکابشان سوار اسب بودم سبزه‌ها تشنه به نظر رسید. فرمودند چه می‌شد اگر یک نمی باران می‌زد. عرض کردم در این تاریخ بعید است در کیش باران بزند و روز بعد پنجاه میلیمتر باران بارید! یاللعجب از حسن باطن شاه. مضافاً در تمام ایران باران آمده در غرب کشور سیل‌های بزرگ جاری شده و در کرمانشاه در سه ماه اخیر تقریباً روزانه هر روز ۲۰ میلیمتر باران باریده. به شاهنشاه عرض کردم، ممکن است چنان که در نقوش ساسانی آن جا بر بیستون نقش است کرمانشاه مثل سابق بی‌شده بشود. فرمودند چه بهتر باران بیاید دیگر هیچ چیز عیبی ندارد.

عرض کردم شاهنشاه هر چه خواسته اید شده، در آمد نفت ما از سه هزار ملیون دلار در سال به ۱۶ هزار ملیون دلار رسید که هیچ کس خواب آن را هم نمی‌دید. باران هم که بارید آن هم به طور بی سابقه که حتی بیرجند را هم آن قدر خیس کرده که نمی‌توانیم چغندر بکاریم، چه رسد به جاهای دیگر. از لحاظ قدرت هم که شاهنشاه بی‌همتا هستید، پس باید این شعر را برای اعلیحضرت بخوانم که:

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدای
بر منتهای همت خود کـــامران شدم

فرمودند هنوز خیلی امیدها دارم. باید این مملکت را به پایه بزرگترین کشورهای دنیا برسانم نه این که در خاور میانه اول باشم. دلیلی ندارد که نشود، هم وسیله داریم، هم

قدرت و هم مواد اولیه داریم. مگر دیگران چه کرده اند که ما نتوانیم بکنیم؟ عرض کردم ما که باید دعا کنیم که خداوند به اعلیحضرت عمر طولانی عطا فرماید و ما این ترقیات شگرف را بینیم. که خواب می‌دید که ذوب آهن داشته باشیم؟ که خواب می‌دید که قرض دهنده به خارج باشیم؟ من در حکومت رزم آرا به خاطر دارم که می‌خواستیم پنج میلیون دلار از آمریکاییها قرض بگیریم، نمی‌دادند، حال هزار میلیون دلار سرمایه کمک بانک به کشورهای عقب افتاده می‌پردازیم.

در این زمینه‌ها خیلی صحبت کردیم. بعد شاهنشاه فرمودند با بوتو هم مذاکرات خوب بود. بوتو به کیش آمد و زمین ادب بوسید. شاهنشاه به علت آن که از قذافی رئیس جمهور لیبی دعوت کرده بود که به کنفرانس اسلامی لاهور بیاید به آن جا تشریف نبردند. بوتو دستپاچه شد و شرفیاب گردید، به خصوص که ما با هند یک قرار همکاری اقتصادی و کمکهای دیگر گذاشتیم. باری بوتو آمد و رفت و اعلامیه صادر شد.

این بود جریان کیش و توقف آن جا. ولی برای من امسال بسیار بد شروع شد. اولاً روز عید هنگامی که علما شرفیاب بودند، در راهروها درباریها بلند حرف زدند و اوقات شاهنشاه را تلخ کردند و من بسیار ناراحت شدم. در صورتی که همه ساله من به این موضوع توجه می‌کردم، همین یک دفعه به اطمینان جریان هر سال تأکیدی نکردم و تشریفات پدرسوخته کارش را انجام نداد.^۱ ثانیاً ناچار به سوزاندن کتابچه یادداشت‌هایم

۱- در سالهای اخیر شمار آجودانهای کشوری شاه افزایشی غیر عادی یافته و به ۵۷ تن رسیده بود. شایعاتی نیز در باره سوء استفاده‌ی برخی از مسؤولان دربار برای گرفتن فرمان آجودانی برای کسان معینی رواج داشت. شاه که اصولاً مرد خجولی بود، سر و صدای روز عید را بهانه گرفت و دستور لغو همه‌ی فرمانهای آجودانی را داد. چند هفته بعد برای یازده تن از کسانی که شایستگی داشتند، فرمان تازه‌ای صادر گردید و بقیه برکنار شدند. آجودانهای کشوری که شغلشان افتخاری بود، به نوبت یک روز معین در دفتر شاه کشیک می‌دادند و مسؤول ترتیب ملاقاتهای شاه، طبق برنامه‌ی تنظیمی از سوی تشریفات سلطنتی، و احیاناً ابلاغ پیامهای شاه بودند.

شدم. ^۲دیگر این که در اوّل سال دخترم رودی هم طلاق می گیرد، این را هم به فال نیک نمی گیرم، تا خدا چه خواهد.

باری از اخبار مهم سال گذشته تا آن جا که حافظه ام یاری می دهد یادداشت می کنم. یکی دو جریان بزرگ و مهم شاهنشاه درباره تحصیل مجّانی و بهداشت مجّانی برای عموم است. دیگر انتخابات انگلیس انجام شد. حزب محافظه کار و کارگرهیچ کدام نبردند. حزب کارگرپنج صندلی بیش از محافظه کار داشت. لیبرالها یک قدرت تعدیل کننده شدند با ۱۴ کرسی. کارگرها حکومت را تشکیل دادند و اعتصاب کارگرها تمام شد. نیکسون تا آستانه impeachment رسید و هنوز هم در سرایشی است، چون اخیراً معلوم شد پانصد هزار دلار مالیات خود را هم تا کنون نداده است. در مرز با عراق زد و خورد شد. خوب جنگیدیم باعث افتخار شد ولی عراقیها یک استفاده کردند که موضوع مابه الاختلاف شطّ العرب را یک موضوع حقوقی قابل رسیدگی وسیله سازمان ملل قلمداد کردند و لغو آن را یک طرفه از طرف ما، گو این که حق با ماست، خلاف اصل قلمداد نمودند، تا بعد چه شود.

پنجشنبه ۵۳/۱/۱۵

امروز صبح شرفیاب شدم. صحبت از درگذشت پمیدو شد. ^۳بیچاره واقعاً با آن که به سرطان مبتلاً بود و می دانست که می میرد تا دقیقه آخر وظیفه خویش را به انجام رساند.

۲- دلیل این امر را علم توضیح داده است ولی چون کاملاً جنبه خصوصی دارد، از ذکر آن خودداری می شود. یادداشتهای مورد اشاره مربوط به رویدادهای ۱۰ دی ماه تا ۱۴ اسفند ۱۳۵۲ بوده است.

۳- ژرژ پمیدو (۱۹۱۱-۱۹۷۴)، از همکاران نزدیک ژنرال دوگل، از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ نخست وزیرفرانسه بود و در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۹، به دنبال کناره گیری دوگل، به ریاست جمهور انتخاب شد. پمیدو از شرکت در جشنهای شاهنشاهی خودداری کرد و از آن پس شاه میانه‌ی خوبی با او نداشت (نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد سوم، یادداشت چهارشنبه ۵۲/۵/۳۱، ص. ۱۳۷).

کار بسیار مشکلی است که انسان بداند بزودی می‌میرد و درد و رنج هم بکشد و کار هم بکند. خیلی شجاعت می‌خواهد، به این جهت دنیا او را ستود. عرض کردم، برژنف و نیکسون و اغلب سران اروپا به پاریس می‌روند، آیا فکر نمی‌فرمایید تشریف ببرید خوب باشد؟ فرمودند خودم خیلی فکر کردم، با او که روابط خیلی نزدیک نداشتم. اگر قرار باشد برای مرگ هر رئیس جمهوری بروم، باب بدی باز می‌شود و به زحمت می‌افتیم. موضوع دو گل و ایزنهاور چیز دیگر بود. با آنها روابط خصوصی و شخصی داشتم و کالبر دیگر بودند. عرض کردم، باید از این فرصت برای اسم ایران استفاده کرد، به علاوه شاهنشاه یک فیگور جهانی هستید، دیگر رابطه شخصی حاکم بر وضع شما نیست. فرمودند نه. حتی علیاحضرت می‌گفتند من می‌روم، گفتم نه. همان شاپور غلامرضا برود کافی است. عرض کردم ایشان خیلی نمی‌توانند گل بکنند! اجازه فرمایید شاپور عبدالرضا یا نخست وزیر برود. فرمودند آن جا که مذاکره یا نطق یا امثال این مسائل نیست، فقط تشریفات است.

نامه مفصلی باز از سفیر شاهنشاه در رم راجع به پادشاه افغانستان رسیده بود.^۴ اوامری فرمودند که انجام می‌شود، من جمله راجع به عبدالولی تحقیق می‌کنم.^۵

۴- متن نامه‌ی علینقی سعید انصاری، سفیر ایران در ایتالیا، به دنبال این یادداشت آمده است. به نظر می‌رسد که پادشاه پیشین افغانستان ترجیح می‌داد عربستان سعودی و کشورهای اسلامی دیگر به او کمک مالی کنند و شاه ایران را در همسایگی افغانستان در محظور نگذارد. ولی هیچ یک از این کشورها همتی از خود نشان ندادند و سرانجام دولت ایران همه‌ی هزینه‌ی خاندان سلطنتی افغانستان را به عهده گرفت. والاحضرت داود پسر پادشاه (مورد اشاره در این نامه) پس از پایان دوره‌ی آموزشی خود به ایران آمد و خلبانی یکی از پروازهای داخلی شرکت ملی هواپیمایی ایران را به عهده داشت و به دستور شاه به مهمانیهای هفتگی خاندان سلطنتی ایران نیز دعوت می‌شد. از این گذشته ماهی ۹۵۰ دلار برای هریک از دو فرزند پادشاه افغانستان که در کانادا و آمریکا تحصیل می‌کردند فرستاده می‌شد و سفارت ایران در ایتالیا سیگار و مشروب مورد نیاز خانواده پادشاه را تأمین می‌کرد.

تلگرافات خارجی مفصلی راجع به شرفیابی اشخاص رسیده بود که همه را رد فرمودند. من بد نیست مقاله نیویورک تایمز را که سردیر آن از کیش نوشت این جا بگذارم که معلوم شود چه طور حالا شرفیابی این اشخاص را رد می کنیم.^۶

مقاله از گاردین قابل توجه بود دادم ملاحظه فرمودند... فرمودند ترتیب گردش بعد از ظهر رابده.

بعد از ظهر یک ساعتی در هوای مطبوع بهاری راه رفتم، بعد تمام در منزل کار کردم. منجمله این مختصر یادداشتهای را نوشتم.

جمعه ۵۳/۱/۱۶

صبح سواری رفتیم. هوا بهشتی بود چون دیشب باران زده است. دو ساعت خوب سواری کردم. شاهنشاه با ولیعهد تشریف آوردند، سوار شدند، ولی چون یک ساعت دیرتر تشریف آوردند، دیگر من نرسیدم. وقتی برگشتم نامه‌ای از سفیر آمریکا رسیده بود خیلی حائز اهمیت است فوری تقدیم کردم.^۷ بعد از ظهر و شب در منزل ماندم بیشتر کار کردم.

۵- گزارشهای شادروان جهانگیر تفضلی، سفیر ایران در افغانستان، برای گرفتن خبر و تلاش در آزاد کردن سردار عبدالولی خان، داماد پادشاه افغانستان، و همچنین نامه‌ی علیقلی سعید انصاری در همین زمینه، به دنبال این یادداشت آمده است.

۶- در مقاله روزنامه روزنتال (A. M. Rosenthal) زیر عنوان "The Shah Selling His Oil to Whom He Pleases" نیویورک تایمز ۳۱ مارس، ۱۹۷۴ ص. ۱ و ۱۶، اشاره شده که یکی از بانکداران برجسته‌ی اروپا با اجازه شاه به کیش آمده بود تا یک طرح سرمایه گذاری مشترک را به او عرضه دارد. ولی بعد از ظهر آن روز به بانکدار گفته شد شاه نمی‌تواند او را بپذیرد و بهتر است به اروپا برود و ماه آینده به ایران باز گردد.

۷- نامه‌ی سفیر آمریکا، ریچارد هلمز، به علم به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۷۴ تشریح و همچنین متن اعلامیه‌ی مشترک آمریکا و عربستان سعودی است که پیش از انتشار، در همان روز، به آگاهی شاه می‌رسید. این



مخارت شاهنشاهی ایران

نوم

صنوع

دولت شاهنشاهی ایران
 مکتوب شماره ۱۰۰۰۰۰۰۰
 مورخه ۱۳۰۰/۰۵/۰۱
 به استحضار می‌رساند که
 جناب آقای ...
 در تاریخ ...
 به این وزارتخانه ...
 و از طرف ...
 جهت ...
 خواهشمند است ...
 در این خصوص ...
 اقدامات لازم ...
 را به عمل آورده ...
 و نتیجه را ...
 به این وزارتخانه ...
 اعلام فرمایید.



معارف شاهنشاهی ایران
نوم

صفحه ۷

کتابخانه ملی بودیم تا در وقتیکه روزی یک هفت و سوب در یک قفس چسبیده بودیم

باید بود در سردخانه ها که بماندیم تا برادر عزیزمان تنها بود

و شاه ما هستند و تا سالی که یک سال بود خود را برسد که فریب که بود

و به همین دلیل هم او نگردیدیم و با نردیم او را و او نماندیم با هم

در ادای کتبی تا هم رفتیم و شدیم - اما در نظر ما حجت بود

حجت عربی است ام دور است و خانه جدا است در نظر ما

که تفسیر می شود و سینه که هر کس در وقت از سر او بود

ما هم یک رنگ و سلف بودیم و به کوه می رسیدیم و خانه ما بود

و من وضع را بوجوه آورد از کوه و سلف ما شدیم

چرا که ما را حجت نماندیم و ما افشاخ اگر نماندیم

به چهره میماندیم و در هر خود را تفسیر و اخذ دادیم

و افشاخ در غنچه که نماندیم و در غنچه ما نماندیم



وزارت شاهنشاهی ایران
وزم

صفحه 9

تقدیر و تعجب است که در این روزگار و این اوضاع که همه را
تقدیر و تعجب است که در این روزگار و این اوضاع که همه را
تقدیر و تعجب است که در این روزگار و این اوضاع که همه را

تعمیر زانچه گشود

در خانه نشسته بودم و در فکر افتادم که چگونه
تعمیر زانچه گشودم و چگونه آن را به کار در آورم
و چگونه آن را به کار در آورم و چگونه آن را به کار در آورم
و چگونه آن را به کار در آورم و چگونه آن را به کار در آورم
و چگونه آن را به کار در آورم و چگونه آن را به کار در آورم

و چگونه آن را به کار در آورم و چگونه آن را به کار در آورم
و چگونه آن را به کار در آورم و چگونه آن را به کار در آورم
و چگونه آن را به کار در آورم و چگونه آن را به کار در آورم



وزارت شاهنشاهی ایران

نوم

۱۰

دو مورد مذکور هم غیر است. بنده تا پیش از این در مورد آن
 نبودم و خانه منی اگر بیدار خوابم از این خبر بیخبر بودم
 و راه خدمت را راجت نباشند قسماً با بر سر است و چون
 خدا را شکر کنم بهر روی همواره گفته که هرگز نباید هم تا بازنده
 را هم زودتر از در چینی آورد اگر چه شکر با هم بود
 و اگر شکر منکم و اگر اصل رسیده با حق بودم زیرا که در
 سینه بود که خداوند با حق منکم است که هرگز
 منکم نبوده و صاحب خانواده و بچه ها هستند بود
 غیر از این که در منکم با بنده هم است
 ۱۳۳۱

جایگزین تقاضی

سرور ارجمند و سرزودگوار

همه کارها را به بندگی و بندت قرارش پیوسته تا که امروزه نیز تا بر اتحادم باقیه کرده و خدمت کرده
 خود بنده کمتر و مرخص و نصف بیشتر باشد نهالی ناره قی آشنا می دارم آ آ او را می شود دید
 مرخص و نصف و شب نزد بگرمین اهدایان و محرم در نهالی ناره قی و ملاقات کرد. دست
 قرار شده است و ملاقات دقیق تر کسب کند که بعضی جاها به سرمام
 بنظر مرخص و نصف که تنها کسی در انظار این خانه گلی است که چند روز بعد مرود و اتحاد
 بند است و در سر بر جبهه قی هم هست. پس از بررسی استند در نهالی ناره قی تا ج احوال
 در کنگر بر در جبهه اولی ممکن است نه شتر باشد؟ چون قبلی بر سر فقیر و به چهره و حال
 دار دست ممکن است کنگر پولی که در کجا به بر میسد یا خود مرخص و او در راه و هم شود
 ابراشود زیرا مرخص تا برود بسیار و سر و دقیق در آن همه جهت تا بر اتحاد است
 با شخصی که در شب و نصف و آنرا بشود گفته است که سعادت نیست کمترین تقاضای هر طرف
 ایران را در شراکت کنونی بود و در جبهه اولی بشود که بر سر و می اهلان که در احد بود و نظر
 خود مرخص و نصف هم همین است

خود بنده خیلی غیر مستقیم با آشنا می کنم در پیش که با قضا نه دارم گفتنی تا آنجا که توانست ام
 چنانکه سرور در جبهه اولی کرده ام و خواهم کرد
 آنچه در اینجاست بنده خدمت میفرماید و هم نموده ایه ویرا زود باشد خواهد بود
 که تا پارچه ها خود دارند دل و جان تا آفرین نفسی تا میرا ایست و در راه خدمت
 به باب حایری و وطن تا ایران که خود در بر و یکجا است استماع - یاد بیاورد تا به ایران

تقدیرات با عرض و دردت
 ۱۳۱/۱/۵۲
 مست



خ ۲۱ /
ست

سفارت شاهنشاهی ایران

محرمانه

کابل

بکلی مترجمت

سردار جناب یار سید، در علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی

امر مطاع مبارک ملوکانه را که در نامه‌ی سری ۱۵ / ۱ / ۲۵ مرقوم فرموده بودید با پست
پریروز دوشنبه رسید .

۱- اطلاعاتی که خود بنده در باره‌ی سردار عبدالولی در رم و از نزدیکترین کسان وی
شنیدم :

الف : در هفته‌های اول سردار عبدالولی در زندان عمومی بود . در ماه دوم وی را
به قصر باغچه بردند و در یکی از اتاقهای طبقه پائین این قصر سلطنتی بازداشت بود .
پس از مدتی تمام قصر باین صورت در اختیار وی قرار گرفته است که در باغ قدم میزند اما
ملاقات با وی ممنوع است .

ب : سردار داودخان همه روز از سلامتی و وضع خوراک وی جويا میشود . همسران
داودخان و تنعم خان که هر دو خواهران محمد ظاهر شاه و عمه‌های والا حضرت بلقیس‌اند
در ملایم کردن داودخان مؤثرند و بسیار هم به نفع سردار عبدالولی - تا آنجا که میتوانند -
کوشش میکنند .

پ : دختر سردار عبدالولی بنام حمیرا زن طارق پسر ژنرال عارف است . این دو
نامزد بودند تا عروسی آنان در هفته‌ی اول بعد از کودتا انجام شد که هنوز خانواده‌ی
محمد ظاهر شاه و والا حضرت بلقیس را با رویا نفرستاده بودند . طارق داماد سردار
عبدالولی هم با فرزندان و نوازه‌های محمد ظاهر شاه با رویا فرستاده شد . تبصیر
آنان در فرودگاه بوسیله‌ی مأموران تازه کودتا با خشونت بود . تقریباً ده روز پیش طارق
داماد سردار عبدالولی بکابل آمده بود و در روز پیش با رویا بازگشت .

۲- برای کسب اطلاع بیشتر در شب یک ملاقات خیلی سری با گیلانی (حضرت نقیب
که رئیس سلسله قادری و چشتیه است و در هند و جلال‌آباد پیروان زیادی دارد و از خانواده
معروف گیلانی عراق است) کردم . گیلانی و خاتمش از معاشران داعی محمد ظاهر شاه

محرمانه

و سردار عبدالولی و بلقیس بودند . چون مرد متمول و متنفذی است و حامی اصلی شفیق صدر اعظم سابق هم بود سخت تحت مراقبت رژیم داود خان است . مطالب قابل عرضی که از وی شنیدم :

الف : طارق داماد عبدالولی از طرف محمد ظاهر شاه ، بهکابل آمده بود که از وضع سردار عبدالولی اطلاع حاصل کند با داود خان هم ملاقات کرد اما عبدالولی را نتوانسته است به بیند .

ب : محمد ظاهر شاه از وضع سردار عبدالولی نگران است و یکنوع احساس شدید ناراحتی روحی نسبت بداماد خود دارد زیرا سردار سه بار به پادشاه پیشنهاد کرد که داود خان را بازداشت و هر بار پادشاه میگفت که : " داود خان تخت و تاج شما را بیاد خواهد داد . شما بمنزل داود خان یا حوالی پرسی او میروید و او یکبار بدیدن شما نیاید "

هر بار پادشاه بسردار عبدالولی میگفت : تو با داود خان دشمنی ، او هرگز برخلاف سلطنت عمل نخواهد کرد و آخرین بار که دو ماه قبل از کودتا بود و سردار عبدالولی اصراری داشت که باید داود خان بازداشت شود ، پادشاه عصبانی شد و گفت : " دوباره اگر از داود خان حرف بزنی دیگر روی ترا هم نخواهم دید " . حالا که پادشاه اغلب بیاد این سوابق می افتد خود را مسئول گرفتاری سردار عبدالولی میداند و چون پادشاه بیش از همه فرزندان خود به بلقیس علاقه مند است و هر روز شاهد نگرانیهای اوست این احساس ناراحتی پادشاه شدید تر شده است .

پ : " خانهای سردار عبدالولی را که قسمتی از آن با ده گلوله تانک خراب شده بود تعمیر کرده اند که مارشال شاه ولیخان که از بیطریستان بخانه می آید ، شاهد خرابی خانه پسرش نباشد . "

توجه مخصوص داود خان را به سلاطین سردار عبدالولی و وضع خوراک او باز هم گیلانسی تأیید میکرد .

از نظر علاقه و دوستانه و بسیار عمیقی که در میان سردار عبدالولی و بنده بود و بخصوص از عنایت مخصوصی که ارباب همایونی به والا حضرت فرشته مانند ، بلقیس دارند بنده هر بار که با گیلانسی ملاقات سری داشته ام از وی پرسیده ام که چه کمکی میتوان برای رهائی یا حتی فرار سردار کرد و او هر بار و در شب نیز میگفت : هرگونه جانبداری از طرف ایران از عبدالولی بشود در شرایط کنونی بزیان اوست . گیلانی اظهار اطلاع میکرد که داود خان



سفارت شاهنشاهی ایران
کابل

محرمانه

ت

- ۳ -

نخواهد گذاشت که عبدالولی از کابل خارج شود زیرا میترسد بکمک ایران برای او زحمت بزرگی درست کند آتابسیار احتمال دارد که روز بروز بیشتر مراعات او را بکنند و شاید هم تا تیرماه که سال جمهوری است او را آزاد کنند که در منزل خودش تحت نظر باشد .
۳- از سرهنگ آصف رئیس وابستگی نیروهای شاهنشاهی در کابل خواستم که اطلاعاتی درباره‌ی وضع سردار عبدالولی بدست آورد . سرهنگ نامبرده که افسر باهوش و باسوادی است و افغانستان بخصوص افسران رژیم سابق و کنونی را خوب می‌شناسد ، از نزدیکترین خویشان و محارم ژنرال فاروق ملاقات کرده است .

ژنرال فاروق در رژیم سابق رئیس ستاد ارتش افغانستان بود و با اینکه در کودتا

شرکت نداشت و کودتاچیان او را در خانه اش بازداشت کردند ، نه تنها داود خان او را فوراً مرخص کرد بلکه چون در میان ژنرالهای قدیمی افغان در رده خودش از همه باسوادتر است و مانند خود داود خان تحصیلات فرماندهی خود را در زیر دست افسران ترکیه و کمالیست‌ها دیده است مورد علاقه و اعتماد مخصوص داود خان است بهمین جهت برای ریاست دادگاه نظامی انتخاب شد . در اول کار ریاست دادگاه نظامی را نمی‌پذیرفت و اکنون رئیس دادگاه سردار عبدالولی هم هست . دوسه نفر از فرماندهان سابق را که با میوندوال بازداشت شده بودند و افسران چپ‌گودتائی با اصرار فشار وارد میکردند که اعدام شوند ژنرال فاروق توانست بد داود خان بقبولاند که آنان گناهی ندارند و قضا را افسران کمیته جمهوری از روی غرض است و آنانرا نه تنها اعدام نکردند بلکه آزاد و بازنشسته شدند .

محرمانه

محرمانه



معارف شاهنشاهی ایران

نم

تعمیر رسوم فرودگاه

۱۳۵۳

سرپرست قوه اجرائیه

سرکار عالی وزارت معارف شاهنشاهی ایران

مجلس عالی معارف شاهنشاهی ایران - تهران

در مورد تقوینات فرودگاه تهران

از سرانجام هیئت عالی معارف شاهنشاهی ایران

در اجلاس مجلس عالی معارف شاهنشاهی ایران

خود و دستوراتی را به جهت تسهیل کار

دانشجویان معارف شاهنشاهی ایران

در باب احاطه اجازت در سانس و ناظران

که بقایای آن در معارف شاهنشاهی ایران

در سانس و ناظران در سانس و ناظران

تعمیرات فرودگاه تهران

جایگزینی

سرور احمد نسیم

در حال گزارش خطی

بسیار ممنونم از توجه و پیگیری شما در خصوص این موضوع. امیدوارم که با همکاری شما بتوانیم به نتیجه مطلوبی برسیم. با احترام مجدد، سرور احمد نسیم

آن پسرتان حاضر کرد و اطلاعات در باره تعداد میرسد
از خان روز اول به روز دوم، منصرف و افرادی شود و نواب
یا چند نفر از افراد نظر و حضور و بازاری میکند. آنکه که سرور احمد اولی اعدام شود
در چند ماه اخیر هم و نوبت افرادی که هنوز در شهر هستند و تعداد معینه
کشد که تا آنقدر که وجود در برای مردم کندنی خطرناک است سرور
بعد اولی است که باید به هر طریق که شده از بین برود. از آنجا که کار
هر وقت این موضوع را در حضور داد و خان افکار کرد. نزد داد و خان
مالاً حکومت کرد. است و چگونگی نظر بر داد و خان. پادشاه سابق چنانچه
۲- چون پسرتان سرور احمد اولی ادلا خود اعتماد دارد که پسرتان
که بر سرور احمد اولی ساخته اند و با وجود دارد هیچگونه ناسب
با حکم نیست با اعدام نیست و سرور احمد خان هم بر سرور احمد
انبار اعتماد و علاقه میکند که در بنده و منصرف شود هم تا آنکه سرور احمد
تا فی حال که سرور احمد اولی اعدام میگردد. بسیار سختی است که بر سر
دی حکم نیست. در همه یکی در حال در نظر گرفته شود. در روز ۲۶
تیرماه آزاد گردد. لیکن اجازه خروج در آن افغانان بسیار ضعیف
بسیار میسرند. ۲۶ تیر روز در کار آمدن سرور احمد خان است

نیز این مسئله که تقویت اصلی را در باره سرور احمد اولی خواهد کرد و همچنین خویش نزدیک و همکار
استادش خوب شناخته شده اند. اگر نوزاد نوزاد عدالتی کرد با دانشی غیر مستقیم خواهد کرد
و داد و خان و نسیم سرور احمد نسیم که در میان آنی که سرور احمد اولی در حضور جمع وجود داد و خان
و داد و خان و نسیم سرور احمد نسیم که در میان آنی که سرور احمد اولی در حضور جمع وجود داد و خان
و داد و خان و نسیم سرور احمد نسیم که در میان آنی که سرور احمد اولی در حضور جمع وجود داد و خان

شنبه ۵۳/۱/۱۷

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم آیت الله خوانساری عرض می کند، در عراق به آیت الله خوئی و سایر ایرانیها سخت گیری می شود. بازاریها پیش ما آمده اند که به سفارت عراق متوسل شویم. آیت الله شریعتمداری این کار را کرده است و چند نفر را به سفارت عراق فرستاد، تکلیف من چیست؟ قاعدتاً این کار نباید صحیح باشد. فرمودند، به عنوان پروتست باید بروند نه تظلم. عرض کردم، می گوید حتی به سفارت شوروی هم مردم هدایت شده اند. فرمودند، این دیگر معنی ندارد و کار غلطی است. هیچ کس نباید برود، به ظاهر که این کار به سفارت شوروی مربوط نمی شود.

برنامه مسافرت جنوب را عرض کردم. فرمودند تمام فرماندهان خوب نیست به کشتی هواپیما بر آمریکایی بیایند.^۸ ما تمام ارتش ایران را که نباید روی صحنه این کشتی ببریم. عرض کردم خودتان امر فرموده بودید که همه باشند. فرمودند، فقط رئیس ستاد و رئیس نیروی دریایی باشند. من فکر می کنم منظور شاهنشاه این است که به آمریکاییها حالی بفرمایند شما گه خوردید از همه دعوت کردید! و فکر می کنم صحیح هم باشد. فکر من درست است تا آن جا که اربابم را می شناسم.

عرض کردم، سفیر افغانستان بعد از من شرفیاب می شود. چه طور است در مورد وضع حال عبدالولی خان سوالی بفرمایید؟ فرمودند شاید مناسب نباشد، تو که از سفیر ما پرسیده ای، بعد هم خودت از او پیرس. بعد مرخص شدم، مقداری ملاقات داشتم. شب

اعلامیه در زمینه همکاریهای دو جانبه اقتصادی، فنی و صنعتی دو کشور و همچنین تأمین نیازمندیهای دفاعی عربستان است. در حقیقت آمریکا سهم خود را از درآمد ناگهانی که نصیب کشورهای نفت خیز شده بود، می خواست. چندی بعد توافق همانندی میان ایران و آمریکا به عمل آمد.

۸- اشاره به ناو هواپیما بر کیتی هاک Kitty Hawk و ناوگروه آمریکایی ست که به دریای عمان آمده و از شاه دعوت شده بود از این ناو بازدید کند (نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد سوم، یادداشت

SECRET

Tehran, April 5, 1974

Dear Mr. Minister:

I have been instructed by my Government to inform His Imperial Majesty of a statement which is scheduled to be released at twelve o'clock noon Washington time April 5. I would appreciate your conveying this message to its High Destination.

In response to Saudi interest in deepening our relationship, we and the Saudis have been discussing ways to intensify and give more substance to our relations in a variety of fields. Prince Fahd will be visiting Washington probably next month to discuss with us some specific ways to intensify our cooperative relationship in the fields of economics, technology, and industry. We have also agreed that there should be closer consultations between us on security matters of mutual concern.

We and the Saudis are still discussing what specific form this cooperation will take. We have been talking about establishing mechanisms which will give more focus and structure to our cooperation. These may entail the formation of joint commissions to deal with economic, technological and security affairs. We anticipate that these commissions would be established at a fairly high level. We have not been discussing oil-for-industrialization bilateral arrangements. Neither are we considering any security treaty with the Saudis.

This information is being provided for His Imperial Majesty's own very personal and confidential information.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

SECRET

SECRET

2

We regard our efforts with the Saudis as complementary to our efforts with His Imperial Majesty for stability and orderly development in the Persian Gulf. In this regard, we are actively pursuing our study of specific ways to give effect to our joint desire for expanding the already intensive and fruitful cooperation between our two countries, as recently discussed with His Imperial Majesty. We expect to be in touch in the near future with some further ideas on this.

The text of the joint announcement is as follows:

"Following discussions between the Government of the Kingdom of Saudi Arabia and the United States of America, the two countries are prepared to expand and give more concrete expression to cooperation in the fields of economics, technology and industry, and in the supply of the Kingdom's requirements for defensive purposes.

His Royal Highness Prince Fahd Bin Abd al-Aziz has accepted an invitation to visit the United States in the near future to discuss these matters with President Nixon and Secretary of State Kissinger.

In moving to strengthen their relations, both Governments reaffirm their hope that a just and durable peace will be realized in the Middle East so that all its peoples may enjoy stability and work for the development and prosperity of the region."

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,



Richard Helms
Ambassador

SECRET

سر شام رفتیم. مطلب مهمی گفتگو نشد، فقط در مورد مصاحبه‌های شاهنشاه با NBC و CBS آمریکا مذاکره شد که چه قدر آمریکاییها را تحت تأثیر قرار داده است. بعد خود این شبکه‌ها با مردم کوچه و بازار آمریکا مصاحبه کرده اثرات فرمایشات شاهنشاه را پرسیده‌اند. آنها همه گفته‌اند که کاش ما لیدری مثل شاه ایران می‌داشتیم.

[شاهنشاه در مصاحبه] با CBS فرموده بودند که نفت حالا که embargo [تحریم] شده به آمریکا بیشتر از قبل از embargo [تحریم] می‌رسد. سایمون Simon رئیس اداره سوخت جواب داده بود که حرفهای شاه ایران (غیر مسؤول، مسخره) ridiculous, irresponsible هست. بعد آمریکاییها فهمیدند که سایمون که غریبی خورده همه عذر خواستند منجمله رئیس جمهور که نامه اش را این جا می‌گذارم.^۹ [در باره] این مطلب هم سر شام گفتگوی زیاد شد که همه آمریکاییها گفته‌اند فرمایش شاهنشاه ایران صحیح است و این را خود CBS هم نشان داد.

یکشنبه ۵۳/۱/۱۸

صبح شرفیاب شدم. نامه سلطان قابوس را که استدعا کرده بود افسران تعلیماتی ارتش ایران زودتر بیایند تقدیم داشتیم. سلطان قابوس سلطان عمان است و افسران ما آن جا هستند با دو گردان موتوریزه و کومانندو و انصافاً خوب می‌جنگیم. راه بین سلاله و مسقط را باز کردیم... و راه آنها را به عدن در عوض ما قطع کردیم. سلطان قابوس پیش از عید به تهران آمد و خیلی شکرگزار بود، افسوس که من آن یادداشتهای را سوزاندم که جزئیات در آن بود.

۹- متن نامه‌ی نیکسون به دنبال این یادداشت آمده است. پوزش خواهی نیکسون از یک سوتشانه‌ی قدرت شاه در این زمان و امید آمریکا به گسترش روابط اقتصادی خود با ایران و از سوی دیگر ضعف نیکسون به علت ماجرای واتر گیت است (برای سابقه‌ی امر نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد سوم، یادداشت سه شنبه ۵۳/۱۲/۲۱ و پانویس، ص ۳۷۸).

THE WHITE HOUSE

WASHINGTON

Your Imperial Majesty:

I am writing in connection with the public statements made recently by the Administrator of our Federal Energy Office, Mr. Simon, following the televising here of your own comments regarding the effect of the Arab embargo on U. S. oil imports.

I want to say to you quite directly that there was no excuse for Mr. Simon's rhetoric, and you have our apology. As I indicated in my press conference, I dissociate myself and my government from his remark.

As for the facts of the case, it appears that your statement and Mr. Simon's remarks focused on somewhat differing time periods. Mr. Simon's comments of February 25 were based on information showing that the United States was importing less oil by that time than was the case prior to the imposition of the embargo. That decline in imports affected American consumers in large numbers. But these facts are not an issue with which we need to be concerned.

I want to emphasize once again that, as I believe you know, I continue to attach the highest priority to the warm and cooperative relations that exist between our two countries, and to the strong bond of friendship that has characterized our personal

- 2 -

relations. I believe that these ties will deepen even further as we continue to address ourselves to the many issues with which our countries are mutually concerned. In this respect I attach particular importance to the discussions recently initiated by Ambassador Helms.

With personal best wishes.

Sincerely,

A handwritten signature in cursive script, appearing to read "Richard Nixon". The signature is written in dark ink and is positioned below the word "Sincerely,".

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi
Shahanshah of Iran
Tehran

عرض کردم سازمان امنیت همه کتابهای کتابخانه‌های دانشکده‌های دانشگاه را جمع آوری کرد، این که صحیح نیست. فرمودند پرسید چرا چنین کاری کرده‌اند؟ عرض کردم، پرسیدم. می‌گویند کتب ضالّه بود، برای دانشگاه ضالّه یعنی چه؟ هیچ چیز ضالّه نیست. به علاوه، فرمودید بگذارید بچه‌ها همه چیز بخوانند و منطقاً جواب بشنوند و این راه صحیح است. فرمودند، البته باید همین طور بشود. ابلاغ کن کتابها را فوری پس بدهند و دیگر از این غلط‌ها نکنند.

عرض کردم، خبر مسافرت به جنوب و بازدید کشتی را چه بدهیم؟ فرمودند بین آمریکاییها می‌خواهند چه بگویند.

صورت مقایسه از کار دو شرکت که می‌خواهند در ایران و در خارج ایران در آمریکا برای ما تصفیه خانه بسازند به عرض رساندم که دو منبع شرکت نفت چه اطلاعات ضدّ و نقیض داده‌اند. خیلی عجیب است، واقعاً اگر شاهنشاه حرف هیچ کس را باور نکند حق دارد. فرمودند، خودت با وزیر اقتصاد رسیدگی کن.

سرناهار رفتم، سفیر ترکیه با خانمش بود، علیاحضرت هم تشریف فرما بودند. مدتی صحبت از مولوی و نی و درویشی و این مذاکرات شد، مطلب سیاسی نبود. بعد از ظهر در رکاب شاهنشاه به کیش آمدم و من این یادداشت را در کیش می‌نویسم. من تنها هستم.

دوشنبه ۵۳/۱/۱۹

صبح از کیش به بندر عباس رفتیم و از آن جا با هلیکوپترهای نیروی دریایی آمریکا به ناو هواپیمابر کیتی هاوک Kitty Hawk در بحر عمان رفتیم. خیلی جالب بود. به خصوص دیسیپلین نیروی دریایی آمریکا که به کلی با هیپیگری مغایر است جلب توجه خاص می‌کند. این ناو عظیم، پنج ناو شکن و یک رزمناو هم به دنبال داشت. در داخل خودش ۱۲۷ هواپیماهای به انواع مختلف حمل می‌کند ولی موقع بازدید ۸۷ هواپیما در

آن بود. مانور کردند و آتش کردند فوق العاده جالب بود. سر ناهار که رئیس ستاد نیروی دریایی آمریکا و فرمانده این ناو گروه بودند، وسعت معلومات شاهنشاه در مسائل نظامی، اقتصادی و سیاسی واقعاً آنها را میهوت ساخته بود.

منجمله در مورد پایگاه جزیره دیگو گارسیا Diego Garcia که اخیراً انگلیسیها به آمریکاییها در اقیانوس هند داده اند، صحبت شد که چه خوب شد کنگره مخارج ساختمان آن را تصویب کرد. من گفتم کنگره که تصویب کرد، حال باید دید دولت کارگری چه می کند. و رئیس ستاد نیروی دریایی گفت فکر نمی کنم این دولت انگلیس هم مخالفتی بکند. شاهنشاه فرمودند اصولاً حزب کارگر با آمریکا معمولاً نزدیکتر می شود. سفیر آمریکا که مدتها رئیس سیا [CIA] بود گفت همین طور است و واقعاً علت آن را نمی دانم، هیچ کس هم نمی داند. شاهنشاه فرمودند، خیلی روشن است، می خواهند مخارج تسلیحاتی بیشتر به گردن شما بیندازند و پول خود را خرج [برنامه عمرانی] یا فرهنگ بکنند. به قدری این فرمایش صحیح و درست بود که همه تحسین کردند. در راه که برمی گشتیم بالای جزیره قشم، به شاهنشاه که پشت فرمان جت استار خودشان بودند نزدیک شده، عرض کردم می دانم الان چه فکر می فرمایید. فکر می فرمایید که با این گاز قشم^{۱۰} چه صنایع عظیم فولاد در این جا راه خواهید انداخت و الان فکر می فرمایید که با این گاز چه خواهید کرد و با این فولاد چه خواهید کرد و محل این کارخانجات و آب شیرین آن در کجا خواهد بود. فرمودند عجب درست گفتمی، همین الساعه در این فکر بودم. فکر دیگری هم می کردم که آیا برای ما ناو هواپیمابر لازم است یا نه؟ فکر می کنم چون در اقیانوسها فعلاً کاری نداریم، خرج بی ربط زیادی است. چون یک ناو بسدون قسمت هواپیماها یک میلیارد و نیم دلار تمام

۱۰- در متن یادداشت plan نوشته شده است.

۱۱- در متن یادداشت به اشتباه «کیش» نوشته شده است.

می‌شود، ما که در کنار خلیج فارس همه جا می‌توانیم پایگاه هوایی داشته باشیم. عرض کردم، اگر پاکستان و مسقط و عمان جزو ایران شد چه می‌فرمایید؟ فرمودند، ابتدا چنین خیالی ندارم که یک عده مردم بدبخت و گرسنه را به خودمان ملحق کنیم. عرض کردم باز الحاق بهتر از این است که در پاکستان یک حکومت مخالف مثل عراق بر سر کار بیاید. فرمودند، تمام عایدات ما را خواهد بلعید. تا چند سال دیگر که فکر می‌کنم به ده سال نکشد عایدات سرانه ما سه هزار دلار خواهد بود و مال پاکستان هنوز حال به صد دلار نرسیده، چه طور ممکن است این اختلاف سطح را به هم مرتبط ساخت؟ دیدم درست می‌فرمایند و شاهنشاه خیلی حساب شده و منطقی فکر می‌کنند.

فرمودند در مورد نیروی دریایی هم فکر می‌کنم نیروی بسیار مؤثری با پشتیبانی هوایی در سواحل تا چند سال دیگر به وجود می‌آوریم، حالا پایه آن را گذاشته ایم و خوب پیشرفت می‌کند. بهترین کشتی‌ها را خواهیم داشت. عرض کردم، خدا به اعلیحضرت عمر بدهد. همه چیز در زیر سایه شما خواهیم داشت.

نمی‌دانم باز دید امروز را از لحاظ سیاسی چه می‌شود تعبیر کرد؟ از طرفی برخلاف تز شاهنشاه است که قدرتهای بزرگ باید از مداخله در بحر عمان و خلیج فارس چشم‌پوشند. از طرفی وقتی روسها همه جور به عراق کمک می‌کنند و ویزیت کشتیهای آنها هم مرتباً از بنادر عراق هست باید چنین گردن کلفتی را هم به رخ آنها کشید.

سرناهار شاهنشاه به فرماندهان آمریکایی می‌فرمودند عیب کار شما در این است که تا یک هواپیما به ما می‌دهید، ماهها طول می‌کشد، حال آن که شورویها به اعراب آن چه خواستند فوری دادند. مضافاً که تازه آن را هم فوری از arsenal می‌دهند و احتیاج به ساختن ندارند، ولی به هر حال از شما متشکریم که هر چه می‌خواهیم می‌دهید. منتها اگر طولانی می‌شود، مطلب دیگری است.

سه شنبه ۵۳/۱/۲۰

صبح از منزل خودم در کیش (البته منزل وزیر دربار نه منزل خودم) به کاخ رفتم. خیلی خوشحال و سر حال بودم منتظر تشریف فرمایی اعلیحضرت بودم که یقین داشتم باید خوشحال باشند، چون دیروز بعد از ظهر و دیشب را به حمدالله خوش گذرانده اند. ایادی طیب مخصوص پایین آمد. مرا به گوشه‌ای خواست و در گوشم گفت باید پروفیسور ژان برنار^{۱۲} طیب متخصص خون را از فرانسه بخواهی که بیاید شاهنشاه رامعاینه کند. گفتم برای چه؟ نگفت، فقط گفت لازم است. واقعاً جهان در دیده من تیره و تار شد. به حدی پریشان شدم که یادم رفت انعام نوکرها را بدهم. شاهنشاه پایین آمدند به ظاهر سر حال بودند، ولی من مناسب ندیدم که آن جا سئوالی بکنم، فقط در اتومبیل به من فرمودند، آخر دو هتل دیگری که قرار بود این جا بسازیم چه می‌شود؟ عجله کنید، من می‌خواهم زودترین کارها را تا زنده هستم ببینم. بیشتر از این فرمایش شاه نگران شدم، که خدایا موضوع چیست؟ چه موضوعی است که یک دفعه این طور ظاهر شد؟ باری در هواپیما نشستیم. من مدتی در اضطراب بودم، فکر می‌کردم خدایا اگر این مرد از بین رفت، چه به روز کشور خواهد آمد؟ می‌اندیشیدم که چه طور بلافاصله با مداخله اجانب در امور خودمان مواجه هستیم. یکی هویدا یا هویداها را باد می‌کند، دیگری باد به آستین فلان ژنرال می‌کند، آن دیگری در محافل زنانه علیاحضرت رخنه می‌کند و باز اگر به این جا ختم شود جای شکرش باقی است. می‌ترسم اصل مسئله منتفی باشد، نه از تاک نشانی بماند و نه از تاک نشانی. راستش این

۱۲- ژان برنار Jean Bernard از برجسته ترین کارشناسان خون جهان است و در ۱۹۷۰ برای نخستین بار توانست سرطان حاد خون کودکان را درمان کند. وی از چند سال پیش از تاریخ این یادداشت، یکی از پزشکان معالج علم بود (نگاه کنید به جلد یکم یادداشتهای علم، ص. ۴۶).

است اگر شاه در هواپیما نبود بی میل نبودم سقوط کنم و از این افکار برهم و از آینده هم برهم.

باری به تهران رسیدیم و من تا عصر و شب و تمام شب به خودم پیچیدم.

۵۳/۱/۲۱

صبح شرفیاب شدم. اولین سؤالی که در تنهایی از شاهنشاه کردم همین مسئله سلامتی بود. عرض کردم دیروز به ژان برنار تلفن کردم، نبود. یک هفته دیگر به پاریس برمی گردد، اما به من بفرمایید که چه پاک دارید؟ فرمودند طحالم مثل این است که بزرگ شده و چون مرکز تولید خون است باید ببینیم در سیستم خونی من تغییری به وجود آمده یا نه؟ عرض کردم، مرانیمه جان کردید، این که مطلبی نیست، حال هم پروفیسور می لیز^{۱۳} فرانسوی که خود یک authority در امراض داخلی است، این جاست و دیشب با من شام خورد، چون مرا هم معالجه می کند. اجازه بفرمایید بیاید اعلیحضرت را معاینه کند. فرمودند نه من در اتریش پیش فلینگر^{۱۴} معالجه می شوم، خوب نیست این همه به اطباء مختلف مراجعه می کنم، فقط همان ژان برنار بیاید. عرض کردم باید یک هفته صبر کنیم. فرمودند مانع ندارد. شکر خدا را از صمیم قلب گفتم.

بعد صورتی به من فرمودند که از آجودانهای که معزول کردید حال این ۱۱ نفر را انتخاب کنید که واقعاً active [فعال] باشند. بقیه را مرخص کنید. اطاعت کردم.

۱۳- پروفیسور پول می لیز Paul Milliez، استاد دانشگاه پاریس به همراه پروفیسور ژان برنار پزشک معالج علم بود.

۱۴- پروفیسور کارل فلینگر Karl Fellinger از پزشکان برجسته اتریش بود. از بیش از ده سال پیش از این تاریخ، هر بار که شاه برای ورزشهای زمستانی به اروپا می رفت، نخست چند روزی در ویسن به سر می برد و مورد معاینه عمومی (check up) فلینگر قرار می گرفت. در اواخر دهه ۵۰ شصت، به توصیه فلینگر، شاه کشیدن سیگار را برای چند سالی کنار گذاشت.

کارهای جاری زیادی عرض کردم، منجمله نامه‌ای از همفیری^{۱۵} معاون سابق رئیس جمهور آمریکا در تشکیلات دموکراتها واصل شده بود، فرموده بودند جوابی بدهم که ملاحظه و تصویب فرمودند. چون از جریانات این روزها حکایت دارد هر دو نامه را این جا می‌گذارم.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. نهار رئیس پلیس اتریش که مرد بسیار خوبی است مهمان من بود.

بعد سر مقبره شجاعان شهید که در قضیه سوء قصد به اعلیحضرت همایونی وسیله یک سرباز وظیفه جان خود را نثار کردند، رفتم. برگشتم، سفیر انگلیس^{۱۶} را پذیرفتم. این شخص را محافظه کاران تعیین کرده بودند بعد به وسیله کارگران فرستاده شد. فوق العاده آدم با هوش و واردی است در تمام کشورهای خاور میانه حتی عراق مأموریت داشته فقط در عربستان سعودی نبوده است [بررسی فراگیر] Tour d'horizon مفصل داشتیم. از ورود او به مسائل خوشم آمد به این جهت صحبت ما گل انداخت.

با سفیر انگلیس در خصوص وضع خاورمیانه و به خصوص روابط عربستان سعودی با شیخ نشینها صحبت کردیم و او می‌گفت سیاست کهنه فیصل تمام شیخ نشینها حتی قطر و بحرین را از او برگردانده و متوجه ایران کرده است و شکایت داشت (همین شکایت که ما داریم) که به علت ستیزه جوییهای کهنه با یمن شمالی که تازه با خانواده سلطنتی

۱۵- هیوبرت هامفیری Hubert H. Humphrey (۱۹۷۸-۱۹۱۱) از سران حزب دموکرات و معاون رئیس جمهور آمریکا (۱۹۶۹-۱۹۶۵) بود. از گروه لیبرالها به شمار می‌رفت. کتابی به نام پیکار با تنگدستی (War on Poverty) نوشت. نامه‌ی او به شاه نیز در همین زمینه و تقدیر از توافق شاه و مکنمارا (رئیس وقت بانک جهانی) برای تأسیس صندوق به منظور کمک به کشورهای در حال رشد بود.

۱۶- سر آنتونی پارسونز، به زبان و ادبیات عرب آشنایی کامل داشت. دیپلماتی ورزیده بود و تا سال آغاز انقلاب در ایران ماند. سپس خاطرات خود در ایران را زیر عنوان The Pride and the Fall در ۱۹۸۴ منتشر کرد.

سابق بود نه رژیم فعلی، ملک فیصل حاضر نیست به آنها کمک کند و فشار یمن جنوبی را بر عمان بکاهد. حتی به آسانی می‌تواند (البته با خرج پول) دولت یمن جنوبی را ساقط کند و نمی‌کند و عملاً به روسها کمک می‌کند. از استعداد قوای ایران که در مسقط شجاعانه می‌جنگند خیلی تمجید می‌کرد که بالاخره راه بین سلاله و مسقط را گشودند. قدری از موضوع عرب و اسرائیل صحبت کردیم و این که استعفای گلدامایر صلح را مجدداً در خاور میانه به خطر می‌اندازد (گلدامایر کابینه اقلیت داشت زیرا نتوانسته بود با حزب مذهبی کابینه ائتلافی تشکیل بدهد و در خود حزب کارگر اسرائیل هم نفاق افتاد و او ناچار به استعفا می‌شود). این کابینه موفق شده بود با سعی و اهتمام و جدیت عجیب کیسینجر وزیر خارجه آمریکا موضوع [جداسازی] disengagement قوای مصر و اسرائیل را تمام کند و حالا داشتند وارد مذاکره با سوریه می‌شدند.

از برقراری مجدد روابط دیپلماسی یا عراق صحبت کرد و گفت چشم آب نمی‌خورد که فایده داشته باشد ولی به هر صورت رابطه داشتن بهتر از نداشتن است. از علاقه شوروی به عراق و سوریه صحبت کرد که بعد از شکست سیاست آنها در مصر و همکاری مصر و آمریکا البته شوروی شدیداً به سوریه و عراق خواهد چسبید.

درباره سیاست دفاعی حزب کارگر که مشغول تجدید نظر در سیاستهای سابق هستند و تا شش ماه دیگر سیاست جدیدی اتخاذ می‌کنند که البته نسبت به ایران تفاوتی نمی‌کند، هم چنین قطعاً [قصد] همکاری با آمریکا را دارد، گفتگو کردیم. یک کشتی جنگی هم که ما به انگلیس دستور داده ایم در ساختمان آن تأخیر خواهد شد.

از او پرسیدم شما سفیر دولت محافظه کاریا کارگر هستید (چون منتخب هیوم وزیر خارجه محافظه کار بود) و حالا از طرف کالاهان وزیر خارجه کارگر آمده است.

گفت من سفیر انگلیس هستم!

... بعد سر شام رفتم مطلبی مهمی نبود.

پنجشنبه ۵۳/۱/۲۲

با آن که امروز (به مناسبت مولود مسعود حضرت رسول اکرم «ص») تعطیل است باز هم صبح شرفیاب شدم. خیلی مختصر عرایضی کردم. منجمله مذاکرات با سفیر انگلیس را عرض کردم. فرمودند به او بگو در مورد کشتیهای جنگی ما نمی توانیم زیاد صبر بکنیم، سیاست دفاعی آنها به معامله کشتی با ما چه ربطی دارد؟

بعد مرخص شدم. با یک دختر خانم ایرانی ملاقات کردم، بسیار خوب بود. نهار در اداره، آقای فارلند سفیر سابق آمریکا را پذیرفتم.

بعد از ظهر در منزل ماندم، کار کردم. قدری با نوهها بازی کردم. سر شام هم با آن که امر فرموده بودند بروم، نرفتم. یعنی پرسیدم اگر امری هست بیایم والا منزل بمانم. اجازه دادند بمانم.

باز با خانم علم دعوا داشتیم. عیب ندارد، عادت دارم. مصاحبه مضحکی از صدّام حسین معاون رئیس جمهوری عراق رسیده بود. فرمودند بده روزنامهها منعکس کنند. بعد هم مسخره اش نمایند. ...

جمعه ۵۳/۱/۲۳

صبح زود سواری رفتم. هوا بهشتی بود دو ساعتی سواری کرده، وقتی برمی گشتم شاهنشاه تشریف فرما شدند. من دیگر زیارتشان نکردم. به نیاوران برگشتم، منتظر ماندم که تشریف بیاورند و به سلمانی بروند تا من شرفیاب شده کارهای عقب افتاده را به عرض برسانم.

یک ساعت و ربع شرفیاب بودم، بیشتر کارهای عقب افتاده بود که عرض شد. فقط در مورد پیشنهاد شاهنشاه در تأسیس صندوق کمک به کشورهای در حال توسعه و مصاحبههای اخیر شاهنشاه که تمام حسن اثر عظیم داشته است صحبت کردیم.

HUBERT H. HUMPHREY
MINNESOTA



United States Senate
WASHINGTON, D. C.

March 18, 1974

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Shan Pahlavi
Shahanshah of Iran
Tehran, Iran

Excellency:

I am writing to commend you on your recent agreement with Mr. Robert McNamara, President of the World Bank, to set up a fund to assist developing countries meet their balance of payments problems. This is a splendid example of statesmanship, and I wish you every success in this effort.

It is my hope that as the balance of payments problem begins to recede you will be able to utilize the fund to stimulate economic development. I am especially concerned over the threat of famine and the shortage of fertilizer in the poorer countries. In this regard, I would hope that funds for development purposes could be provided at interest rates well below the 7 to 8 percent mentioned in the New York Times report of February 21.

This is certainly an exciting development, and again congratulations to you on taking this initiative.

With best wishes.

Sincerely,


Hubert H. Humphrey

دوستان عزیز من
بسیار متشکرم از این نامه
و امیدوارم که بتوانم
در کمترین وقت ممکن
پاسخ بدهم



8th April, 1974.

Dear Senator Humphrey,

I thank you for your cordial letter of 18th March 1974, and I appreciate very much the friendly sentiments that you have expressed.

You may be interested to know that in addition to the international fund which I have proposed to assist in the development of the less developed countries on concessionary terms, my country has also made bilateral arrangements with Pakistan, India and the Sudan.

Iran has agreed to grant Pakistan a loan on easy terms to help her with her balance of payments deficit as well as with problems arising from the increase in oil prices. We have also agreed to participate in joint ventures with Pakistan for the establishment of a textile plant, a cement factory and an agro-industry complex and to purchase part of their products. Apart from this, we have also agreed in principle to assist Pakistan in setting up an engineering college and a medical college in Pakistan's province of Baluchistan.

With regard to India, Iran has agreed to extend credit facilities to that country on easy terms for the purchase of oil from us. We have also agreed in principle to extend credit of up to 350 million dollars for the development of the Kudremukh iron-ore mines and to purchase 2.5 million tons of iron-ore per year for the next twenty years. In addition we have also agreed to grant India the credit for an alumina project in that country.

As far as the Sudan is concerned, Iran has agreed to furnish credit facilities on easy terms to that country for the purchase of oil. Subject to the feasibility of the projects, we have agreed in principle to extend also credit facilities in order to cover the foreign exchange cost of an agro-industry complex and a sugar cane plant in the Sudan and to purchase part of their products.

We are always mindful of the widening gap that exists between the rich



-2-

and the poor countries of the world and of the tragic effects of this imbalance. We are deeply concerned by the grave economic problems facing the developing countries of the Third World. How are these countries going to purchase wheat, vegetable oil, cement, sugar and the finished products they require in the face of continuing inflation ?

I earnestly hope that the major industrialized countries and those developing countries with surplus capital will join Iran in a serious effort to tackle these problems that will have far-reaching effects on the future of mankind.

With best wishes,

Sincerely,

M. R. Taklan

*The Honourable
Hubert H. Humphrey,
United States Senate,
WASHINGTON, D. C.*

SECRET

Tehran, April 13, 1974

Dear Mr. Minister:

On March 14 and April 4, 1974 I discussed in audience with His Imperial Majesty my Government's genuine interest in finding ways to deepen and broaden the already strong ties between the Imperial Government of Iran and the United States. I am pleased to describe to you in more comprehensive detail my Government's views on ways in which we can mutually enrich the relationships between our Governments. I would greatly appreciate this message being forwarded to its High Destination.

We are gratified by His Imperial Majesty's positive response to our proposal and would like to move expeditiously to give substance to the concept of broadening and deepening our ties. Since my first approach to His Imperial Majesty, we have developed some specific ideas which we believe have merit and on which we are prepared to move promptly once we have His Imperial Majesty's reaction and any suggestions he may have. I would like to emphasize very strongly that we wish to be responsive to and we desire our planning to be in accordance with His Imperial Majesty's own ideas and priorities. Secretary Kissinger looks forward to discussing these matters personally with His Imperial Majesty at a fairly early date so as to have the full benefit of His Majesty's own views as to how we can most effectively work together over the entire range of our mutual interests.

For ease in treating each separate proposal, I have taken the liberty of dividing them into separate paragraphs with subject headings.

Joint Economic Commission

There is considerable scope for expanded cooperation

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court.

SECRET

SECRET

2

between our countries in the economic field. In order to provide proper focus and suitable high-level official guidance, we suggest the establishment of a Joint Economic Commission at the Cabinet level. For our part, we contemplate that the United States member of the Commission would be the Secretary of the Treasury. In our own thinking about this Commission, we have tentatively assumed, subject obviously to His Imperial Majesty's own wish, that either His Excellency the Minister of Finance or His Excellency the Minister of Economy would be designated as the principal Imperial Government of Iran representative. Between sessions of the Commission, which might meet annually or more frequently as necessary, the business of the Commission could be carried out by standing or ad hoc working groups that could address general areas of concern or specific projects.

Nuclear Energy Production

We have noted the priority that His Imperial Majesty gives to developing alternative means of energy production through nuclear power. This is clearly an area in which we might most usefully begin on a specific program of cooperation and collaboration. Accordingly, we suggest that this be the first working group under our Joint Economic Commission. The Chairman of the Atomic Energy Commission is prepared at an early date to visit Tehran with a team of experts to discuss ways and means by which we can most actively cooperate in this field based on our own extensive experience.

Technology Transfer

We are also prepared to get together a team or teams of experts both private and official to visit Iran or to receive Iranian officials in Washington to explore ways of transferring U.S. technological skills and "know-how" to Iran so as to develop a research or manufacturing capability in selected areas which His Imperial Majesty considers of high priority. We have in mind such areas as water desalination, solar power, and certain fields of

SECRET

SECRET

3

mechanical and electronic engineering, including solid state electronics and production of selected military end items. We would welcome His Imperial Majesty's views as to whether these are areas of particular interest or whether there are others he would wish us to consider.

Petrochemical Development

We have noted His Imperial Majesty's high interest in developing a petrochemical capability which will enhance and diversify the value of Iran's oil resources. We are prepared to field a team of experts drawn from business and government to explore concrete ways in which Iran and the United States might collaborate in bringing His Imperial Majesty's desires to realization.

Communications

We have noted with interest His Imperial Majesty's plans in the fields of advanced radar and communications, including satellites and ground systems, and we are prepared to discuss ways in which Iran might become involved more actively in these fields.

Political and Security Matters

The United States is prepared to continue and expand the institutions and close ties in these areas which already mark our relations and which we value greatly. We would like to feel free, and for His Imperial Majesty to feel equally free, to raise for full and frank discussion between us such matters as our common interest in achieving a durable peace between the Arabs and Israel and what we are trying to do to help achieve it; problems affecting the stability of the Persian Gulf region and the Indo-Pakistani subcontinent; the need to assure freedom of access through the Indian Ocean; and such extra-regional matters as the prospects for détente between the United States and the communist powers; and trends in United States relations with Western Europe. We contemplate remaining in the closest touch on His Imperial Majesty's

SECRET

SECRET

4

concerns regarding Iran's security and how we can continue to cooperate through our sales and training programs to help to build up Iran's defensive capability. We also hope to exchange ideas on how closer regional ties might be developed, particularly between the Imperial Government of Iran and Saudi Arabia, to enhance regional security. Through our ties in CENTO and other channels we will wish to remain in close contact on Soviet activities and intentions that could threaten regional stability.

We believe that the use of existing channels and mechanisms can be intensified for the expanded cooperation we have in mind in the political and security fields. The United States will wish to consider frequent visits to Iran by senior United States civilian and military officials, and we believe that His Imperial Majesty will agree that these can fruitfully be complemented by similar visits to the United States by Iranian officials. Our respective diplomatic missions and the United States military mission in Iran will continue to play key roles. Nevertheless, we would welcome His Imperial Majesty's views as to whether any additional structure is needed to ensure the type of very close exchange we are now suggesting. For example, any suggestions for more structured political consultations than we have had in the past and on a regular basis, might well be considered. And, if His Imperial Majesty believes our military cooperation can be improved, for example by establishing a joint commission on security matters, we are prepared to respond to his wishes.

Secretary Kissinger's Travel Plans

Secretary Kissinger hopes for an early occasion to visit Tehran and, subject to His Imperial Majesty's views, is prepared to do so during the course of his next trip to the Middle East when he will be trying to help bring about further progress toward Arab-Israeli peace. During the Secretary's visit to Tehran, we could discuss in more detail any of the foregoing as well as other ideas His Imperial Majesty and his advisors may have as to the substance or structure of our expanded cooperation.

SECRET

SECRET

5

Public Announcements

In the ordinary course of events, our joint initiatives in the fields mentioned above will naturally receive a certain amount of attention. Some general reference to our expanded cooperation might well take place during Secretary Kissinger's next visit, but it is my personal view that we should handle these new joint endeavors as natural outgrowths of the already close and friendly relations between the Imperial Government of Iran and the United States. The meeting of the first Joint Working Group on Nuclear Power, which could take place in Tehran shortly after Secretary Kissinger's visit and in which the Chairman of the U.S. Atomic Energy Commission and her experts would participate, will of course receive heavy public notice. As each step in the development of our expanded cooperation unfolds, appropriate publicity would ensue so that no specific public explanation seems necessary.

The Secretary has asked me to underline emphatically the seriousness of our purpose and our desire to move forward vigorously in appropriate ways. We attach the highest value to this partnership from which we are confident both our nations can benefit greatly.

I of course stand ready to discuss these proposals in audience with His Imperial Majesty at any time he should wish to do so.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,



Richard Helms
Ambassador

SECRET

کمکی هم که شاهنشاه پیشنهاد فرموده اند به کشورهای عقب افتاده شود در نامه همفیری که توشیح فرموده اند کاملاً منعکس است. عرض کردم اینهمه دنیا ما را تجلیل می کند. متأسفانه در داخله به واسطه غفلت متصدیان نه گوشت در دسترس مردم هست، نه شکر، نه گوشت مرغ و مردم خیلی ناراضی هستند و این صحیح نیست. آخر چرا این پیش بینی ها را نمی کنند؟ همه چیز هم گران شده. تعجب است که شاهنشاه تمام گوش کردند ولی همان طور که چشمشان را روی هم گذاشته بودند اصلاً باز نکردند و یک کلمه جواب ندادند. من که شاهنشاه را می شناسم، می دانم که این به معنی این است که حرف تو را می شنوم، ولی نمی خواهم جواب بدهم، اما در فکر هستم، خواهی دید چه می کنم.

شنبه ۵۳/۱/۲۴

صبح شرفیاب نشدم. چون دیگر کاری نبود عرض کنم. دیروز همه را عرض کرده بودم، احتیاطاً به کاخ رفتم، ولی عرض کردم عرضی ندارم. دیگر احضار نفرمودند. به کاخ سعدآباد برگشتم به کارهای جاری رسیدم. نامه ای از سفیر آمریکا رسید که از طرف کیسینجر ما را به یک نوع همکاری دامنه دار شبیه آن چه با عربستان سعودی منعقد کرده اند دعوت می کرد و خیلی مفصل بود. فوری حضور شاهنشاه تقدیم کردم.^{۱۷} ... به کارهای جاری رسیدم فقط نیم ساعتی با نوه ها بازی کردم. سر شام رفتم، مطلب مهمی نبود. صحبت از بچگی های شاهنشاه بود. شکایت داشتند که

۱۷- نامه ی سفیر آمریکا به علم به دنبال این یادداشت آمده است. در این نامه پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک سالیانه ای شده که نماینده ی آمریکا در آن احتمالاً وزیر خزانه داری باشد و ایران هم قاعدتاً وزیر دارایی یا وزیر اقتصاد را تعیین خواهد کرد. در حاشیه ی صفحه دوم نامه، شاه وزیر اقتصاد را برای این کار برگزیده است.

مرحوم دکتر مؤدب الدوله نفیسی^{۱۸} پیشکار ما در سویس اجازه نمی‌داد که به اسکی برویم یا شنا کنیم. ممکن است این عمل در من complex [عقده] ایجاد کرده باشد. در صورتی که شاه واقعاً complex [عقده] ندارد. فقط گاهی احساس می‌کنم، ممکن است از تعلق راضی بشوند آن هم از بس ما ایرانیها واقعاً عادت به تعلق گفتن داریم، خواه نا خواه طرف هم بالأخره خوشش می‌آید و باور می‌کند.

یکشنبه ۵۳/۱/۲۵

صبح شرفیاب شدم. چون دیروز شرفیاب نشده بودم کارهای جاری خود به خود زیاد شده بود، بیش از نصف را نتوانستم عرض کنم. مطلب مهم، مذاکره درباره نامه دیروز سفیر آمریکا بود. فرمودند جواب کتبی حالا زود است بدهید، بگو عصر سه شنبه بیاید با من مذاکره کند. عرض کردم اطاعت می‌کنم ولی وظیفه غلامی و نوکری خودم می‌دانم که به عرض برسانم مصلحت سیاست مستقل ملی شاهنشاه نیست که چنین مسائلی با ما مطرح باشد و عنوان قرارداد به خود بگیرد. به هر صورت آنها به ما محتاجند و شاهنشاه هم که منطقاً قول همکاری فرموده و عملاً همکاری می‌فرماید، این دیگر قرارداد نمی‌خواهد. به علاوه ما باید تعادل نگاهداریم. فرمودند، به من می‌گویی؟ مگر ما عربستان سعودی هستیم که کلنی بشویم؟ من تمام فکرها را کرده‌ام، همکاریها را که تاکنون داشته ایم توسعه می‌دهیم و بس. عرض کردم

۱۸- دکتر علی اصغر مؤدب نفیسی (مؤدب الدوله) پسر بزرگ ناظم الاطباء حکیم مظفرالدین شاه بود. تحصیلات خود را در رشته پزشکی در دانشگاه لیون (فرانسه) تکمیل کرد. در کابینه‌ی زود گذر سید ضیاءالدین طباطبایی (۱۳۰۰-۱۲۹۹) رئیس اداره‌ی صحیه (با سمت وزیر و عضویت در دولت) بود. پزشکی مخصوص و سپس مربی ولیعهد شد و به همراه او به سویس رفت. گویا مرد بسیار خشکی بوده است.

می دانستم شاهنشاه غیر از این فکری نمی فرمودند ولی به هر حال من آن چه فکر کنم باید عرض کنم و گرنه در انجام وظایف چاکری خودم قصور کرده ام. چون مذاکرات قدری جدی شد و طولانی، صحبت را به مخدرات کشاندم. فرمودند خدا خواسته است که من به کسی دل نمی بندم. اما اگر در هفته یکی دو بار انسان تفریح نکند، نمی تواند بار گرانی این چنین به دوش بکشد، به خصوص که در خانواده جز قرو لند خبر دیگری نیست. عرض کردم کاملاً حق به شاهنشاه می دهم، متأسفانه خانم های ما متوجه این امور نیستند.

امروز شاهنشاه را قدری عصبانی یافتم.

دوشنبه ۵۳/۱/۲۶

صبح شرفیاب شدم. ... عرض کردم اتفاقاً از این که شاهنشاه آجودانهای کشوری را مرخص فرمودید مردم خیلی خوشحالند. فرمودند، جای تعجب است اصولاً مردم از خرابکاری و سرکوبی خوششان می آید. شاید مقداری حسادت باشد و مقداری هم فخرفروشی این آقایان که این مقام را abuse [سوءاستفاده] می کنند. راجع به شرفیابی زیاد خارجیها عرض کردم که اینها بعد از مدتها معطلی تازه اگر مرا ببینند باید متشکر باشند. چون زیارت اعلیحضرت افتخار بسیار بزرگی است، مگر همه خارجیها که به چین می روند مائوتسه تونگ را می بینند؟ فرمودند بلی زیاد شده، کم بکنید.

راجع به قیمت شکر عرض کردم که نبودن جنس در بازار باعث گله و شکایت مردم است. باز هم چیزی فرمودند. خیلی مایه تعجب است. بعد هم عرض کردم قیمت چغندر باید بالا برود و گرنه وقتی قیمت پنبه به ۲۱ تومان رسیده کسی چغندر کشت نمی کند. تصدیق فرمودند. قدری راجع به بارندگیهای زیاد عرض کردم که دیگر باعث زحمت شده و در خراسان هنوز نتوانسته اند کشت چغندر بکنند. در بیرجند هم صد

هکتار کشت چغندر مرا آب برد. عرض کردم سردار معتمد رشتی^{۱۹} پدر اکبرها یک سالی که در گیلان خشک سالی بود وقتی به اروپا می‌رفته، به برادرش گفته است اگر باران رحمت الهی نازل شد برای دلخوشی به من تلگراف کن. وقتی می‌رود باران و سیل زیاد جاری می‌شود و خرابی زیاد به بار می‌آورد. او به پاریس تلگراف می‌کند که باران رحمت الهی آن قدر بارید که به گور پدر بنده و شما و رعیت، همگی رید! شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند.

بعد مرخص شدم، در دفترم در سعد آباد به کارهای جاری و ملاقاتها گذراندم.

بعد از ظهر هم همین طور در منزل تمام کار کردم. فقط یک ساعتی پیاده روی رفتم. امروز دخترم از شوهرش غفاری طلاق گرفت. پس از طلاق هر دو به منزل من آمدند. شوهر خیلی متأثر بود، من هم متأثر شدم که بعد از رفتن آنها کمرم به سختی درد گرفت به طوری که برای نیم ساعتی نمی‌توانستم راه بروم. خیلی عجیب است! اعصاب یعنی همه ساختمان انسان.

ملا مصطفی بارزانی باز به طور محرمانه این جا ست. این دفعه دیگر کردستان عراق به طور کامل مستقل می‌شود. ما هم همه جور کمک محرمانه خواهیم کرد. نمی‌دانم کی تشکیل یک کردستان بزرگ مایه دردسر خود ما را فراهم خواهد ساخت!

۱۹- صادق اکبر پسر عموی فتح الله اکبر (سردار منصور و سپس سپهدار) از بزرگترین زمینداران گیلان بود. در کابینه سپهدار (پیش از کودتای ۱۲۹۹) سمت وزارت پست و تلگراف را داشت. حسن اکبر، یکی از پسران او، از دوستان نزدیک شاه و به لطیفه گویی معروف بود.

سه شنبه ۵۳/۱/۲۷

صبح شرفیاب شدم، مطلب زیادی نبود. عرض کردم، سفیر انگلیس عرض می‌کند موضوع کشتی جنگی [هلیکوپتر بر] through deck^{۲۰} را اگر اعلیحضرت همایونی امر می‌فرمایند که ما بسازیم، البته فوری می‌سازیم و احتیاج به شش ماه معطلی ندارد ولی اگر شاهنشاه می‌خواهند موقعی خریداری فرمایند که در سرویس بحریه انگلیس وارد شود، تا سیاست دفاعی ما روشن نشود، نمی‌توانیم هیچ نظری بدهیم. فرمودند به هر حال بگویید زیاد نمی‌توانیم صبر کنیم.

...

از اخبار مهم جهان یکی نطق کیسینجر در سازمان ملل در مجمع فوق العاده است که می‌گوید دنیا باید دور هم بنشیند و با اثرات اضافه قیمت نفت و انفلاسیون مبارزه کنند. این مطلب باز ما را با او سر شاخ خواهد کرد.^{۲۱}

۲۰- through deck پیست پرواز کوتاهتری از ناو هواپیما بردارد و می‌تواند برای هلیکوپتر یا هواپیماهایی که عمودی بلند می‌شوند (مانند هریر Harrier) مورد استفاده قرار گیرد.

۲۱- کیسینجر در سخنرانی خود در مجمع فوق العاده‌ی سازمان ملل، با اشاره به مشکلاتی که افزایش بهای نفت برای همه‌ی کشورهای مصرف‌کننده از فقیر و غنی به وجود آورده، یادآور شد که:

"The great issues of development can no longer be realistically perceived in terms of confrontation between haves and have nots ... The transfer of resources from the developed to the developing countries ... essential to all hope for progress ... can only take place with the support of the technologically advanced countries. The politics of pressure and threats will undermine the domestic base of this support."

به زبان دیگر کیسینجر می‌فهماند که اگر کشورهای اوپک سیاست فشار و تهدید در پیش گیرند، با واکنش منفی کشورهای پیشرفته رو به رو خواهند شد. در همین اوان کیسینجر در مصاحبه‌ای یادآور شد که قطع نفت به روی کشورهای مصرف‌کننده ممکن است منجر به مداخله‌ی نظامی شود.

چهارشنبه ۵۳/۱/۲۸

صبح سفیر تایلند اعتبارنامه تقدیم کرد. بعد من شرفیاب شدم. فرمودند به سفیر آمریکا بگو در مذاکراتی که دیروز کردیم، من فراموش کردم بگویم که در قسمت کشاورزی هم مایلیم در زمینه خیلی وسیع همکاری داشته باشیم. بعد هم نامه چند روز پیش سفیر آمریکا را به من مرحمت کردند. بعد فرمودند، دیدی کیسینجر چه گفته، گفتم سخت جوابش را بدهند.

فلاح گزارشی در مورد مقایسه دو معامله داده بود. آن چه مربوط به خودش بود خیلی تعریف کرده بود و آن چه که مربوط به دکتر [پرویز] مینا بود تقریباً رد کرده بود، با آن که من می دانستم به این شدت اختلاف ندارد.^{۲۲} وقتی به عرض رساندم، شاهنشاه خندیدند. فرمودند، اینها نمی دانند که من همه را می شناسم و قبل از آن که ف بگویند ته دلشان را خوانده ام. عرض کردم واقعاً اعلیحضرت معجزه می فرماید که با این همه گزارشات و گفته های ضد و نقیض باز هم تصمیم می گیرید. فرمودند آخر وارد به همه چیز هستم (و درست هم هست).

بعد مرخص شدم، به کارهای جاری رسیدم. ناهار مهمان داشتم. پرفسور می لیز فرانسوی که خون مرا امتحان می کند....

دوباره به منزل برگشتم. سفیر چین دیدنم آمد دو ساعت نشست. می خواست به من تفهیم کند این موضوع که شاهنشاه فرموده اند باید چوئن لای (نخست وزیر) به ایران

۲۲- دکتر پرویز مینا در این سال به سمت مدیر امور بین المللی شرکت ملی نفت ایران منصوب شد و بازاریابی و صادرات نفت زیر نظر او بود. با این همه، دکتر رضا فلاح قائم مقام مدیر عامل نیز که از سوی علم پشتیبانی می شد، هم چنان با تأیید شاه در این امور مداخله داشت. این تداخل چندین بار موجب اختلاف شدید میان موضع اصولی دکتر مینا و نظرات شخصی دکتر فلاح شد. نگاه کنید به «تحول صنعت نفت ایران، نگاهی از درون» مصاحبه با پرویز مینا، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۸.

بیاید تا من به چین بروم، چوئن لای البته اگر خارج شد به ایران خواهد آمد ولی نمی‌تواند حالا از چین خارج شود. من هم به او حالی کردم در این صورت شاهنشاه هم تشریف نخواهند آورد.

مداتی راجع به سیاست ابرقدرتها و سیاست این منطقه از جهان صحبت شد. حرف اساسی آنها و ترس اساسی آنها از شوروی است و تسلط شوروی بر سیاست هند و اقیانوس هند و سعی دارند کشورهایی را در این منطقه بر علیه هند و شوروی بشورانند. خیلی مایلند که بدانند ما در این جا چه ولی داریم و آیا نفوذ شاهنشاه می‌تواند در سیاست هند اثر بگذارد؟ گفتم خط مشی هند مربوط به احتیاجات اوست که فعلاً در درجه اول غذا و بعد اسلحه است. البته ما تا جایی که بتوانیم نفوذ مالی بکنیم، مؤثر هم خواهیم بود. الآن سیصد ملیون دلار به هند کمک کردیم و این در حکم قطره در دریاست. اما به هر حال بی اثر نبوده ایم، چون تقریباً رفع مشکلات بین هند و پاکستان و بنگلادش را شاهنشاه باعث شدند و فشار آوردند. گفت همین طور است.

سر شام رفتم، تلفن اردشیر آمد که کیسینجر از جواب دندان شکن تهران خیلی آزرده خاطر شده است و عرض می‌کند شاهنشاه می‌دانند احترام من نسبت به معظم له چه قدر زیاد است. من که اسم ایران را نیاوردم، راجع به کشورهای اوپک هم حمله نکردم، از این عکس العمل شدید ایران در تعجب هستم.^{۲۳} شاهنشاه فرمودند به اردشیر بگو چه

۲۳- جمشید آموزگار، نماینده‌ی ایران در مجمع عمومی فوق العاده سازمان ملل متحد، به آنانی که ایراد می‌گرفتند اوپک با تعیین یک جانبه‌ی بهای نفت، در عمل تبدیل به کارتل شده است، پاسخ داد. وی یادآور شد که نفت تنها کالایی نیست که بهای آن با تفاهم میان فروشندگان تعیین می‌شود و اشاعه‌ی چنین نظری که تنها کارتل جهان اوپک است، یا از روی ریاکاری (hypocrisy) و یا نادانی است. این گفتار به کیسینجر که می‌دانست روی سخن با اوست به شدت بر خورد و از آن پس از رو به روشن شدن با آموزگار پرهیز داشت. به عنوان نمونه چندی بعد، در نخستین جلسه‌ی مذاکرات شمال - جنوب در

طور حرفی نزدی؟ شما ما را تهدید کرده اید که در قبال اوپک دسته بندی خواهید کرد. ما که از حرفهای شما سر در نمی آوریم و حالا چه می خواهید؟ اگر حرفی نزدید، چه طور نیجریه و چین هم به شما حمله کرده اند؟ اردشیر گفت دوباره با او تماس می گیرد و به من می گوید.

...

پنجشنبه ۵۳/۱/۲۹

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم دیشب اردشیر با کیسینجر تماس گرفته و همان وقت ساعت ۳ صبح مرا از خواب بیدار کرد که کیسینجر یکی از این سه شق را می خواهد که ما یکی را اعلام کنیم. این جا می گذارم. فرمودند اینها هیچ کدام خوب نیست. اگر در شق اول بعد از not, that it was می گذاشت قابل قبول بود.^{۲۴} این طوری هیچ قابل قبول و معقول نیست. بگوئید ما می توانیم فقط یک حرف بزنیم. آن این که اظهارات سخنگوی ما در مورد نطقهای کیسینجر به هیچ وجه مانع نزدیکترین روابط بین دولت ایران و دولت آمریکا و شخص آقای کیسینجر نخواهد بود. بعد گزارش مذاکره با سفیر چین را به تفصیل عرض کردم.

جنوب در پاریس، هنگامی که نوبت سخنرانی به جمشید آموزگار رسید، کیسینجر جلسه را ترک گفت.

۲۴- شق مورد اشاره شاه به این شرح است:

An examination of the text of Secretary's speech indicates that it was a constructive description of the problems facing both the developing and developed world.

دو شق دیگر به شرح زیرند:

The Secretary's speech was a sincere attempt to find reasonable solutions to the differences that now exist between the developed and developing nations.

Early reports of the Secretary's speech to the United Nations General Assembly were misleading.

مطالب و کارهای دیگر هم عرض شد و عرض کردم متأسفانه کسی که دیشب [می‌بایست] آمد وارد شد. هیچ چنگی به دل نمی‌زند. به جای این که عصبانی شوند، خندیدند، من خوشحال شدم.

ناهار وزیر خارجه سوئد مهمان بود. تمام صحبت های تجارتي و معاملاتی بود. ظهر برای نیم ساعتی جلسه هیئت امناء خانه‌های فرهنگ روستایی را داشتم و جای بسی تأسف من شد که وقتی جویا شدم در دهات چه قدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد یک در صد دهات ایران آب آشامیدنی تمیز دارند، البته چون در ایران قنات و چاه هست اشکال زیاد در این زمینه نیست ولی چهار در صد دهات ایران برق دارند. خیلی عجیب است و جای تأسف. قطعاً شنبه به شاه عرض می‌کنم که با این پیشرفتهای کشور این ارقام غیر قابل قبول می‌باشند.

جمعه ۵۳/۱/۳۰

با آن که دیشب رئیس جمهور سابق فیلیپین^{۲۵} مهمان من بود، باز هم صبح سواری رفتم و هوا مثل بهشت بود و صحرا و به خصوص کوههای دره رزک پر از گل لاله زرد. خیلی خیلی عالی بود. دو ساعتی سوار شدم.

سر شام رفتم. عرض کردم، اردشیر نزدیک صبح به من تلفن کرد که کیسینجر با آن شرح راضی نشد و می‌گوید طرح سوم را به من بدهید، منتها لازم نیست اعلام شود. سفیر به طور خصوصی بنویسد بعد هم بگوید که این امور ربطی به نزدیکترین روابط صمیمانه بین ایران و آمریکا و به خصوص بین مقامات ایرانی با آقای کیسینجر ندارد.

۲۵- دیوسدادو ماکا پاگال Diosdado Macapagal، استاد دانشگاه و رئیس جمهور فیلیپین (۱۹۶۱-۱۹۶۵)، به بررسی تجربه‌ی کشورهای مختلف در زمینه‌ی اصلاحات اجتماعی، به ویژه ارضی، علاقمند بود و به همین مناسبت از ایران دیدن کرد.

شاهنشاه با این طرح موافقت فرمودند. من هم بعد از ظهر به اردشیر تلگراف کردم و با تلفن هم گفتم.

از اخبار مهم جهان یکی جنگ شدید در جبهه جولان است که سوریها ادعا می کنند ۵۱ هواپیمای اسرائیل را سرنگون ساخته اند، البته موشکهای سام ۶ که قابل حمل و نقل هستند و مثل تفنگ شلیک می شوند، اگر هواپیمای خودی در آسمان نباشد، مزاحم هر هواپیمایی هستند که در آسمان ظاهر شود.

مطلب مهم دیگر این که سادات اعلام کرد اگر شورویها به مصر اسلحه ندهند به جای دیگر رو خواهند آورد (البته منظور آمریکا است) و سفیر مصر هم در واشنگتن خیلی زود توانست اعتبارنامه خود را تقدیم رئیس جمهوری کند.

مطلب سوم این که عربستان سعودی (صد میلیون دلار) و همچنین کویت به مصر کمک کردند.

...

چهارم این که [سایمون] Simon رئیس کمیته سوخت و انرژی آمریکا که چندی پیش به ما فحاشی کرده بود، وزیر خزانه داری شد. گویا نیکسون شدیداً تحت فشار کنگره بود و مجبور به این کار شد.

شنبه ۵۳/۱/۳۱

صبح در منزل پذیرایی زیادی داشتم، منجمله یک نفر آخوند خراسانی که اوقاتم را تلخ کرد. اصولاً آنها که زندگی شان از جهل و نادانی مردم تأمین می شود کم کم یک نوع عمل و حرف ساختگی جزء خمیره آنها می شود. حالا این مرد که یک تقاضایی از من دارد از این جا شروع می کند و مشورت می دهد که من باید بیشتر به تظاهرات مذهبی پردازم و چون تا کنون این کار را نکرده ام، به این جهت در سالروز درگذشت مادرم مردم مشهد شرکتی در مراسم نکردند. وقتی به او می گویم اتفاقاً بر عکس این بود. آن

وقت می گوید، خوب قلباً شرکت نکرده بودند، مرد که پدر سوخته بی شرف، تو از قلب مردم چه خبر داری؟ بعد معلوم می شود با نماینده من در مشهد و بیرجند حرفش شده و تقاضاهایش انجام نگرفته است.

بعد شرفیاب شدم. خوب بود که لااقل قبل از شرفیابی قدری در گل های کاخ گردش کردم و آرام گرفتم. کارهای جاری باز هم زیاد بود که عرض کردم. یک عرض کردم که شاهنشاه خوشحال شدند و عرض دیگر که ناراحتشان کردم. عرض اولم این بود که امسال در فارس گندم زیاد است، شاید نیم ملیون تن اضافه داشته باشند. عزیزالله قوامی دوست من که دیشب آمده بود عرض می کرد باید از حالا فکر انبار بود، چون دولت خریدار منحصر به فرد اعلام شده، اگر انبار نباشد دچار ناراحتی خواهد شد. فرمودند فوری با ولیان وزیر تعاون صحبت کن.

عرض دیگر این بود که در جلسه خانه های فرهنگ روستایی معلوم شد که روستاهای ایران فقط ۴٪ برق و ۱٪ آب آشامیدنی مطمئن دارند و این به کلی مغایر نظرات شاهنشاه است. ما دو هزار خانه فرهنگ روستایی داریم و فقط در ۱۳۶ خانه برق هست. فرمودند می دانم. عرض کردم، پس چرا اقدامی نمی فرمایید؟ فرمودند، آخر باید شبکه برق به تمام ایران برسد. عرض کردم، در بعضی جاها هم که رسیده برای انشعاب هر ده، وزارت آب و برق سی هزار تومان حق انشعاب مطالبه می کند. این کار که مضحک است، آن هم با این همه پول و مقدمات. به علاوه ۳ ریال کیلووات مطالبه می کنند. فرمودند کار آسانی است و انجام می شود نگرانی ندارد. دیگر عرضی نکردم فقط عرض کردم باید دهات ایران متراکم شود و این دهات کوچک در بزرگ ها ادغام گردد و بعد همه دهات نوسازی هم بشود که این شکل بسیار ناپسند است. فرمودند می دانم و درست هم می شود.

بعد مرخص شدم و به کارهای جاری رسیدم ...

یکشنبه ۵۳/۲/۱

صبح پس از پذیرایی منزل شرفیاب شدم. عرض کردم، باز هم که به علت اضافه افزایش درآمد نفتی کویت و قطر و شرکت آنها بیش از ۵۰٪ در آمد ما به طور اتوماتیک در حدود ۴ میلیارد دلار بالا می‌رود (بر حسب قراری که بر پایه فروش با کمپانیها منعقد ساختم هر نفی دیگران بیش از آن چه در روز انعقاد ما داشته اند بردند، بر نفع ما به طور خودکار اضافه می‌گردد). فرمودند همین طور است. عرض کردم خدا به اعلیحضرت عمر بدهد که نکته ای در جلب منافع ملت ایران فروگذار نفرموده اید و اکنون در آمد خالص نفتی مادر سال ۲۲ میلیارد دلار می‌شود. فرمودند با این پولها ایران بزرگ و متمدن را خواهیم ساخت. واقعاً که شاه دائماً در اندیشه انجام این مهم است، خدا طول عمر بدهد و خودش بکند و ببیند. انشاءالله. راجع به حقوق والاحضرت عصمت^{۲۶} همسر اعلیحضرت رضا شاه کبیر عرض کردم که کم است. فرمودند با آن که این خانم بعد از رفتن پدرم بر من ادعای ارث کرد، اضافه کنید. به خصوص که قیمت زندگی از پارسال تا حالا ۱۲٪ گرانتر شده. شاه واقعاً آقا است. من فضولتاً عرض کردم، خلاف عرض شده ۲۰٪ هم بیشتر است. فرمودند چنین چیزی نیست من بهتر خبر دارم.

عصری به سالروز جشن نیروی هوایی رفتیم. واقعاً چشم گیر است، ۱۹ هزار نفر دانشجو در این دانشکده مشغول تحصیل هستند. یکی از بزرگترین دانشگاههای ما و مجهزترین دانشگاههای ما است که کسی از آن هیچ خبری ندارد، بعد از دانشگاه تهران بزرگترین دانشگاهها است. لابراتوارها را ملاحظه فرمودند و آزمایشگاه الکترونیک را که جدید

۲۶- عصمت الملوک دولتشاهی، آخرین همسر رضا شاه و به ترتیب مادر والاحضرت عبدالرضا، احمدرضا، محمود رضا، فاطمه، و حمیدرضا. پدر وی مجلّل الدوله از شاهزادگان قاجار بود (نگاه کنید به «رضا شاه، از تولد تا سلطنت» نوشته‌ی دکتر رضا نیازمند، ص. ۵-۳۷۴، چاپ لندن ۱۳۷۵).

ترین و مدرنترین وسائل را دارد و وسائل هواپیما را هم می‌تواند تعمیر کند. خیلی مایه خوشوقتی و غرور شد. آن قدر شاهنشاه خوشحال شدند که بازدید را به جای یک ساعت دو ساعت طولانی کردند و جایی که قرار بود با هلیکوپتر بعد از این بازدید گردش برویم، نرفتیم. وقتی به کاخ برگشتیم، آن قدر سر کیف بودند که فرمودند بهتر از گردش بود که در نظر داشتیم. عرض کردم ای کاش مردم ببینند و بدانند که چه داریم. فرمودند اولاً مجرمانه است و ثانیاً تظاهر چه معنی دارد؟

خیلی خسته بودم، سر شام نرفتم.

دوشنبه ۵۳/۲/۲

صبح شرفیاب شدم. امروز برنامه شاهنشاه مصاحبه با چند مخبر خارجی خیلی فشرده بود، به این جهت شرفیابی من خیلی کوتاه شد. مطلبی هم جز کارهای جاری مذاکره نشد. ... مرخص شدم.

در اداره به کارهای جاری و ملاقاتهای زیادی رسیدم. بعد از ظهر ... من منزل ماندم تمام کار کردم. فقط یک ساعتی با نوه بازی کردم و خوش گذشت.

از اخبار مهم جهان یکی جنگ اکراد با عراق است که سیل عراقیها را دود می‌دهند. واضح است که با کمک ما و به این جهت است که چند شب است رادیو مسکو به ما نیش و کنایه می‌زند. دیگر اعلام سادات به این که اسلحه آمریکایی به جای اسلحه روسی خواهند گرفت. یک عقب گرد ۱۸۰ درجه. باید دید عکس العمل شورویها چه خواهد شد.

سه شنبه ۵۳/۲/۳

نمی‌دانم به چه مناسبت امروز حالت عجیبی پیدا کردم که صبح در ملاقاتهای منزل چند نفر زن و بچه شخص اعدامی آمده بودند که قرار است به علت حمل مواد مخدر اعدام شود. مدتی فیلسوف مآب شده بودم که آیا لازم است برای این کار یک نفر اعدام

شود؟ عقل حکم می کند که از لحاظ منافع کشور و مردم باید این کار بشود، ولی عدالت و منطق چنین اجازه نمی دهد. لازمه بالا رفتن سن است که انسان را به این نوع فکر کردن می اندازد. حالا معلوم بود که این آدم، بیچاره هم هست و هرئین را در اسبابهای او که از تبریز می آمده یک قاچاقچی معروف گذاشته است. به هر صورت به عرض رساندم و فرمودند که برو به دقت رسیدگی کن، مظلوم نباشد. بعد فرمودند ولی من این کارها را به خاطر مملکت می کنم و چاره ای نیست.

نامه [ای] از سفیر شاهنشاه در رباط رسیده بود که این جا می گذارم.^{۲۷} فرمودند این که سفیر مصر در رباط گفته است می خواهیم کشور مصر را بیست سال عقب ببریم، منظورش این است که به قبل از ناصر برسائیم. عرض کردم، وضع ناصر بعد از مرگش بر ملا می شود. محال است دماغوژی و پدرسوخنگی برای همیشه در تاریکی بماند. در هر کار باید یک حقیقتی نهفته باشد تا مآلاً بر قلب و دل مردم بنشیند و دردی هم از کشور بردارد.

مقاله [ای] از مجله بی. بی. سی رسیده بود خوب بود. دادم ملاحظه کرده، فرمودند می خواهند با ما رابطه برقرار کنند، حالا دم تکان می دهند. و درست هم می فرمایند. پیامی به مردم هند دیکته فرمودند. عرض کردم ممکن است زیاد برخوردنده به پاکستان باشد، اصلاحی در آخر آن فرمودند، خیلی عالی شد.

۲۷- در نامه ی عباس نیری، سفیر ایران در مراکش، به دو نکته اشاره شده است. یکی این که مولای عبدالله برا در پادشاه مراکش به او گفته است که ملک حسن به او ظن است و گمان می کند که شاه و ملک فیصل می خواهند با یک کودتا او را بر تخت بنشانند. سر چشمه ی این سوء ظن سرهنگ دلیمی رئیس سازمان امنیت مراکش است که می خواهد میان او و برادرش، ملک حسن، جدایی اندازد. نکته ی دوم گفته های همسر سفیر مصر است (که به اشتباه در یادداشت علم به سفیر مصر نسبت داده شده است).

بعد مرخص شدم. سفیر لبنان و اسرائیل را پذیرفتم. با سفیر لبنان راجع به شیعه‌های لبنان صحبت کردم و به او گفتم که متأسفانه موسی صدر،^{۲۸} دوست مشترک ما تو سرخ از کار در آمد، از همه کس پول می‌گیرد. عراق و مصر و مراکش و لیبی برایش فرق نمی‌کند (صدر یک ایرانی است که رئیس شیعه‌های لبنان شده). او گفت ولی باید به شیعیان کمک کرد، شما به صدر چه کار دارید؟ حرفش حساب بود، ولی مطمئن هستم که شاهنشاه قبول نخواهند فرمود. با سفیر اسرائیل در مورد روابط اخیر ایران و اسرائیل که او خیال می‌کرد به سردی گراییده صحبت کردم. بعد از ظهر در منزل و در دفتر دربار کار کردم.

شب مهمانی دیپلماتها در کاخ نیاوران بود. سفیر شوروی از من جویا شد از تو دعوت کرده بودم برای استراحت به سواحل دریای سیاه بیایی چه شد؟ گفتم جواب خواهم داد. واقعاً خیلی تعریف دارد انسان در شوروی با خانم برود برای استراحت! سفیر انگلیس گفت فردا خواهش می‌کنم قطعاً به من وقت بدهی کارهای لازمی دارم.

۲۸- موسی صدر، از روحانیان قم، در ۱۹۵۹ دعوت شد که رهبری مذهبی شیعیان لبنان را به عهده گیرد. وی توانست در مدتی کوتاه شیعیان را به گرد هم آورد و شورای عالی شیعی لبنان را برپا سازد و خود به ریاست آن برگزیده شود. در ۱۹۷۱ با صدور فتوایی که علویها شیعه هستند، به استواری موقع حافظ اسد (علوی مذهب) که در آن سال در سوریه روی کار آمده بود، کمک کرد. به دنبال جنگهای داخلی لبنان و آواره شدن شیعیان جنوب لبنان در اثر حمله‌های پیاپی ارتش اسرائیل، در ۱۹۷۵ سازمان افواج المقاومة اللبنانية (امل) را تأسیس کرد. یکی از همکاران او در امل مصطفی چمران بود که پس از انقلاب ایران مدتی وزیر دفاع بود و در جنگ با عراق کشته شد. با علم روابط کم و بیش دوستانه داشت و در زمان مورد گفت و گو، به او توصیه شد از نزدیکی بیش از اندازه با مخالفان ایران خودداری کند. صدر در اوت ۱۹۷۸ به دعوت قذافی سفری به لیبی کرد و در آن جا سر به نیست شد.

چهار شنبه ۵۳/۲/۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری زیاد بود، عرض کردم. شرح مذاکرات سفیر لبنان و سفیر اسرائیل را عرض کردم. همان طور که حدس می‌زدم مطلقاً صحبت‌های سفیر لبنان را قبول نفرمودند. فرمودند تا صدر آن جا است ما هیچ کمکی به شیعیان نخواهیم کرد. عرض کردم [قدر] سفیر شاهنشاه می‌گفت، فرموده‌اید یک شانس دیگر هم به صدر می‌دهیم. فرمودند، چاره نبود و نیست چون لبنانیها او را ول نمی‌کنند، به ما یک حرفی می‌زنند و با او طور دیگر رفتار می‌کنند، ما هم ناچاریم مدارا کنیم.

در مورد سفیر اسرائیل فرمودند، روابط بر سردی نگراییده ولی این طرفداری که ما از اعراب می‌کنیم حرف حساب است و غیر از این نمی‌توانیم بگوییم، حتی بعد از جنگهای ۱۹۶۷ و شکست اعراب هم همین حرفها را می‌زدیم.

صحبت آمدن کیسینجر شد. عرض کردم مثل این که قهر کرده و سفیر آمریکا به غلام تلفن کرد که نخواهد آمد. فرمودند به جهنم! هیچ اعتنا نکنید. به اردشیر در واشنگتن هم مخصوصاً تلگراف کن که به هیچ وجه صحبت این که از او دعوت کند یا احیاناً بگوید ما انتظارش را داریم ننماید. من از این سرسختیهای شاهنشاه خیلی خوشم می‌آید.

صحبت والا حضرت همایونی شد که قرار است تابستان تشریف ببرند انگلستان را ببینند. مدتی صحبت کردیم که ماشاءالله چه بچه با هوش و ملایم و متعادلی است. فرمودند، من خیلی خوش وقت هستم. عرض کردم فقط باید ایشان را از شرّ این زن فرانسوی آزاد کرد. این همه زن نباید ایشان را احاطه داشته باشند. علیاحضرت شهبانو، مادر بزرگ، مادموازل ژوئل،^{۲۹} رئیس مدرسه،^{۳۰} معلم پیش آهنگی، اغلب معلمین، همه زن! این که نمی‌شود.

عرض کردم، ایشان چنان که مکرر عرض کرده ام، یک لله مرد بلکه یک نظامی خشن لازم دارند که پیشکارشان باشد. فرمودند در این فکر هستم. عرض کردم دو سه سال است که می فرماید و عمل نمی شود. فرمودند آخر گرفتاری دارد. بعد هم باید فکر یک دختر بازی هم برایش بکنم! عرض کردم هنوز خیلی زود است. فرمودند، نه، من در این سن ها کاملاً احساس این مطالب را می کردم. من عرض کردم، من که تا هفده سالگی هیچ سر در نمی آوردم، چون عشق من ورزش و به خصوص اسب بود و آن قدر در این راه افراط می کردم که فکر چیز دیگری نبودم. فرمودند، من که کاملاً احساس می کردم حتی عاشق ایران تیمورتاش^{۳۱} شده بودم (تیمورتاش آن وقت وزیر دربار بود).

بعد مرخص شدم. به کارهای جاری رسیدم بعد از ظهر تمام کار کردم.

سفیر انگلیس را پذیرفتم. در مورد خرید کشتیهای جنگی به او گفتم در صورتی هم که بسازید و تحویل بدهید ما آن را بدون هواپیمای Naval Harrier نمی خواهیم. راجع به کارهای جاری ما به الابتلائی بین دو کشور و طرح عباس آباد (خانه سازی و شهرسازی عباس آباد) و بازار طلا و ساختمان پایگاه دریایی نظامی بندر عباس که به انگلیسها داده شده و حالا گرفتاری دارد صحبت زیاد شد و مشکلاتش را یادداشت کردم. بعد راجع به جلسه فوق العاده سازمان ملل صحبت کردیم، که نتیجه نداشت جز آن که مصرف

۳۰- بانو هما ضربایی، دوست دوران تحصیل شهپانو فرج، که با یشتیانی او می کوشید در محیط مدرسه تبعیضی میان شاگردان نباشد و با ولیعهد تا حدودی مانند دیگر همسالانش رفتار شود. علم هیچ گاه به این گونه پرورش ولیعهد اعتقاد نداشت.

۳۱- ایران تیمورتاش، فرزند ارشد عبدا لحسین تیمورتاش (وزیر دربار رضا شاه) بود. با حسینعلی قراگزلو (پسر ناصرالملک نایب السلطنه) ازدواج کرد ولی پس از زندانی شدن تیمورتاش، شوهرش او را طلاق داد. در حدود ۱۰ سال از شاه بزرگتر بود. در ۱۳۷۰ در پاریس درگذشت. بر خلاف برادرانش، هرگز با شاه، به علت کشته شدن پدرش به دستور رضا شاه، آشتی نکرد. در دهه‌ی ۱۳۲۰ روزنامه‌ای تأسیس کرد و سپس در دهه‌ی ۱۳۳۰ برای مدتی وابسته‌ی مطبوعاتی ایران در پاریس شد.

کننده‌ها را کیسینجر تشویق کرد که در مقابل کشورهای تولیدکننده نفت مقاومت کنند و ما هم سخت به او پریدیم. گفت ولی نماینده ما نظر شاهنشاه را برای تأسیس یک صندوق کمک به کشورهای عقب افتاده تأیید کرد. گفتم لطف فرمودید، این را هم نمی‌خواستید بکنید؟

در مورد این که اگر یک معلم انگلیسی برای والاحضرت همایونی بخواهید، دختر من که هیجده سال دارد و خیلی دختر خوبی است، هیپی نیست، کمونیست هم نیست (من خجالت کشیدم که پیرسم خوشگل است یا نه؟)، گفتم مطالعه خواهم کرد.

راجع به سیاست روسها و طرفداری آنها از سوریه و عراق صحبت شد که اگر در مصر بیشتر شکست بخورند، این دو کشور را بیشتر تقویت خواهند کرد و این که چشمش آب نمی‌خورد که برقراری روابط سیاسی آنها با عراق مسائل زیادی را حل بکند. در مورد حملات عراق به مرزهای ایران هم او نظر مرا که سابق نوشته‌ام و این که می‌خواستند با این کار و آوردن نماینده سازمان ملل کار را به صورت حقوقی دریاورند و از مذاکره دو طرفه قرار کنند، تأیید می‌کرد. راجع به کردستان می‌گفت خوبست، موی دماغ عراق شده. به این صورت کویت نجات پیدا می‌کند! راجع به جزیره دیگو گارسیا می‌گفت هنوز نه آمریکاها تصویب کرده اند و نه دولت کارگری تصمیم قاطع دارد، چون دولت کارگری با هند رابطه نزدیکتری دارد، از ترس مخالفت آنها احتیاط می‌کند. گفتم اگر هند عاقل باشد باید از خدا بخواهد که آمریکا بیهوده به اقیانوس هند بیایند و آنها را از شر تکیه یک طرفی به روسها برهاتند. گفتم نظر تو صحیح است ولی هندیها خیلی احتیاط می‌کنند. گفتم دیدید چه طور شاهنشاه از ناو هواپیما برکیتی هاوک بازدید فرمودند، این خیلی معنی داشت که بگویند ما در عین سیاست مستقل ملی تنها نیستیم. گفت شاهنشاه مسائل را طور دیگر می‌بینند که هیچ کس نمی‌بیند.

مدتی راجع به نیکسون و این که وضع او روز به روز خرابتر می شود صحبت کردیم. از او پرسیدم، فکر نمی کند یهودیها او را می کوبند، چون با اعراب لاس می زند؟ گفت نه، یهودیها هم از او راضی هستند.

از اخبار مهم جهان کمک خارجی پنج میلیارد دلاری آمریکا است که به مصر و اسرائیل هم تعلق خواهد گرفت، هر کدام حدود سیصد میلیون دلار. کار ابر قدرتها هم مثل ابر قدرت خداوندی است که به آهو می گوید بگریز و به تازی می گوید بگیر! نعوذ بالله. جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است

هزار بار من این نکته کرده ام تقریر

دیگر حمله شدید سادات به لیبی و عراق که اینها هنگام جنگ مصر را تنها گذاشتند. هم چنین حمله به شوروی که بعد از جنگ ۱۹۶۷ به ما اسلحه ندادند و تمام تظاهر بود و به این جهت ما حالا اگر شوروی با ما کنار نیاید از آمریکا اسلحه خواهیم گرفت. به هر صورت مصر کاملاً تغییر جبهه داده است.

پنجشنبه ۵۳/۲/۵^{۳۲}

صبح شرفیاب شدم. تیمسار هاشمی نژاد فرمانده گارد که شاهنشاه در نظر دارند به معاونت نیروی زمینی بگذارند، عرض کرده بود زیر دست ارتشبد او ایسی نمی تواند کار کند. متغیر شدند. فرمودند، به او یگو این حرف نظامی نیست، معلوم می شود شما مدتی در دربار مانده اید، پشت تان باد خورده. ضمناً اجازه فرمودند برای معالجه به خارج کشور برود.^{۳۳}

۳۲- در بالای صفحه این یادداشت، علم نوشته است: «این یادداشتهای مختصر را از روی دفترچه عرایض روزانه در اصفهان می نویسم، چون عقب افتاده بودند»

۳۳- به همراه این یادداشت رونوشت نامه ای از سپهبد هاشمی نژاد در پرونده بود که به دیال این یادداشت آمده است. ولی روشن نیست این نامه را پیش از گفت و گوی شاه و علم در تاریخ ۵۳/۲/۵ نوشته است و یا پس از آن.

سفیر آلمان عرض کرده بود تکلیف سرمایه گذاری ما در امر نفت و پالایشگاه آبادان روشن نیست. فرمودند به آنها بگو شما هم روشن نکردید که از این شرکت چه می خواهید و چه خواهید گذاشت. به هر صورت وقتی آلمان مصمم به سرمایه گذاری شد، خودم با نفتیهای خودمان کار را تمام خواهم کرد. ماشاءالله به این حوصله شاهنشاه که تمام بار خرابی و سنگینی کار دستگاههای دیگر را هم شخصاً به دوش می کشند. بعد از ظهر در منزل کار کردم. شام پیش دخترم خوردم.

جمعه ۵۳/۲/۶

صبح سواری رفتم. هوا بهشتی و عالی بود ولی با عجله برگشته شرفیاب شدم. شاهنشاه بعداً با هلیکوپتر از سواری برگشتند ولی در فرح آباد حضورشان نرسیدم، چون صبح زود رفته بودم. کارهای جاری را در سلمانی نزدیک یک ساعت و نیم عرض کردم. مسائل مهم راجع به جوانها و دانشگاهها بود که چرا باز هم ناراحتی دارند. عرض کردم دلائل مختلف دارد، اولاً یاغی گری عمومی جوانها، ثانیاً نبودن گفت و شنود با آنها، ثالثاً ندانم کاری مسؤولین و این که چه جور باید با آنها تا کرد، رابعاً بدی عمومی وضع تبلیغات ما که مثل این است برای این می باشد که فقط و فقط به وضع ناهنجار تملق آمیزی از اعلیحضرت همایونی تعریف می کنند که این همه کارهای بزرگ و عمیق را در این کشور می پوشاند.

قدری هم راجع به اقلیت که در وضع بسیار بدی گرفتار شده، عرض کردم که زبان و قلم آنها بسته، در تقسیم مشاغل هم که سهمی ندارند، پس اشخاصی که به آن جا می روند، باید به عشق عُمر در ته چاه ما ر بگیرند! هیچ نفرمودند.

قدری هم راجع به اشخاص صحبت شد، منجمله راجع به کسی که حالا همه کاره می باشد و شغلها را بسیار بزرگ دارد. فرمودند این آدم وقتی در مقابل قدرت باشد، از نوکرهای من هم بیشتر کوچکی می کند و وقتی قدرتی در بساط ما نباشد، هیچ چیز

جلودارش نمی‌شود.^{۳۴} چه خوب استنباط می‌فرمایند و چه قدر حوصله بازی کردن دارند که من از تعجب نمی‌توانم خودداری کنم و از اعجاب. راجع به اقلیت فرمودند در هفته آینده حرفهایی خواهیم زد، تو خواهی دید! اما چه خواهد بود، نمی‌دانم.^{۳۵}

عرض کردم انگلیسها عرض می‌کنند اسلحه‌هایی که عراقیها از فرانسه‌ها خریده‌اند بیشتر تعرضی است. فرمودند به آنها بگو اینها که توله سگهای خود شما هستند، چرا به من این حرف را می‌زنید؟ بعد هم به من فرمودند تو که می‌دانی که به فرانسویها خودمان گفتیم اسلحه به آنها بدهند، برای این که مقداری از نفوذ شوروی در آن جا کاسته شود.

بعد از ظهر در منزل ماندم، اما سر ناهار رفتم، در گل‌های لاله کاخ یک جام شراب خوردم، خیلی عالی بود.

...

شنبه ۵۳/۲/۷

صبح بیمارستان قلب تاج پهلوی را افتتاح فرمودند. واقعاً عالی است. این بیمارستان را علیاحضرت ملکه پهلوی بنیاد نهادند و تعقیب کردند تا تمام شد و به اسم ایشان هم تاج خوانده شد (نام ایشان نیمتاج^{۳۶} است). مجهزترین بیمارستان دنیا در این رشته است و اطباء همه جوانهای ایرانی می‌باشند و در عمل قلب اعجاز می‌کنند.

۳۴- این داوری شباهت زیادی به مطالبی دارد که شاه پیش از این درباره‌ی شریف امامی گفته است. نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم، ص ۳۱۷ جلد دوم ص ۲۲۵.

۳۵- این نخستین باری است که شاه سر بسته به لزوم تعیین تکلیف حزب اقلیت که دیگر مفهومی در نظام سیاسی ایران نداشت، اشاره می‌کند. ده ماه بعد در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ شاه ادغام همه حزیهای سیاسی ایران را در حزب جدیدی به نام رستاخیز ملت ایران اعلام داشت.

۳۶- نام ملکه‌ی مادر نیمتاج پهلوی (آیرملو) بود و پس از کودتای ۱۲۹۹ احمد شاه به او لقب تاج الملوک اعطاء کرد.

دولت امروز ترمیم شد. در حقیقت بهانه ایست برای تقویت هویدا، در صورتی که کمیابی و گرانی ارزاق به حال خود باقی است. شاهنشاه هنگام معرفی دولت فرمایشات مهمی فرمودند، من جمله این که استانداران و فرمانداران باید خارج از حزب باشند، این که نمی شود که استاندار نماینده اکثریت باشد، آنها فقط نماینده من هستند. به علاوه آموزگار وزیر اول کابینه که صاحب نشان تاج یک است (به علت مذاکرات نفت سه سال پیش گرفت) وزیر کشور شد. فرمودند برای این که انتخابات آزاد باشد، این کار را کردیم. این بود فرمایشات که روز جمعه به آن اشاره می فرمودند و البته بسیار مهم است. اما نمی دانم دولت باز در مقابل چه حقه خواهد زد. به هر صورت به نظر من می رسد که دولت استحکام فراوانی دارد. به چه دلیل نمی دانم و عجیب است که ندانم. باری درباره استحکام دولت حتی این پیش بینی را می کنم که بعد از همه این آوانتاژها به اقلیت (البته من فکر می کنم به ظاهر)، دولت دوباره انتخابات را خواهد برد که آن وقت برای چهار سال دیگر استحکام قطعی و بیشتری پیدا کند. تا کور شود هر آن که نتواند دید! ولی امیدوارم که این طور نشود چون واقعاً برای کارهای کوچک که قابلیت انجام آن را ندارند، باعث نارضایتی عمیق مردم شده اند و مسؤولیتها را هم متأسفانه شاهنشاه قبول می فرمایند. جای تأسف بسیار است که این مرد بزرگ با این کارهای بزرگ مثلاً مسؤول نبودن گوشت بشود، یا گرانی شکر! افسوس و هزار افسوس.

چهارشنبه ۵۳/۲/۱۸

صبح در منزل باز خانواده یک اعدامی دیگر هروئین آمده بود با هشت نفر بچه. چه خاکی باید به سر ریخت؟ این بچه ها چه تقصیری دارند؟ خوشبختانه یک تاجر معتبر دیدم آمده بود، بزرگ کردن و تربیت آنها را به گردن او گذاشتم، قبول کرد. ولی به هر حال رفاه اجتماعی باید در این زمینه فکری بکند. بعد که شرفیاب شدم، به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند فوری تدبیر بدهید.



وزارت بهداشت ایران
نم

بیماری انگلیز

ان

در خصوص بیماری انگلیز در این وزارت بهداشت ایران
توجه داشته باشید که این بیماری در این کشور
وجود دارد و باید در مورد آن آگاهی داشته باشید

در صورت مشاهده این بیماری در خانواده یا محل کار
باید فوراً به پزشک مراجعه کنید

برای پیشگیری از این بیماری باید بهداشت را رعایت کنید
و از تماس با افراد بیمار اجتناب کنید

در صورت بروز این بیماری در یک فرد از خانواده
باید سایر اعضای خانواده را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل کار
باید سایر کارکنان را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل مسافرت
باید سایر مسافران را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل تجمع
باید سایر افراد را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل درمان
باید سایر بیماران را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل آموزش
باید سایر دانش آموزان را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل ورزش
باید سایر ورزشکاران را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل تفریح
باید سایر تفریحی را معاینه کنید

در صورت مشاهده این بیماری در یک فرد از محل کار
باید سایر کارکنان را معاینه کنید

بیماری انگلیز
در این کشور وجود دارد
باید در مورد آن آگاهی داشته باشید
و از تماس با افراد بیمار اجتناب کنید

بیماری انگلیز
در این کشور وجود دارد
باید در مورد آن آگاهی داشته باشید
و از تماس با افراد بیمار اجتناب کنید

شرفیابی صبح بسیار مختصر بود. بعضی دستخط ها را توشیح فرمودند، من جمله به پرنس برنارد شوهر ملکه هلند. هلندیها از این که عده‌ای به سفارت ما توهین کردند، بعد هم در دادگاه بر علیه ایران تظاهر نمودند، حالا فوق العاده پشیمان هستند. چند روز پیش که جشن تولد ملکه آنها بود و شاهنشاه فرمودند حالا مخصوصاً باید بروی که نشان بدهیم با خانواده سلطنتی قهر نیستیم. وقتی من به سفارت رسیدم، سفیر چیزی نمانده بود که پای مرا ببوسد! بی نهایت خوشحال شد. اتفاقاً روز بعد مشکلات اقتصادی که برای آنها فراهم کرده بودیم رفع شد و فهمیدند که رفتن وزیر دربار خیلی معنی ها داشته است، البته همان ثانیه هم فهمیدند.

ناهار سردار نعیم خان برادر داوود خان رئیس جمهور افغانستان مهمان شاهنشاه بود. پیش از نهار دو ساعت تمام دو نفری صحبت کردند. سر نهار صحبت از پیشرفتهای ایران بود. شاهنشاه می فرمودند بین من و ملت من تفاهمی به وجود آمده که آنها می دانند هر چه من می گویم، به نفع و صلاح آنهاست و برای خودم هیچ نمی خواهم. واقعاً درست هم می فرمودند. بعد هم صحبت از این شد که بالأخره در همه دنیا شخصیت لیدر هر کشور در پیشرفت امور خیلی مؤثر است. مدتی صحبت دو گل و پمپیدو و غیره شد. نعیم خان از این که وقتی سالها قبل عمل چشم خود را در لندن انجام داد شاهنشاه از او مستقیماً احوال پرسی فرمودند، تشکر کرد. شاهنشاه فرمودند، قدر مسلم این است که وقتی انسان مسؤولیت سنگین دارد، مراتب انسانیت را نباید فراموش بکند و گرنه به هیچ نمی‌ارزد. خیلی فشنگ و صحیح فرمودند.

صحیت از این شد که در دوره استالین مرز رودخانه بین افغانستان و شوروی را خط تالوگ قرار داده اند با آن که استالین این همه سخت گیر بود و حالا عراقیها با ما بازی در آورده اند و قبول نمی کنند، حال آن که این مرز را در حقیقت امپراتوری انگلیس به ایران تحمیل کرده است. شاهنشاه حکایتی فرمودند که سختگیری مولوتف در وقایع آذربایجان باعث نجات آذربایجان شد و آن این بود که در جلسه شورای امنیت که در

لندن تشکیل شده بود برنز [Byrnes] وزیر خارجه آمریکا و بوین وزیر خارجه کارگری و مولوتف به طور خصوصی جلسه تشکیل دادند و قرار شد این سه کشور بزرگ قویاً به ما توصیه بکنند که نه تنها خود مختاری آذربایجان بلکه خود مختاری کردستان و خوزستان را ما باید قبول بکنیم. اول روسها موافقت کرده بودند، ولی روز بعد مولوتف بازی در آورده بود که ما قبول نمی کنیم و خوشبختانه چون این تصمیم به هم خورد، فرصت پیدا شد که ما دست و پایی بکنیم و خودمان را از قید برهنانیم، چنان که پیش آمد و می دانید. من عرض کردم، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.^{۳۷}

مدتی راجع به این که اگر میتران در فرانسه سر کار بیاید چه خواهد شد، گفتگو شد. میتران سوسیالیست است و با کمونیستها ائتلاف کرده. نعیم عرض کرد، گویا ائتلاف خیلی پایه و مایه ای نداشته باشد. شاهنشاه فرمودند، به هر صورت سوسیالیستها خیلی بیشتر از دو گل در الجزیره جنگیدند و سخت گیری کردند. آن وقت مثل این که گی موله نخست وزیر بود.

مدتی صحبت از عمل صحیح ملک فیصل و فهد، برادرش، از کمک به موقع به مصر شد و نعیم عرض کرد اخیراً در عربستان سعودی بود و آنها را مردمان بسیار عاقلی یافته است. صحبت از به هم خوردن اتحاد مصر و لیبی و سوریه شد. شاهنشاه فرمودند آن قدر قذافی دیوانه است که آن دو کشور دیگر فکر کردند هر قدر هم قذافی پول بدهد ارزش همکاری ندارد. من مثلی به خاطر رسید البته عرض نکردم و آن این که از قدیم گفته اند نه به دیوانه ... بدهید و نه ... دیوانه بگذارید! مجلس خیلی محترم تر و رسمی تر از آن بود که من چنین عرضی بکنم.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. من جمله سفیر ایتالیا را پذیرفتم، یک ساعت حرف زد. قدری با ابراهیم نوهام بازی کردم، البته چند دقیقه.

۳۷- گفته شاه گزاف آمیز است. نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم، پانویس ۸۵، ص ۴۰۳.

شب عیدی امین،^{۳۸} رئیس جمهور او گاندا، که غفلتاً از جدّه خواسته بود به ایران بیاید و بین ایران و عراق را آشتی بدهد، مهمان شاهنشاه بود. خیلی مسخره است، یک بوکسور و سر جوخه ارتش انگلیس بود، حالا ژنرال است! حرفهای عجیب و غریب مضحک می گوید و تلگراف مضحک تر می کند من جمله تلگراف مضحکی به نیکسون کرد که اگر بخواهی من حاضرم بیایم به ملت آمریکا بگویم که در قضیه واترگیت تقصیری نداشته ای!

فراموش کردم بنویسم، امروز صبح از پرفسور ژان برنار بزرگترین متخصص خون که برای معاینه شاهنشاه آمده بود نامه ای داشتم که پس از مراجعت از ایران تجزیه خون شاه را با دقت انجام داده و معاینه هم که از طحال به عمل آورده است معلوم می کند که الحمدلله مطلب مهمی در بین نیست.^{۳۹} بی نهایت خوشحال شدم و نامه اش را به شاهنشاه تقدیم کردم که خود نگه دارند. فرمودند فکر می کنم طحال من هم از الرژی که دارم بزرگ می شود برای این که وقتی دوی ضد الرژی می خورم فوری کوچک می شود.

۳۸- با آن که امین سرزده رهسپار ایران شد، شاه با خوش رویی او را پذیرفت و علل تیرگی روابط ایران و عراق و سیاست زننده و ستمگرانه‌ی این دولت را از دید ایران برای او تشریح کرد. امین که سخت تحت تأثیر تشریفات و ابهت دربار ایران و سپس رفتار دوستانه‌ی شاه قرار گرفته بود، هدف مأموریتی را که برای خود تعیین کرده بود، یکباره به فراموشی سپرد و از این که شاه تاکنون به حساب چنین همسایه‌ی خطا کاری نرسیده است، اظهار تعجب کرد. از آن پس نوبت شاه بود که امین را قناع کند توسل به جنگ برای حل مسائل مورد اختلاف کار خوبی نیست! امین پس از یک شب توقف در تهران، به کشور خود بازگشت.

۳۹- این نامه صرفاً برای آسودگی خاطر شاه نوشته شده بود. پزشکان معالج به توصیه دکتر ایادی، پذیرفتند بیماری واقعی شاه را به صراحت برای او فاش نکنند.

دیشب آخر شب شاهنشاه به من فرمودند، افغانها می گویند ما به کلی تسلیم شما هستیم و آمده ایم که به ما کمک کنید. من هم گفتم همه جور کمک به شما می دهیم و هیچ هم نمی خواهیم که ما بگوییم چه به شما می دهیم و چه باید بکنید. شما بگویید چه می خواهید و چه می توانید بکنید. بعد هم گفته اند کاملاً می خواهیم مستقل و جدا از نفوذ شوروی باشیم.

پنجشنبه ۵۳/۲/۱۹

صبح به اختصار شرفیابی حاصل کردم، چون قرار بود بعد از ظهر در هواپیما تا پایگاه وحدتی دزفول مسائل عقب افتاده را عرض کنم. نامه به برنهارد (شوهر ملکه هلند) و چند خارجی دیگر را توشیح فرمودند. نامه ای که در جواب داوود رئیس جمهور افغانستان تهیه کرده بودیم، فرمودند کافی نیست، راجع به کمکهای دو جانبه با هم اسم ببرید، که دادم عوض کنند.

...

بعد از ظهر در راه از تهران تا پایگاه وحدتی که چهل دقیقه طول کشید تمام عرایضم را کردم ولی کار اداری بود و موضوع قابل ذکری نیست. شب در پایگاه وحدتی بودیم که بسیار عالی شده هم از حیث زیبایی و هم از لحاظ مؤثر بودن جنگی. خدا به شاه عمر بدهد. واقعاً آن قدر پیشرفت می کنیم که نه تنها قلم، بلکه فکر هم از تشریح آن عاجز است. فعلاً این جا پایگاهی است که پانزده هزار نفر جمعیت دارد و از لحاظ درختکاری هم بی نظیر است. صد ها هزار درخت جنگلی زده اند که به بهترین شکل نمو کرده و هواپیما های جنگی ما را در سینه خود پنهان ساخته اند.

در این جا علیاحضرت شهبانو هم تشریف دارند.

جمعه ۵۳/۲/۲۰

صبح در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر برای بازدید مزارع بزرگ [کشت و صنعت] agro-business رفتیم که یک قسمت در دست شل کات Shell Cot انگلیسی است که برای نمونه داده ایم بینیم چه می کنند (حدود ده هزار هکتار)،^{۴۰} یک قسمت هم زیر کشت نیشکر است حدود ده هزار هکتار (در دست دولت)،^{۴۱} یک قسمت دست شرکت خصوصی [هاشم] نراقی^{۴۲} است پانزده هزار هکتار و همچنین قسمتهای کوچکتر دست اشخاص متفرقه یا شرکتهای کوچکتر است. مجموعاً زیر سد محمد رضا شاه ۹۵ هزار هکتار تمام از برکت همین سد آباد شده (یعنی سه برابر سیستان). وقتی این سد را می ساختیم، رسیدن به این ارقام را فرضیه تصور می کردیم. گو این که مهندسین اطمینان می دادند و وقتی من نخست وزیر بودم که تازه سد تمام شده بود، فقط شبکه آبیاری ۱۱ هزار هکتار آماده بود. حالا این دشت و سیع تا چشم کار می کند صاحب همه چیز است، مزارع و باغات سر سبز و ملیون ها و شاید ملیاردها گنجشک و سایر مرغهای دیگر که دارند باعث زحمت می شوند.

سر ناهار صحبتهای متفرقه بود. من جمله انتخابات فرانسه که سیاست خارجی هم وارد معرکه انتخاباتی شده است که مثلاً سفیر شوروی به دیدن ژنرال دستن می رود و حزب کمونیست اعتراض می کند. صحبت بر سر این بود که آیا این یک حقه است که

۴۰- این شرکت به علت نا آشنایی یا کشت آبی، با شکست روبه رو شد.

۴۱- نیشکر هفت تپه که زیر نظر سازمان آب و برق خوزستان اداره می شد، بسیار موفق و بازردهی نیشکر آن، برابر بهترین جهان بود. پس از چند سال با استفاده از تفالهی نی، در همان محل نخستین کارخانه‌ی کاغذ سازی ایران تأسیس شد (نگاه کنید به «عمران خوزستان»، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، گفتار دکتر احمد علی احمدی، ص. ۱۵۵-۱۲۷).

۴۲- هاشم نراقی پس از جنگ دوم جهانی به کالیفرنیا رفت و کشاورز بسیار موفق و سرشناسی شد. عملکرد شرکت کشت و صنعت او در خوزستان نیز از همه شرکتهای همانند بهتر بود.

کمونیستها به ژیسکار دستن می‌زنند که به ملت فرانسه حالی کنند که او هم بی ارتباط با کمونیستها نیست و ما نوکر شورویها نیستیم یا این که چون شورویها دیده اند او پیش است می‌خواهند با او تماس بگیرند. بعد هم ژیسکار قرار داد پنج میلیارد دلاری خود را با ایران جزء پلات فورم انتخاباتی خویش کرده و مسافرت قریب الوقوع شاهنشاه ایران به فرانسه را آتوی بزرگی برای خود قلمداد نموده است. صحبت نیروگاههای اتمی که باید در ایران نصب شود بود و شاهنشاه ایران امیدوارند به حدود ده هزار مگاوات برسد. ماشاءالله به این وسعت نظر (وزیر نیرو [ایرج] وحیدی^{۴۳} نیز حضور داشت).

بعد از ظهر سر سد رضا شاه کبیر رفتیم، که یکی از سه سد بزرگی است که باید روی کارون ساخته شود. این جا چه بهشتی است و چه بهشتی خواهد شد. این جا را هم شاهنشاه فرموده بودند به جای این سه سد یکدفعه یک سد به ظرفیت ۹ میلیارد متر مکعب ساخته شود که زودتر به بهره برداری آبیاری برسد، آن وقت متخصصین مخالفت کرده بودند که چون حصول برق از طریق سوختن گاز در خوزستان ساده تر است دلیلی ندارد که چنین خرجی بکنیم و حالا می‌فهمند که گاز در دنیا چه منفعتی دارد و چه قیمتی پیدا کرده و می‌فهمند که چه غلطی کرده اند که فرمایش شاه را گوش نکرده اند. البته بی پولی هم در آن تاریخ هفت سال قبل علت دیگر تقسیم آن به سه سد بوده است که به تدریج ساخته می‌شود.

در هفت تپه کارخانه نیشکر و کاغذ سازی مورد بازدید قرار گرفت. کارخانه نیشکر ۱۰۰ هزار تن ظرفیت دارد و کاغذ سازی ۱۲۰ هزار تن کلش خشک یا ۲۲۰ هزار تن کلش تر مصرف می‌کند. ناهار را هم همان جا میل فرمودند. شاهنشاه تنها بودند و فقط من و وزیر نیرو در رکابشان بودیم. عرض کردم من امروز در این گرمای جهنمی بهشت

۴۳- وزیر نیرو ایرج وحیدی، مهندس آب شناس، رئیس سازمان آب و برق خوزستان، وزیر نیرو و سپس وزیر کشاورزی بود.

را مشاهده کردم از بس عالی و لذت بخش بود. شاهنشاه تصدیق کردند که با این شبکه‌های آبیاری و ماشین آلات و غیره مثل یک کشور به تمام معنی پیشرفته است. و دائماً در فکر این بودند که باید سطح زندگی مردم این جا بالاتر بیاید و چرا این مردم بومی این قدر قانع هستند که مثلاً چند روزی مزدی می‌گیرند و بعد میل دارند دنبال کار یا تنبلی خودشان بروند. عرض شد نسل جدید بهتر هستند و مایلند سهام این شرکتها را بخرند. فرمودند فوری به آنها فروخته شود. در این جا هم فرمایش شاهنشاه تأیید می‌شود که همیشه می‌فرمایند باید به متخصصین بگویند مطالعات خودشان را بکنند، وقتی نظر دادند باید درست خلاف آن عمل کنید مخصوصاً در امور اقتصادی!

بد نیست در مورد خوزستان که این چنین مقدرات بزرگی دارد بگویم که علاوه بر منافع سرشار نفت و این زمینهای زرخیز، آب فراوانی از کارون و کرخه و دز نصیب آن می‌شود که دبی یکساله آن مساوی است با تمام ذخیره آبهای زیرزمینی ایران، اعم از قنوات و چاهها. یعنی در حدود تقریباً ۲۵ میلیارد متر مکعب. امشب هم در پایگاه وحدتی بودیم که بسیار خوب بود.

شنبه ۵۳/۲/۲۱^{۴۴}

صبح ساعت ۱۰ در هوای گرم، شاهنشاه نزدیک یک ساعت هواپیمای F5E را در فرودگاه وحدتی ملاحظه فرمودند. ماشاءالله به این قدرت و تحمل! تمام مدت بی کلاه هم بودند. قدرت این هواپیما از لحاظ سرعت و اوج گرفتن از F-4 بیشتر است. شکاری بمب افکن هم هست و ما در این جا تا دو سال دیگر هفت گردان آن را خواهیم داشت.

۴۴- در یادداشتهای علم تاریخ این روز ۵۳/۲/۲۰ نوشته شده و این اشتباه تا سه شنبه ۵۳/۲/۲۳ ادامه دارد.

بعد شیراز آمدیم، هوا واقعاً بهشتی است. شاه چراغ، زیارت فرمودند. حرم مطهر که از پول آستان قدس رضوی تعمیر می‌شود آینه کاری بسیار عالی و ظریفی شده و از یادگارهای این عصر فرخنده باقی خواهد ماند. ساختمان صحن بزرگ بیش از امکانات بودجه آستان قدس رضوی است و حدود ۱۲۰ میلیون تومان می‌شود که از دولت خواهیم گرفت.

بعد از ظهر دانشکده جدید التاسیس دامپزشکی دانشگاه پهلوی را در محل باجگاه ملاحظه فرمودند. خیلی عالی بود و مورد تحسین شاهانه قرار گرفت. جای تعجب است، چون هیچ وقت تحسین نمی‌فرمایند. همچنین برنامه تعلیم دهاتی‌ها برای تشخیص امراض دامها مورد توجه قرار گرفت.

شام به طور خصوصی در باغ ارم صرف شد. فقط من در باغ بودم. خیلی از هر جهت عالی و خوش گذشت!

یکشنبه ۵۳/۲/۲۲

صبح من پیام همایونی را در کنگره الکترونیک که در دانشگاه پهلوی تشکیل شده است خواندم. بعد در رکاب همایونی برای افتتاح کارخانه کربنات دوسود که در جوار کارخانه کود شیمیایی شیراز تشکیل شده است رفتیم.^{۴۵} بسیار کارخانه مدرن ولی کوچکی است که توسط رومانیها درست شده. کارخانه کود شیمیایی شیراز که کودهای ازته به ظرفیت ۱/۵ میلیون تن در سال می‌سازد، چهارده سال پیش ساخته شد^{۴۶}

۴۵ در یادداشت علم بی کربنات دوسود نوشته شده است. در حالی که فرآورده‌ی اصلی این کارخانه کربنات دوسود است که مصرف اصلی آن در شیشه سازی است.

۴۶ ظرفیت کارخانه‌ی کود شیمیایی شیراز در آغاز کمتر از یکصد هزار تن در سال بود ولی به تدریج گسترش یافت و در سال مورد اشاره در این یادداشت طرح تازه‌ای در دست اجرا بود که ظرفیت کارخانه را به حدود یک میلیون تن کودهای ازته می‌رسانید.

آن وقت می گفتند در شیراز نباید ساخته می شد، چون مصرف آن برای ایران هم زیادی است و به علاوه راهی به شیراز نمی رود، یعنی راه نیست که این جنس به سایر نقاط کشور برسد. حالا معلوم می شود که این مقدار کود شیمیایی برای خود فارس هم کم است و کارخانجات بسیار بزرگی توسط ژاپنیها و غیره در بندر شاپور و خوزستان ساخته می شود به ظرفیت های بسیار بسیار بزرگ که هم به ایران و هم به دنیا fertilizer [کود شیمیایی] بدهد. به علاوه مشتقات گازی دیگر از قبیل نخ و پارچه نایلون و ادویه مختلف و حتی پروتئین برای کشورهای کم غذا. خاطریم هست ابوالحسن ابتهاج که در آن تاریخ (چهارده سال قبل) رئیس سازمان برنامه بود گفته بود که این کار که به امر قاطع شاهنشاه انجام می شود خیانت است. مرد که حرف دهندش را نفمید و مدتی بعد از کار بر کنار شد. شاهنشاه شنیده بودند و فرموده بودند من خیال دارم از این خیانتها زیاد یکنم! ماشاءالله به این حوصله و بردباری! ولی گذشت نیست، بعد پدرش را در آوردند، یعنی حقش بود.^{۴۷}

۴۷- ابوالحسن ابتهاج بیش از هفت سال رئیس بانک ملی ایران (که در آن هنگام وظیفه بانک مرکزی را نیز به عهده داشت) و در دهه‌ی ۱۹۵۰ برابر با (۱۳۳۸-۱۳۳۳) برای نزدیک پنج سال مدیر عامل سازمان برنامه بود و گامهای مهمی در راه تدوین و اجرای برنامه‌های عمرانی برداشت. طرح جامع عمران خوزستان (سد دز، شبکه‌ی برق منطقه‌ای، راهسازی و غیره) از یادگارهای اوست. از جمله‌ی این طرحها ساختمان یک کارخانه کود شیمیایی در اهواز بود و از راه مناقصه‌ی بین‌المللی برنده‌ی آن نیز تعیین شد. ولی در همین هنگام، شریف امامی، وزیر صنایع وقت، از ناخرسندی شاه از یک دندگی و صراحت ابتهاج استفاده کرد و قرارداد کود شیمیایی شیراز را، از راه مذاکره، با یک گروه انگلیسی-فرانسوی بست (نگاه کنید به خاطرات ابوالحسن ابتهاج، جلد یکم، ص. ۴۳۸-۴۴۱، چاپ تهران، ۱۳۷۱). ابتهاج ناچار به استعفا شد و به بانکداری خصوصی (بانک ایرانیان) پرداخت. مدتی به ناروا، در زمان حکومت امینی، توقیف و مورد تعقیب قرار گرفت. ابتهاج یکی از مدیران و خد متگزاران برجسته‌ی آن دوران بود و بسیاری از مدیران کار آمد کشور از دست پروردگان او در بانک ملی ایران و سازمان برنامه بودند. داوری علم درباره‌ی ابتهاج، بازتاب نظر شاه و دور از انصاف است.

بعد از ظهر سفیر آلمان و وزیر آموزش پاکستان شرفیاب شدند. بعد برای مشاهده تیراندازی تانکها با اشعه لیزر رفتیم. البته این سیستم هنوز تکمیل نشده است ولی خیلی جالب است و بسیار هم عالی تیراندازی شد که تماماً به هدف خورد به هدف ثابت و متحرک و با مقایسه با تیراندازی با پریسکوپ خیلی عالی تر و بهتر است. البته اگر معایب آن که منجمله هوای سرد مه آلود با گرد و خاک و غیره باشد بر طرف شود. دیگر مشاهده اهداف وسیله تمرکز نور ستارگان در دستگاه پریسکوپ و تیراندازی به طرف آن بود که قابل توجه بود. دیگر تانک کوچک Scorpion (اسکورپیون) انگلیسی که قدرت مانور سریع و سرعت عجیبی دارد، تمام قابل توجه بود، گرچه دو ساعت سر پا ایستادیم ولی هیچ خستگی نداشت. واقعاً ارتش ما هم در ردیف سایر پیشرفتهای مملکتی پیشرفت سریع دارد. بعد به شیراز برگشتیم. من مقداری ملاقات با اشخاص و یک نفر آخوند محلی داشتم، یا آیت الله! به هر صورت خوش می گذرد، هوا مثل بهشت است و ما هم استفاده کامل می کنیم.

کاخر ملول گردی از دست لب گزیدن

بوسیدن لب یار جانا ز دست مگذار

چرا نکنیم؟ اقبال شاهنشاه بلند است و امور به کام.

از اخبار مهم جهان فعالیت شدید کیسینجر است در خاور میانه که هر ساعتی یا در دمشق یا تل آویو و بیت المقدس و یا در قاهره و یا در عمان می باشد. امروز از او پیغامی داشتم که برای زیارت شاهنشاه ولو چند ساعتی باشد فردا دو شنبه یا چهار شنبه به ایران خواهد آمد، یعنی سعی خواهد کرد بیاید مگر باز کار فوق العاده پیش بیاید. ترتیبات را در اصفهان داده ام. چهارشنبه که تهران خواهیم بود.

دوشنبه ۵۳/۲/۲۳

صبح از شیراز به اصفهان آمدیم. دیشب تا ۲ صبح بیدار بودم که گفته بودند کیسینجر وارد تهران می‌شود، البته ترتیب پذیرایی را در اصفهان داده بودم. ساعت ۲ معلوم شد نمی‌آید. شب ما را ضایع کرد.

در فرودگاه اصفهان باز هم عیناً همان اشخاص و همان تشکیلات سال گذشته این وقت را دیدم که باز هم در رکاب همایونی آمده بودیم. نمی‌دانم به چه مناسبت از خود خجل شدم، یا به عبارت دیگر بیزار شدم! باز هم چرخ زمانه می‌گردد و من برگرده مردم سوارم. با این تفاوت که سال گذشته با دوستم بودم و امروز با یک دختر دیگر! یعنی چه، یعنی چه؟ شاه من بزرگ است و مفید به حال مردم. نه تنها مفید به حال مردم، بلکه همه چیز ما بسته به وجود مبارک او است. اما من که هستم و چه هستم که مردم باید مرا هم تحمل کنند؟ نمی‌دانم چرا این احساس بسیار بد به من دست داد.

باری وارد شدیم. در این جا هیئت اقتصادی سرمایه گذاری فرانسه در ایران شرفیاب شدند. بعد هم فرمانده قوای هوایی انگلیس در قبرس شرفیاب شد.

بعد از ظهر base [پایگاه] هلیکوپتر نیروی زمینی را بازدید فرمودند. در این جا باید یازده هزار نفر دانشجو داشته باشیم، فعلاً دو هزار نفر بودند و تعلیمات آنها بسیار خوب بود. پس از آن با هلیکوپتر از آریا شهر و کارخانه ذوب آهن (محل توسعه آن تا ۲ میلیون تن و محل کارخانه آجر نسوز که فعلاً محصول می‌دهد و تازه به کار افتاده) و محل دانشگاه آریا مهر که در اصفهان ساخته خواهد شد و محل پالایشگاه کوچک اصفهان و فرودگاه جدید [را] به دقت بازدید فرمودند. در تمام این مدت علی شیبانی مدیر عامل ذوب آهن شرفیاب بود و عرایض خود را به عرض می‌رسانید. شاهنشاه هم شخصاً هلیکوپتر سیکورسکی خود را هدایت می‌فرمودند و شیبانی پشت سرشان ایستاده بود. داخل این هلیکوپتر خیلی گرم می‌شود، پوست همه ما کنده شد و عرق ما در آمد به خصوص شیبانی. اما راضی بود که عرایض خود را کرده است.

باز امروز خبر رسید که کیسینجر چهارشنبه خواهد آمد.

از آن جا تهران آمدیم. برخلاف معمول علیاحضرت شهبانو به فرودگاه تشریف نیاورده بودند، مایه تعجب من شد. به هویدا نخست وزیر در فرودگاه هم اعتنایی نفرمودند که مایه تعجب شد.

بعد از ظهر در منزل قدری با نوه‌ها بازی کردم بقیه مدت کار کردم. سر شام رفتیم. بلقیس دختر پادشاه افغانستان و شاه محمود پسر دوم پادشاه سر شام بودند. اینها با سفیر ما از رم آمده اند. شاهنشاه نهایت مرحمت را کردند. واقعاً شاه آقاست. وقتی بلقیس از کمکهای شاهنشاه تشکر می کرد، مثل همیشه شاه سرخ شده بود و خجالت می کشید. خدا عمرش بدهد یک انسان به تمام معنی است. شام خیلی طولانی شد، زیرا اینها شرح کودتا و بدبختی بعدی خود را می گفتند، که البته برای ما روشن بود ولی با وصف این تأثر آور بود. نکته‌ای که من توجه کردم این بود که این مردمان ساده وقتی مقام و مسند داشتند همین حرفهای ساده آنها را ما به چه معنی‌ها می گرفتیم.

سه شنبه ۵۳/۲/۲۴

دیشب نصف شب وزیر اقتصاد آقای هوشنگ انصاری به من تلفن کرد که به قرار معلوم عربها قبول کرده اند بر طبق پیشنهاد شاهنشاه به [صندوق پول بین المللی] International Monetary Fund کمک بدهند. عربستان سعودی هزار میلیون دلار، کویت پانصد میلیون، الجزایر و لیبی هم با شرایطی هر کدام قبول کرده اند کمکهایی بکنند. ولی ربح آنها ۷٪ باشد. در صورتی که ما ۸٪ پیشنهاد کرده بودیم و اگر ما ۷٪ را فوری قبول نکنیم اثرات این پیشنهاد بزرگ شاهنشاه از بین خواهد رفت.^{۴۸} باید تا یک

۴۸- شاه در این طرح نقشی نداشت. صحبت چانه زنی برای نرخ بهره نیز در میان نبود و روشن نیست ایراد انصاری دقیقاً چه بوده است. ابتکار این طرح با یوهانس ویتوین (Johannes Witteveen) رئیس وقت صندوق پول بین المللی بود. در گادر برنامه‌ی به گردش انداختن دلار نفتی

ساعت دیگر هم جواب بدهیم، فوری جواب می‌خواهم. من ناچار شاهنشاه را که حال هم نداشتند از خواب بیدار کردم، اجازه دادند. اما خودم خیلی ناراحت شدم که چنین کاری کردم.

صبح قدری سر صبحانه، پس از جویا شدن از سلامتی شاهنشاه، عرض کردم والا حضرت شمس دستپاچه هستند که والا حضرت اشرف نسبت به ثروت علیا حضرت ملکه پهلوی و این که به چه جور باید از آن مراقبت شود از طرف ایشان عرایضی کرده اند. و ایشان عرض می‌کنند من خیلی ناراحت هستم که مبادا شاهنشاه ناراحت شده باشند. در صورتی که من فقط سلامتی و محبت اعلیحضرت را طالبم. فرمودند ایشان خیلی ساده و بی عقل است. یک وقتی به پدرم هم گفته بود پولی که بعد از مرگ شما به ما خواهد رسید قبل از آن یعنی همین حالا به ما بدهید! و پدرم سخت آزرده شده بود. حالا هم من عصبانیت از این حیث دارم که چرا تا مادرمان زنده است این مزخرفات را می‌گویند. به هر صورت چون می‌دانم از روی سادگی و بی عقلی است، ایشان را می‌بخشم.

بعد مرکز آموزش تکنیکی سازمان شاهنشاهی از نظر مبارک گذشت. خیلی خیلی عالی و در سطح بالا بود. اتریشی‌ها معلم داده اند، شاهنشاه خیلی راضی بودند. به نظر من نکته جالب این بود که تمام ماشین آلات تراش و ماشینهای سنگین که برای تجربه دانش آموزان نصب شده بود از کارخانه ماشین سازی تبریز بود. این نکته مرا به گریه شوق

(Petro-dollar recycling concept) حسابی به نام تسهیلات نفتی (Oil Facility) در صندوق پول بین المللی باز شد و کشورهای اوپک به نسبت درآمد خود، هر یک وامی با بهره‌ی ۷٪ به این حساب واریز کردند. سهم ایران ۹۹۰ میلیون SDR (حق برداشت مخصوص، واحد حساب صندوق، با برابری کمی بیش از یک دلار) بود که در دو نوبت در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ پرداخت شد. پس از انقلاب ایران و بالا رفتن دوباره‌ی بهای نفت، صندوق پول بین المللی تسهیلات نفتی تازه‌ای به نام Oil Facility 2 به راه انداخت.

انداخت که سابقاً باید با قبول چه سنتهایی اینها را از فرنگ بیاوریم و حالا در تبریز ساخته می‌شود. فقط دو عدد هدیه اتریشی‌ها بود که از اتریش آورده بودند که حس کردم شاه را ناراحت کرد.

چهارشنبه ۵۳/۲/۲۵

امروز بسیار پر مشغله بود. صبح ملاقاتهای زیاد (به علت آن که چند روزی تهران نبوده‌ام) داشتم. بعد شرفیابی و باز هم ملاقاتهای بی حد و حصر که بالأخره نصف آنها را ندیدم.

باری بر طبق معمول شرفیاب شدم. کارهای خصوصی و غیر خصوصی بسیار زیاد بود. منجمله نامه دیکته فرمودند که در جواب پادشاه افغانستان بنویسیم. صحبت انتخابات و وضع فرانسه پیش آمد. من عرض کردم ژیسکار دستن می‌برد. فرمودند خیلی قضاوت مشکل است، چون امروز روزنامه لوموند طرفداری میتران را کرده بود. عرض کردم، این بازی است که مردم را از میتران بترسانند و بی طرفها را بجنابند که دنبال ژیسکار دستن بروند. به علاوه ژیسکار ۳۳٪ آراء را داشت، ۱۵٪ از گلیستها و ۳٪ از لیبرالها می‌گیرد، این می‌شود ۵۱٪ در صد. در صورتی که کمونیستها و سوسیالیستها در همان دور اول زور خودشان را نشان دادند و بیش از ۳۴٪ نیاوردند و این دور هم بیشتر نخواهند آورد. فرمودند به هر صورت وضع اروپا خطرناک شده. باز در انگلیس و آلمان یک tradition [سنتهایی] باقی مانده و امیدی به آنها هست. حالا فقط آمریکا است که می‌تواند نقطه اتکاء کشورهای آزاد باشد. عرض کردم آن جا هم که به جان یک دیگر افتاده‌اند. فرمودند این مسائل شخصی است، ولی آمریکا به هر صورت زرادخانه و باستیون بسیار قوی برای دنیای آزاد است. عرض کردم امروز صبح شنیدم که به نیکسون ایراد شده که هفده میلیون دلار که خرج به اصطلاح محافظت او شده، در دو محل خانه ییلاقی مقداری صرف استخر شنا و تجمّلات و این حرفها شده است. فرمودند

این دیگر به جان هم افتادن است ولی به هر صورت من اگر جای نیکسون بودم، چنین کاری نمی‌کردم. عرض کردم اعلیحضرت که در مورد خودتان متّه به خشخاش می‌گذارید و اجازه نمی‌دهید که ما یک قران هم صرف سعد آباد که ملک شخصی خودتان است از بودجه دربار بکنیم. فرمودند خوشبختانه خداوند به ما مختصر ثروتی داده، احتیاجی هم نداریم، ولی اگر نمی‌داشتم هم اجازه نمی‌دادم. و واقعاً درست می‌گویند، روحیه شاه این است.

عرض کردم باز پیامی از کیسینجر داشتم که هنوز آمدن او نا معلوم است ولی امید دارد که بیاید. اما دیشب کاسیگین و برژنف به سیاست او حمله کرده و گفته اند آشتیهای جداگانه بین اعراب و اسرائیل فایده ندارد، باید مسئله اعراب در یک کادر عمومی خاورمیانه حل شود و این کار کیسینجر را مشکل خواهد کرد. فرمودند، من یقین دارم که روسها هیچ میل ندارند مسئله آتش بس و جدایی نیروها در سوریه عملی شود و به اعضاء [مدرسه جنگ] War College آمریکا هم که چند روز پیش پذیرفتم، این مطلب را گفتم.

سرناهار رفتم که وزیر خارجه بلغارستان شرفیاب بود. مطلب مهمی مذاکره نشد (قبل از ناهار شرفیاب شده بود و مطالبش را گفته بود).

برای شام، [احمد عثمان] نخست وزیر مغرب که دعوت کرده بود، نرفتم،^{۴۹} در منزل ماندم و کار کردم....

عصری پیام دیگری از کیسینجر مستقیماً برای شاهنشاه رسید که فوری به عرض رساندم.

۴۹- نخست وزیر مراکش به دعوت هویدا به ایران آمده بود. در پایان این سفر، ایران ۳۰ میلیون دلار به مراکش برای توسعه کشاورزی وام داد.

پنجشنبه ۵۳/۲/۲۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه کسل بودند، از پیرروز در اصفهان کھیر زده اند و ناراحت می‌باشند. به اعتقاد من رژیم غذایی شاه غلط است، فقط گوشت میل می‌کنند. می‌فرمایند چیز دیگر نمی‌توانم هضم کنم. میوه تازه و ماست و لبنیات تقریباً هیچ میل نمی‌کنند. ولی چون من طیب نیستم به عرایضم توجه نمی‌کنند.

کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که یک ایرانی که سابقاً استوار ژاندارم‌ری بود و دزدی کرده بود و به حبس افتاده بود بعد از آن که با وساطت طبقه حاکمه فاسد، از حبس در آمد، به آمریکا رفته و حالا دشمن ما شده است. اخیراً در محاکم آمریکا بر علیه همه کس اقدام می‌کند و آنها را احضار می‌نماید. منجمله دکتر ایادی و ارتشبد طوفانیان را به محکمه احضار کرده است که در کار تعمیر تانک پول گرفته اند. به شاه عرض کردم خیلی کسل شدند. فرمودند هر اقدام قضایی لازم می‌دانید توسط اردشیر و راجرز وزیر خارجه سابق آمریکا بکنید (راجرز حالا مشاور قضایی املاک پهلوی است). اسم آن پسر هم افشار قُتلی می‌باشد.^{۵۰}

عرض کردم فریده خانم (مادر زن) می‌خواهند شیراز بروند. من گفتم در باغ ارم منزل نکنند، به کاخ استانداری تشریف ببرند. نمی‌دانم خوب گفتم یا نه؟ فرمودند بسیار خوب گفتم. کاخ ارم فعلاً کاخ سلطنتی است. هر کسی نمی‌تواند برود منزل کند. اما قطعاً ایشان خوششان نخواهد آمد. عرض کردم چاره نیست. فرمودند این درویشی ساختگی پس برای چیست؟ از یک طرف می‌گویند ما درویش هستیم، با فقرا می‌جوشیم، چیزی نمی‌خواهیم، از طرف دیگر دائماً اضافه حقوق و کاخ و منزل مازندران و منزل پاریس می‌خواهند، منتها با بی‌اعتنایی! این تظاهرات برای چیست؟ برای کی تظاهر می‌کنند؟ که را می‌خواهند گول بزنند، مرا یا مردم را؟ در صورتی که طبیعی آنست که ایشان همه

۵۰- از این شخص در جلد سوم یادداشتهای علم نیز نام برده شده است (ص ۱۵۷ و پانویس ۶۱).

چیز داشته باشند، این اداها برای چه؟ عرض کردم واقعاً هیچ معنی ندارد. اصولاً دستگاه سلطنت با درویش و درویشی، از اول خلقت فلسفه‌های مختلف زندگی، دو چیز به کلی جدا و متفاوت بوده است. هر کس در دستگاه سلطنت است ولو قلباً هم مثل خود اعلیحضرت وارسته و درویش باشد ناچار باید جدا از درویشی باشد. آخر سلطان و دستگاه او نگاهدارنده مردم هستند، چه طور می‌خواهند درویش و جدا از مردم و یا با طبقه درویش بجوشند؟ اتفاقاً خود شما از همه درویش‌ترید، به جهت آن که نه به پول اعتنا دارید، نه به زندگی و جان خودتان. این در ذات اعلیحضرت است، تظاهر هم نمی‌کنند، چیزی هم نمی‌فرمایند، در عوض اجر خدا را در خدمت مردم جستجو می‌کنند. بعد شعری خواندم از سعدی:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه ...^{۵۱}

شاهنشاه خیلی عمیقاً توجه کردند.

چندی پیش اردشیر تلگرافی کرده بود که از فلان نماینده کنگره امریکا، چون عضو حزب دموکرات است و دموکراتها در آینده بر سر کار می‌آیند، چنین و چنان پذیرایی کنید. شاهنشاه فرمودند، سخت به او جواب بده که وقتی نماینده مجلس ما به آمریکا می‌رود، مگر White House [کاخ سفید] چنین و چنان از او پذیرایی می‌کند؟ این چه طرز فکری است؟ مگر ما کلنی آمریکا هستیم؟ من هم تلگراف کرده بودم، دیروز با دستپاچگی بسیار زیاد جواب داده بود که به عرض رساندم، شاهنشاه خیلی خندیدند.

۵۱- اشاره به شعر سعدی:

بشکست عهد صحبت اهل طریق را
تا اختیار کردی از آن، این فریق را
این، سعی می‌کند که بگیرد غیرت را

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
گفتم میان عالم و عارف چه فرق بود
گفت، آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. سرناهار آمدم. نخست وزیر مراکش و خانم ایشان که والا حضرت لالا نزهه می باشد مهمان بودند. مطلب مهمی سرناهار مذاکره نشد، ولی او قبل از نهار، تنها بدون حضور نخست وزیر ما، نزدیک دو ساعت شرفیاب بود.

عصری به دیدن والا حضرت بلقیس و شاه محمود فرزندان پادشاه افغانستان، در شاه دشت رفتم. دخترم ناز را هم بردم، چون با دختر والا حضرت بلقیس دوست بودند (اینها برای چند روزی به تهران آمده اند). دستخط شاهنشاه را در جواب نامه پادشاه افغانستان به آنها دادم و به پسر هم گفتم که به اعلیحضرت پدرتان بگویید نا امید نباشند و رابطه خود را با افغانستان حفظ کنند، معلوم نیست چرخ نیلوفری چه بازیها زیر سر دارد.

امشب مهمانی منزل مجید اعلم بود که شاهنشاه تشریف داشتند. من هم رفتم. آیت الله میلانی از مشهد تلفن کرد که به عرض شاهنشاه برسانم که آیت الله خوئی از بغداد محرمانه جویا شده که اگر از دست ظلم و تعدی عوامل بعثی عراق فرار کند، به حمایت ایران می تواند امیدوار باشد و می تواند به ایران بیاید؟ فرمودند، بگو البته می تواند بیاید. ما هیچ توقعی از ایشان نداریم و گذشته ها را هم فراموش می کنیم (هنگام اصلاحات ارضی همه این آقایان عرّ و تیز زیاد کردند، من جمله خود میلانی، که به جایی نرسید و من که نخست وزیر بودم سخت آنها را کوبیدم و شاهنشاه پشتیبانی بی سابقه فرمودند و مسئله آخوند برای همیشه در ایران تمام شد). به میلانی توسط ولیان نایب التولیه جدید که سابقاً وزیر تعاون بود، جواب دادم.

جواب نامه هایی که پادشاه و داوود عرض کرده اند هر دو را این جا می گذارم که بیچاره شاهنشاه ما باید غم هر دو را بخورد و چاره ای هم نیست!^{۵۲}

۵۲- پاسخ شاه به محمد داوود خان به پیوست این یادداشت است. نامه شاه به محمد ظاهر شاه در پرونده پیدا نشد.

امشب شاهنشاه به من فرمودند فردا بوتو نخست وزیر پاکستان خواهد آمد چند ساعتی مرا ببیند، پذیرایی آماده باشد.

جمعه ۵۳/۲/۲۷

امروز جمعه را آقای بوتو نخست وزیر پاکستان به کلی خراب کرد. به هر صورت از ساعت ۱۱ تا نیم بعد از ظهر در سلمانی شرفیاب بودم، کارهای جاری را عرض می کردم. ساعت نیم با هلیکوپتر به فرودگاه رفتم. بوتو به اتفاق وزیر خارجه و وزیر دفاع پاکستان، عزیز احمد، آمد. به کاخ رفتیم. بوتو با شاهنشاه تنها نهار خورد. من و وزیر خارجه ایران و پاکستان و دو سه نفر دیگر پاکستانی با هم جداگانه نهار خوردیم. باز هم برای گلدایی آمده است. ساعت سه و نیم نهار شاهنشاه تمام شد و دیگر کنفرانسی هم با همراهان بوتو تشکیل ندادند.

وقتی به فرودگاه رسیدیم، هواپیمای بوتو حاضر نبود. او مرا به کناری کشید و خلاصه مطالبی را که به شاه عرض کرده بود برای من گفت و خواهش کرد که دنبال کنم به این قرار:

«موضوع پاکستان را عرض کردم که چه بستگی با ایران دارد و غیر از این نمی تواند باشد. عرض کردم موضوع هند را می فهمم که علت نزدیکی شاهنشاه با هند چیست و می دانم که برای ما هم مفید است. ولی مردم خیابان پاکستان این مطلب را درک نمی کنند، بنابراین باید به یک صورتی به او تفهیم کرد.» و می خواست حالی کند که این هم بدون کمک مالی ایران به پاکستان مقدور نیست. ولی این جا به صراحت نگفتم. راجع به سیاست چین و این که چه قدر بر علیه شوروی هستند و چه قدر به دوستی ایران و پاکستان اهمیت می دهند و بالأخره جان کلام که: «اگر من بایی قرار امضاء کردم و دنباله آن قرار نظامی بستم، برای این بود که نظامی های ما معتقدند باید کمک نظامی مخصوصاً برای تهیه اسلحه از هر کس که ممکن است بگیریم ولو از شیطان باشد. ولی



حضرت محمد اودر رئیس دولت جمهوری افغانستان

برادر گرامی پیام مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ آنحضرت که حاکی از احساسات مودت آمیز و صمیمانه بود بوسیله نماینده مخصوص دستان جناب محمد تقی میرزا برادر گرامی آنحضرت

ارسال فرموده بودید با کمال استنان دریافت ائتم. متعابلا بهترین آرزوهای منجلی خود را برای سلامت سعادت رفاه و تعالی ملت نجیب افغانستان برار میدارم.

در ملاقات با جناب محمد تقی میرزا و انجام مذاکرات نمودم و با ایشان در باره مسائل مورد علاقه فیما بین بسیار خوشوقت شدم. ایشان در آن نظریات آنحضرت

در مورد تعلیم پیش از پیش رو ابط میان ایران و افغانستان آگاه ماسم. در تبادل نظریه با جناب محمد تقی میرزا در ششم علاقه مندی خویش را نسبت بقویت هر چه پیشتر نسبت

دوستی و همکاری بین دو کشورمان نقشی که مایستوانیم مشترکا در پیشرفت این منطقه حساس تأمین ثبات امنیت آن ایفا کنیم با اطلاع ایشان رسانیدم

ما همواره نسبت مشکلات کشوری در حال توسعه توجه خاصی مبذول میداریم، و بطوریکه استحصار داراییها پهنیادی در باره تأمین صندوق بین المللی

بیطرف با شرکت کشوری صادر کننده نفت کشوری صحنی جهان جهت کمک بکشوری در حال رشد ارائه داده ام و امیدوارم که بتوان از این راه کشوری جهان شوم

را در پیشرفت خود بطور مؤثر یاری دهیم. در مورد کشور برادر و همسایه افغانستان و سورات لازم بیانات تفصیلا تحت دولت خود صادر کرده ام تا آنچرا که در باره همکاری

دو جانبه مورد علاقه دولت آنحضرت باشد با نظر دوستانه و در نهایت سرعت مورد بررسی مثبت قرار دهند و آنگاه همکاری در دست باشد.

از مساعی دوستانه و حسن نیت آنحضرت دولت افغانستان در مورد راه حل اختلاف میان ایران و عراق کمال تشکر دارم. جناب محمد تقی میرزا

را در جریان آخرین تحولات در روابط ایران و عراق گذارده ام که به استحصار آنحضرت خواهند رسانید.

من مطمئن هستم که نتایج دیدار جناب محمد تقی میرزا از ایران بکلیم و توسعه هر چه پیشترسانی و داد و همکاری میان دو کشور برادر ایران و افغانستان بهم بسزائی

خواهد داشت دولت شاهنشاهی ایران از هرگونه کوشش جهت تأمین این هدف دریغ نخواهد کرد.

بدینوسیله آرزوهای خالصانه و دایم دوستانه خویش را به آن برادر گرامی برار میدارم.

محمد تقی میرزا

من به آنها گفته ام که هیچ کمکی از هیچ جا نمی گیریم مگر ایران. حالا هم قرار بود (در کیش قرار شد) ایران ۱۲۰۰ میلیون دلار سه ساله بدهد. شاهنشاه بیش از ۴۵۰ میلیون دلار تصویب فرموده اند. استدعای من این است که حداقل سیصد میلیون سال اول، دویست میلیون سال دوم، دویست میلیون سال سوم مرحمت شود. در این موقع هواپیما حاضر شد و رفت. آمدنش را هم محرمانه نگاه داشتیم. هنگام حرکت به من گفت شاهنشاه قول دادند دو روزه به من جواب مرحمت کنند. خواهش می کنم جواب را زودتر برآیم بفرستید.

سر شب وزیر خارجه پاکستان پیش من آمد که خوب حالا آمدیم قرض دادید. برگشت آن با فرع ۲/۵ درصد در ظرف پنج سال و دو سال هم grace period [فرجه] خیلی مشکل است. انگلیس و آمریکا و حتی استرالیا و غیره و غیره به ما قرض الحسنه به مدت های مدید داده اند. خواهش می کنم نظر مبارک را به این نکته جلب کن بدون آن که از طرف ما تقاضایی باشد.

بوتو موضوع افغانستان را هم گفت که به شاهنشاه عرض کردم، به افغانها اطمینان بدهند که ما هرگز خیال حمله به آنها نداریم. آنها اگر ما را اذیت نکنند ما کاری نداریم. ولی افغانها به شاهنشاه عرض می کنند آن چه ما در مورد پختونستان می گوئیم فقط lip service [حرف] است در صورتی که نیست.

هنگام شرفیابی صبح مطلبی در خصوص اقلیت پیش آمد که حدس چند روز قبل مرا در خصوص استحکام هویدا و باز هم تقویت بیشتر او چنان که در یادداشتهای اصفهان یا شیراز فکر می کنم نوشته باشم، تأیید کرد. آن این که به شاهنشاه عرض کردم تکلیف اقلیت چیست؟ عامری اجازه شرفیابی می خواهد. فرمودند قابلیت ندارد. عرض کردم پس چه کند؟ فرمودند اگر قابل بود خودش را نشان می داد. عرض کردم با این فرمایشاتی که در خصوص استانداران که نباید جزء هیچ حزبی باشند، فرمودید و هم چنین وزیر کشور نباید حزبی باشد، اینها می توانند خیلی استفاده کنند. فرمودند به همین

مناسبت هم دیگر در انتخابات آینده به اقلیت هیچ کمکی مثل سابق نخواهد شد تا ببینند چند مرد حلاً چند؟ عرض کردم اگر زبان و قلم آنها باز باشد خیلی و اگر نباشد هیچ. فرمودند باید بدانند که گه زیادی نباید بخورند. عرض کردم پس هیچ گهی نخواهند شد. فرمودند معلوم است! باری فکر می‌کنم حالا حالا ها هویدا مهمان ماست، باز هم نمی‌دانم چرا. خدا کند ادامه زمامداری او به اساس رژیم و به شخص شاه لطمه وارد نکند و من با کمال تأسف چنین پیش بینی می‌کنم و نمی‌دانم با چه زبانی باید به شاه عرضه بدارم.

تشریف بردن به خراسان را تأیید فرمودند ولی سفر آذربایجان را باز تصویب نفرمودند. نمی‌دانم چه سری است. با آن که من اصرار کردم و عرض کردم سالی دو دفعه به جنوب کشور تشریف فرما می‌شوید، یک دفعه به خراسان. غرب سه چهار سال است فراموش شده و آذربایجانها هم حساس هستند. چیزی نفرمودند.

شنبه ۵۳/۲/۲۸

صبح شرفیاب شدم. قبل از من به اندازه ده دقیقه نخست وزیر شرفیاب بود. من که شرفیاب شدم، فرمودند به این مرد که عامری بگو در روزنامه [حزب مردم] گفته اید باید فرهنگی ها پاداش بگیرند، این subversion [خرابکاری] است. می‌خواهید معلمین را بشورانید؟ فرهنگی که در سال سه ماه تعطیل دارد این حرفها در باره اش درست نیست. بگو شما را تنبیه می‌کنم، این چه مزخرفات است؟ معلوم می‌شود نخست وزیر مایه آمده بود. من دیگر عرضی نکردم. عرض کردم چشم، ابلاغ خواهم کرد. چه بگویم؟

در باره مجازات اعدام، عرض کردم که باز هم که برای گرانفروش مجازات اعدام طرح شده، این صحیح نیست، برای هر چیزی اعدام؟ در شأن اعلیحضرت همایونی و کشورتان نیست. فرمودند در شوروی می‌شود. عرض کردم چه ربطی به ما دارد؟ بعد عرض کردم برای بچه‌های قاچاقچیان مواد مخدر هم که اعدام شدند باید فکری کرد.

فرمودند صحیح است با علیاحضرت صحبت کن و ترتیب تربیت آنها را بدهید. در مورد اول هم باز فرمودند این از آن قانونهایی است که برای ترساندن است. عرض کردم چه اصراری است خودمان را بد نام نکنیم؟ به علاوه اصل عمل صحیح نیست.

بعد مرخص شدم، به کارهای جاری رسیدم. ناهار رفتم، شیخ شارجه، شیخ سلطان القاسمی آل مکتوم،^{۵۳} برادر مرحوم شیخ خالدالقاسمی آل مکتوم ناهار مهمان بود. این برادر شیخ سابق شارجه است که به علت توافقی که بر سر جزیره ابو موسی با ایران کرد از طرف اعراب رادیکال به قتل رسید. جوان تحصیلکرده و خوبی است خیلی هم طرف مرحمت قرار گرفت.

بعد از ظهر منزل دخترم بودم، که نخست وزیر مراکش و خانمش والاحضرت لالا نزهه آن جا مهمان بودند. من هم تأدباً رفتم و خیلی خسته شدم. بعد پیام شاهنشاه را به مناسبت روز اقبال [لاهوری] خواندم. بعد به سفارت مراکش رفتم. در کوکتل نخست وزیر شرکت کردم. به اندازه یک ساعتی یک دختر خانم ایرانی را دیدم و چای خوردم، نفسی کشیدم!

ساعت ۸ بعد از ظهر اگنیو معاون سابق رئیس جمهور آمریکا را دیدم.^{۵۴} دل پری از نیکسون داشت که نگذاشته است از خود دفاع کند و خیال کرده اگر او پرود نیکسون نجات پیدا خواهد کرد. نسبت به شاهنشاه و پیش بینی های معظم له احترام فوق العاده داشت. از جهود ها بسیار بد می گفت که اینها خیال می کنند نیکسون ممکن است آنها را

۵۳ شیخ سلطان بن محمد قاسمی (متولد ۱۹۳۹)، دارای لیسانس کشاورزی از دانشگاه قاهره، در سالهای ۱۹۷۱-۷۲ وزیر آموزش و پرورش امارات متحده عربی بود و پس از قتل برادرش، فرمانروای شارجه شد.

۵۴- اسپرو اگنیو Spiro Agnew نخست فرماندار ایالت مریلند و سپس در سالهای ۱۹۶۹-۱۹۷۳ معاون ریچارد نیکسون، رئیس جمهور آمریکا، شد. به علت اتهام به تقلب مالیاتی و گرفتن رشوه ناچار به استعفا شد. مسافرت او به ایران نیز برای فروش مواد اولیه بود.

زیر فشار بگذارد. تمام بازیهای و اثر گیت دست آنهاست. برای این که نیکسون ضعیف بماند و بر له اعراب اقدامی نکند. بعد هم از اثر یهودیها در دستگاه حکومتی آمریکا حکایتها می گفت. اما خودش خیلی بیچاره شده و عجیب است که دو روز است در تهران می باشد، از من می خواهد وقت بگیرد، نمی توانم وقت بدهم.

سر شام رفتم، تازه ای نبود. علیاحضرت ملکه پهلوی با شاپور غلامرضا خیلی سر به سر گذاشتند که شما کینس هستید، باز هم بی ربط به اروپا می روید. برای چه؟ چه طور دلتان می آید پول خود را به فرنگی های پدرسگ بدهید؟ شاهنشاه خیلی خندیدند (اصولاً علیاحضرت ملکه پهلوی با اصول قدیمی خود خیلی ایران پرست هستند).

یکشنبه ۵۳/۲/۲۹

صبح شرفیاب شدم. تلگرافاتی از [امیر خسرو] افشار سفیر شاهنشاه در لندن رسیده بود در خصوص موضوع جاسوسی که این روزها آقای ویلسن یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلیس، عنوان کرده که یک ایرانی در انگلستان جاسوسی می کند! جواب مرحمت کردند که دولت کارگری در مجلس بگوید. تعجب است که کارگراها این همه به ما محبت می کنند و جوابی که می خواهند بدهند، از ما می پرسند.

مطلب قابل توجه امروز این بود که عرض کردم، وزیر کشاورزی عریضی دارد به او وقت داده نمی شود. گویا قدغن شده که وزرا شرفیاب نشوند. فرمودند چه مطلبی است که باید به من بگوید؟ عرض کردم مطالب زیاد و همیشگی او است. فرمودند این مطالب را باید در دولت بگوید. یک دفعه من تکان خوردم و احساس کردم که این اوامر چه معنی می دهد! اگر وزیر کشاورزی غیر حزبی تعیین می شود، نمی تواند شرفیاب گردد.^{۵۵}

۵۵- وزیر کشاورزی وقت منصور روحانی بود. تفسیر علم روشن نیست زیرا روحانی عضو حزب ایران نوین بود.

صورت کار هم این است که خود شاهنشاه قدغن فرموده اند. خیلی خیلی به فکر فرو رفته ام که این چه بازی است و هویدا چه خیالاتی دارد. چون موضوع شرفیاب نشدن وزرا را هرگز از هیچ دولتی شاهنشاه قبول نفرموده بودند، مگر از دولت مصدق که موضوع علیحدّه است.^{۵۶} البته حرف از لحاظ اداری حساب است، ولی شاهنشاه چه گونه قبول فرموده اند؟ خیلی خیلی تعجب دارم. و باز این فکر در من تقویت می شود که این موضوع بی طرفی استنادار و فرماندار برای حزب اقلیت آبی گرم نمی کند. فقط برای این است که در انتخابات آینده هویدا با چهره ملی تر و محکم تری بر سر کار بیاید. عجیب است که من ندانم چرا این طورها می شود.

نخست وزیر مراکش استدعا کرده بود اجازه فرمایند پلیس مخفی آنها با ساواک تماس بگیرد و تماس دائم داشته باشد. اجازه فرمودند.

نطقی از سنگور رئیس جمهور سنگال از چین رسیده بود که مائو را به خدا رسانده.^{۵۷} مایه تعجب من بود. به عرض رساندم خیلی خندیدند.

...

سر شام دیپلماتها رستم (مهمانی سالیانه که در سه نوبت می دهیم، که همه می توانند شرکت کنند و در این ضمن ایرانیهایی با مقامات مختلف دعوت می کنیم، از عالم، فیلسوف و صنعتگر و تاجر و زارع که مخلوط می شوند). این دفعه استاد [جلال] همائی

۵۶- در دولت امینی هم جز وزیران جنگ و امور خارجه دیگران به حضور شاه نمی رفتند، مگر به دستور امینی. اصولاً گسترش مداخله‌ی شاه در امور کشور تدریجی بود. در دهه‌ی ۱۳۲۰ نفوذ شاه محدود بود، ولی در دهه‌ی ۱۳۳۰ پس از روی کار آمدن دولت دکتر اقبال مداخله‌ی شاه روز افزون شد و در زمان هویدا به اوج خود رسید.

۵۷- لئوپولد سدار سنگور Léopold Sedar Senghor، ادیب و سیاستمدار، از بزرگترین شاعران فرانسه زبان نسل خویش و عضو آکادمی فرانسه است و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ رئیس جمهور سنگال بود. در زمان او، ایران و سنگال روابط نزدیکی با یک دیگر داشتند.

جزء مهمانها بود.^{۵۸} البته در تمام طول شام و بعد از شام تا نصف شب صحبت از انتخابات فرانسه بود که بالأخره معلوم شد ژیسکار برنده است. میتران تقریباً ۴۹٪ آراء را آورد و ژیسکار ۵۱٫۸٪ و باز نفس راحتی کشیدیم که فرانسه از شر کمونیست بازی رها شد. البته ما با فرانسه با ژیلبرکان رئیس ستاد انتخاباتی ژیسکار در تماس بودیم (ژیلبرکان فعلاً رئیس رادیو تلویزیون فرانسه است) و آن بیچاره هم هر نیم ساعتی خبر می داد که من به عرض می رساندم و شاهنشاه تعجب داشتند که چه طور این قدر دقیق جریانات را وارد هستیم. همچنین همه دیپلمات ها از تعجب نمی توانستند خودداری کنند و شاهنشاه از این جهت راضی و خوشحال بودند که دستگاه دربار ایشان این طور کار می کند. ما تقریباً تمام دستگاه تبلیغاتی آینده فرانسه را در دست داریم که بی اهمیت نیست.

سر شام پهلوی دست علیاحضرت شهبانو نشسته بودم. بر حسب تصادف زندگی پدرم و روابط او با اعلیحضرت رضا شاه کبیر و علت مرحمت فوق العاده اعلیحضرت فقید که پدرم را مردی شرافتمند و قابل اعتماد می دانست، برای علیاحضرت شهبانو با ذکر تاریخچه تحویل قشون نیم رفورم^{۵۹} پدرم در بیرجند و سیستان به اعلیحضرت فقید با تمام تجهیزات که بهترین ارتش آن روز ایران بود، برای شهبانو شرح دادم. خیلی دقیق گوش کردند و لذت بردند و مرا تشویق کردند که این مسائل را بنویسم. هم چنین برای ایشان برخورد آخرین پدرم و اعلیحضرت رضا شاه کبیر را در روزهای ما قبل شهریور ۱۳۲۰ تعریف کردم که پدرم به رضا شاه پیشنهاد می کرد باید با متفقین ساخت و رضا شاه ظنین شدند. بعد فهمیدند که چه قدر عاقلانه می گفت و در آخرین جلسه دولت

۵۸- جلال همائی (۱۳۵۹-۱۳۷۸) استاد دانشگاه تهران، پژوهشهای ارزنده‌ای در باره فرهنگ و ادبیات ایران کرده است.

۵۹- منظور واحدهای نظامی محلی است که در چهارچوب رفورم ارتش در پایان دوره‌ی قاجاریه، برخی از اصول نظام نوین را فراگرفته بودند.

رضا شاه، که پدرم در آن وزیر پست و تلگراف بود، به پدرم گفت تو همیشه شرافتمند بودی و تنها کسی بودی که حقایق را به من گفتی و من گوش ندادم. افسوس که دیگر دیر شده است، چون روسها و انگلیسها حمله کرده بودند.

از اخبار مهم جهان انفجار بمب اتمی هند است که خیلی معنی می دهد و تعادل نیروها را در آسیا به هم می ریزد. تعجب است یک جا خانم گاندی سه هزار میلیون دلار (فقط سه هزار میلیون دلار!) از ما گدایی می کند، از طرف دیگر بمب اتم می سازد و ملت گرسنه هند را به حال خود می گذارد. من فکر می کنم به جای آن که بمب اتمی را روی سر دیگران بریزد، جمعیت هند خود منفجر خواهد شد. ولی به هر صورت این موفقیت، اسلحه بزرگی است که کشورهای بزرگ آمریکا و شوروی هر کدام به نحوی از آن استفاده کنند.

...

دوشنبه ۵۳/۲/۳۰

صبح شرفیاب شدم. ابتدا تلگراف تبریک به ژیسکاردستن را که خیلی گرم تهیه کرده بودم، دادم امضاء فرمودند. فرمودند خیلی خوب شد که لااقل فرانسه برای هفت سال از شر بازیهای سوسیالیستی و کمونیستی رهایی یافت. عرض کردم به قراری که باز هم از پاریس به ما اطلاع می دهند ژیسکار به میتران کار خواهد داد و سوسیالیستها را از کمونیستها جدا خواهد کرد. فرمودند خدا کند این طور بشود. عرض کردم، ملاحظه فرمودید پیش بینی این ژیلبرکان تا چه حد درست در آمد. پس مطالب دیگری هم که می گوید صحیح است. فرمودند، به هر حال حالا فرانسه و آلمان گردش به سمت راست کرده اند، می ماند ایتالیا که نمی دانم چه می شود. فرمودند مثل این که ما هم ۲۲ ژوئن به فرانسه خواهیم رفت، چون ژیسکار قبل از ... [انتخابات] گفته بود اگر من انتخاب شوم،

شاه ایران را فوری برای مذاکره دعوت می‌کنم و آن دعوت مرحوم پمپیدو به قوت خود باقی است.

تلگراف مهمی از کیسینجر رسیده بود که دارم در سوریه موفق می‌شوم. فرمودند شما هم جواب گرمی بدهید.^{۶۰} جواب عریضه نخست وزیر هند را فرمودند بنویسید و بگویید آخر سپتامبر به هند خواهیم آمد و دعوت شما را قبول می‌کنم. قریب شش ماه پیش، نامه‌ای از رئیس جمهور فنلاند در مورد معرفی یک نفر رسیده بود که شاهنشاه آن شخص را هم پذیرفته بودند، ولی جواب نامه رئیس جمهور را نداده بودند، به علت آن که نامه روی میز شاهنشاه مانده بود. فرمودند چه کار کنم؟ عرض کردم، دیگر دیر شده و حالا معنی ندارد. ولی شوخی کردم، عرض کردم اگر این کار را یکی از اعضاء دربار کرده بود، به خدمتش خاتمه می‌دادم! شاهنشاه خیلی خندیدند.

دانشگاه جرج واشنگتن می‌خواهد درجه دکترای افتخاری به شاهنشاه تقدیم کند، چون به آن جا تشریف نمی‌برند، رئیس دانشگاه این جا می‌آید. نطقی که در روز خاتمه تحصیل دانشگاه کرده فرستاده بود، خیلی احمقانه بود. چون کپی آن را فرستاده، فرمودند تصحیح کنید. عرض کردم، ایراد شده، ولی جای تعجب است نطق رئیس دانشگاهی که یک مرکز علمی در ستودن یک رئیس کشور به کارهای سطحی و جاری او اشاره کند نه به کارهای عمیق مثل اصلاحات ارضی یا قوانین مترقی کار و ملی کردنها و یا سرویسهای بهداشت و فرهنگ مجانی.

بعد مرخص شدم. در دفترم چند نفری را پذیرفتم و برگشتم سر ناهار. چون معاون نخست وزیر مصر^{۶۱} (نخست وزیر خود سادات است) که در حقیقت نخست وزیر

۶۰- پیام کیسینجر و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

۶۱- عبدالعزیز حجازی، معاون اول نخست وزیر، برای شرکت در نخستین کمیسیون مشترک همکاریهای اقتصادی ایران و مصر، به ایران آمده بود.

می‌باشد، سر ناهار می‌آمد. مدتی از وضع مصر صحبت شد که می‌خواهند خرابیهای ناصر را ترمیم کنند و نرخ رشد اقتصادی را لااقل به ۷٪ برسانند. امروز والا حضرت همایونی با هواپیما solo [تنها] پرواز کردند. ما اعلامیه دادیم که بعد از این دیگر به علت مصالح عالیه مملکتی solo [تنها] پرواز نخواهند کرد. بعد از ظهر به شاهنشاه عرض کردم، به هر حال کار خوبی نبود. فرمودند، نه، ولیعهد خیلی آرام و مطمئن و خونسرد است و می‌داند چه می‌کند، نگرانی ندارد.

...

سه شنبه ۵۳/۲/۳۱

امروز سه سفیر اعتبارنامه تقدیم کردند: سفیر کره جنوبی، سفیر ایتالیا و سفیر ویتنام جنوبی. بعد من مدت بسیار کوتاهی شرفیاب شدم که شاهنشاه فقط چند تلگراف و نامه خارجی را توشیح فرمودند، من جمله نامه‌ای به نخست وزیر هند که دعوت او را برای بازدید از هند در آخر سپتامبر مورد قبول قرار دادند.

ناهار منزل خواهرم مهمان بودم.

بعد از ظهر به سفارت مصر رفتم و در کوکتل به افتخار نایب نخست وزیر بر حسب امر شاهنشاه شرکت کردم. بعد امیر ابراهیم نوه ام ... را دیدم. یک ساعتی هم با یک دختر انگلیسی بودم و چای خوردم! دختر خوبی بود.

شب به افتخار سفیر عربستان سعودی در منزل مهمانی داشتم که کلیه سفراء عرب و وزیر خارجه ما بودند. عصری که منزل آمدم، باز خانم علم بد اخلاق بود، خیلی هم بد اخلاق بود، به طوری که سر شام نیامد.

چهارشنبه ۵۳/۳/۱

صبح شرفیاب شدم. کارهای غیر حساس زیاد بود که تمام به عرض مبارک رسید. تلگرافی از سفیر شاهنشاه در افغانستان رسید بود که داوود از دستخط همایونی خیلی

ممنون و سپاسگزار است. مقاله‌ای هم اتفاقاً [مجله] ^{۶۲} اکونومیست در این زمینه داشت که به نظر مبارک رساندم و به دقت ملاحظه فرمودند.

در مورد پرواز سولوی والاحضرت همایونی، من عرض کردم مثل این که امر فرمودید سر و صدایی نشود، به این جهت من هم عریضه تبریکی که به والاحضرت عرض کردم نمی‌فرستم. فرمودند برعکس بفرستید، خود روزنامه‌ها چیزی نوشتند. به این جاکش‌ها بگو، پرواز ولیعهد کشور حتی از خبر یک چاقو کشی هم کمتر است که هیچ نمی‌نویسید؟ نمی‌خواهیم فشار بیاوریم، بالأخره حیای گربه کجاست؟ خیلی از این فرمایش شاهنشاه متأثر شدم، چون خودشان هم با تأثر فرمودند.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. به سفیر آلمان که از ایران می‌رود نشان همایون مرحمت شده بود، تسلیم کردم. نایب نخست وزیر مصر به دیدنم آمد. یک ساعتی با او حرفهای متفرقه زدیم. او هم مثل اگنیو معتقد بود که جریانات علیه نیکسون در آمریکا دست یهودیها است.

بعد از ظهر علیاحضرت شهیانویه من تلفن فرمودند و احضارم کردند. معلوم شد ناراحت هستند که موضوع کمک به افریقایی‌ها را والاحضرت شاهدخت اشرف شروع کرده‌اند. عرض کردم این یک موضوع داخلی و مربوط به اجلاس جلسه تبلیغات است که نمی‌خواستند در تهران بشود، این راه را پیش گرفتند. مربوط به موضوع اصلی که استدعای دبیر کل سازمان ملل از حضور علیاحضرت برای سرپرستی بین‌المللی این قضیه می‌باشد، نیست. ^{۶۳} و بالأخره قرار شد ما اعلامیه بدهیم. بعد که به شاهنشاه عرض

۶۲- در یادداشت «روزنامه» نوشته شده است.

۶۳- دعوت کنگره‌ی بین‌المللی سازمانهای تبلیغاتی که قرار بود فردای آن روز در تهران تشکیل شود، به وسیله‌ی مدیر بزرگترین شرکت تبلیغاتی ایران که تبلیغات سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را در دست داشت، صورت گرفت. برای توجیه گشایش این کنگره‌ی خصوصی به وسیله والاحضرت اشرف

SECRET

تاریخ
مجلس شورای
وزارت
۵۲-۲۰-۵۲

Tehran, May 20, 1974

Dear Mr. Minister:

Secretary Kissinger has asked me to convey to His Imperial Majesty the following message which was dispatched from Jerusalem late yesterday:

"Your Imperial Majesty:

Since my message to you several days ago, we have now made significant progress in the negotiation of a Syrian/Israeli disengagement agreement. Yesterday's meeting with President Asad resulted in a crucial step forward, and I want to bring you up to date on where matters stand.

As you know, the discussion of where the disengagement line should be drawn narrowed down in the past few days to the issue of how the town of Quneitra could be returned to Syrian administration in such a way as to allow the Syrians to repopulate the city without feeling that they are closely encircled by Israelis. In order to advance the negotiations on the disengagement line in this critical area, I decided yesterday to put forward an American proposal. President Asad has accepted this proposal in principle, and I returned last night to Jerusalem to get the approval of the Israeli Cabinet. Given the political situation in Israel and the fact that the

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

SECRET

SECRET

present Cabinet is in its last week, this will be extremely difficult, but I am determined to make an all-out effort. I am confident I shall succeed.

At the request of the parties I have decided to stay in the area for another few days in an effort to conclude an agreement this week. As I have written Foreign Minister Khalatbari, I very much regret that this will necessitate my absence from the CENTO meeting in Washington, but I am sure you will agree that a Syrian/Israeli agreement would be of such importance in advancing the interests of us all as to justify my staying here now.

Even after we reach agreement on a disengagement line, several important issues will have to be resolved: UN presence, limitation of forces and similar matters. Difficult negotiations lie ahead, and agreement is not yet assured. Therefore, I know you will appreciate the importance of keeping this report in confidence. If we succeed this week, I believe an important corner will have been turned in the Middle East. I know that I have your full support and this is why I wanted you to have this immediate report. I hope to have the opportunity of exchanging views with you in the near future.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger."

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,



Richard Helms
Ambassador

SECRET

20th May, 1974.

Dear Mr. Secretary,

I thank you for your message of 19th May 1974 in which you have informed of the latest developments in your peace mission in the Middle East.

I wish to congratulate you very warmly on having paved the way for a final agreement between Syria and Israel on the issue of the military disengagement of the two countries.

I have followed with much interest your laudable efforts in these vital negotiations and I sincerely wish you every continued success in bringing about a final agreement between both sides which will have a very important bearing on international peace and security.

With cordial regards,

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi

The Honourable
Henry A. Kissinger,
Secretary of State of the United States of America.



سواد افکاره ۵۹۶۳

در تاریخ (۱) و نیم بیستم به ثبت در دفتر ثبت و اسناد اداره سجل احوال

سره ۵۹۶۳

(اظهار نامه ولادت)

اسم - آقا رضاخان
اسم خانواده - پیری
سن - چهارده ساله
شغل - مرتب قرآن
منزل - کوه پور رضیه
درجه نسبت (پدر یا قیم و غیره) صرف

اظهار کننده ذیل (۲)

۱۳۱۵
مردود علی پسران کاظم پسران محمد علی پسران
رضا پسران محمد علی پسران محمد علی پسران
محمد علی پسران محمد علی پسران محمد علی پسران
۱۳۱۵

صرف

به معیت شهود ذیل (۳)

شاه محمد
شاه محمد

شاه د

آقا کریم خان
ابوزید محمد
رضا محمد
سید محمد محمد
خدیجه بنتی محمد

اسم - آقا محمدعلی خان
اسم خانواده - محمدعلی سلطان
سن - چهارده ساله
شغل - مرتب قرآن
منزل - کوه پور رضیه

در نزد ما گما مود سجل احوال هستیم حضور بهم رسانیده سجل احوال در این طریق ذیل اظهار داشت

مادر	پدر	
زات فریح خانم مرحومه	داداش بیگ رحیم	اسم - آقا رضاخان
پناه دینجی خان	پدر	اسم خانواده - پیری
۹۸ سنخ	شفت بیگ محمد	سن - چهارده ساله
	سید رفیع سواد کوه	شغل - مرتب قرآن
	الاشته سواد کوه	منزل - کوه پور رضیه
		محل تولد - الاشته سواد کوه
		تاریخ تولد (۱) در روز شنبه دهم ماه چهارم

مأمور سجل احوال

محل امضاء شهود

اظهار کننده

محمد علی محمد

محمد علی محمد

محمد علی محمد

محمد علی محمد

کردم، فرمودند تا رسماً خبر از والدهایم نرسیده چه طور می‌خواهید همچو ادعایی بکنید؟ این خبر را که [فریدون] هویدا نماینده ما به طور خصوصی داده است. و خلاصه سه ساعت وقت ما که صرف این کار شد بیهوده بود!

سر شام رفتم. اسناد عجیب یعنی نمونه دستخطهای شخصی رضا شاه را که در دربار داریم جمع آوری می‌کنیم، به نظر شاهنشاه و شهبانو و والاحضرتها رساندم. خیلی لذت بخش بود.^{۶۴} مطلب مهم دیگری نیست جز پیش بینی موفقیت کیسینجر در جدا کردن نیروهای سوریه و اسرائیل در ارتفاعات جولان ...

پنجشنبه ۵۳/۳/۲

یک جنجالی آقای ویلسون نماینده مجلس عوام^{۶۵} (غیر از نخست وزیر) راه انداخته است که سفارت ایران خواسته توسط یک دختر انگلیسی (که اصلاً ایرانی است و حالا مدعی است زن یک انگلیسی شده در صورتی که ازدواجی صورت نگرفته)، می‌خواستند بین دانشجویان ایرانی جاسوسی کنند. روزنامه‌های انگلیس هم سر و صدای زیادی راه انداختند. آقای ویلسون هم از دولت سؤال کرده و دولت کارگری جواب داده است ابداً چنین چیزی نیست و ما نمی‌توانیم او را از کشور اخراج کنیم. این جریان را به دقت ملاحظه فرمودند. ماشاءالله به این حوصله شاهنشاه. فرمودند، به امیر خسرو

که ریاست کمیته‌ی ایرانی حقوق بشر را به عهده داشت، عنوان کنگره را «تبلیغات در خدمت حقوق بشر» نهادند که البته عنوانی بی‌معنی بود. در این کنگره گفت و گوی کمک به آفریقا پیش آمد.

۶۴- یکی از سند های موجود در پرونده یادداشتهای علم فتو کبی شناسنامه رضا شاه هنگام میر پنجی اوست که به دنبال این یادداشت آمده است. یکی از شاهد ها نایب دوم قزاق خانه، کریم آقای بودرجمهری، سرلشکر بعدی دوره‌ی سلطنت رضا شاه و شهردار تهران است.

۶۵- ویلسون از نمایندگان حزب کارگر و مخالفان سر سخت شاه بود و با دانشجویان ایرانی مخالف شاه همکاری نزدیک داشت و در پاره‌ای از تظاهرات آنان شرکت می‌کرد.

افشار تلگراف کن اولاً به جرائد تفهیم کنید که این دختر هنوز ایرانی است، ثانیاً این آقای ویلسون چرا به دولت انگلیس تاخت آورده است که علت این که با ایران مدارا می کند این است که ایران در عمان بر علیه ظفار می جنگد. پس معلوم می شود دل این مرد که برای ظفاریها سوخته و از عمال آنهاست. همه اینها را افشار منعکس کند.

راجع به تمرین موشکهای ماوریک توسط نیروی هوایی، عرض کردم که یکشنبه خواهد بود. تشریف می برید یا کارشان را انجام دهند؟ فرمودند، باشد برای سه شنبه، خودم خواهم رفت. چند تا می خواهند شلیک کنند؟ نمی دانستم! البته نباید هم بدانم، ولی خجالت کشیدم.

ظهر بیمارستان یکصد و پنجاه تختخوابی دربار را بازدید کردم و همان جا با اطباء، ناهار خوردم. بیمارستان خوب و تمیز است، ولی تشخیص و معالجه خوب نیست چون اطباء، یعنی عموم ایرانیها، وظیفه شناس نیستند.

...

جمعه ۵۳/۳/۳

صبح نسبتاً آرامی گذراندم. یک ساعتی با نوه ام نیلوفر در منزل بازی کردم. بعد قدری باغبانی کردم و ناهار با دختر و نوه ام خوردم. قدری هم توت فرنگی از باغچه باغ با خانم علم چیدم.

بعد از ظهر سواری رفتم. از سفیر آلمان^{۶۶} که مأموریتش سر آمده پرسیده بودم چه جور مهمانی برای خداحافظی او بدهم، گفته بود که یک سواری! بنابراین او را با خودم بردم

۶۶- سفیر آلمان جورج فون لیلینفلد (George von Lilienfeld) مرد ورزشکاری بود و به قلعه‌ی دماوند نیز رفته بود. خانواده‌ی او از آلمانهای بالتیک و پدر بزرگش وزیر مختار روسیه‌ی تزاری در آمریکا بود.

با چهار تا فرزندانش دو دختر و دو پسر. چون عدّه زیاد بود، اسب من خیلی عصبانی شد و بی نهایت خسته ام کرد. به هر صورت دو ساعت سواری بسیار خوبی کردم. سر شام نرفتم، چون بسیار خسته بودم.

شام در منزل خوردم و کار کردم. کارهایی که باید فردا در راه خراسان به شرف عرض برسانم، چون امشب فرصت کافی داشتم، توانستم کارها را چنان که دلم می خواهد، به ترتیب پشت سر هم بگذارم که توفیق بیشتری در تصویب رساندن آنها داشته باشم. من اگر شاه را یکسره با کارهای خسته کننده مشغول سازم، شاید اغلب کارها بدون نتیجه بگذرد. بالأخره شاه هم بشر است و فرسوده و خسته می شود، باید ضمن کارها خاطر عزیزش قدری انبساط پیدا کند و باز دو باره کارهای جدی را دنبال کنیم. به هر صورت کارها را به همین ترتیب پشت سر هم گذاشتم. شاه در ضمن کارهای خسته کننده از دو چیز تفریح می کنند که اولی کارهای موفقیت آمیز در هر رشته از امور مملکتی است. و بعد از نامه های دوستانه [ای] که برای معظم له می رسد و آن هم فقط به توسط من می رسد که اغلب پاره می کنند، بعضی را هم می فرمایند نگاه دار.

شنبه ۵۳/۳/۴

صبح در رکاب همایونی به مشهد رفتیم و مشرف شدیم. در راه من کارهای عقب افتاده را که دیروز عرض نکرده بودم، عرض کردم. چون هواپیمای خود شاهنشاه حاضر نبود که خلبانان بفرمایند، با ایران از رفتیم و فرصت زیادی بود.

یک ساعت هنگام رفتن و یک ساعت برگشتن شرفیاب بودم. راجع به قیمت قند و چغندر صحبت شد که قیمت هر دو باید بالا برود و گرنه کسی چغندر نخواهد کاشت و قند هم صرف نخواهد کرد. راجع به قیمت گندم صحبت شد که در بازار بین المللی قیمت کاهش یافته از ۲۲۰ دلار به ۱۹۰ دلار رسیده است. شاید هم امسال کشور احتیاج نداشته باشد. ما همیشه اول سال این را می گوئیم و بعد می بینیم که اشتباه کرده ایم. ولی

امسال بارندگی تقریباً در همه جا خوب بود و قیمت گندم را هم که دولت از زارع ششصد تومان می خرید، به هزار تومان رساندیم (دولت که مخالف بود فقط با امر صریح شاهنشاه این کمک به زارعین شد).

راجع به اساسنامه شورای اندیشمندان که حسب الامر خود شاهنشاه از اساتید دانشگاهها تحت نظر دانشگاه تهران تشکیل شده و از جریان انقلاب نقّادی می کند، عرض کردم باید فرمان صادر فرمایید (این یک حزب غیر رسمی و ظاهراً دستگاه مطالعاتی است) و به پیشنهاد وزیر دربار هم باشد. دیدم خیلی از این مسئله اکراه دارند. دلائلی فرمودند که آخر فرمان چرا؟ عرض کردم آن هم به امر مبارک خودتان است. فرمودند این که حزب نمی شود. عرض کردم حزب که البته نیست و گرنه فرمان صادر نمی فرمودید. خلاصه خیلی اشکال فرمودند و من دانستم که راه دستشان نیست و علاقه به این کار ندارند یا باز رعایت دولت را می فرمایند. این هم یک معمای بزرگی است.

عرض کردم اگر اجازه فرمایید از طبقات مختلف به خصوص دانشگاهیها برای صرف چای در پیشگاه مبارک دعوت کنیم، چون این دعوت چند نفر ایرانی که با دیپلماتها برای شام می کنیم، خیلی اثر زیاد در محافل ایرانی دارد. فرمودند، البته بکنید ولی طبقه بخصوص نباشند، مخلوط کنید.

به حرم مطهر مشرف شدیم. واقعاً که عالی و زیبا شده است مثل یک دسته گل. سر ناهار تمام صحبت از کارهای نه تنها خراسان بلکه ایران بود. ماشاءالله فکر شاه دائماً مشغول امور است و به خصوص پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایران و نیل به تمدن بزرگ.

بعد از ظهر نقشه های امور عمرانی آستان قدس که توسط فرانسویها تهیه کرده ایم و هم چنین طرح جامع دانشگاه و طرح جامع فلکه صحن مطهر را ملاحظه فرمودند و اوامری صادر کردند. خسته و مانده عصری به تهران برگشتیم، ولی من سر شام رفتم چون مهمانی علیاحضرت ملکه پهلوی را نمی شود نرفت. این پیره زن باکارا کتر قلباً رنجیده می شود.

از اخبار مهم جهان احتمالاً جدا کردن نیروهای سوری و اسرائیل توسط کیسینجر است که اگر به نتیجه برسد، خیلی اهمیت دارد.

یکشنبه ۵۳/۳/۵

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم مطلب مهمی نبود. فقط عرض کردم اجازه فرمایید این باغ چال را که از دکتر فرهاد خریدیم و سابقاً متعلق به سرلشکر ناصرالدوله بود و حالا جزء بیوتات است، خانه فرهاد را تعمیری بکنیم به عنوان منزل وزیر دربار. فرمودند چرا؟ به درد گردش ما که نمی خورد، چون چسبیده به کاخ نیاوران است و بچه ها دائماً آن جا بازی می کنند. عرض کردم برای این منظور عرض نکردم. منظورم این بود که اگر روزی از خانه خودم فرار کنم، بی منزل تباشم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند، مگر همچو جربزه ای هم داری؟ عرض کردم، جربزه را دارم، ولی یک مطلب همیشه جلو گیر هر گونه اقدام رادیکال من است و آن این است که با مرحوم قوام، پدر خانم، واقعاً دوست بودم. دلم نمی آید این حق دوستی را به هم بزنم و به دخترش صدمه برسانم. دیگر شاهنشاه چیزی فرمودند. ... بعد از ظهر سفیر کانادا را پذیرفتم که می گفت تمام کمکهای اتمی به هند را به علت انفجار اتمی آن جا قطع کرده اند. بعد جلسه عمران کیش را داشتم. آن قدر خسته شدم که سر شام نرفتم.

...

دوشنبه ۵۳/۳/۶

صبح شرفیاب شدم. پیامی بوتو به مناسبت انفجار هسته ای هند عرض کرده بود که ملاحظه کرده و فرمودند مطالعه شود، جوابی تهیه کنید. عرض تشکری از نایب نخست وزیر مصر رسیده بود. چون خیلی لحن گرمی داشت فرمودند با آن که معمول نیست، سفیر ما از او تشکری بکند. بعد هم فرمودند که ما را به مصر هم دعوت کرد، باید آن

جا برویم. فقط پرس که آن جا باید واکنس ضد تب زرد زد یا نه؟ (چون شاهنشاه به واسطه آلرژی حالا هیچ نوع واکنسی را تحمل نمی کنند).

سفیر پاکستان عرض کرده بود حالا که به ما کمک شده، در روزنامه‌ها بنویسند که برای بوتو آبرویی بشود. اجازه مرحمت کردند.

عرض کردم عامری دبیر کل حزب مردم استدعای شرفیابی دارد. فرمودند، گه خورده! مرد که نوشته است دولت ضد انقلابی! عرض کردم «این چنین چیزی نوشته، من ندیدم. آن احمق دیگر، رئیس حزب پان ایرانیست^{۶۷} نوشته.» و قدری هم خندیدند، نفهمیدم چرا. این جا مطلبی به نظر رسید. عرض کردم هیت نخست وزیر سابق انگلیس و لیدر فعلی اقلیت، به چین رفته، از او استقبال بی نظیری مثل یک نخست وزیر کرده اند. گویا علت آن هم این باشد که رابطه با چین در سطح سفارت برقرار کرد و به علاوه چینیها اروپای متحد مستقل را در قبال شوروی خیلی تقویت می کنند و هیت لیدر این کار بود. اما مطلب مضحکی که بی بی سی می گفت این بود که در این جا هیت را به نام لیدر اقلیت نمی گویند، او را نخست وزیر سابق می خوانند، چون مردم چین نمی دانند که لیدر اقلیت یعنی چه. شاهنشاه تبسمی فرمودند ولی حس کردم خوششان نیامد.

بعد که مرخص شدم در اتاق کار خودم در کاخ نیاوران سه ساعت معطل شدم و تمام اوامر شاهانه را در سفر مشهد که تا امروز نتوانسته بودم چه در کارهای عقب افتاده و چه در کارهای جاری، و اوامر مشهد، ابلاغ کنم، ابلاغ کردم و بالتیجه یک دیدار خوب را از دست دادم. چون دیگر بیش از این نمی شد معطل کرد. دو روز عقب افتاده بود و اوامر شاه باید فوری اجراء شود. وجداناً خیلی ناراحت بودم، ولی سه ساعت وقت را گیر نمی آوردم. ماشاءالله اوامر عجیبی است و جزئی و کلی و دقیق. مثلاً کارخانه سیمان چرا دود می کند و گرد و خاک می پراکند؟ ابلاغ کنید باید ظرف یک ماه فیلتر بگذارند.

تکلیف بیمارستان بزرگ خراسان ظرف ۲۴ ساعت تعیین شود. قیمت قند و شکر و چغندر چه بشود و غیره و غیره.

ظهر پیش مادرزیم بودم. ملاقات صبحی را بعد از ظهر انجام دادم و با دختر خانم سوئدی که از ایران می‌رفت، خدا حافظی کردم، به قدر نیم ساعت. بعد در دفتر و منزل کار کردم و اشخاص مختلف را پذیرایی نمودم. حالا هم نصف شب است که هنوز در منزل مشغول کار هستم.

از اخبار مهم جهان این که ژیسکاردستن رئیس جمهور جدید فرانسه، ژاک شیراک وزیر کشور سابق فرانسه را که گلیست شدیدی است به نخست وزیری تعیین کرد. اما از یک کار ژیسکار خوشم نیامد که از منزل به الیزه پیاده برود و در تشریفات ورود الیزه مردم ژاکت تپوشند. حالا که این قدر دست راستی است و همین طور هم شناخته شده و به همین دلیل هم اکثریت را برده است این حرکات به نظرم جلف می‌آید.

سه شنبه ۵۳/۳/۷

صبح قدری دیرتر از هر روز شرفیاب شدم چون شاهنشاه برای مشاهده تیراندازی موشک‌های ماوریک تشریف برده بودند و ده و نیم برگشتند. اوقات شاهنشاه را تلخ یافتم. فکر کردم باز تیراندازی موشک‌ها بد بود، ولی آن چه اظهار فرمودند این بود که «تشریفات برای اشخاصی که خودش دلش می‌خواهد وقت می‌دهد. کی من گفتم به احمد علی ابتهاج^{۶۸} وقت بدهید؟» و خیلی عصبانی بودند. به هر صورت کارهای امروز ما خوب از پیش نرفت. اما باز هم من خیال می‌کنم تیراندازی موشک‌ها خوب نبود!

۶۸- احمد علی ابتهاج، برادر ابوالحسن ابتهاج، مؤسس کارخانه سیمان تهران، صاحب صنعت موفقی بود. همسرش، هما ابتهاج (اعلم)، از دوستان نزدیک والاحضرت اشرف بود.

راجع به آقای ملیش [Robert Melish] که whip [رئیس فراکسیون پارلمانی] حزب کارگر^{۶۹} است و فردا شرفیاب می‌شود، بیوگرافی او را عرض کردم که تقریباً همه کاره ویلسون نخست وزیر کارگری است.

راجع به بازیهای آسیایی المپیک عرض کردم که کار خیلی بزرگ است و خیلی به شوخی گرفته شده، این کار یک فرمانده لازم دارد، مثل جشنها که من بودم و گرنه خراب خواهد شد و حیف است که این همه ساختمان و مخارج دیگر کرده ایم، تازه اسم خودمان را در دنیا خراب کنیم. فرمودند، گفته ام دو کمیسیون، یکی امنیتی و یکی تشکیلاتی، بر این کار نظارت کنند. عرض کردم کمیسیونها خوب و لازم است ولی هر دو یک فرمانده یا یک حکم می‌خواهند که مسائل را بین آنها ببرد که قاعدتاً باید خود نخست وزیر باشد. دیگر چیزی فرمودند.

راجع به طایفه گورگیج و بلوچها عرایضی کردم و اوامری فرمودند و قدری از تاریخچه چخانسور نزدیک سیستان و چگو نزدیک درج قائنات را به عرض رساندم. باز هم اوقات تلخی شاهنشاه بهبود نیافت، تا آن که یک نامه خصوصی مطبوع تقدیم کردم، بهتر شد.

بعد مرخص شدم. تلگراف گرمی در جواب شاهنشاه از ژیسکاردستن رسیده بود، حضورشان فرستادم و جوابی مرحمت کردند.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

از اخبار مهم جهان این است که کیسینجر می‌خواست بدون اخذ نتیجه جدا کردن نیروهای اسرائیل و سوریه، خاور میانه را ترک کند. برنامه اش را به هم زد و توقف کرد. معلوم می‌شود امیدی به هم زده است. ضمناً پریشب وزیر خارجه شوروی غفلتاً به سوریه آمد، معلوم می‌شود روزنه امیدی پیدا شده است. نخست وزیر فرانسه هم که

۶۹- در یادداشت علم به اشتباه حزب محافظه کار نوشته شده است.

گلیست است، گویا اکثریت گلیستها در مجلس با او موافق نیستند، چون در انتخابات به جای آن که به شایان دلما کمک کند، به ژیسکار کمک کرده و دنبال او رفته است، با آن که گلیستها در مجلس اکثریت دارند. ژیسکار حق دوستی به جا آورد و فعلاً او را نخست وزیر گذاشت. از این ژست او خوشم آمد، مردانگی داشت.

چهارشنبه ۵۳/۳/۸

شرفیاب شدم ... برنامه‌های مسافرت استرالیا و نیوزلاند و هند و فرانسه را عرض کردم. عرض کردم، والا حضرت همایونی قرار است جمعه با هواپیمای کوچک بوناتزا به کرمانشاه تشریف ببرند. با این هواپیمای کوچک مصلحت نیست. فرمودند، خلبان ورزیده [ای] او را همراهی می‌کند. عرض کردم خلبان ورزیده که با کوهها نمی‌تواند کاری بکند، کوهها سر راه هستند. فرمودند، من که از تو بهتر می‌دانم، به علاوه ولیعهد پسر من است! به علاوه حالا گفته‌ام و اجازه داده‌ام، حرفم را بر نمی‌گردانم. اگر در برگشتن هوای بعد از ظهر بد باشد، جت استارمن برود او را بیاورد. مقداری کارهای آستان قدس را به عرض رساندم.

عرض کردم، نرخ فروش اطلاعات و کیهان دو روزنامه مهم عصر پایتخت به علت گرانی کاغذ از ۵ ریال به یک تومان بالا رفت. دیروز عصر مدیران آن پیش من آمده بودند و شکایت داشتند که مردم آنها را بایکوت کرده، نمی‌خرند و می‌گفتند چنان که در دنیا به جرائد کمک می‌شود، تا حدی که حتی تاکس از آنها نمی‌گیرند، اجازه مرحمت فرمایند دولت به ما هم کمک کند و بعد ما بر حسب امر اعلیحضرت همایونی اعلام کنیم که روزنامه پنج ریال شد. فرمودند، این آقایان می‌خواهند به من هم رشوه بدهند؟ به علاوه ما چرا از این کشورها تقلید کنیم؟ آنها که مملکت نیستند! پول مردم را می‌گیرند و برای نگاهداری خودشان به جرائد رشوه می‌دهند. خیر، باید به همان یک تومان بفروشند. بعد مردم طبعاً خواهند گرفت هر کس روزنامه خوان واقعی باشد به

همین قیمت هم خواهد خرید. بعد مرخص شدم، این خبر بد را به مدیران جرائد، عباس مسعودی و مصطفی مصباح زاده، دادم. سیل آقایان آویزان شد.

ناهار مستر ملیش، رئیس فراکسیون پارلمانی حزب کارگر در مجلس انگلستان، مهمان من بود. بسیار آدم با نمک و حرامزاده‌ای بود. با آن که تحصیلات زیادی ندارد و انگلیسی را کوکنی^{۷۰} حرف می‌زند ولی بسیار با مزه بود. بعد از شرفیابی به پیشگاه شاهانه آمده بود و عاشق شاهنشاه شده. می‌گفت چنین لیدری برای اروپا لازم است، ما که لیدر نداریم و این درد بی درمان اروپا است. می‌گفت ما سوسیالیست هستیم به این جهت کمونیستها با ما خیلی بد هستند، چون زمینه کار آنها را خراب می‌کنیم. خود من رویالیست [طرفدار سلطنت] هستم و دشمن کمونیست. سفیر انگلیس هم مهمان بود. بعد که آنها رفتند، پامی از کیسینجر رسید که فوری تقدیم کردم.

بعد از ظهر کار کردم. سر شام رفتم. جوابی که شاهنشاه باید به کیسینجر مرحمت کند، اصلاح فرمودند. سر شام هم مطلب مهمی نبود، همان صحبت‌های ظهر ملیش را عرض کردم. امیدوارم کسی خیال نکرده باشد که من به شاهنشاه تملق عرض می‌کردم.

جمعه ۵۳/۳/۱۰

تمام در منزل ماندم و با نوه‌ها بازی کردم. نهار قلی ناصری پیش من بود، خوش گذشت. والاحضرت همایونی به سلامتی کرمانشاه رفتند و برگشتند. جان ما به لب رسید، غروب وارد شدند.

عصری من سواری رفتم. سواری کوتاهی بود ولی هوا بسیار عالی بود.

امروز ظهر جمعه، علیاحضرت شهبانو تلفن فرمودند پنجاه هزار دلار وجه نقد لازم دارم. با آن که جمعه بود، برایشان راه انداختم.

۷۰ - Cockney لهجه‌ی مخصوص منطقه‌ی کارگر نشین شرق لندن است.

از اخبار مهم جهان امضاء قرارداد جدا کردن نیروهای سوریه و اسرائیل در ژنو است که فتح و فیروزی بزرگی برای کیسینجر و نیکسون، هر دو بود. قرار شده نیکسون به زودی به خاور میانه بیاید. امیدوار است که در مسئله واترگیت هم به این صورت گشایشی حاصل شود. در آخر ماه ژوئن هم به شوروی خواهد رفت. امشب در اخبار گفتند با آن که برنامه اش ممالک عربی خاورمیانه است، ممکن است به زیارت شاهنشاه هم بیاید. من تقریباً مطمئن هستم که با کیسینجر خواهد آمد. فردا در این خصوص عرایضی به شاهنشاه خواهم کرد که از طرف ما اظهار علاقه [ای] به این کار بشود. سر شام نرفتم، چون بی نهایت خسته بودم.

شنبه ۵۳/۳/۱۱

صبح شرفیاب شدم. خیلی به اختصار دو تلگراف خارجی را عرض کردم. تلگرافی از اردشیر زاهدی سفیر ما در آمریکا رسیده بود که روزنامه واشینگتن پست فلان مقاله را چنین و چنان نوشته و افکار اشخاص متنفذ واشینگتن را درباره آن شرح داده بود. امر فرمودند، تلگراف کنید شما چرا این قدر به روزنامه‌ها و نوشته‌های آنها اهمیت می‌دهید؟ این همه خوب و بد نوشتند، مگر توانستند ما را از راهی که می‌رویم باز دارند؟ پس ایران را که به این جا رساند؟ مقالات روزنامه‌های خارجی یا خود ما؟

عرض کردم، در اخبار شنیدم که ممکن است نیکسون بیاید. گفته است به زودی به خاور میانه خواهد رفت و شاید هم با آن که کاری با ایران در این سفر نیست، به ایران سفر کند. آیا اجازه می‌فرمایید که از طرف شاهنشاه اظهار تمایل بشود که بیاید؟ فرمودند ایداً. سابقاً گفته بود که بعد از شوروی به ایران می‌آید، آن آخر ژوئن است. در این سفر که با ما کاری ندارد. به هر صورت ما که کاری نداریم، اگر او خواست بیاید البته پذیرایی می‌کنیم. به علاوه کارهای ما با آمریکا بیها در حد اعلای همکاری است، دیگر کاری نداریم. ولی من خیال می‌کنم به هر صورت وضع بد و ضعیف نیکسون در

داخله باعث این تصمیم شاهنشاه است که علاقمند نباشند. بعد از من هویدا نخست وزیر که از سفر رومانی و یوگسلاوی و فرانسه (این آخری خصوصی بود) برگشته بود، شرفیاب شد.

سر شام رفتم مطلب مهمی نبود، الا این که شاهنشاه می فرمودند حالت آلرژی من بهتر است، ده روز است که عسل و قهوه صبح نمی خورم (مقداری عسل و قهوه و عسل و کره برای کسب انرژی میل می کردند و مقداری هم عسل و آب لیمو، هر روز صبح). من عرض کردم که مکرر حضورتان عرض می کردم رژیم غذایی اعلیحضرت صحیح نیست، به علاوه عسل را در طب قدیم می گفتند یک غذای گرم. با گوشت و ویتامینهای مصنوعی که میل می فرمایید، دیگر اینها زیادی می کند. فرمودند، مثل این است که درست می گویی و به هر حال من بهترم. بزرگی طحال هم که احساس می کردم، کمتر شده است. عرض کردم الحمدلله. حکایات مفصلی از سلامتی شاه عباس و نادر شاه نقل کردم.

مقاله جوایه سفیر شاهنشاه در لندن را به عرض رساندم که در روزنامه تایمز در آمده و جواب آقای ویلسون نماینده مجلس و همچنین جرائد دیگر را داده است.

یکشنبه ۵۳/۳/۱۲

صبح شرفیاب شدم. خیلی به اختصار کارها را عرض کردم، چون می دانستم وقت کم است و ظهر برای صرف نهار بسیار خوبی تشریف خواهند برد. علیاحضرت شهبانو هم برای بازدید کاشان تشریف خواهند برد.

برنامه مسافرت فرانسه را عرض کردم، یک عده ملتزمین رکاب را که پیشنهاد کرده بودند رد فرمودند. معلوم بود یا علیاحضرت شهبانو نخواستند اند یا قریب رئیس تشریفات سوسه دوانده که امیر متقی معاون من نرود. چون امیر متقی خیلی به کارهای فرانسه وارد است، قریب خیال کرده از قدر و قیمت او کم خواهد شد. تمام مسائل در ایران روی

امور خصوصی من و تو است. صحبت شاه و کشور در میان نیست. چون متقی معاون من خیلی به من نزدیک است، نتوانستم در حضور شاهنشاه اصرار کنم، فقط عرض کردم چنان که قبلاً به عرض مبارک رسانده بودم، خیلی به درد خواهد خورد. تقریباً تمام وزرای فرانسه و رئیس تبلیغات آن جا و همه روزنامه‌ها را می‌شناسد. فرمودند آخر احتیاج به آنها نداریم! این قدر مقام ما بالا است که روزنامه‌ها خودشان همه کار خواهند کرد. دیگر من عرضی نکردم. بالأخره کار کار شاهنشاه است و وقتی خودشان نخواهند دیگر من چه حرفی دارم بزنم؟

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم و ملاقاتهای زیادی داشتم. واقعاً آن قدر بار توقع بر دوشم هست که نمی‌دانم چه کنم. ولی چه کنم که چون نوکر شاهم، باید همه این مردم را بینم و توقعات آنها را گوش کنم. بعد از ظهر سه چهار ساعت با دوست خودم که پریشب آمد (از پاریس) گذراندم. باید اذعان کنم که اندکی استراحت کردم و بسیار زمان خوشی گذشت.

سر شام رفتم مطلب مهمی نبود. حالا نصف شب است هنوز در منزل کار می‌کنم. تاوان بعد از ظهر را که کار نکردم، می‌دهم، ولی اقلأ ارزش دارد.

صبح در شرفیابی عرض کردم چیز عجیبی است که شرکت BP [بریتیش پترولیوم] امسال شش برابر سال قبل منافع برده است. فرمودند، خدمتشان خواهیم رسید، حالا اینها به ما ایراد می‌کنند که چرا نفت را گران می‌کنید.

دوشنبه ۵۳/۳/۱۳

صبح شرفیاب شدم. کارهای زیادی را عرض کردم. از جمله این که والاحضرت همایونی فرموده اند این هواپیمای مشقی را که اکنون مورد استفاده سایر مردم هم هست، در آشیانه سلطنتی بگذارند که هر وقت خواستند پرواز فرمایند. فرمودند، ابداً هر وقت خواست، استفاده کند، چرا جلوی استفاده مردم و ارتش را بگیریم؟

راجع به امر حقوق هیئت علمی دانشگاه صنعتی آریا مهر عرض کردم که باید تغییر کند و بالا برود چون قیمت زندگی خیلی بالا رفته. فرمودند خیلی که بالا نرفته، ولی خوب حرفتان را بزنید. عرض کردم، به هر حال بالا رفته یا نرفته، تقاضای ۱۵٪ اضافه دارند و اجازه فرمایید، چون عجله هست، بدون احاله کار به شورای دستمزد ها، هیئت امنا تصویب کند. فرمودند، بکنند. با آن ایرادی که قبلاً به من فرمودند، اجازه دادند.

عرض کردم، دو سه روز است که در شهر نان نیست و اگر هست گران است و جای تعجب است که در سیلو یک میلیون تن گندم داریم و نان در شهر نیست. فرمودند دکانهای آزاد (بدون سهمیه دولتی) را بسته اند. عرض کردم غلط است، چرا بسته اند؟ باید گندم به همه بدهند، این بستن ها و باز کردن ها روی هیچ حساسی نیست. یک ماه پیش شکر نبود، با آن که انبارها پر از شکر بود. نهایت بی لیاقتی در اداره این گونه امور به چشم می خورد. بعد عرض کردم، تازه نان زیاد بشود و گندم توزیع بکنند، چون حالا دولت گندم را تنی هزار تومان می خرد، قیمت را هم گران کرده اند، در صورتی که نان جای آن دارد که *subside* [یارانه] بگیرد و گران شدن آن یک دفعه، به میزان یک ثلث قیمت، هیچ مصلحت نیست، بلکه خطرناک است، و استدعای غلام آن است که واقعاً به این مسئله دقت شود. دیشب دو نفر سرباز به منزل من تلفن کرده اند که برای خانواده خود نان به دست نیاورده ایم. این هم می شود حرف، که در یک همچو عصر درخشانی نان گیر سرباز نیاید؟ پس وای به حال مردم! خیلی تعجب کرده و فرمودند، فوری به دفتر مخصوص بگو کمیونی همین حالا از مسئولین امر تشکیل بدهد و به این کار رسیدگی نمایند. بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. سری به دوستم زدم و قهوه با او خوردم. نیمساعت خوبی بود.

سفیر آمریکا دیدنم آمد و یادداشتی در مورد موافقت جدا سازی نیروهای اسرائیل و سوریه تسلیم کرد که بعد از ناهار تقدیم کردم. راجع به این که ما به روسها برای افزایش قیمت گاز فشار می آوریم و آنها هم تاکنون زیر سیل در کرده و حالا به فحش دادن ما

پرداخته اند، می گفت به قرار اطلاعی که سفیر ما از مسکو می دهد، اینها با آن گاز ارزان شما وسائلی ساخته و می فروشند و تعهداتی کرده اند که اگر قیمت بیشتری برای گاز بدهند در آن تعهدات خیلی ضرر می بینند. به این جهت این قدر در تجدید نظر اشکال می کنند (قبلاً ۲۲ سنت می گرفتیم، یک دفعه تجدید نظر شد به ۳۰ سنت رسید؛ حالا گاز را متر مکعبی ۳۰ سنت می دهیم، در صورتی که باید ۹۰ سنت حداقل باشد) و خود روسها به ۱٫۸ دلار می فروشند.^{۷۱} در مورد تحویل هواپیماهای کهنه فائوم به اردن، از من پرسید چه طور شد؟ گفتم خبر ندارم، ولی موضوع پول آن است. چه طور اردن می تواند قیمت آن را بپردازد؟ گفت، «قرار است مجانی بدهید» و خیلی از اردن طرفداری کرد. گفتم به عرض شاهنشاه خواهم رساند.

سرناهار رفتم، وزیران خارجه و برنامه ریزی بنگلادش شرفیاب بودند. بسیار مردم فهمیده و واردی بودند که مایه تعجب شد. البته اینها هم برای گدایی آمده اند.

بعد از ظهر منزل ماندم کار کردم. مقدار زیادی پذیرایی داشتم، شب هم منزل ماندم.

از اخبار مهم جهان ... تشکیل جلسه اوپک است که همه اعضاء در افزوده شدن قیمت نفت پافشاری دارند و عربستان سعودی یعنی زکی یمانی در تنزل دادن قیمت نفت، خیلی عجیب است و بلاتردید تحت فشار کیسینجر این کار می شود. ...

در مورد دانشگاهها و این که باید سطح حقوق آنها بالا بیاید عرایضی کردم، البته مذاکره در مورد آریا مهر بود که من رئیس هیئت امنا هستم. ولی خواه نا خواه صحبت سایر دانشگاهها هم پیش آمد که این اضافه حقوق به علت گرانی هزینه زندگی و قرار استخدای که ما با استادان داریم، باید ناچار با ضریب خاصی به استادان داده شود. این

۷۱- واحد گاز مورد گفت و گو می بایست ۱۰۰۰ پای مکعب (برابر با ۲۸٫۳۳ متر مکعب) باشد.

را که دادیم سایر دانشگاهها خواهند خواست و حق هم دارند. فرمودند چاره نیست، باید به همه داد.^{۷۲}

در مورد هوشنگ نهاوندی و جمعیت اندیشمندان عرض کردم که تحقیق لازم در این زمینه کردم و حالا جریان را به عرض می‌رسانم. در کنگره فرهنگیان در بهمن ۱۳۵۱ امر فرمودید که یک کنگره از دانشگاهیان تشکیل شود. در ۱۴ بهمن دفتر مخصوص به دولت ابلاغ کرد که چنین کنگره‌ای باید تا آخر اردیبهشت ۵۲ تشکیل شود، مضافاً یک گروه دائمی تشکیل شود برای تأیید روحیه انقلاب و سنجش دائم تجربه‌های ایران در مقیاس جهانی که در همان اردیبهشت این گروه شرفیاب شدند. در آن جا خود شاهنشاه فرمودید گروه شما باید دائمی، مثل انقلاب، باشد و این فورم جدید مشارکت هست و بالاترین شکل مشارکت هست که یک عده روشنفکر در کارهای کشور به شاهنشاه کشور اظهار نظر کنند. بعد از آن دفتر مخصوص ابلاغ کرد که دستگاههای دولتی باید همه نوع اطلاعات در اختیار آنها بگذارند و متعاقب آن اساسنامه موقت این گروه تهیه شد که برای یک سال بود و توسط وزیر دربار به عرض رسید. امر فرمودید برای یک سال تصویب می‌شود تا بعد اساسنامه دائمی تهیه شود. در این کنگره اخیر ۵۳ این کار هم شده و اینک اساسنامه تقدیم گردیده است. در یک شرفیابی که نهاوندی رئیس دانشگاه تهران داشت، امر فرموده اید خودش رئیس گروه باشد. من می‌دانستم که علت تأمل شاهنشاه برای صدور فرمان ریاست گروه این بود که باید از طرف وزیر دربار پیشنهاد شود و این وزیر دربار چنان کسی است که واقعاً بی جهت نخست وزیر از او وحشت دارد، در صورتی که وزیر دربار جز به میل و اراده شاه که قدمی بر نمی‌دارد. و حالا هم میل و اراده شاه نیست که به ترکیب نخست وزیر دست بخورد. اما چه باید کرد؟ این

۷۲- در بالای این صفحه علم نوشته است: دنیا له ۵۳/۳/۱۳. گویا باقی یادداشت را با فاصله از بخش نخستین آن نوشته است و به همین دلیل برخی مطالب تا حدودی تکراری است.

وحشت باقی است! به خصوص که وزیر دربار قهراً با یک عده روشنفکر (به اصطلاح!) به این صورت مرتبط می‌شود. باری چون این مطلب برایم روشن بود و پیشنهاد هم شده بود (توسط باهری) که به هر حال فرمان باید به استدعای وزیر دربار صادر شود، عرض کردم با این سابقه که من مطالعه کردم احتیاجی به این که ریاست گروه به استدعای وزیر دربار فرمان بگیرد، نیست. اجازه فرمایید فرمان او مستقیماً صادر شود چون در حقیقت که فرمان گرفته و بر حسب امر همایونی مشغول کار است.

بعد مرخص شدم. خیر دیگری از جدایی تیروهای اسرائیل و سوریه رسیده بود که به عرض رساندم. ناهار منزل دخترم ناز مهمان بودم. عصری در منزل کار کردم. سر شام هم به اختصار رفتم. مطلب مهمی نبود. فقط عرض کردم فروشنده هواپیمای اختصاصی ۷۰۷ که شش میلیون دلار قیمت تعیین کرده بود، به پنج میلیون راضی شد (چون دست دوم و متعلق به را کفلر است). چون پنج میلیون قابل قبول ما بود، اجازه می‌فرمایید بخریم؟ اجازه دادند. به اردشیر تلگراف کردم هواپیما را بخرد و بفرستد.

بعد منزل کار کردم. از اخبار مهم جهان این که معلوم شد سوریها قبول نکرده اند جلوگیری نفوذ تروریستهای فلسطینی از سوریه به اسرائیل را بر عهده بگیرند. ولی کیسینجر این مسؤولیت را شخصاً پذیرفته. به این صورت که این عمل را مغایر انسانیت و مغایر روح قرارداد آتش بس دانسته است. از مسئله فلسطین هم در این قرارداد ذکری نیست. ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه هم باز قدری عوام فریبی کرده که به کشورهایی که قرار باشد اسلحه که از فرانسه می‌خرند برای خاموش کردن صدای ملت‌هایشان به کار ببرند، اسلحه نخواهد فروخت.

سه شنبه ۵۳/۳/۱۴

صبح شرفیاب شدم. احساس کردم که شاهنشاه ناراحت هستند. عرض کردم، آیا کسالت دارند؟ فرمودند نه! و بعد فرمودند چرا این اشخاص که ما با آنها صحبت می‌کنیم

خودشان را گم می کنند؟ امیر هوشنگ دولو جداً از من خواسته است که او را با خودم به فرانسه ببرم. آخر فکر نمی کند که این کار برای من چه نتایجی دارد؟ با آن سابقه امیر هوشنگ (اشاره به سه سال قبل که متهم به حمل قاچاق و تریاک شد و من در کتابهای سابق فکر می کنم نوشته ام) حالا می خواهد با من بیاید. آخر فکر نمی کند این کار برای من زحمت دارد؟ از این جهت زحمت دارد، از جهت علیاحضرت زحمت دارد که ایشان را به نق نق زدن می اندازد. به هر صورت هیچ کس فکر من نیست، همه به فکر خودشان هستند، تا آن جا به فکر من هستند که مورد استفاده باشم. من خیلی افسرده شدم که این طرز فکر برای شاهنشاه پیش آمده است. فرمودند، به هر صورت برو ابلاغ کن که نباید بیاید. ولی اصولاً چنین توقعی از من نباید بکند. به من می گوید چون برای موفقیت ژیسکار دستن گل فرستاده ام، مرا همراه ببرید. این شد حرف؟ غلط کردی گل فرستادی! تو که هستی که برای رئیس جمهور گل بفرستی؟ عرض کردم، شأن نزول ما این است که خدمتی به اعلیحضرت بکنیم و زحمتی کم کنیم، البته اگر میسر باشد، نه آن که زحمتی بیفزاییم. فرمودند، متأسفانه حالا که این طور هست. همه کس از من همه چیز می خواهد و هیچ خدمتی از روی قلب انجام نمی دهد مگر از ترس.

در این ضمن پیام نیکسون را که من منتظرش بودم، پیشخدمت مخصوص آورد و خوشبختانه موضوع صحبت فرق کرد. فرمودند، جوابی تهیه کن.

نامه ملک حسین را به من مرحمت فرمودند که تقاضای هواپیماهای [اف ۵] F-5 کرده بود. همان حرفی که دیروز سفیر آمریکا به من می زد. فرمودند، به هر صورت به او خواهیم داد. چه معنی دارد هواپیمایی که جای دیگر نمی توانیم بفروشیم، حالا پولش را از بیچاره ملک حسین بگیریم؟ عرایض دیروز سفیر آمریکا را عرض کردم. فرمودند، نمی گفت روسها از عمل ما کلافه هستند؟ عرض کردم، چنین چیزی که نمی گفت، ولی علتش را همان گرفتاری اقتصادی آنها ذکر می کرد.

مقداری نسبت به عباسقلی خلعتبری وزیر خارجه و امیر خسرو افشار سقیر شاهنشاه در لندن صحبت شد. از خلعتبری که آدم معتدلی است تعریف کردند. فرمودند، افشار هم خیال می کند خیلی زرنگ و با هوش است، همین طور هم هست. به این جهت لازم بود به او بفهمانیم که گهی نیستی، ولی به هر صورت چیزی می فهمد و صمیمی هم هست. ولی آن درس را لازم بود به او بدهیم (مراد همان ایراد شدیدی است که چهار پنج ماه قبل به او فرمودند که چرا امر مرا در مذاکره یا ویلسون به تأخیر انداختی؟). عرض کردم، به هر حال به نظر من نسبت به اعلیحضرت همایونی صمیمی است. فرمودند همین طور است.

بعد مرخص شدم. سری به دوستم زدم. چای با او خوردم. رفتم به کارهای جاری رسیدم. ملاقاتهای زیادی بود. جواب پیام نیکسون را آماده کردم ...

بعد از ظهر در منزل تمام کار و پذیرایی کردم. شب هم افشار مهمان بود، دیگر ممکن نشد کار بکنم. برنامه والاحضرت همایونی را برای مسافرت به انگلستان تمام کردیم. یکی از اشخاصی که امروز دیدم، جولین امری^{۷۳} وزیر مشاور دولت محافظه کار بود. یک ساعت و نیم صحبت از وضع بد اقتصادی انگلیس و وضع اجتماعی آن جا می کردیم. می گفت ویلسون در اکتبر امسال ممکن است انتخابات را انجام دهد چون pensions [افزایش حقوق بازنشستگی] که به مردم رشوه داده اند هنوز در آن موقع

۷۳- جولین امری Julian Amery نماینده‌ی مجلس و چندین بار در دولتهای محافظه کار سمت وزارت داشت و در سالهای ۷۴-۱۹۷۲ وزیر مشاور در وزارت خارجه Minister of State, Foreign and Colonial Office بود. پدرش، لئوپولد امری، از دوستان نزدیک چرچیل و در کابینه‌ی زمان جنگ او وزیر مستعمرات و یکی از کسانی بود که با محمد حسن میرزا (برادر احمد شاه) نزدیک شده و در اندیشه بود پسر او، حمید قاجار، را پادشاه ایران کند. جولین امری بهترین مجموعه‌ی نقاشی دوره قاجار را داشت که در همین اوان از سوی دربار ایران خریداری شد.

اثرش باقی خواهد بود ولی بعد که باید حساب آن را پس بدهند حزب کارگر دچار تزلزل می شود.

چهارشنبه ۵۳/۳/۱۵

صبح شرفیاب شدم. موضوع بارندگی پیش آمد چون هوا خیلی سرد شده. فرمودند، لابد یک جایی بارندگی شده، از هواشناسی پیرس کجا باران آمده. باز فرمودند، اگر در بهار در نقاط سرد سیر یک باران دیگر می زد، دیگر غصه ای نداشتم. ماشاءالله به این علاقه شاه به این سرزمین. در مورد فارس عرض کردم وضع آن جا بسیار خوب است ولی گندم گرمسیرات از بندر خمیر به شیخ نشینها صادر می شود. فرمودند فوری رسیدگی نمایند. راجع به آمدن رئیس جمهور ایتالیا عرض کردم که می خواهد بیاید. فرمودند در اکتبر ترتیب کار را بدهید.

من دیگر مرخص شدم چون امروز کار زیاد بود و رئیس دانشگاه [جورج واشینگتن] George Washington آمریکا آمده بود درجه دکترای افتخاری به شاهنشاه تقدیم کردند ...

بعد به دفتر رفتم. ملاقاتها و کارهای جاری را گذراندم. بعد از ظهر هم تمام کار کردم، سفیر افغانستان را پذیرفتم. نامه خصوصی از داوود که به او نوشته بود برای من آورد که عیناً بخوانم. اولاً در مورد این که پاکستان گفته است و وسیله شاهنشاه به افغانستان پیغام داده است که ما نمی خواهیم با افغانستان جنگ کنیم، نوشته بود: افغانستان از این حرفها نمی ترسد و پاکستان نمی تواند با ما جنگ کند. چون در این صورت جنگ بین ما و پاکستان تنها نخواهد بود. ثانیاً، ما میل داریم مسئله پختونستان را با مسالمت حل کنیم، ولی پاکستان دائماً در آن جا تحریک می کند و وضع غیر عادی به وجود می آورد (همیشه در دنباله این حرف فشار پاکستان به برادران بلوچ را هم اضافه می کرد ولی در این جا چیزی نوشته بود). بعد هم نوشته بود که خوب شد آمدن والاحضرت شاهدخت

بلقیس به تهران را وزیر دربار شاهنشاهی تکذیب کردند، گرچه آمدن یا رفتن ایشان اهمیتی ندارد ولی به هر حال ما انتظار داشتیم اگر چنین چیزی بود ما را در جریان می گذاشتند. من گفتم، من کی گفتم که ایشان نیامده اند؟ خیر، ایشان آمدند و موضوع هم این بود که می خواستند از سلامتی عبدالولی شوهرشان اطلاع حاصل نمایند و مطمئن شوند. و شاهنشاه هم فرمودند که شما، سفیر افغانستان، اطمینان داده اید که ایشان سالم هستند. از این که من به این صراحت مطلب را گفتم، خیلی تعجب کرد. گفت من برای این که بین دو کشور به هم نخورد، گفته بودم که از طرف دربار به من گفته اند که چنین مطلبی حقیقت ندارد. از او در مورد مقرری که دولت افغانستان به پادشاه می پردازد جو یا شدم. گفت ماهیانه هفت هزار دلار برای پادشاه، دو هزار دلار برای ملکه و برای هر یک از پسرها هزار دلار می فرستیم. ولی پادشاه خواسته است قیمت املاک شخصی خود را بگیرد که نمی توانیم بدهیم. (شاهنشاه [ماهی] ده هزار دلار مرحمت می کنند، مضافاً یک منزل به قیمت دویست و پنجاه هزار دلار برای پادشاه خریدیم).

راجع به مسافرت داوود خان به مسکو می گفت خیلی اهمیت دارد. ما رفته ایم حساب خودمان را با مسکو تصفیه کنیم. یعنی بگوییم شما از ما دوستی بخواهید، دیگر به امور داخلی ما کاری نداشته باشید و گمان می کنم توفیق پیدا کند. خیلی از کمونیستها بد می گفت و می گفت پس از مراجعت از مسکو داوود خان آنها را پاک می کند. و به پادشاه ایراد می کرد که چرا این دموکراسی مضحک را در افغانستان راه انداخته و دست کمونیست روسی و چینی را برای هر نوع تبلیغات باز گذاشته بود و دیگر حالا نمی توان جلوی آن را گرفت.

راجع به وضع داخل افغانستان زیاد صحبت کردیم. گفتم ما صمیمانه می خواهیم داوود خان موفق شوند، ولی ایشان برای این کار ابزار کار لازم دارند که از همه مهمتر ارتش است. آیا ارتش را در دست دارند؟ و آیا در مقابل ارتش عشایر را دارند؟ جوابی نداد،

جز این که اهمیت ارتش را قبول کرد و می گفت عشایر با اسلحه امروزی دیگر در مقابل ارتش نمی توانند عرض اندام کنند که تا حدی درست است.

بعد سفیر انگلیس با گریفیت وزیر [دون پایه] junior کابینه محافظه کار دیدنم آمدند. این جوان برای آینده خیلی شانس دارد. قریب ۱/۵ ساعت صحبت کردیم. راجع به شاهنشاه صحبت کرد. از عاشقان ایشان است. مدتی راجع به اروپا و بازار مشترک و انتخابات انگلیس، که فکر می کرد در اکتبر انجام می شود [و] باز محافظه کاران شکست می خوردند، [صحبت کردیم]. راجع به اعراب از من می پرسید که سیاست شما چیست؟ گفتم، تا آن جا که می توانم بگویم، همگامی با آنها است. مدتی راجع به انفلاسیون [و] قیمت نفت صحبت کردیم. و مدتی راجع به این که چه طور عربستان سعودی می خواهد قیمت نفت خود را تقلیل بدهد. من گفتم، یا می داند که نمی شود و اقدام می کند، برای این که زکی یمانی مرد خوبی در دنیا معرفی شود و در عین حال کار هم که انجام نمی گیرد، یا واقعاً آن قدر مرد بزرگی است که راجع به دنیا فکر می کند. این هم که بعید است. و یا از جایی دستور می گیرد که از همه احتمالات به حقیقت نزدیکتر است! خندید. گفت شاید درست باشد (منظورم از آمریکا بود).

راجع به عراق حرف زدیم که معلوم نیست از کجا دستور می گیرند از روسها یا از شما، یا از اشخاص دیگر؟ گفت شما هنوز خیال می کنید که ما ممکن است چنین قدرتی باشیم؟ من گفتم، ابدأ با این وضع مفلوک شما من چنین خیالی نمی کنم، ولی هنوز بعضی احمق ها ممکن است چنین خیالهایی بیابند. در این جا جواب مرا داد که ما [علی الاصول] basically قوی هستیم، چون یک دموکراسی با ترادیسون قوی می باشیم. قدرت دموکراسی چنین وضع است که ما داریم. چون وقت گذشت دیگر من وارد بحث نشدم که دموکراسی غیر از هرج و مرج است. او که رفت، باز سفیر انگلیس پیش من ماند و یادداشتی برای جلوگیری از افزایش قیمت نفت به من داد.

سر شام رفتم. شاهنشاه خیلی عصبانی فرمودند، این مسعودی (مدیر روزنامه اطلاعات) را از دور می بینم و شاخ و شانه می کشد که بیاید با من حرف بزند (در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی، شاهنشاه و خاندان سلطنت جدا شام می خوردند، مهمانها در سالن دیگر، من هم در حضور شاهنشاه شام می خورم). شاهنشاه فرمودند، روزنامه اطلاعات، ارگان مصدقی ها و توده‌ای ها شده، مثلاً امروز از قول تاکسیرانها نوشته است که ما مثل سنگ زحمت می کشیم و این شرکت تعاونی تمام عایدات را می خورد. مگر شرکت تعاونی مال کیست؟ آن هم که مال خودشان (یعنی تاکسیرانها) است.^{۷۴} چون عده‌ای مثل دامادها و علیاحضرت شهبانوسر شام بودند، من جرئت نکردم یک و دو بکنم، و عرض کردم خوب روزنامه باید مطلب را بگوید و جواب هم داده شود و آن را هم منعکس کند. به هر صورت برخاستم و به بدبخت مسعودی گفتم که حق ندارد شرفیاب شود و بعد از این هم در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی دعوت نخواهد شد. چیزی نمانده بود سگته کند. ولی چون آدم مجرب است، گفت پریشب در همین جا مطلبی را شاهنشاه به من فرمودند که بر خلاف میل هویدا بود و اصرار فرمودند که به وزیر اطلاعات هم بگویم. من هرگز از این غلط‌ها نمی‌کردم، ولی چون امر بود اطاعت کردم. گویا مطلب به هویدا نخست وزیر گران آمده و مطالبی به شاهنشاه عرض کرده، و به هر حال من چوب این کار را می‌خورم. والله اعلم بحقایق الامور. بعد در آن جا امر مبارک شاهانه را

۷۴- شرکت تعاونی تاکسی رانی با تیت نیک کمک به دارندگان تاکسی، برای تهیه لوازم یدکی و دیگر نیازمندیهای آنان، برپا شد ولی مانند بیشتر کارهایی که دولت بر افراد تحمیل می‌کند، بسیار بد از آب در آمد. رئیس شرکت به جای این که انتخابی باشد از سوی مقامهای دولتی گماشته شد و برادران رشیدیان که بانک تعاونی تهیه و توزیع را در اختیار داشتند، به وسیله مسؤولان امر در نخست وزیری، شهرداری تهران و خود شرکت تعاونی، بر آن دست انداختند. تصور شاه در باره‌ی این شرکت، بر پایه‌ی گزارشهایی که دریافت می‌کرد، با واقعیت امر به کلی تفاوت داشت.

به امیر هوشنگ دولو ابلاغ کردم که حق ندارد استدعا کند او را به پاریس ببرند. به او هم گران آمد ولی چاره نبود، حق کاملاً با شاهنشاه بود.

...

پنجشنبه ۵۳/۳/۱۶

صبح شرفیاب شدم، پس از آن که در منزل عده زیادی را راه انداختم. چه قدر کار جانکاهی است. به تفصیل ملاقات با سفیر افغانستان و سفیر انگلیس و وزیر سابق کابینه انگلیس را به عرض رساندم که خیلی طول کشید. در مورد قیمت نفت فرمودند: به سفیر انگلیس که می گوید تا حدی انفلاسیون و قیمت وسائل ساخته شده تثبیت شده، بگو که به ما جواب دهد که از ژانویه تا کنون قیمتها چه قدر افزایش یافته اند؟ این جواب را که داشتیم، جواب مطالب دیگر او را خواهیم داد.

فرمودند، بسیار خوب کردی که جواب سفیر افغانستان را درست و با صراحت گفتی. ولی خبر آمدن بلقیس را قطعاً روسها به افغانها اطلاع داده اند و گرنه تصور نمی شود از دربار کسی به سفارت افغانستان تلفن کند که والا حضرت بلقیس این جاست (چون سفیر می گفت از دربار شما شخص ناشناسی به من تلفن کرد که والا حضرت این جاست و بعد هم من از دولتشاهی پرسیدم، چون او گفت نیست، من هم به داوود نوشتم که خبر دروغ است، آن هم از قول وزیر دربار)

نامه بدبخت مسعودی را دادم خواندند. فرمودند، بگو مسئله عفو شما بسته به رفتار آینده شما خواهد بود.^{۷۵} بعد مرخص شدم، پیش دوستم رفتم. یک قهوه خوردم و به دفتر رفتم. ملاقاتی با وزیر علوم جدید در خصوص دانشگاهها داشتم.^{۷۶} بعد رئیس دانشگاه جورج

۷۵- نامه‌ی عباس مسعودی به دنبال این یادداشت آمده است.

۷۶- دکتر عبدالحسین سمعی، استاد کنونی دانشگاه کرنل نیویورک، از پزشکان برجسته ایران است. وی پایه گذار فرهنگستان علوم و هم چنین دانشگاه رضا شاه کبیر در مازندران (برای دوره فوق لیسانس

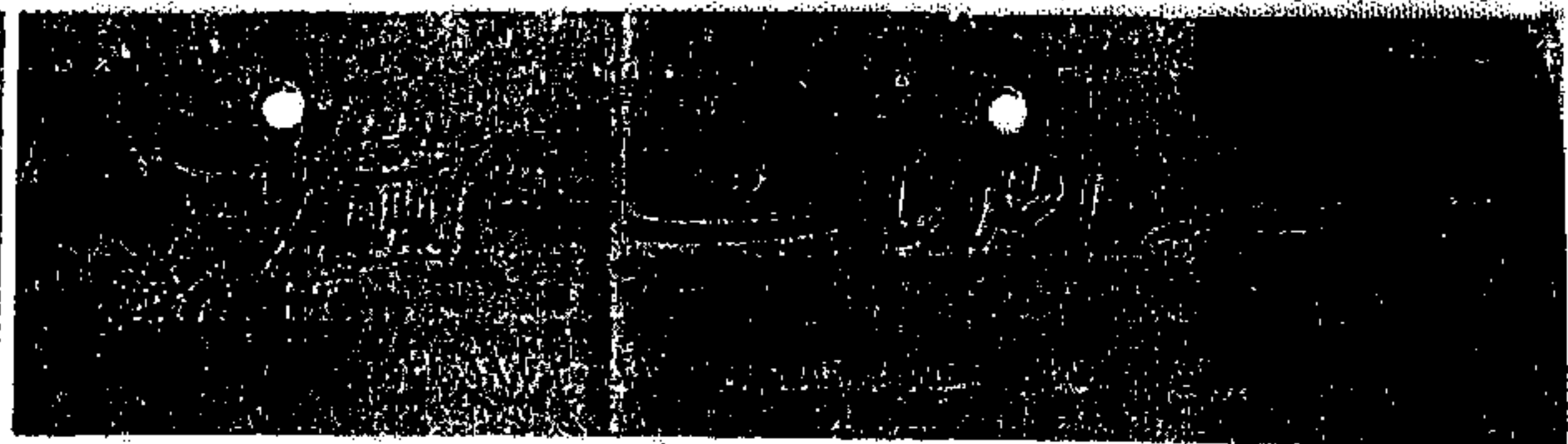
واشینگتن را به ناهار دعوت کرده بودم، با همراهان مهمان من بود. به او گفتم، یک ملیون دلار برای تأسیس قسمت ایران به شما مرحمت خواهد شد. خیلی خوشحال شد. بعد از ظهر باز پیش دوستم رفتم. یک ساعتی با او بودم. بقیه در منزل کار کردم. سر شب حضور والاحضرت همایونی شرفیاب شدم و برنامه مسافرت انگلیس را حضورشان عرض کردم. مدتی مرا نگاه داشتند. خیلی حرف زدیم. قدری تاریخ انگلیس را برایشان گفتم که با دقت گوش کردند. خدا حفظ کند، واقعاً بچه معقول، آرام، مؤدب و به تمام معنی قابل است. این هم انشاءالله یکی از شانسه‌های کشور ما خواهد بود.

منزل آمده، با آن که شب جمعه است کار کردم. چون آن قدر حضور والاحضرت ماندم که ساعت شام اعلیحضرت همایونی گذشت، سر شام نرفتم.

جمعه ۵۳/۳/۱۷

تمام صبح منزل ماندم. قدری با هر سه نوه ام بازی کردم و بقیه کار کردم. ظهر افشار سفیر شاهنشاه در لندن مهمان من بود. برنامه مسافرت والاحضرت همایونی را به او دادم که آماده کرده طرح نهائی را به من بدهد. بعد از ظهر نیم ساعتی پیش دوستم رفتم. صحبت از عروسی خودش می‌کرد که سه نفر خواستگار پیدا کرده است، یک آلمانی، یک انگلیسی، یک فرانسوی. البته بیشتر فکر می‌کنم خواستگار پول او باشند. البته حق به او می‌دهم، چون به این صورت نمی‌تواند روی من حساب کند، با آن که از لحاظ مالی همه جور زندگانش را تأمین کرده ام. کار خوبی در یک شرکت نفت به او داده ام و منزل در انگلیس برایش خریده ام (البته بسیار کوچک ولی برای او بسیار خوب است). خودش هم از محل صرفه جوییهای چند سال گذشته، منزلی در جنوب فرانسه خریده، از

و دکترا) و یک مرکز پزشکی پیشرفته در تهران بود. گویا واحد اخیر، پس از انقلاب، به نام دانشگاه ایران به کار پرداخته است.



مجموعه مواد
اطلاعات

روزنامه اطلاعات

بهران جوهر

دوره زبان آنا

ژورنال دیو

دوره زبان فرانسه

اطلاعات هوا

اطلاعات هنر

اطلاعات ملبورن

اطلاعات دوح

ویسبرگ

کتاب جسی

الاحاء

مجله عربی ماهانه

اطلاعات سلا

غیب انار علم دین محمد در بارش است

اداره مطبعه عدلگانه که پیش به بند انار زعفران تازه سرچشمی بود که بر چهار دهانم دارد که
 دایره نیز آنکه تمام شب خواب چشم ما زلفت عین من در غم خردمان را خاک در نگاه
 میانم و از جای دل سینه عنایت سینه محبوب خود در خانه بخل سینه چشم در آن
 در گمان است اخبار و مطاب روزنامه پیر می آید عمل بر احوال دستل چاک نرمانه چون در چشم
 در دست دلم که شد کدک صورتی در طول عمر خود بود وجود انگار در نجات با کس مشا که است
 در خنک پیش آن که آن کجا است چون در خطه کورک و ضعف توان آنرا اندام
 مطاب روزنامه را شخصاً کسور کنم و همین سب فرزند زار محمود را که طبعم داد
 در کمال عنایت و عقیدت زلف خود را بکلمه پدید تا سینه در هر هفته
 به ادب سزای جو غنای از جمله قطار اشرف برتوت هم که خود سوزانی در شهر
 و چشمم نویسنده سوزن از ریاست جرات شخص که در باغی که از چشم
 خرمالود و بارش چشم خود را در از بر زنی از راه سینه کدک غی که در چشم
 به از ترج دارن آنکه در ک مطلب کج و گفت آن مطلب بهین پس در آننگان
 هم چاپ شود بعد و اما در بار نویسنده رسید آن کسی او می در سرش کار است

و سردی موافقت است. این فصل افراد در این روز منفی است هر در آنها عجیب شده و چون با وجود
 تذکرات مکرر تفریح است نمیدهند تا هفت نفر داد خوانند و این کار بین امروز و فردا از سفر
 برنگردد این خواهش و برهمن است مطالب زشتی در نوشته شده چرا که خواهش
 کند خاطر دلگذاشتن از برخی تاریخ به هر دو نمیدانم به نایب گو چون بخوبی میدانم در آن روز این
 از نهایت شایسته. از آن غمگین که گشته بود و سایر بر علو وقت مبارک بر این نموده است
 با وجود دشمنی اگر است به عیار اول مورد ناپدید خواهد شد
 انصراف هم در این مبارک شایسته. قسم به هم و بعضی مبارک را به مع مملکت برساند و در این
 بیانه شکر از این پریشانی و آثار ظهوری شوم
 در این روز مبارک. موهبت شرف صدور در این طالع مبارک
 عکس مستور

مغیر از این موارد
 اطلاعات
 روزنامه اطلاعات
 بهر آن جوهر
 روزانه بزمان
 ژورنال خوب
 روزانه بریان فرا
 اطلاعات هوا
 اطلاعات هفت
 اطلاعات بلو
 اطلاعات دج
 ویران
 کتاب جیبی
 الاخاء
 مجله عربی معاصر
 اطلاعات سارا

هر لحاظ تأمین دارد. ولی همه اینها جای علاقه و عشق را نمی‌تواند بگیرد. مرا که عملاً هیچ وقت نمی‌بیند و حساب هم روی من نمی‌تواند بکند. ناچار باید فکر دیگری بکند و من از این حیث خوشوقت هستم که این بار وجدانی را زمین می‌گذارم. وقتی هم که گردن گیر من شد، به این جهت بود که آن هفته که به انگلیس رفته بود که با نامزد خود عروسی بکند، یک دفعه به خیال من از این عروسی منصرف شد و خانواده هر دو طرف عروس و داماد دچار ناراحتی و آشفتگی شدند و عشق من پیش آمد. اما به هر صورت، این مشکل هم قابل دوام نبود و نیست.

شب در منزل زیاد کار کردم و به همه کارهای عقب افتاده رسیدم. دیشب دکتر فلاح یادداشتی به من داده بود که برای شاهنشاه فرستادم و عیناً برگشت فرمودند.^{۷۷}

شنبه ۵۳/۳/۱۸

امروز صبح شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری را عرض کردم، قدری هم طول کشید. یک مسئله با مزه پیش آمده که از گودهای جنوب شهر که مسکن اشخاص هم هست، آب می‌جوشد. صبح شهردار گزارش به من داده بود که من هم به عرض رساندم. فرمودند، آبیاری بالای شهر زیاد شده، قهراً از این جا می‌زند بالا. فوری به دولت ابلاغ کنید که باید این آب را اصولاً برای زراعت ببرند یا تصفیه کرده مجدداً برای شرب به تهران برگردانند. مگر نه این است که آب رودخانه [تیمز] Thames را پنج دفعه مردم می‌خورند و خارج می‌کنند و باز می‌آشامند. عرض کردم، اصولاً گودها هم فوق العاده وضع بدی دارند. این نیم میلیون نفر را که آن جا هستند به آسانی می‌شود به شهرک کوچکی در خارج تهران برد و بعد آنها را می‌توان با دو...^{۷۸} با جاده بزرگی به تهران

۷۷- گزارش دکتر فلاح به دنبال این یادداشت آمده است.

۷۸- یک کلمه خوانا نیست.

مربوط کرد. این نقشه را غلام هنگام نخست وزیری داشتم و با نداشتن پول خواستم شروع کنم و پول آن را سر شکن به سایر مردم تهران نمایم که دیگر عمر نخست وزیری من وفادار و همان وقت هم تصویب فرموده بودید. بعد گروه مترقی^{۷۹} روی کار آمد و این کار مرتجعانه را انجام نداد و هنوز هم نداده است! فرمودند، درست می گویی، قطعاً باید یک فکری بکنیم، پول هم که حالا داریم.

دیگر مطلب مهمی نبود. بعد مرخص شده به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر کار کردم. سر شام نرفتم، در رکاب علیاحضرت شهبانو به مجلس شب نشینی که به نفع کودکان عقب افتاده بود رفتم.

یکشنبه ۵۳/۳/۱۹

صبح سفیر آلمان اعتبارنامه تقدیم کرد. شاهنشاه پدرش را در آوردند. وقتی پیش نویس نطق خود را فرستاده بود، من در نطق دیدم که گفته است ایران و آلمان سالها همکاری نزدیکی داشته اند. به این صورت که آلمان تکنیک و [دانش فنی] know-how در اختیار می گذاشته و ایران مقدرات دیگر، و امیدوار است این امر ادامه یابد. به او توصیه کردم که این نکته را حذف کند، چون مورد پسند شاهنشاه نخواهد بود. چون ایران امروز ایران آن روز نیست. یقین داشتم حذف خواهد کرد. وقتی آمد باز هم در نطق خود این مطلب را گفت و شاهنشاه تو دهنی عجیبی به او زدند که در یک تشریفات رسمی خیلی عجیب بود. شاهنشاه در جواب فرمودند، ابتداً به [دانش فنی] know-how شما احتیاج نداریم. اگر مثل بچه آدم معقول و منطقی بخواهید با ما همکاری کنید فبها و گرنه بی کار خودتان خواهید رفت. من واقعاً هم از پیش بینی خودم خوشم آمد، و

۷۹- منظور از گروه مترقی، کانون مترقی ست که حسنعلی منصور در حوالی ۱۳۴۰ بر پا ساخت و اعضای برجسته‌ی آن هسته اصلی دولت او را در اسفند ۱۳۴۲ تشکیل دادند.



دربار شاهنشاهی

شماره _____

تاریخ _____

پیوست _____

تکالیف بانقیه گان تسریم در طرف ضرب تصویب Balancing Margin

این تکالیف روز چهارشنبه بر بنیاد رسیده و قطع گردید بانقیه بابت تکالیف
مدایع عصبه مخصوصه ما

خطر بانقیه گان تسریم در طرف ترا قبل بانقیه بایع گردید می بود
بر پایه بر بنیاد ایران و تکالیف آینده ایران مدایع اطعمه داده شود و حصول
بنیاد عصبه بابت ترتیب داده شود

ایجاب می شود بانقیه گان تسریم در نظر دولت کرم و بانقیه های دولت در
نصفه تا بانقیه شده که در نظر بنیاد کانه در جهت اجرای اوارش بنیاد بود
نقطه بانقیه گان تسریم اجتناب شده که خطر بانقیه گان تسریم خود طبع داده شده
که گناه در وجودی که در بانقیه گان تسریم با ایران گناه در شده و دیگر
مردم داده و برابر بانقیه روز ۱۴ فروردین (که این بانقیه از شرط دولت)
به رسم بانقیه گان تسریم آنها را از این بانقیه داده و صبح کشنده (ارزنده)

نبرداند که در صورت قرآن و در نسخ مکرر بر وقت در این تاریخ (۸ روز دیگر)
وجود خواهد بود

پیشنهاد است که در قم ۳ روز بماند و در کتبه قرآنی مشغول شود از این وقت
و اینها پس از آن وقت این رقم بر وقت وقت دارد ^{در کتبه} _{پس از کتبه} خواهد ماند

اینجند با هر دو آیه ای - خیا - و در مورد آیه ای نظر در وقت

در مسر، هر دو در وقت، این دو در وقت، در وقت در وقت

در بیشتر در وقت که در وقت این در وقت در وقت در وقت

ایران در هر دو در وقت که در وقت این در وقت در وقت

زمانه با یاد داشته

ببینی که در وقت بعد از وقت که در وقت در وقت در وقت

سال علی ایلیا بیخ در وقت که در وقت در وقت در وقت

در وقت در وقت در وقت که در وقت در وقت در وقت

ببینی که در وقت که در وقت که در وقت

در وقت در وقت در وقت
۹۱/۱۵۵

هم از فرمایشات شاه مغرور و مفتخر شدم. اما می ترسم بدبخت سفیر خیال کند این تحریک شاهنشاه توسط من بوده است و حال آن که ابداً چنین نیست، با دانستن روحیه شاهنشاه این توصیه را به او کردم. متأسفانه نفهمید!

شاهنشاه منتظر نامه از طرف وزیر دفاع آمریکا برای معامله هواپیماهای F-14 بودند که رسید، تقدیم کردم. فوری تلفن فرمودند که ترتیب معامله را با رئیس بانک مرکزی و ارتشبد طوفانیان بدهم.

...

بعد از ظهر من هیئت امناء دانشگاه ملی را اداره کردم.

شب مهمانی سوّم دیپلماتها در کاخ نیاوران بود. توفان عجیبی شد ولی مهمانی خوب برگزار شد. سر شام من پهلوی دست علیاحضرت شهبانو روبه روی شاهنشاه نشسته بودم. عرض کردم دکتر [فریدون] مهدوی، وزیر بازرگانی، عرض می کند در ایتالیا بوده وضع آن جا خیلی بحرانی است، هم از جهت نداشتن پول و هم از جهت نداشتن لیدر، و آرزو می کنند یک شخصی مثل شاه ایران خداوند برای آنها برساند. فرمودند، من حاضرم خودم را برای مدت کوتاهی به اجاره بدهم! با علیاحضرت شهبانو صحبت شد. فرمودند با این همه پیشرفتها مردم قدر نمی دانند. چون بعضی مسائل ما به الاحتیاج مردم مثل گوشت، نان، برق، قند و شکر و وضع ادارات و غیره و غیره مرتب نیست. من چون عقیده به این امر دارم، تصدیق کردم. شاهنشاه خوششان نیامد. هرچه رشته بودم پنبه شد. ولی چه کنم؟ خلاف عقیده باطنی خودم نمی توانم حرف بزنم.

ناهار هم [تقی الدین] صلح، نخست وزیر لبنان، مهمان بود. ناهار مطلب مهمی سیاسی گفتگو نشد، چون خانم ها حضور داشتند و صبح هم قبل از ناهار یک ساعت شرفیاب شده و حرفهای خودش را زده بود.

امروز شاهنشاه جواب سادات را امضاء فرمودند. عجیب است که در مورد شجاعت ارتش مصر هم سادات و هم ما می‌دانیم که مطلب دروغ است، ولی ناچار باید این تعارفات را به جا بیاوریم.^{۸۰}

دوشنبه ۵۳/۳/۲۰

صبح هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارایی پیش من بود. مدتی راجع به مسائل اقتصادی و مسائل مابه‌الابتلاء کشور صحبت کردیم. برای من مایه تعجب است که چه طور با این همه قدرت شاهنشاه، باز هم بعضی رعایتها و اغماضها می‌شود که کارها از مسیر عادی خارج می‌شود. مثلاً اگر آموزگار، وزیر دارایی سابق، حالا وزیر کشور شده، به چه مناسبت باید حالا هنوز مسئله نفت و کار اوپک را اداره کند؟ درست است که او در این کار سابقه دارد، ولی این سابقه یک مطلب بفرنج نیست که از فهم اشخاص دیگر خارج باشد. با یک ماه کار به دست می‌آید، جز این که بگوییم رعایت اشخاص می‌شود. برای چه؟ نمی‌دانم.

بعد شرفیاب شدم. مطلب مهمی جز مسافرت نیکسون به خاور میانه مطرح نشد. شاهنشاه را قدری متوجه این مسئله یافتم که چه طور نیکسون در عربستان سعودی سه روز می‌ماند؟ (نیکسون قرار است به عربستان سعودی و سوریه و اردن و اسرائیل برود). سه روز در عربستان سعودی برای رئیس‌جمهور آمریکا خیلی مدت طولانی است. عرض کردم مسائل را از دو نقطه نظر باید در نظر گرفت. یکی پروپاگاندا شخصی برای نیکسون که تا اندازه‌ای فشار و اثر گیت را در داخله کم کند. فرمودند، فکر نمی‌کنم زیاد مؤثر باشد، برای مدت کوتاهی ممکن است، ولی دوباره دستجات نسبت به هم جبهه

۸۰- در نامه‌ی شاه به سادات آمده است که «... شجاعت و شایستگی مصر در جنگ اخیر خاورمیانه

همواره در تاریخ ضبط خواهد ماند.»

می گیرند. اما مسئله دوم و اصلی این است که عربستان سعودی با آن همه نفت و آن همه نوکری نسبت به آمریکا، خواستار تقلیل قیمت نفت است. و بالأخره هم فکر می کنم در کاراکاس، عربستان و سایر اعضا اوپک و ما دست به یقه خواهیم شد. کیسینجر با سماجت جبلی سعی خواهد کرد که تقلیل قیمت نفت را علیرغم سایر اعضا اوپک به کرسی بنشانند. فرمودند، اگر بتواند!

عرض کردم با آن که از دیاد قیمت نفت به نفع امریکا است و قیمت نفت استخراجی از ذغال و هم چنین قیمت انرژی اتمی را برای آمریکا قابل تحمل می سازد، معلوم نیست چرا این کار را دنبال می کند. فرمودند برای حالا شاید گرفتاری داشته باشد. عرض کردم، اگر ژاپن و اروپا هم به زانو در آیند آن هم که به نفع آمریکا است. معلوم نیست این پافشاری تقلیل قیمت نفت برای چیست. فرمودند، به هر حال این توقف طولانی نیکسون در عربستان قابل توجه است. عرض کردم، همین طور است و اگر جسارت نباشد غلام نگران این امر هستم. دیگر چیزی فرمودند.

شاه را قدری نگران دیدم. کارها را رها کردم و به تقدیم بعضی نامه های خوب و بحث در بعضی مسائل خوب وقت گذراندم. آخرین مرد که به هر صورت فولاد نیست، ساییده می شود. و حیف است که ساییده شود و از بین برود، خدای نا کرده. با از بین رفتن او همه چیز تباه است. پس باید حتی نفس او را حفظ کرد. بعد از یک ساعت مرخص شدم.

در رکاب علیاحضرت شهبانو به فرودگاه رفتم. ملکه اردن آمد به دعوت علیاحضرت، که کارهای رفاه اجتماعی ما را از نزدیک مطالعه کند. بعد از ظهر تمام به کارهای جاری رسیدم. اقلًا پنج جور ملاقاتی آمریکایی، ایرانی و اروپایی داشتم. خیلی وقت صرف شد.

شب هم تمام در منزل کار کردم. از اخبار مهم جهان بر کناری سروان شریر از کابینه ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه است.^{۸۱} او لیدر یک گروه مترقی در فرانسه است که با ژیسکار همکاری کرد و به این جهت به عنوان وزیر فواید عامه بر سر کار آمد. ولی چون با انفجارهای اتمی فرانسه به رغم حضور در کابینه، مخالفت کرد، ژیسکار با کمال قدرت او را بر کنار کرد. امروز در فرودگاه علیاحضرت می فرمودند چیف شد، چون واسطه بین چپ و راست در فرانسه بود. عرض کردم، اتفاقاً از قاطعیت ژیسکار خوشم آمد. دوران دماغوژی و لاس زدن با چپ و راست سر آمده است.

دیگر از اخبار مهم جهان قبول دفاع دسته جمعی آسیا از طرف افغانستان است که در مسافرت داوود به مسکو پیش آمده که در حقیقت دفاع از تزشوروی بر علیه چین می باشد، که قهراً بر علیه پاکستان نیز می باشد. حالا نمی دانم در کارهای داخل افغانستان دست او را باز گذاشته اند یا نه؟ به هر صورت مفهوم استقلال به آن شکل که در سر بچه های مدرسه می باشد به کلی از بین رفته است. در هر قسمت از دنیا به یک طور از بین رفته است. آن حرفها برای دلخوشی است و حرف حساب فقط از دهن توپ و قدرت خارج می شود. همان حکم دائمی طبیعت که *الحکم لِمَن غلب* است و همان قانون جنگل و بس! بچه ها خودشان را مسخره می کنند. فقط یک مطلب را من قبول دارم که اعتقاد عمیق به اصول، در محیط غالب و مغلوب به هر حال مؤثر است. چه قدر می شود چنین اعتقادی به وجود آورد؟

۸۱- ژان ژاک سروان شریر (Jean-Jacques Servan-Schreiber) روزنامه نویسن و سیاست پیشه‌ی فرانسوی، مؤسس مجله‌ی اکسپرس L'Express، نماینده‌ی مجلس و رئیس حزب رادیکال در دهه‌ی ۱۹۷۰ در ۱۹۷۴ به عنوان وزیر اصلاحات *Ministre des Reformes* برگزیده شد ولی پس از ۳۱ روز به دلیلی که در یادداشت آمده است، بر کنار شد.

سه شنبه ۵۳/۳/۲۱

جواب نامه بنگلادش را به عرض مبارک رساندم، تصویب فرمودند.^{۸۲} متنها وزارت خارجه در متن انگلیسی اشتباهات مضحک کرده بود، عرض کردم. فرمودند، تذکر بدهید که این کار مایه خجلت است. به هر صورت دوبار اصلاح کردند.

عرض کردم، در کنفرانس وزرای خارجه اروپا در بن به اتفاق آراء تصمیم گرفته اند که متفقاً با اعراب نزدیک شوند، به علاوه در این نزدیکی از [رهبری] leadership آمریکا الهام بگیرند. این خیلی معنی دارد و مسلماً تنزل قیمت نفت که مورد نظر کیسینجر است در این تصمیم دخالت کلی خواهد داشت و کار ما را مشکل می کند. فرمودند، اولاً تمام مسئله قیمت نفت در انفلاسیون فقط یک در صد دخالت داشته است.^{۸۳} به علاوه اگر قیمت commodities [مواد خام]، مناسب باشد که ما مرض نداریم قیمت نفت را بالا ببریم. اگر یک دلار حالا مثل یک دلار سابق برای ما جنس تدارک کند، چه مرضی راجع به اضافه قیمت داریم؟ ولی صحبت این جاست که قیمت [مواد خام] بالا رفته. عرض کردم، در همین جلسه صحبت شده است که انفلاسیون به آن صورت که تصور می رفت نیست و recession [رکود] هم در اروپا پیش نیامده است. بنابراین باید تصمیم دستجمعی بگیرند که وضع بدتر نشود و مفهوم دیگر این تصمیم دستجمعی جلوگیری از افزایش قیمت نفت است. فرمودند در این صورت ما تولید را کاهش می دهیم، تا ببینیم چه می کنند. ممکن است عربستان سعودی تولید را افزایش دهد، ولی نمی تواند با همه کشورهای تولید کننده در افتد. عرض کردم به هر صورت فعلاً در گیری شدیدی با

۸۲- به احتمال قوی اشاره به نامه ایست که قاعدتاً رئیس جمهور بنگلادش به شاه نوشته و به وسیله وزیر

خارجی این کشور در شرقیایی به حضور شاه تقدیم شده است (یادداشت ۵۳/۳/۱۳)

۸۳- میزان تورم در کشورهای صنعتی غرب، بین ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ در حدود ۸٪ تا ۱۰٪ و عامل اصلی آن

بالا رفتن بهای نفت بود. روشن نیست رقم ۱٪ مورد اشاره‌ی شاه بر چه پایه ایست.

عربستان سعودی و آمریکا داریم. فرمودند، ما هم تنها نیستیم بقیه کشورهای تولید کننده با ما هستند.^{۸۴}

مقاله اکونومیست را تقدیم کردم، خواندند. فرمودند فوری در جرائد ایران منتشر شود که وضع عربستان برای مردم روشن شود. راجع به قیمت نفت در نیجریه تلگرافی از سفیر شاهنشاه، شاهرخ فیروز، رسیده بود که منتظر نظر شاهنشاه ایران می‌باشند. مایه خوشوقتی خاطرشان گردید.

جواب وزیر دفاع آمریکا را دادم توشیح فرمودند و تشکر فرمودند که در مورد خرید هواپیما خیلی طرف ایران را گرفته است. کارهای والاحضرت شهناز را عرض کردم. همه را تصویب فرمودند. وضع ایشان به حمدالله حالا خیلی بهتر شده و شاهنشاه خوشنودند. راجع به وضع دانشگاهها که باز ناراحتی در آنها پیدا شده، گزارشاتی عرض کردم. فرمودند جای تعجب است که هنوز این عده معدود بدخواه، با وضعی که در ایران به وجود آمده، پیدا می‌شوند. عرض کردم، هیچ راهی نیست. بالأخره یک عده ناراحت هستند و یک عده‌ای را هم ناراحت می‌کنند و به هر صورت این وضع کلی دنیا است.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. نهار با عباس آرام، سفیر شاهنشاه در چین که دوست من است، مهمان خواهرم بودم. آرام قبلاً وزیر خارجه بود و مرد مجربى است. او را هم از وضع آمریکا و عربستان سعودی نسبت به ایران ناراحت یافتیم.

۸۴- شاه به جمشید آموزگار، نماینده ایران در اوپک، دستور داد که باید در جلسه‌ی بعدی اوپک قیمت نفت را افزایش دهند و برای تأکید بیشتر گفت «اوپک را به آتش بکشید» (گفت و گوی ویراستار با جمشید آموزگار). در نتیجه همه‌ی کشورهای عضو اوپک به استثنای عربستان سعودی و ابوظبى بهای نفت را ۱۰٪ افزایش دادند و زکی یمانی وزیر نفت عربستان با قهر جلسه را ترک گفت. شش ماه بعد عربستان هم با قیمت تازه‌ی نفت موافقت کرد.

بعد از ظهر هیئت امناء دانشگاه صنعتی آریامهر را تشکیل دادم. بعد به یک مجلس فاتحه رفتم. از آن جا سری به دوستم زدم. شب در مهمانی کاخ نیاوران که برای ملکه اردن بود شرکت کردم. شب خوبی بود.

از اخبار مهم جهان تهدید کیسینجر است به این که اگر هموطنان من و جراثد آمریکا بخواهند، چنان که شروع کرده اند، پای مرا در موضوع واترگیت وارد کنند، در مراجعت از خاورمیانه (به اتفاق نیکسون آمده است) استعفا می‌دهم. آفرین بر این قدرت!

حالا یک صبح است، از کاخ برگشته ام، با کمال خستگی باید کار بکنم. از ساعت ۹ شب تا کنون باران شدیدی می‌بارد، مثل زمستان.

چهارشنبه ۵۳/۳/۲۲

صبح شرفیاب شدم. یک ساعت و نیم شرفیاب بودم و تمام کارهای جاری و عقب افتاده به عرض مبارک رسید. در مورد نیشهایی که حالا در رادیو ما به شورویها می‌زنیم عرض کردم، آیا واقعاً لازم است؟ فرمودند، البته لازم است. پراوادا هم به ما نیش می‌زند. در مورد والا حضرتها قدری صحبت شد. عرض کردم وضع والا حضرت شهناز به حمدالله خوب شده. فرمودند، بلی بهتر شده، کارهایش را هم انجام بدهید. در مورد والا حضرت اشرف که باز تقاضاهایی برای انجام کارهایی فرموده بودند، فرمودند آخر اگر شما احتیاج به این کارها دارید، چرا آن همه ثروت را وقف می‌کنید، یامی خواهید بکنید؟ از قدیم گفته اند چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. خیر، ابداً من موافقت نمی‌کنم. چه اصراری است که آدم به این مزخرفات گوش بدهد. تمام کار بی ربط بدون منطق و فقط از روی هوی و هوس. شهرام هم برای [معامله] business به ژاپن رفته، گفته من خواهر زاده شاه ایران هستم. من گفتم غلط کرده، از هیچ کس نمایندگی ندارد، فقط نماینده خودش می‌باشد (خیلی با عصبانیت).

بعد مرخص شدم، به کارهای جاری رسیدم. ناهار در کلوب شاهنشاهی در حضور علیاحضرت شهبانو و ملکه اردن صرف شد. بعد از ظهر کار کردم. فقط یک ساعتی به مجلس تجلیل از خدمات سپهبد فرج الله آق اولی به شیر و خورشید سرخ رفتم. سر شام رفتم. مطلب مهمی نبود، فقط صحبت از گذشته‌ها بود که وکلای مجلس چه سر و سرهایی با سفارتخانه‌های خارجی داشتند.

از اخبار مهم جهان استقبال فوق‌العاده از نیکسون در قاهره است که برای هیچ کس و هیچ وقت جز هنگام مرگ ناصر چنین جمعیتی سابقه نداشته... امروز دوست من رفت. باز هم ناراحت هستم...

پنجشنبه ۵۳/۳/۲۳

عرایض سفیر انگلیس را عرض کردم، در مورد تنزل قیمت مواد اولیه به استثناء شکر و استدعای او که قیمت نفت در کنفرانس اوپک بالا نرود. هم چنین در مورد اقیانوس هند و هییتی که از طرف والدهایم دبیر کل سازمان ملل به آن جا رفته که در مورد بی طرفی اقیانوس هند گزارش بدهد. این گزارش آن قدر مغرضانه تهیه شده که هم روسها، هم آمریکاییها، هم انگلیسها و هم خود والدهایم آن را رد کرده اند (متن گزارش را بعد خواهد فرستاد). یک نفر دریادار بازنشسته ایرانی به نام دریادار صفوی، که اتفاقاً من می‌شناسم، جزء هیئت بوده است. فرمودند مسئله قیمتها را بده به وزیر اقتصاد، ولی به سفیر بگو خیال نکند چون یک ایرانی در این هیئت است، احیاناً نظر ما را منعکس ساخته است. اتفاقاً ما چون احساس می‌کنیم که شورویها از اقیانوس هند بیرون برونیستند، به هیچ وجه میل نداریم آمریکا و انگلیس هم بیرون بروند و میل داریم که پایگاه [دیگو گارسیا] Diego Garcia را نگاه دارند و تقویت کنند.

در مورد خرید گندم که دیروز عریضه عرض کرده بودم که به بانک عمران صدمه می‌خورد و فرموده بودند که ترتیب کار داده شود، باز دکتر هوشنگ رام مدیر بانک

عریضه دیگری عرض کرده بود. عصبانی شدند و به نخست وزیر تلفن بسیار تند و شدیدی فرمودند، که می گویم بعد از این بانک عمران مداخله نکند تا دولت هر غلطی می خواهد بکند. نخست وزیر خیلی ترسید. به هر صورت به من هم بعد فرمودند به رام بگو این معامله گندم را ول کند. چه تأثیری برای بانک عمران خواهد داشت که یک یا دو میلیون یا ده میلیون دلار از این راه که روزی مردم است فایده ببرد؟ بانک مربوط به من نباید در ارزاق مردم مداخله کند.^{۸۵} عرض کردم خدا به اعلیحضرت عمر بدهد، خیلی درست می فرماید.

فرمودند بین با آموزگار که برای اوپک به کار اکاس رفته چه شکل می توان تماس گرفت. با نخست وزیر صحبت کردم، نمی دانست. با شرکت نفت، دکتر اقبال، صحبت کردم، نمی دانست. با دفتر خود آموزگار صحبت کردم، نمی دانست. با معاونش صحبت کردم، نمی دانست. بالأخره به ونزوئلا تلفن کردم و از سفیر شاهنشاه در آن جا خواستم آموزگار را پیدا کند و ترتیب ارتباط تلفنی و تلگرافی ما را با او بدهد! حقیقتاً نمی دانم این چه طرز کار کردن است؟ در یک مسئله حیاتی به این اهمیت که الان ما با آمریکا و عربستان سعودی جنگ جدی داریم، اهمال کاری می شود.

ناهار وزیر خارجه قطر مهمان بود. سر ناهار رفتم. جوان بی سواد ولی گردن کلفتی بود ... سر شام رفتم، تلگرافی از سفیر شاهنشاه در نیجریه رسیده بود که آنها جداً تصمیم گرفته اند قیمت نفت را تنزل ندهند. مطبوع واقع شد. همین طور ترتیب برقراری رابطه با آموزگار را عرض کردم.

۸۵- موضوع نامه های رئیس بانک عمران درباره خرید ۷۰۰ هزار تن گندم از سوی وزارت بازرگانی است. سالیان درازی بود که به دستور شاه، دولت خرید گندم از خارج را در انحصار بانک عمران قرار داده بود. فریدون مهدوی، وزیر وزارت نوپای بازرگانی، که عهده دار تأمین غله ای کشور شده بود، به این انحصار خاتمه داد و دولت خود خرید گندم از خارج را به عهده گرفت.

جمعه ۵۳/۳/۲۴

امروز صبح در رکاب اعلیحضرتین و ملکه اردن به سد لتیان (سد فرحناز) رفتیم و ناهار در آن جا صرف شد. خوش گذشت. درختکاری اطراف سد در آینده بسیار خوب خواهد شد. این هم از یادگارهای بزرگ این شاهنشاه بزرگ خواهد بود که در این کشور این همه درختکاری شده است. در اطراف تهران تنها تا حالا بیش از ۱۲ میلیون درخت در پارک آریامهر، همین تپه‌های لشگرک و لتیان و فرح آباد و غیره غرس شده است.

شاهنشاه وقتی وارد شدند قدری اوقات تلخ بودند که در خبر کردن مهمانها از طرف علیاحضرت شهبانو اشتباهاتی رخ داده بود. ولی تقصیر با کسی نبود.

شنبه ۵۳/۳/۲۵

صبح شرفیاب شدم. جریان معامله گندم را باز عرض کردم که به هر حال یک جایی خرابکاری شده. فرمودند، باید همین طور باشد و گرنه چه طور ۴ ساعت بعد از جلسه شورای اقتصاد دولت دستور خرید گندم می‌دهد و فوری هم یک میلیون تن می‌خرند. جواب بوتو را تصحیح فرمودند به صورتی که خیلی به نفع هند بود (یعنی او نامه شکوائیه در مورد آزمایش اتمی هند نوشته بود و جواب شاهنشاه باید مرحمت می‌شد). در مورد اشخاص مدتی مذاکره شد و این که چه اشخاصی چه ثروت‌هایی به هم زده اند، بعضی از راه حلال و بعضی هم شاید غیر حلال! ماشاءالله شاهنشاه از همه چیز و همه جزئیات خبر دارند، منتها اگر به روی خود نیاورند مسئله دیگر است. باز در مورد امیر هوشنگ دوگو فرمودند که از من تقاضا دارد قطعاً مرا همراه ببرید. عرض کردم، از بس اعلیحضرت همایونی خلیق هستند، حالا اجازه بفرماید خودم ابلاغ کنم که نیاید. فرمودند، هر کار می‌خواهی بکن.

بعد مرخص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تلفن مستقیم من زنگ زد. خود شاهنشاه آن طرف تلفن بودند. فرمودند، به تمام این گندها که شبها پیش ما می آیند و در مهمانیها می بینم، بگو هیچ حق ندارند راجع به کارها و معاملات خودشان و مسائل خصوصی با من صحبت کنند! اگر کاری یا شکایتی از دستگاہی دارند به تو بگویند یا بنویسند. نفهمیدم علت صدور این امر به چه بود! فکر می کنم خیلی از مرحمت و خلیق بودن شاهنشاه سوء استفاده کرده اند که بالأخره شاهنشاه این تصمیم را اتخاذ فرمودند.

عصری رئیس اینتلیجنس سرویس انگلیس در تهران دیدنم آمد و به من گفت این خانم فلورانس انگلیسی که در کاخ سرایدار است با رئیس NKVD سفارت شوروی رفت و آمد برقرار کرده.^{۸۶} خیلی باعث تعجب و هم چنین وحشت من شد. یاللعجب از این کار شورویها و حرامزادگی خود انگلیسها!

سر شام رفتم. مقدار زیادی کارها را عرض کردم. چون قرار است فردا به پاریس برای معاینه طبی بروم، به تمام «گندها» هم امر بعد از ظهر شاهانه را ابلاغ کردم. خیلی سیل ها آویزان شد! موضوع خانم فلورانس را عرض کردم. شاهنشاه هم خیلی تعجب فرمودند و فرمودند همین حالا بیرونش کن.

بعد مرخص شدم. حالا ساعت یک صبح است هنوز کار می کنم، ساعت ۴ هم باید به فرودگاه بروم. چیز عجیبی است، یک مسافرت پنج روزه چه قدر کار سر انسان می ریزد.

یکشنبه ۵۳/۳/۲۶ تا جمعه ۵۳/۳/۳۱

در پاریس بودم. برای معاینه طبی رفته بودم. یک مرض مضحک پارسال گرفته بودم که گلوبول سفید خونم زیاد شده بود، بالأخره پروفسور میلیز و انستیتو پاستور پاریس متوجه شدند که یک ویروس باعث این مرض شده، یک معالجه یک ساله به من دادند و در

۸۶- NKVD مسؤول امنیت داخلی شوروی بود. گمان می رود منظور KGB باشد.

این سفر معلوم شد که معالجه شده ام و تعداد گلبولها به میزان طبیعی رسیده. پروفیسور ژان برنار هم مرا معاینه کرد. او بزرگترین طبیب خون دنیا است.

... اما راجع به دوست من پس از آن که ناراحتیهای روز اول گذشت، شبها در بیمارستان به دیدنم می آمد و ساعتها با هم می گذرانندیم. برای ناهار هم گاهی قاچاق می شدیم و روی هم رفته بد نگذشت. ولو در بیمارستان با دوست بودن خوش می گذرد، به قول مولوی:

هر کجا باشد شه ما را بساط
هر کجا تو با منی من خوش دلم
هست جنت گر بود سیم الخیاط
گر بود در قعر چاهی منزلم

به هر صورت نتیجه معاینات هم خوب بود و از این حیث راضی هستم. در مراجعت با جمبوجت یعنی ۷۴۷ آمدم که چهارصد نفر مسافر دارد. بسیار چیزی ربطی است. از اخبار مهم جهان در این چند روزه ... خاتمه کنفرانس نفتی کاراکاس است که بالأخره زکی یمانی وزیر نفت عربستان کاری از پیش نبرد، گر چه قیمت نفت را اوپک ترقی نداد، ولی به مالیات ۲٪ افزود (البته برای کشورهای که هنوز قرارداد مشارکت و امتیاز دارند، ولی آن وقت بی گمان به ما هم که قرار فروش داریم اضافه در آمدی تعلق می گیرد.) حالا معلوم می شود علت پافشاری عربستان در تنزل دادن قیمت نفت، قول آمریکاییها به زکی یمانی است که اگر قیمت را تنزل بدهد به جای ۶۰٪ مشارکت فعلی ۱۰۰٪ را واگذار کنند و با عربستان قراری شبیه به قرارداد ما منعقد سازند. حالا آمریکاییها ۴۰٪ نفت را به قیمت ۷ دلار می خردند و ۶۰٪ را به قیمت بالای ۹ دلار یعنی در حدود ۱۲ دلار. اگر بخواهند این ۴۰٪ را هم واگذار کنند و بعد حدود ۱۲ دلار بخرند، خیلی متضرر می شوند به این جهت اصرار در پایین آوردن قیمت دارند.

...

دیگر سفر قریب الوقوع شاهنشاه به فرانسه است که اولین رئیس کشوری می باشند که بعد از روی کار آمدن ژیسکار به آن جا مسافرت می فرمایند. و از لحاظ حجم قرارهایی

که با فرانسه خواهیم بست، در حدود پنج میلیارد دلار، از اخبار مهم جهان به شمار می‌رود. به علاوه شاهنشاه ایران وزنه مهمی در سیاست بین‌المللی است.

امروز اوقاتم تلخ است که دیدم رئیس تشریفات احمق ما موضوع همراهی ژیسکاردستن را هنگام بازدید نقاط دیدنی فرانسه به طور خصوصی از طرف شاهنشاه در برنامه گذاشته است. می‌گویند (سفیر از قول او) جزء پروتکل آنهاست. خیلی عجیب است، کشوری که می‌خواهد پنج میلیارد از ما پول بگیرد، رئیس جمهوری آن جا چرا نباید همه جا در رکاب شاه حتی پیاده بدود؟ دو گل از ملکه انگلیس، با آن که مریض بود و پرستار داشت، همه جا پذیرایی کرد. برای برژنف که نه رئیس کشور و نه نخست وزیر است، بلکه رئیس حزب می‌باشد، بیست و یک تیر توپ در همین فرانسه شلیک کردند. باری بگذریم.

خبر دیگر مرگ مارشال ژوکوف مدافع معروف مسکو و بالأخره فاتح برلن است. بیچاره وقتی سوار بر اسب سفید به عنوان فاتح برلن وارد مسکو شد، مورد غضب استالین قرار گرفت و به سیریه تبعید شد. چه باید کرد؟ الملک عقیم است. بعد در زمان خروشچف وزیر جنگ شد، ولی چون سر او بوی قرمه سبزی می‌داد و طرف توجه مردم بود او هم او را کنار گذاشت.

جمعه وارد تهران شدم. به عرض شاهنشاه رساندم تهران هستم. فرمودند سر شام بیا. رفتم، خیلی احوالپرسی و اظهار تهنیت فرمودند.

شنبه ۵۳/۴/۱

صبح شرفیاب شدم. خیلی اظهار مرحمت فرمودند. عرض کردم، بیچاره عباس مسعودی مرده (وقتی اروپا بودم مرده بود). اجازه فرمایید از خانواده اش تهنیتی بشود، به خصوص که هفته قبل مورد بی‌رحمتی قرار گرفت. فرمودند، البته بکنید.

راجع به سیاست عربستان سعودی در مورد نفت مذاکره کردیم. فرمودند، به طور خصوصی یک چیز می گویند، به صورت رسمی چیز دیگر. عمر سقاف، وزیر خارجه اش، تو که نبودی این جا آمد، اصلاً موافق تنزل قیمت نفت نیست. عرض کردم به این صورت که می خواهند تمام سهام را مثل ما تصاحب کنند به نفع آنها تمام می شود، به علاوه خواست آمریکاییها هم که هست، فرمودند، شاید این طور باشد. بقیه کارهای جاری عرض شد....

عصری خودم مجلس فاتحه سعودی رفتم... سر شام رفتم. صحبت تمام از مسافرت فردای فرانسه بود.

یکشنبه ۵۳/۴/۲

صبح به اختصار شرفیاب شدم. شاهنشاه دستخط به پادشاه مراکش در مورد دادن هواپیماها امضاء فرمودند. بعد نخست وزیر، وزیر اقتصاد و چندتن از وزرا برای بحث درباره قیمتها شرفیاب شدند. شاهنشاه مقرر فرموده اند ارتش قیمتها را کنترل کند. در این زمینه بحث بود چون رئیس ستاد هم در اتاق مجاور با تمام مشاورین خودش بود. من ... به شهر رفتم [و] در فرودگاه منتظر تشریف فرمایی ماندم. شاهنشاه حرکت کردند که به سلامتی شب زوریخ بروند و فردا به فرانسه.

[یادداشت دوشنبه ۵۳/۴/۳ که حاوی نکته قابل ذکری نیست، حذف شد]

سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، تا جمعه ۵۳/۴/۷

در گاجره به اتفاق خانم علم و دخترم رودابه و نوه ام نیلوفر و عزیزالله قوامی، دوستم، گذراندم و استراحت کردم. هوا بسیار عالی بود. در حدود ۷ درجه از تهران خنک تر بود.

با کمال دقت برنامه مسافرت شاهنشاه را تعقیب می کردم و به این مرد بزرگ دعا می کردم که تا این اندازه باعث سر بلندی ما در جهان شده است. ضمناً سه هزار فرمان مدال جشنهای شاهنشاهی را هم که هنوز باقی مانده است امضاء کردم. تا حالا هیچکس سه هزار امضاء کرده ام. یعنی برای تمام کسانی که در جشنها با من کار می کردند. دوستم می گفت این چه زحمتی است که می کشی؟ مگر مهر امضاء نداری؟ گفتم مهر این فایده را ندارد و به هر حال انسان باید مالیات سهام خود را پردازد. مقدار زیادی هم کارهای عقب افتاده داشتم که همه را مرتب کردم.

شنبه ۵۳/۴/۸

صبح سفیر انگلیس به دیدنم آمد. مطالب مختلفی داشت با من صحبت کرد که کارهای جاری است و قابل ذکر نیست، فقط موضوع تأسیس کارخانه اسلحه سازی اصفهان قابل توجه بود که به عرض شاهنشاه برسانم. کارهای آن عقب است (این کارخانه بزرگ را انگلیسها می سازند). هم چنین گزارش هیئت سازمان ملل در اقیانوس هند را آورده و مطالب آن را رد کرده بود و خیلی خوشحال بود که دبیر کل سازمان ملل هم با رد این مسائل نظر موافق دارد و گزارشی داد که به شرف عرض ملوکانه برسانم....

بعد از ظهر شاهنشاه با کنکور و وارد شدند. فاصله بین پاریس تهران را در ۲ ساعت و ۳۵ دقیقه طی کردند. خیلی راضی بودند، در ارتفاع ۵۷ هزار پا و با سرعت مافوق صوت! این هواپیما هنوز به کار نیفتاده و له و علیه زیاد دارد. ساخت مشترک فرانسه و انگلیس است و تاکنون نزدیک ششصد میلیون پوند خرج ساختن آن کرده اند، البته هر دو کشور، ولی هنوز در مرحله [آزمایشی] prototype است. وقتی وارد شدند امر فرمودند من در رکابشان به سعد آباد رفتم. فرمودند فوری به سفیر آمریکا بگو این چه حرفی است که گفته اید به ما [اورانیوم غنی] نمی دهید؟ از مسافرت فرانسه خیلی خیلی راضی بودند. فرمودند در مقام بسیار بسیار مساوی با ما عمل می کنند. عرض کردم باید آنها

پایین تر باشند چون به ما احتیاج دارند و من از این که ژیسکار دستن در رکاب شما هنگام بازدید خصوصی نیامد، دلگران هستم و عرض کردم دو گل با ملکه انگلیس چه کرد. قدری شاهنشاه فکر کردند و فرمودند خوب، پروتکل آنها این طور است. عرض کردم، خیر چنین نیست، ولی حالا مطلب که گذشته و من به هر حال به اعلیحضرت تمام مدت دعا می کردم و سر فراز بودم.

... سر شام رفتم. تمام مدت صحبت از کنکورد بود، چون فرمانده نیروی هوایی، ارتشبد خاتمی، داماد شاهنشاه هم حضور داشت. هم چنین شاهنشاه از هواپیمای خصوصی که برایشان خریدم اظهار رضایت زیاد کردند.

بعد از شام امری به من دادند که چون قدری مفصل باید بنویسم می گذارم برای فردا. از اخبار مهم جهان، جریان مسافرت نیکسون به شوروی است که هنوز توافقیهای آنان اعلام نشده، ولی نیکسون به متفقین اروپایی خود در بروکسل قول داده است که بدون مشورت آنها امتیازی به شورویها نخواهد داد. اما امر دیشب شاهنشاه:

موضوع بر سر این است که باز آقای دوگو از اصفهان به تهران تریاک حمل می کند با آن که چون معناد رسمی قلمداد شده، از طرف مقامات دولتی به او تریاک به طور رسمی می دهند. باری ایشان سی کیلو تریاک از اصفهان به تهران می آورد که اتومبیل او برگشته (البته خودش نبوده) و زن راننده کشته می شود. و به این علت دادستان و بازپرس قم پرونده تشکیل می دهند (قتل غیر عمد همسر راننده) و معلوم می شود در این اتومبیل سی کیلو تریاک هم بوده. اتومبیل مال کیست؟ مال آقای دوگو! شاهنشاه فرمودند چون اجازه کشت تریاک در اصفهان گرفته بود، اشکالی ندارد که اقدام کنید گرفتار نشود.

من بعد از شام فوری رئیس ژاندارمری را خواستم و او به من گفت که علاوه بر تریاک، هروئین هم در این اتومبیل بوده است. آن هم به مقدار زیاد! مثل این که دنیا بر سر من خراب شد. ما که برای یک گرم هروئین یک خانواده را به بدبختی می نشانیم و صاحب

آن را اعدام می‌کنیم، به چه صورت می‌توان جلوی این قضیه را گرفت؟ چه طور من این حرف را به شاهنشاه عرض کنم؟ عکس العمل شاه چه خواهد بود؟ چه قدر باید این مرد بزرگ را زحمت بدهیم؟ بر فرض محال اگر فرمودند باز هم اقدام کن، تکلیف من و وجدان من چیست؟ یقین دارم که چنین امری نمی‌کنند ولی اگر کرد چه کنم؟ مدتی راه رفتم و سیگار کشیدم تا بالأخره تصمیم خودم را گرفتم و آن این که اگر شاه چنین امری فرمودند، تقاضای مرخص شدنم را بکنم. وقتی تصمیم گرفتم، راحت شدم و به رئیس ژاندارمری تلفنی گفتم تحقیق دیگری بکنند، چون از خود دولو پرسیدم گفت چنین چیزی حقیقت ندارد. در حدود یازده شب به منزل آمدم و خوشبختانه به محض ورود رئیس ژاندارمری تلفن کرد، موضوع هروئین دروغ بود. بسیار خوشوقت شدم. موضوع تریاک چون خودش معتاد رسمی است، تا حدی محمل می‌توان جست.

یکشنبه ۵۳/۴/۹

دیشب سخت بیمار شدم. ساعت یک صبح دچار قی و اسهال بسیار شدید تر شدم. حدس خودم این است که به علت فشار روحی شدید که دیشب دو سه ساعتی داشتم (چنان که در یادداشتهای دیشب نوشتم) ناخوش شده باشم و به کلی معده ام فلج شده باشد. به این جهت در منزل ماندم و نتوانستم شرفیاب شوم. سفیر آمریکا تلفن کرد و گفت موضوع ندادن اورانیوم غنی از طرف آمریکا به ایران این نیست که ما حالا مشتری تازه پیدا کرده ایم (یعنی عربها) چنان که شاهنشاه پریروز اشاره فرمودند، بلکه مطالب دیگری است که می‌خواهم شرفیاب شوم و به عرض برسانم. من با تلفن با شاهنشاه صحبت کردم و مطلب را به عرض رساندم و ضمناً عرض کردم که کار دولو هم تمام شد و ترتیب آن را دادم. ولی باید عرض کنم که دیشب چند ساعتی دچار بدبختی بودم چون گفته بودند که هروئین هم در اتومبیل بود و من نمی‌دانستم اگر می‌بود چه می‌کردیم؟ فرمودند حالا که نبوده. عرض کردم، خوشبختانه خیر، و برای این که

شاهنشاه بخندند باید عرض کنم به جای آن که دوگو جویا باشد که به چه صورت از این مخمصه جان به در برد، یا آن که بر سرراندننده بد بخت زخمی او چه آمده و زنش که کشته شده، چه باید بشود، دائماً تلفن می کند که اصل جنس، یعنی تریاکها، چه شد؟ خیلی هم خندیدند. فرمودند، خوب اینها مطالب دیگری جز تأمین نظر پلید خود را درک نمی کنند.

از اخبار مهم جهان، توافق اقتصادی ده ساله ای است بین آمریکا و شوروی. این توافق در یالتا بین برژنف و نیکسون امضاء شد. در مورد محدود کردن سلاحهای اتمی نیز مذاکرات جریان دارد.

پرون دیکتاتور ۷۸ ساله آرژانتین که دو سال است به آن جا برگشته و باز زمام امور را در دست گرفته بود، سخت بیمار شده و زنش ایزابل که یک رقاصه بود، حالا زمام امور را به عنوان نایب رئیس جمهور و قائم مقام او در دست گرفته و عجیب است که مردم آرژانتین چون به پرون علاقمند می باشند او را تحمل می کنند. حتی دست چپها گفته اند تا پرون زنده است دست به عملیات تروریستی و گریلایی نخواهیم زد. دیگر مسافرت بوتو نخست وزیر پاکستان به بنگلادش است که خود او می گوید موفقیت آمیز بود و بنگلادشی ها می گویند نبود!

دوشنبه ۵۳/۴/۱۰

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه اظهار مرحمت و خوشوقتی کردند که زود حال خوب شده. نزدیک دو ساعت شرفیاب بودم، خیلی کارها زیاد جمع شده بود. از مسائل مهم این که شاهنشاه فرمودند، نطق دیشب ویلسون نخست وزیر انگلیس را در کنگره سوسیالیستها شنیدی؟ عرض کردم، بلی شنیدم. فرمودند غلظهای زیادی در خصوص قیمت نفت کرده بود که باید پایین بیاید، از کیسینجر تقلید می کند. عرض کردم، به هر صورت حرف ما حساب است. می گویم شما قیمت مواد ساخته شده را ظرف چند سال

اخیر چه قدر بالا برده اید؟ قیمت نفت را هم روی آن حساب کنید. فرمودند، گوش شنوا ندارند. عرایض سفیر انگلیس را عرض کردم، از جمله در خصوص ساختمان کارخانه اسلحه سازی اصفهان که کار عقب است. هم چنین عرایض سفیر آمریکا را در مورد خرید گندم بانک عمران (چون وسیله برادرش انجام می پذیرد) و این که عرض کرد من چون برادرم آلوده است، دست به این کار نمی زنم. اما حق با اینهاست. فرمودند، دستوراتی به دولت دادم. عرض کردم کار بانک عمران که غلط نبود. فرمودند، قراردادهای مضحک که به هر صورت داشته اند یعنی متن قرارداد خط خوردگی دارد. عرض کردم بعید است. فرمودند، دولت این طور می گوید. عرض کردم، سفیر شوروی مرا به شام دعوت کرده. فرمودند، قبول کن، با آن که حاضر به اضافه کردن قیمت گاز نشده اند. عرض کردم، مجبورند بالأخره قبول کنند، حالا شیر گاز در دست ماست.

در مورد امیر هوشنگ باز مدتی صحبت شد و خندیدیم. بعد مرخص شدم به کارهای همه روزه و ملاقاتها گذشت...

سه شنبه ۵۳/۴/۱۱

صبح شرفیاب شدم. قدری صورت شاهنشاه را ملتهب دیدم. از حالشان جویا شدم. فرمودند، باز گرفتار آلرژی شده ام، در صورتی که خیال می کردم حالا که غسل نمی خورم دیگر این گرفتاری پیش نخواهد آمد. عرض کردم، کمتر که شده، آیا اخیراً چه میل فرموده اید؟ فرمودند شاه توت! عرض کردم، بعید می دانم که شاه توت آلرژی بدهد، مگر آن که به گرد و خاکهایی که در طول زمان روی آن می نشیند آلرژی داشته باشید. فرمودند، به هر حال خیلی ناراحتم. من هم ناراحت شدم و دانستم که امروز پیشنهادهای من اغلب رد خواهد شد. حق هم همین است، آخر یک مرد به این زیبایی و

عظمت حیف است که دچار آلرژی و صورت پف کرده بشود. من هم چون قلباً این شخص را می‌پرستم، چون یک انسان کامل العیار است، واقعاً ناراحت شدم. با وصف این تمام کارهای گذشته و زمان غیبتشان را عرض کردم، دو ساعت طول کشید، چون امروزی کارتر بودند. من جمله عرض کردم موضوع جنگ عمان را که امر فرمودید زودتر از انتخابات مجدد انگلیس باید تمام شود (چون ممکن است پس از انتخابات و فتح مجدد حزب کارگر، جناح چپ جلوی مداخله انگلیسها را حداقل بگیرد) انگلیسها اطلاع می‌دهند (یعنی فرمانده انگلیسی قوای خود عمان) که هر چه بجنیم زودتر از یک سال دیگر تمام نمی‌شود و چاره هم نیست، چون فصل بارانهای موسمی شروع شده و تا سه چهار ماه دیگر نمی‌توان عملیات را شروع کرد. بعد هم از شجاعت و جنگی بودن ایرانیان تعریف می‌کنند. فقط می‌گویند سربازان و افسران شما خیلی به تجمل عادت دارند که با وضع بدبختی عمان درست در نمی‌آید. فرمودند، آن را که خود ما می‌رسانیم، چرا آنها ناراحت هستند.

در مورد قیمت فروش نفت به اسرائیل، عرض کردم که وقتی در بهمن ما ۴۰۰ هزار تن به قیمت ۱۷ دلار به آنها فروختیم، قرار بود ۱۳۰ هزار تن هم به قیمت ۴ دلار که قبلاً خریده بودند به آنها بدهیم که ندادیم. و در این جا حق گله و شکایت با آنهاست. اجازه فرمایند تجدید نظری در قیمت معاملات آنها بشود. فرمودند عیبی ندارد. ولی با اکراه اجازه فرمودند. در مورد خرید گندم هم باز توضیحاتی عرض کردم. این که دولت عرض می‌کند قرار داد مخدوش بود، صحیح نیست. آخر کار شاهنشاه از این که در این چند روزه وقتشان را تلف کردم و ترتیبات صحیحی فراهم نبود، اظهار عدم رضایت فرمودند. من هم بسیار ناراحت شدم. بعد با نا راحتی مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم.

ناهار منزل خواهرم بودم ... شب منزل ارتشبد اویسی رئیس نیروی زمینی مهمان بودم. از اخبار مهم جهان مرگ پرون رئیس جمهور آرژانتین است.

چهارشنبه ۵۳/۴/۱۲

صبح شرفیاب شدم. باز هم قدری صورت مبارک شاهنشاه را ملتهب دیدم، ولی به روی خود نیاوردم، چون اغلب اوقات لوس گریها و احوالپرسی های بی مورد، بیشتر باعث ناراحتی مریض می شود.

دیشب سفیر آمریکا شرفیاب شده بود و پیام نیکسون را تقدیم کرده بود که از مسکو فرستاده. فرمودند جواب گرم بدهید، که هر دو را این جا می گذارم.^{۸۷} بوتو پیامی عرض کرده بود که دیشب سفیر پاکستان به من داد که هنگامی که از مسکو روز دهم ژوئیه مراجعت می کند، بیاید شرفیاب گردد. فرمودند البته بیاید. راجع به تمدید مأموریت امیر خسرو افشار سفیر شاهنشاه آریا مهر در لندن عرض کردم. فرمودند، یک دفعه شده، دیگر نمی شود، ولی از او راضی هستیم و احضار او دالّ بر بی مرحمتی نیست. کارهای جزئی دیگر عرض کردم....

بعد مرخص شدم، در دفتر به کارهای جاری رسیدم. جوابهای زیادی برای رؤسای مختلف کشورها باید حاضر می شد تهیه و تقدیم کردم که توشیح فرمایند. چون معاون اداره خارجی من [همایون بهادری] مسافرت می رود، می خواستم قبلاً حاضر باشد. آقای بهادری مرد ملایبی است و دیگران نمی توانند به این خوبی بنویسند.

ناهار منزل دخترم بودم و بعد از آن با عجله فرودگاه رفتم که علیاحضرت شهبانو ورود فرمودند. شاهنشاه هم به فرودگاه تشریف آوردند، با همه والاحضرتها.

۸۷- پیام نیکسون و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. نیکسون در پیام خود از گسترش روابط ایران و آمریکا و زمینه های تازه ی همکاری دو کشور (به دنبال تشکیل کمیسیون مشترک) یاد و به عنوان نمونه به سفر "Chairman Ray" به ایران اشاره می کند. شخص مورد گفت و گو دیکسی لی ری (Dixy Lee Ray) بانوی زیست شناسی بود که در آن تاریخ ریاست کمیسیون انرژی اتمی آمریکا را به عهده داشت و سپس به ترتیب معاون وزارت امور خارجه و فرماندار ایالت واشینگتن شد. مسافرت او قاعدتاً در رابطه با پیشنهاد آمریکا برای ساختن نیروگاه اتمی برای ایران بود.

سر شام رفتم. مطلب مهمی نبود جز آن که عرض کردم مسافرت بوتو به مسکو عقب افتاد، بنا براین به این جا هم نخواهد آمد و عرض معذرت کرده. از اخیار مهم جهان اعلامیه نیکسون-برژنف در مسکو است.

پنجشنبه ۵۳/۴/۱۳

صبح به اختصار شرفیاب شدم. بیست دقیقه بیشتر طول نکشید. راجع به تشییع جنازه پرون، فرمودند سفیر ما شرکت کند. پرون دیکتاتور آرژانتین مرد بزرگی بود. یازده سال دیکتاتور بود. خواست [اوا] Eva زن محبوب خود را که از سرطان مرد، معاون رئیس جمهور کند، نظامیها کودتا کردند و نگذاشتند^{۸۸} البته [اوا] Eva هم قبلاً مرد، به هر صورت او را اخراج کردند. ۱۷ سال بعد با رأی ملت مجدداً رئیس جمهور شد و به وطن برگشت. چون آرزو داشت در خاک وطن بمیرد. زن دوم خود را معاون رئیس جمهور کرد که حالا هم رئیس جمهور شده است. به طبقات متوسط کمک زیاد کرد، آنها هم قدردانی بزرگی از او کردند. البته این کارها مطابق ذوق و سلیقه من نیست، زیرا که دنیا را به مسخره می گیرم. ولی در عین حال در جای خود قابل تقدیر است، زیرا او با جبر تاریخ جنگید و موفق شد پس از بیست سال، مطابق میل خود، زنش را باز هم به معاونت رئیس جمهوری برساند و خودش هم به عنوان رئیس جمهور در خاک وطن بمیرد.

فرموده بودند از رئیس شهربانی سؤال کنم علاوه بر مبارزه با قاچاقچیان هروئین، اوامری که در مورد تعقیب معتادین کرده اند به کجا رسیده؟ گزارش عرض کردم که کمیسیون مخصوصی مرکب از چند نفر وزیر مشغول رسیدگی هستند که طرح قانونی

۸۸- این نوشته درست نیست. اوا پرون در ۱۹۵۲ مرد و خود پرون پس از درگیریهای اقتصادی، نا آرامی کارگران و تکفیر از سوی واتیکان به دنبال یک کودتای نظامی در ۱۹۵۵ برکنار شد. دوران نخستین ریاست جمهوری اونیز از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۵، حدود ۹ سال بود و نه ۱۱ سال.

Moscow, July 1, 1974

Your Imperial Majesty:

As I have traveled to the Near East and now to the Soviet Union attempting to consolidate new relationships and to nurture those which we have been building over the past two years, I have reflected on how fortunate the United States is to have such a sound and enduring relationship with Iran and how fortunate I am to count personally on Your Majesty's steady friendship.

I am pleased at the work which has begun in our two Governments to identify the areas where new breakthroughs are possible in U.S.-Iranian cooperation and to concentrate on sharpening the focus of our work there. The range of common interests and complementary activities which our two nations pursue is so broad that only this unique approach to moving our cooperation forward is suited to the relationships between us. Chairman Ray's visit was a good example of how such discussions in depth can enrich our relationship, and we look forward to more such specialized discussions.

I am sorry, Your Majesty, that my own travels do not bring us together this spring. You are unquestionably as pleased as I am with the sharp shift in the political direction of the key Arab nations, and I am sure you have understood my need and Secretary Kissinger's over the past few months to devote an unusual amount of time to confirming the judgment of Arab leaders that this shift is justified.

My visit to the Soviet Union is principally an opportunity to enlarge the areas of cooperation which we have begun to plot for ourselves over the past two years as we have moved from confrontation to negotiation and now to developing concrete areas for cooperation. You may be confident that our position on issues affecting the Middle East will remain as I have consistently described it in our conversations.

The constancy of our relationship is a continuing source of gratification, Your Majesty, and I shall follow closely the effort to bring our nations even closer.

Sincerely,

Richard Nixon

3rd July, 1974.

Dear Mr. President,

I thank you very cordially for your letter of 1st July 1974, the contents of which I have noted with particular interest.

It is indeed a source of unbounded satisfaction for me to observe the firm bonds of friendship and co-operation linking Iran and the United States of America together, based as they are on mutual trust and cordial understanding. These relations are continuously being strengthened by our very close and beneficial partnership in various fields of interest to our two countries. The wide range of our common interests and the numerous activities that we are jointly pursuing bear vivid testimony to the unique relationship that has grown between our two countries over the years.

I would like to assure you, Mr. President, how much I appreciate your great personal contribution to the consolidation of our ties and your deep abiding interest and understanding for Iran and its role in the world today. The deep personal friendship that has developed between us is one that I have always highly valued.

I regret very much that it was not possible for you to visit my country this Spring. However, it is with great satisfaction that I have noted the outstanding success of your visits to certain countries of the Middle East and of your current visit to the Soviet Union. I fully welcome the sharp shift that has taken place in the political direction of the key Arab nations and I am sure that this together with your fruitful negotiations with the Soviet leaders which has culminated in a new agreement between the United States of America and the Soviet Union to limit missile defence systems and to make new efforts to restrict offensive nuclear weapons

will pave the way for the achievement of a just and durable structure of peace in the world.

I also deeply appreciate your constant stand on the issues affecting the Middle East and I will be very happy to have the opportunity of discussing with you ways and means of increasing the collaboration between our two countries in diverse domains.

As the Anniversary of the Day of Independence takes place tomorrow, I would like to convey my warmest congratulations to you and the American people and to wish you every happiness and continued success in the admirable work you are doing for your nation.

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi

*The Honourable
Richard M. Nixon,
President of the United States of America,
WASHINGTON, D. C.*

تهیه کنند. فرمودند، راستی فکر کرده ایم اعدام قاچاقچیان تریاک کار صحیحی نیست. این همه که اعدام می کنیم به جایی نمی رسد و در عوض در فرانس ما را «قصاب» می خوانند. عرض کردم، صحیح است، اعدام حد و اندازه دارد و از آن مسخره تر اعدام گرانفروشان است که چندی قبل هم به عرض رساندم. این قانون مسخره است، ولی برای قاچاقچیان هروئین قابل درک و فهم است. هم چنین برای قاچاقچیان [ال. اس. دی] LSD^۹ و امثالهم که نسل را منقرض می کند.

در مورد کمیسیون تجدید نظر در قانون برنامه پنجم که در رامسر تشکیل خواهد شد، عرض کردم در آن موقع علیاحضرت ملکه پهلوی آن جا در کاخ هستند، برای ما از هر حیث (هم از لحاظ کار و هم از لحاظ تفریح) مشکلات فراهم می شود. فرمودند، فکری بکن. بعد هم عرض کردم، خدا عمر بدهد به شما، چه کسی تصور می کرد که در این برنامه در این مقیاس بزرگ تجدید نظر بشود؟ عرض کردم، دیشب باز بعد از شام چند نفری مزاحم شدند و با اعلیحضرت صحبت کردند. چه می فرمایید؟ به آنها تذکر بدهم یا نه؟ فرمودند، نه اینها را خودم خواستم صحبت کنند. بقیه کارهای جاری بود.

بعد مرخص شدم به جشن استقلال سفارت آمریکا رفتم (چون معاون رئیس جمهور برای عید تولد شاهنشاه در سفارت ما در واشنگتن حاضر می شود)....
ناهار در دفترم مهمان داشتم. بعد از ظهر و شب تمام کار کردم.

جمعه ۵۳/۴/۱۴

امروز تمام در منزل به استراحت گذراندم و اتفاقاً کسی هم مزاحم نشد! نه اقوام و نه دوستان! دخترم ناز و تمام نوه ها آمدند و روز بسیار خوب اما بسیار گرمی بودند. موفق شدم تا اندازه زیادی به نیلوفر شنا یاد بدهم.

سفیر انگلیس از طرف ملکه انگلیس از والا حضرت همایونی که تعطیلات تابستان را امسال به انگلستان تشریف می‌برند، برای بیست و یکم ژوئیه دعوت کرد که نهار را با ایشان بخورند.^{۹۰} نیکسون توسط سفیر آمریکا پیام دیگری برای اعلیحضرت همایونی فرستاده که تقدیم کردم و امر فرمودند جواب داده شود که این جا می‌گذارم.^{۹۱}

متأسفم که نتوانستم به سواری بروم چون در اثر خوردن ویتامین ب نشیمن گاه من جوش زده و مانع سواری است. خیلی خیلی دلم برای اسبم تنگ شده. در عوض عصری دکتر فلاح آمد و مدت زیادی در خصوص امور نفتی مرا روشن کرد. فلاح تازه از اروپا و افریقا برگشته. در خصوص یکسان کردن قیمت‌های مختلف نفت یعنی قیمت عرضه شده به کنسرسیوم و بازار آزاد برای ما و قیمت عرضه شده و buy back برای عربها پیشنهادات معقولی دارد که فردا به عرض می‌رسانم. هم چنین در خصوص گرفتن گاز از ذغال سنگ به صورتی که خیلی به صرفه نزدیک است، تقریرات یک پروفیسور آمریکایی را می‌گفت که خیلی جالب بود. فردا عرض می‌کنم شرفیاب شود و به عرض برساند.

شنبه ۵۳/۴/۱۵

صبح شرفیاب شدم و جوابی که برای نیکسون تهیه کرده بودم تقدیم داشتم. پسندیدند. کمی پس و پیش فرمودند ولی مجموعاً آن را پسندیدند. بعد فرمودند چه طور است من قدری از مسافرت خودم به فرانسه و احساسات خودم را درباره اروپا بنویسم که فقط جواب به مطالب او نباشد. به علاوه لابد انتظار دارد وقتی او به ما این همه اطلاعات می‌دهد ما هم به او اطلاعاتی بدهیم. عرض کردم بسیار عالی است. پس یک قسمتی

۹۰- گزارش علم به پیوست است.

۹۱- پیام نیکسون که مانند پیام چند روز پیش او تأکید زیادی روی دوستی و پشتیبانی ایران می‌کند، به پیوست است.



دربار شاهنشاهی

شماره _____

تاریخ _____

پوست _____

۱۳۰۴ - ۵۳

پیرایه اول
 کسب فیض و عفو گنجه که مملکت انصاری از انوار
 در انوار کفر با انوار روز ۲۵ روز به جهت
 انصاری از کار و فراموشی که هر دو در روز
 غیر به واسطه سیر که در انوار کفر است
 به روز ۱۰ نفر به روز در انوار انوار
 در انوار کفر که انوار کفر است
 به روز در انوار کفر
 غلام جواد در کفر جواد
 فرزند انوار کفر
 به ترتیب در انوار کفر

المسئله
 قبضه کرد

July 4, 1974

Your Imperial Majesty:

As I conclude my visit to the Soviet Union, I want you to know particularly that our position and strategy in relation to the Middle East remain as we have consistently described them to you in recent months.

The Soviets pressed hard for immediate resumption of the Middle East Peace Conference in Geneva. While we of course agreed to cooperate in the early resumption of the work of the Conference, I explained that we interpret "early resumption" to mean no earlier than September. I also made clear that we would continue to choose the negotiating procedure for each issue in the light of judgment on what is most likely to produce results. General Secretary Brezhnev acknowledged that bilateral consultations would be expected to continue. It is our strong view that we must maintain the negotiating momentum we have established.

I also maintained the position that we cannot move to an Arab-Israeli peace settlement all in one step or in one meeting of the Geneva Conference. It remains our firm view that it is essential to formulate the issues at any given time in such a way that they can be handled politically by those negotiations. This approach also requires that careful attention be

given to the timing of the negotiations on each issue so that forcing an issue prematurely will not paralyze the negotiation and so that time can be taken to build political support for each decision that must be made. The Soviets also pressed for formal participation of the Palestinians in the Conference from the outset. Our position has consistently been that this issue must be discussed at the Conference. The language on participation in the U.S.-Soviet communique signed at the end of my visit is the same language agreed to by all members of the Conference in December as a basis for their own participation in the Conference. This issue will have to be dealt with but timing will be critical.

I believe that we leave Moscow with the foundation for the continued pursuit of peace in the Middle East firmly intact. We will continue to cooperate with the Soviet Union, and we will continue our own intensive effort to advance the negotiations which have been launched.

Again may I say, Your Majesty, what a satisfaction it is to count on your friendship and Iran's steady support in the pursuit of peace.

Sincerely,

Richard Nixon

دیگته فرمودند.^{۹۲} در این حین در باز شد، والاحضرت همایونی تشریف آوردند. مدتی شاهنشاه با کمال خونسردی جواب سؤالات ایشان را دادند. ماشاءالله پسر باهوش و درخشانی است.

من بر خلاف همیشه که هیچ وقت مداخله و فضولی در امور داخلی شاهنشاه نمی‌کنم، خوشمزگی کرده، به عرض رساندم که آیا والاحضرت می‌دانند که توسط ملکه انگلیس برای تاهار دعوت شده‌اند؟ شاهنشاه فوری اشاره فرمودند که چیزی نگو. بعد هم با سؤالاتی حواس ایشان را پرت کردند. بعد که والاحضرت تشریف بردند، فرمودند هیچ وقت به رضا نمی‌توانیم چیزی تحمیل بکنیم. اگر از حالا بگوییم، اصرار خواهد کرد که نمی‌روم. ولی در لندن وقتی به او بگویند که جزء برنامه است و برای کشور لازم است که قبول بفرمایید، فوری قبول می‌کند و خوب هم از عهده بر می‌آید. عرض کردم از این فضولی خودم معذرت می‌خواهم. فرمودند، نه! چیزی نیست، خبر نداشتم. بعد هم فرمودند، بگو که نه والاحضرت همایونی، نه والاحضرت‌ها حق ندارند همین طور در اتاق مرا در ساعات رسمی باز بکنند و برای خودشان بیایند به داخل اتاق. باید قبلاً اجازه بگیرند، بعد بیایند و این مقررات هم از همین امروز اجراء بشود. عرض کردم، اطاعت می‌کنم و بسیار هم خوب است که معنی دیسپلین را از حالا بدانند.

۹۲- پاسخ شاه به تیکسون به پیوست است. در این پیام شاه به سفر اخیر خود به فرانسه اشاره کرده و خاطر نشان می‌کند که اروپای غربی می‌تواند روی تأمین نفت و گاز مورد نیازش از سوی ایران اطمینان داشته باشد و می‌افزاید «امنیت منطقه‌ای اروپا، از امنیت منطقه‌ی ما جدا ناپذیر است. سرنوشت و ثبات اروپا به اندازه‌ای برای ما حیاتی است که همه‌ی مساعی خود را برای کمک به دولت‌های فرانسه، انگلیس و ایتالیا به منظور کاهش گرفتاری اقتصادی آنها به کار خواهم برد.» شاه همواره آرزو داشت به نحوی ایران را به پیمان ناتو نزدیک کند و یا شاید روزی بتواند عضو این پیمان شود. تأکید او روی همبستگی منافع ایران و اروپای غربی از این دید نیز شایان توجه است.

نطق ویلسون را ملاحظه فرمودند (متن این نطق را سفیر انگلیس برایم فرستاده بود، به طور رسمی). عرض کردم، استدعا می‌کنم شاهنشاه بخوانند، چون حائز اهمیت است و خوب هم حرف زده....

البته امروز خاطر شاهانه از بارندگی شدید سرا سر شمال که بی نهایت مفید به زراعت برنج و پنبه است بی نهایت خوشوقت بود. می‌فرمودند، اقلأ پانصد ملیون تومان تفاوت معامله است. نه تنها این تفاوت بلکه خرسندی و خرمی مردم هزاران ملیون می‌ارزد. هوای تهران هم خیلی سرد شده.

ترکها کشت تریاک را از سر گرفتند و آمریکا کمکی را که از این بابت به ترکیه می‌کرد، در حدود ۱۰ ملیون دلار، قطع کرد. ممکن است ۱۵۰ ملیون دلار کمک نظامی خود را هم قطع بکند. سفیر خود را هم فرا خواند. دولت ترکیه به آنها گفت چون در انتخابات به مردم قول داده بودیم و حالا پیروز شدیم نمی‌توانیم زیر قول خودمان بزنیم. حرف کاملاً حسابی است.

یکشنبه ۱۶/۴/۱۹۵۳

مقدار زیادی کارهای دانشگاهها را عرض کردم و اقداماتی که از طرف وزارت علوم به عمل می‌آید که اختیارات فوق العاده هیئتهای امضاء دانشگاه پهلوی و دانشگاه آریامهر را کم کنند و قانونی در دست تنظیم دارند که این نظر را تأمین کنند. فرمودند، قانون را بخواهید که من بینم، قبل از آن که به مجلس می‌دهند.

جواب نامه سفیر انگلیس را که دیگته فرموده بودند تقدیم کردم که باید من امضاء کنم. تصحیح کرده و فرمودند که به سوابق نطقهای من در این زمینه هم اشاره کن. بقیه کارهای جاری بود، مقدار زیادی کارهای آستان قدس رضوی و غیره. البته از باران دیشب تهران و هم چنین ما زندران، فوق العاده خرسند بودند. دیشب در تهران توفان و رعد و برق شدیدی شد و تا صبح باران آمد. هوا فوق العاده سرد شده است.

6th July, 1974.

Dear Mr. President,

It gives me pleasure to acknowledge receipt of your letter of 4th July 1974 informing me of your discussions with Mr. Leonid Brezhnev, General Secretary of the Communist Party of the U.S.S.R. in connection with the Middle East, which was presented by your Ambassador in Tehran.

I am in full accord with your views that the question of establishing peace in the Middle East should be pursued systematically and that the essential of maintaining the negotiating momentum with the U.S.S.R. in this regard is a prime factor which cannot be overlooked.

Indeed, the fundamental and vital issue in the resolution of this problem is the question of Palestine and the Palestinians. Any prediction in this matter is difficult unless all countries concerned and the Palestinians themselves, collectively and earnestly endeavour to cooperate in its resolution. Therefore, this matter in itself is an issue to be put forth for discussion at the Geneva Conference. However, the exact timing when the countries who are directly or indirectly involved in the consequences of its resolution will be prepared to participate in these discussions, is a matter which you, in your wise judgement and foresight, will come to discern in due course.

Mr. President, your recent visit to the U.S.S.R. and the exchange of views held with the leaders of that country was a most fruitful and beneficial step not only towards the attainment of peace in the Middle East but also towards the maintenance of peace throughout the world. Your Excellency's endeavours have opened a new vista in the history of politics which can rightly be called the chapter of "Negotiation" for the Resolution of International Problems" and which replaces the former chapter of confrontation.

I earnestly hope and pray that you will meet with marked success in the achievement of these high and humane ideals aimed at securing international peace and friendship among nations.

I consider of special value Mr. President, your personal friendship and the warm sentiments which you have always extended to me and I should like you to know that it is of special significance for the Iranian nation to enjoy the friendship and support of the American people; while at the same time, we should also like you to know that we fully support your efforts in establishing a lasting peace based on honour. Furthermore, with reference to my most recent visit to France, I would like to note that because of our assured supply of energy in terms of oil and natural gas to Europe, the regional security of Europe is inseparable from that of our own part of the world. The fate and stability of Europe

is so vitally important to us that we will try our best to assist the French, the British and the Italian governments in alleviating their economic difficulties.

Please accept, Mr. President, my warmest and most amicable sentiments together with my best wishes for your continued good health, happiness and success, and the ever-increasing prosperity of the American People.

Sincerely,

*The Honourable
Richard M. Nixon,
President of the United States of America,
Washington, D. C. ,*

بعد مرخص شدم، به کارهای جاری رسیدم....

سرناهار رفتم، عبدو دیوف نخست وزیر سنگال شرفیاب بود.^{۹۳} مرد معقول کم حرفی بود، ولی نادان نبود. قد بسیار بلندی دارد. صحبتها تمام در باره پیشرفتهای ایران دور می‌زد... بعد در دفتر به کارهای آستان قدس دو ساعتی رسیدگی کردم. سرشام رفتم. مطلب مهمی نبود.

دوشنبه ۵۳/۴/۱۷

صبح شرفیاب شدم. کارهای اداری زیادی را عرض کردم، منجمله دستخط شاهنشاه در جواب اعلام ریاست جمهوری رئیس جمهور برزیل، و تعیین تاریخ تشریف فرمایی به مصر برای ۱۱ ژانویه و بعضی پولها که والا حضرتها خواسته بودند. چهار میلیون تومان قیمت منزل والا حضرت شاهدخت فاطمه که در جوار کاخ نوشهر قرار می‌گیرد و باید خراب شود، عرض کردم دولت حاضر است بدهد. فرمودند دولت غلط می‌کند، در زمین و منزل من است باید خودم پولش را بدهم. پولهایی هم والا حضرت شهنواز خواسته اند، برای تعمیر منزل وسایر احتیاجات خودشان، در حدود سه میلیون تومان مرحمت کردند. خیلی خوشحال شدم که نظر شاهنشاه نسبت به والا حضرت شهنواز به کلی تغییر کرده است. درست است که روتیه والا حضرت و شوهرشان به کلی تغییر کرده و به هر حال جهانبانی از هیپی‌گری درآمده و دیگر استعمال drug [مواد مخدر] نمی‌کند، ولی باید بگویم علیا حضرت شهبانو در بهبود روابط سهم به سزایی داشته اند. عرایض فلاح را در مورد نرخ فروش نفت و مسئله استخراج گاز از ذغال عرض کردم. فرمودند، بگو به شمال بیاید گزارش بدهد.

۹۳- عبدو دیوف (Aabdo Diouf) پس از کناره‌گیری لئوپولد سنگور در ۱۹۸۱، به ریاست جمهور سنگال برگزیده شده تا سال ۲۰۰۰ در این مقام باقی ماند.

علیاحضرت فرموده بودند در زمینهای اقدسیه یک مهمانسرا برای مهمانان خارجی بسازیم. وقتی به عرض رساندم، با عصبانیت رد کردند. موضوع این است که علیاحضرت با ساختمان کاخ برای خودشان، نمی دانم به منظور دماغوژی یا واقعاً قلباً، مخالفت دارند و شاهنشاه از این امر ناراحت هستند. فرمودند، به علیاحضرت بگو باید برای خودمان کاخ بسازیم و این کاخ نیاوران را برای مهمانها بگذاریم. همین و بس! آن قدر عصبانی شدند که من دیگر نتوانستم پیرسم کاخ خودتان را کجا و چه جور می خواهید بسازید؟ باز مقداری به کاغذهای خوب و خبرهای بهجت افزا پرداختم. آخر این وجود مقدس پولاد نیست که دائماً تحمل بار بتواند بکند. قدری شکایت فرمودند که باز کسالت دارم و وضع اسافل اعضاء نامرتب و دارای سوزش است. عرض کردم به احتمال قوی همین حالت به اصطلاح گرمی و به اصطلاح امروز آلرژی شاهنشاه است. چیز دیگر نمی تواند باشد...

قرار بود یک دعوت عمومی از نمایندگان طبقات مختلف برای چای در پیشگاه اعلیحضرتین در سعد آباد بکنم. صورتی تقدیم کردم که نمایندگان کشاورزان، دانشجویان، سپاهیان ممتاز، تجار، اصناف، استادان دانشگاهها، قلم زن ها (craftsmen) و غیره و غیره باشند. فرمودند، چه جور انتخاب می کنی که باعث رنجش نشود، چون عدّه هر طبقه خیلی زیاد است. عرض کردم، مطالعه می کنم.

بعد مرخص شدم. نخست وزیر سنگال را پذیرفتم. نشان تاج از طرف شاهنشاه به او دادم. خیلی تحت تأثیر شاهنشاه قرار گرفته و بسیار خوب جواب مرا داد.

بعد از ظهر در منزل کار کردم. ناهار منزل مادر زنم بودم. واقعاً این مهمانیها برای من کشنده است، چون هر کجا که می روم، مادر زن و خواهر و دوست و قوم و خویش یا در کاخ هر جا که هستم یک عدّه ردیف آماده اند که یقه مرا بچسبند و هر کس چیزی از من بخواهد. من هم بنا بر مقام و شغل خودم باید تحمل آن را بکنم. اما واقعاً ساییده می شوم.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

از اخبار مهم جهان مسافرت رئیس جمهور سوریه بعد از سی سال قطع رابطه، به آمریکا است که امشب اعلام شد. دیگر باز هم طغیان ارتش در اتیوپی است که تمام بستگان و نزدیکان امپراتور را گرفتند. فقط به خودش احترام گذاشتند و تا حالا توقیفش نکردند. و دیگر موضوع مسافرت کیسینجر به همه پایتختهای اروپا است که آنها را در جریان مذاکرات مسکو بگذارد و ضمناً راجع به قیمت نفت با آنها گفتگو کند. سیمون وزیر خزانه داری آمریکا هم برای مذاکره با اعراب در جهت تقلیل قیمت نفت به خاور میانه سفر خواهد کرد. بعید نمی دانم آمریکاییها به هر صورت با ما سر شاخ بشوند و خواهند شد. با روسها هم که بر سر قیمت گاز در افتاده ایم!

سه شنبه ۵۳/۴/۱۸

صبح دو سفیر شرفیاب شدند، سفیر استرالیا و سفیر ژاپن، و استوار نامه تقدیم کردند. سفیر ژاپن به زبان فرانسه نطق کرد، جای تعجب شد. بعد من خیلی به اختصار شرفیاب شدم. ترتیب شرفیابی وزرا خارجه حبشه، سودان و هلند را در شمال دادم. فرمودند به جای توشهر بیرون رامسر، در آن جا شرفیاب شوند. علیاحضرت ملکه پهلوی هم آن جا تشریف دارند. شاهنشاه فرمودند، یکی دو دفعه بی جهت می رویم که بعد هم بتوانیم برای رامسر رفتن بهانه داشته باشیم. عرض کردم، صحیح می فرماید! چند نامه و تلگراف خارجی من جمله دستخطی به پادشاه عمان، سلطان قابوس، توشیح فرمودند که البته خیلی گرم و برادرانه بود. بعد در رکابشان به فرودگاه رفتم. در راه صحبت فرمودند که به حمدالله نتیجه تجربه ها هیچ نشان نداده و خیلی اسافل اعضاء سالم است شاید در نتیجه یبوست زیاد ناراحت می باشد. عرض کردم چه بهتر! و مدتی از این مقوله گفتگو شد تا به شهر رسیدیم.

از اخبار مهم جهان فعالیت شدید کیسینجر برای امنیت اروپا است که مسئله نفت را هم با آن مخلوط کرده است و می‌خواهد در پایین آوردن قیمت نفت توفیق حاصل کند... در فوتبال دنیا هم بالأخره آلمان غربی برنده شد. هلند و آلمان به آخر رسیدند و هلند مغلوب شد، روی یک گل!

شاهنشاه امروز اجازه فرمودند که از ملکه مادر انگلیس برای نیمه دوم آوریل سال آینده دعوت کنیم که به ایران بیاید.

بعد از ظهر سواری رفتم خوب بود. شب تمام در منزل کار کردم.

چهارشنبه ۵۳/۴/۱۹

امروز شاهنشاه تشریف ندارند و به شمال تشریف برده اند ولی کارهای جاری من در جریان است. طبق معمول صبح عده‌ای را در منزل راه اندختم، بعد به دفتر آمدم. در دفتر هم پذیرایی داشتم، منجمله سفیر آمریکا به دیدنم آمد. شرح ملاقات او را فوری با عریضه عرض کردم و با هواپیمای مخصوص به شمال فرستادم.^{۹۴} جوابهایی که فرموده اند، ضمیمه است و این جا می‌گذارم.

مطلب مهم دیگری نبود...

بعد جلسه هیئت امناء دانشگاه آریا مهر بود. در همین بین هم وزیر خارجه، [عباسعلی] خلعتبری، را ملاقات کردم و او امر شاهنشاه را ابلاغ نمودم.

در هیئت امناء دانشگاه آریا مهر طرح موقت تحقیقاتی که باید در دانشگاه آریا مهر به وجود بیاید به تصویب رسید. امروز بنت^{۹۵} معاون خزانه داری آمریکا هم حرفهای پر

۹۴- گزارش علم به شاه پس از این یادداشت آمده است.

۹۵- جک فرانکلین بنت (Jack Franklin Bennett)، اقتصاددان، در زمان مورد اشاره معاون وزارت خزانه داری آمریکا بود. سابقه‌ی کار در چندین شرکت نفتی داشت و پیش از پیوستن به کابینه‌ی

معنی زده است که دیر یا زود باعث برخورد ما خواهد بود. معلوم نیست آمریکاییها دارند چه می کنند. کیسینجر به جایی رسیده که خیال می کند آن چه می گوید و فکر می کند صحیح است و هیچ کس را یارای مقاومت با آن نیست. البته موفقیت‌های چشمگیری هم در خاور دور و خاور میانه داشته است. حالا که سیاست نفتی او با کنفرانسی که چهار ماه قبل راه انداخت که کشورهای مصرف کننده را در قبال تولید کننده متحد سازد، شکست خورده است، قطعاً دست بردار نخواهد بود....

از اخبار مهم جهان یکی لغو embargo [تحریم صدور] نفت از طرف اعراب به هلند است. دیگر رفتن کیسینجر به داد گاه، که شخصاً رفت و البته تا حد زیادی باعث تخفیف سختگیریهای خود خواهانه داد گاه‌های آمریکا می شود (گو این که مربوط به واترگیت نیست و مربوط به شهادت درباره کسانی است که رفتند در محکمه طیب روانشناس بینند از الزبرگ جاسوس اسناد پنتاگون می توانند سندی به دست بیاورند یا نه). دیگر اظهارات سفیر شوروی است در باره حل مسئله نفت به صورت دوستانه... و دیگر جواب ما به اظهار بنت معاون خزانه داری آمریکا می باشد.

[متن گزارش علم به شاه و هم چنین نامه سفیر آمریکا

به علم و دستور شاه در حاشیه صفحه‌ی دوم این نامه]

۱۹ تیرماه ۱۳۵۳

پیشوای بزرگ من،

صبح امروز سفیر آمریکا از غلام وقت فوری خواست و به دیدنم آمد. وقتی آمد گفت آمده ام به تو بگویم که کیسینجر مرا خواسته است که برای پاره‌ای مذاکرات به واشنگتن بروم. آمدم توسط تو به پیشگاه مبارک همایونی گزارش بدهم که اولاً چون حالا دو سفیر ما در ترکیه و

سودان بر سر مسئله تریاک و محاکمه فدائیین احضار شده‌اند، احضار من تعبیر و تفسیری نشود. ثانیاً بگویم که برای کارهای جاری و [مشروع] legitimate هست! خوشبختانه در این چند روزه کار مهمی ندارم، یعنی ملاقاتی ندارم که اگر به هم بخورد، مردم پرسند چرا به هم خورد. حتی خواستم فردا پنجشنبه بروم، چون پنجشنبه شب یک مهمانی به افتخار دکتر اقبال هست و من هم دعوت دارم، فکر کردم بمانم و آن جا هم بروم، بعد صبح روز جمعه حرکت کنم.

مطلب دیگر من اینست که نوشته‌ام و به تو می‌دهم (ضمیمه است) در خصوص تقاضای بحرین دائر به برجیده شدن پایگاه آمریکا. این کار به ما خیلی صدمه می‌زند. نه تنها به ما بلکه به شما و به تمام خلیج فارس لطمه می‌زند. ما خیلی میل داریم که حتی الامکان کمکی به ما بشود. پرنس فهد به ما قول داده است که به طور خصوصی با بحرینها صحبت کند ولی تاکنون هیچ خبری نشده. البته می‌دانی که عربها یک چیزی می‌گویند و یک چیز دیگر عمل می‌کنند. غلام گفت: شاهنشاه من همیشه فرموده‌اند که خلیج فارس باید از قوای خارجی مصفی شود ولی این در صورتیست که روسها این رعایت را بکنند که با این وضعی که در عراق پیش گرفته‌اند خیلی بعید به نظر می‌رسد که چنین رعایتی بنمایند.

گفت در نامه نخواستم تقاضای کمک بکنم و به آن صورت نوشتم. ولی خودم آوردم نامه را به تو بدهم که بگویم تا چه حد ما به این مسئله اهمیت می‌دهیم و اگر شاهنشاه کمک بفرماید فوق العاده ممنون می‌شویم. غلام گفت اگر بحرینها زیر بار هیچ جور توصیه نرفتند چه خواهید کرد؟ گفت، مسئله خیلی مشکل می‌شود، چون قطر که قطعاً توافقی نمی‌کند، شیخ نشینها هم هنوز دولت قابل اطمینانی با هفت نفر عضو نشده‌اند که بتوانند تصمیمی بگیرند.^{۹۶} عربستان هم وقتی بحرین چنین کاری کرد، نخواهد توانست عملی بکند. تنها راه حل این است که بحرین موضوع را به خصوص با تحولات اخیر خاور میانه و طرفداری آمریکا از اعراب و رویه مصر و سوریه نسبت به آمریکا مسکوت بگذارد.

غلام گفت البته موضوع را به عرض خاکپای همایونی می‌رسانم. البته خیلی میل داشت قبل از حرکت شاید اطلاعی از تصمیم شاهنشاه پیدا کند که غلام قول نداد. ضمناً می‌گفت تا آن جا

۹۶- منظور امارات متحده‌ی عربی است که هفت شیخ نشین ابوظبی، دوی، شارجه، عجمان، ام القوین، رأس الخیمه، و فجیره عضو آن می‌باشند.

که اطلاع دارد، امیر و ولیعهد موافق باقی ماندن پایگاه می‌باشند، ولی وزیر خارجه دوطرفه بازی می‌کند و رویه صریح و مطمئن ندارد و نمی‌گذارد که اینها تصمیم بگیرند و می‌گوید از مجلس بیم دارد.

این خلاصه مذاکرات بود که به عرض خاکپای مبارک رسید. وقتی خواست برود، غلام گفت یک مشورتی می‌خواهم شخصاً با شما بکنم، چون دیروز شاهنشاه به من فرمودند، معلوم نیست آیا کسالت رئیس جمهور قابل آن هست که از ایشان احوالپرسی بشود؟ و آیا احوالپرسی باعث تشویش پرزیدنت نخواهد شد؟ اینها قابل مطالعه است. این است که من، حالا که دیدم آمدید، از فرصت استفاده می‌کنم، از شما می‌پرسم؛ آیا نظری می‌توانید بدهید؟ قدری فکر کرد و بعد گفت فکر می‌کنم به هر صورت پرزیدنت خیلی خوشحال بشود، منتها به صورتی باشد که حالا که بحمدالله کسالت رفع شده است. غلام یک پیش نویس تهیه کرده که به عرض مبارک می‌رسد و ضمیمه است. در صورتی که مورد تصویب ذات اقدس شهرباری باشد، به توشیح مبارک خواهد رسید.

راجع به آمدن سیمون به اروپا و مصر و عربستان سؤال کردم که منظورش چیست. گفت حقیقت این است که می‌خواهند سیمون یک تجربه پیدا کند. غلام گفت در روزنامه‌ها خواندم که برای تشویق عربستان در سرمایه گذاری در آمریکا می‌باشد. گفت ممکن است چنین نظری هم داشته باشد. گفتم پس چرا به اروپا می‌رود؟ آیا می‌خواهد امنیت اروپا را با قیمت نفت مرتبط سازد؟ گفت فکر نمی‌کنم چنین مسئله [ای] در میان باشد، چون قیمت نفت به عوامل گوناگونی بستگی دارد که مهمترین آن موضوع طرز مشارکت عربستان با آرامکو می‌باشد. بعد هم قیمت [buy back] کشورهای عرب است و بعد هم مسئله اوپک، و به هر صورت قول می‌دهم وقتی برگردم، تو را کاملاً راجع به این مسئله با کمال راستی و درستی آگاه سازم. آخر که می‌رفت، از غلام پرسید آیا شاهنشاه جواب آخرین پیام پرزیدنت را مرحمت فرمودند؟ گفتم، بلی به گرمی هم مرحمت فرمودند.

فکر می‌کنم می‌خواست از مضمونش مطلع باشد که چون غلام اجازه نداشت به روی خود نیاورد. حالا اگر اجازه مرحمت می‌فرماید قبل از حرکت بدهم ببیند و الا که هیچ لازم نیست. بسته به امر مطاع مبارک شاهنشاه محبوب معظم من خواهد بود. بیش از این قدرت جسارت ندارد و با تمام قلب پایوس است.

تلگرافی هم به احوالپرسی فرانکو تهیه شده و ضمیمه است که اگر مورد پسند بود، توشیح خواهند فرمود.

پنجشنبه ۵۳/۴/۲۰

صبح بازم به کارهای جاری گذشت. دکتر رام رئیس بانک عمران پیش من آمد که دولت می خواهد از این پرونده خرید گندم استفاده دیگری بکند و نشان بدهد که بانک در این معامله استفاده کرده است. به این جهت خواسته که فروشتگان پرونده خرید و فروش را نشان بدهند. من گفتم چه مانع دارد، بگو نشان بدهند، البته بانک که عامل خرید بود، برای رضای خدا که این کار را نکرده، برای منفعت بوده است. گفتم بدون اجازه شاهنشاه می ترسم چنین دستوری بدهم. گفتم، عریضه عرض می کنم، فوری برو شمال و مطلب را به عرض شاهنشاه برسان. همین کار را کردم و رفت.

از اخبار مهم داخلی ما انفجار لوله گاز ما در نزدیکی رشت می باشد که جریان گاز را قطع کرد. البته تصادف بود و به هر حال گاز تا دو هفته قطع خواهد بود. جلوی تصادف را که نمی شود گرفت! خوب بود که دستگاههای خود کار به موقع جریان گاز را قطع کردند و گر نه حریق بزرگی ایجاد می شد و جنگلهای سرسبز مازندران و گیلان می سوخت.

عصری سواری مفصلی رفتم. تقریباً دو ساعت و ربع تاخت و تاز کردم. هوا هم گرم بود. امشب آن قدر آب می خورم که می ترسم بترکم.

جمعه ۵۳/۴/۲۱

تمام در منزل ماندم. مقدار زیادی با نوهها بازی و شنا کردم و عکس گرفتم. عصری فقط وکیل مدافع مرحومه منیژه حجازی را پذیرفتم. چون منیژه حجازی بی تقصیر و به طرز فجیعی در بهمن ماه گذشته کشته شد. دوست رودابه دختر من بود و بسیار دختر خوبی بود. شرح ماوقع را که وکیل مدافع او گفته و در روزنامه آمده این جا

Tehran, July 10, 1974

Dear Mr. Minister:

As a result of the tensions generated by the October 1973 Arab-Israel war, the Government of Bahrain informed the United States that it wished to terminate the agreement for homeporting the flagship of Commander, Middle East Force, in Bahrain. Under the terms of that agreement, a year's notice is required for its termination to take effect. Therefore, unless revoked, Bahrain's request to end the agreement would take effect in October 1974.

Senior officials of the Government of Bahrain have indicated that they regret the decision, which was taken at a time of high emotion, to give the United States a notice of termination of the agreement. Although they would like to reverse that decision, they find it somewhat difficult to do so in the context of Bahrain's internal politics. For reassurance, these officials have expressed an interest in the views of Bahrain's neighbors, particularly Iran and Saudi Arabia. We have approached Saudi Arabia on this matter.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court,
Tehran.

As Iran is aware, Bahrain has recently been disturbed by serious labor difficulties and the activities of other radical elements on the island. We feel that the precipitate withdrawal of the Middle East Force at this time would have the effect of encouraging radical forces in Bahrain and placing the Government of Bahrain under greater pressure to make further concessions to these radicals. The small, symbolic presence of Middle East Force in Bahrain tends to reinforce the authority of the Government of Bahrain and to reflect United States interests in its stability.

Iran is also aware that the USSR continues to be actively involved in the development of the Iraqi Navy. The Soviets are providing the Iraqi Navy with significant equipment, including two additional OSA-class patrol boats during the past six months. A Soviet repair ship has been stationed at Basra for the past two months and there have been frequent port calls by Soviet ships to Basra and Om Qasr. These visit appear to be used for logistical support purposes for Soviet ships operating in the Persian Gulf and Indian Ocean. During recent months there has been a permanent Soviet patrol at the Strait of Hormoz. At present, a Soviet mine sweeper is located in those waters; for a month during May - June an intelligence collection vessel was located there. Were Middle East Force required to leave Bahrain, the United States would find it difficult to provide the continuing presence which emphasizes for the USSR United States interests in the area.

The United States hopes that Iran will agree that it is in the best interests of our countries

فدر حاکمیت ایران
در بحرین این منطقه
و حضور آن در منطقه
در عراق و سایر
منطقه به اوست
صفا دادیم از دست
به نظر ما ضایع کردن
به آراد کردیم
و این به نظر ما
شکوا به این
این منطقه
بازگشت

3

for Middle East Force to remain in Bahrain as a factor for stability in this region, as well as a brake on Soviet and radical aspirations. We would welcome the view of Iran on this matter.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

A handwritten signature in cursive script, appearing to read "Richard Helms", with a long horizontal flourish extending to the right.

Richard Helms
Ambassador

S E C R E T

An article will appear in the American Banker Monday, July 15, 1974, containing unfavorable comments about the Shah of Iran attributed to me.

The American Banker has a circulation of 15,000 and does not release materials to non-subscribers. The editor, William Rappaley, is traveling with the press accompanying the Simon trip. Reference to the above is "The Shah Is A Nut."

I recommend issuing the following statement in response to any query regarding the reference to the Shah:
In talking with the reporters from the American Banker I made no statement intended to characterize the Shah in an offensive manner. The article prepared by the reporter was the result of a gross misunderstanding of my views, since in fact I have the greatest respect and admiration for the Shah's leadership in his country's far-reaching economic and social development programs.

S E C R E T

می‌گذارم. عکسهای خصوصی او را هم که پیش من است و واقعاً انسان متأثر می‌شود این جا می‌گذارم.^{۹۷} بشر از هر حیوانی درنده تر و خطرناک تر است و این ... پدر سوخته یک حیوان به تمام معنی بود.

[یادداشت شنبه ۵۳/۴/۲۲ حاوی هیچ مطلب ارزنده‌ای نبود و حذف شد].

یکشنبه ۵۳/۴/۲۳

صبح به نوشهر رفتم و شرفیاب شدم. ناهار را هم در حضور شاهنشاه خوردم. بعد از ظهر کارهایم را نزدیک دو ساعت عرض کردم. موضوع نیکسون را عرض کردم که وضع او دارد خیلی خراب می‌شود. شاهنشاه فرمودند، باید پشت سر این مسئله یک امر دیگر باشد که این طور او را سرانیز کرده اند. عرض کردم ممکن است یهودیها باشند. فرمودند خیر تصور نمی‌کنم. من فکر می‌کنم که این را [سیا] CIA و صاحبان صنایع و یک عده مردم متنفذ شناخته اداره می‌کنند. همین ها کندی را کشتند و بعدهم معلوم نیست با نیکسون چه حسابی دارند. عرض کردم، تصور می‌فرمایید اینها این قدر با فهم و شعور باشند که برای اداره کشورشان والبته دنیا این اندازه فکر بکنند؟ فرمودند، این فکر من و شاید [امید بی پایه] wishful thinking من باشد و خدا کند که این طور باشد و گرنه کارها خیلی بی بند و بار است و اتکاء دنیای آزاد هم بر آب!

راجع به آمدن پادشاه یونان، عرض کردم که علیاحضرت اصرار می‌فرمایند هواپیمای مخصوص بفرستیم، چه لزومی دارد؟ فرمودند، چون علیاحضرت می‌فرمایند بفرست، ولی این آقا دیگر شانس ندارد. عرض کردم، آمریکا بیها اعتنایی به او ندارند. فرمودند، برای این است که می‌ترسند اگر آن جا دیکتاتوری نظامی جای خود را به حکومت

۹۷- برش روزنامه و عکسهای مورد اشاره در پرونده علم موجود است.

constitutionnel [بر پایه قانون اساسی] بدهد، کار از دستشان خارج بشود و به دست چپها و کمونیستها بیفتد و صحیح هم هست.

راجع به خرید گندم باز عرض کردم که امروز دکتر رام را فرستادم که آن تقاضای دولت را عرض کند و ببینم که چه امر می فرمایید. فرمودند، وقتی وزیر اقتصاد آمد، به او گفتم شما اگر می خواهید سوابق خرید بانک عمران را ببینید، من هم به بانک عمران دستور می دهم سوابق خریدهای شما را ببینند. آن قدر دستپاچه شد که خنده ام گرفت، هر چند توانستم جلوی خنده ام را بگیرم.

بقیه کارهای جاری بود که عرض شد. بعد از آن حضور علیاحضرت شرفیاب شدم، راجع به تشریف بردن والا حضرت همایونی به ژنیر برنامه چیدم، همچنین یک برلیان که رئیس جمهور ژنیر برایشان فرستاده بود تقدیم کردم.

وقتی برگشتم، وزیر مختار آمریکا دیدنم آمد. باز از قول سیمون معاون خزانه داری آمریکا Banker Magazine شرحی نوشته بودند که به شاهنشاه ما اسائه ادب کرده بود. از سیمون تلگرافی آورد که چنین چیزی نگفته.^{۹۸} من خیلی عصبانی شدم و به او و سیمون فحش دادم و گفتم که اصلاً حوصله شنیدن این مزخرفات را ندارم. به التماس افتاده که خواهی دید به زودی در همین مجله سیمون تکذیب می کند. گفتم ببینم و تعریف کنم.

۵۳/۴/۲۳

پیشوای بزرگ من،

عصری که غلام مراجعت کرد، میکلاس وزیر مختار آمریکا تلفن کرد که کار خیلی خیلی فوری دارد و ناچار است که شخصاً غلام را ببیند. به او وقت دادم، آمد یادداشت خود را به

۹۸- متن پیام سیمون و هم چنین گزارش علم به شاه، در همین زمینه، پس از این یادداشت آمده است. بنا به نوشته‌ی این مجله، سیمون شاه را «پرت» خوانده بود.

غلام داد. وقتی خواندم، به او گفتم آن چه مسلّم است این آقا خودش son of a bitch^{۹۹} است، وگرنه چه طور تمام این گونه حرفها باید به ایشان نسبت داده شود؟ گفت باکمال ناراحتی باید بگویم که درد من هم چنین سوء ظنی هست، که چرا دائماً چنین نسبتهایی از طرف جرائد به ایشان می دهند؟ (البته باید به عرض مبارک برسانم که son of a bitch را غلام خیلی در حالت شوخی گفت که هم از دهان خودم و هم از دهان میکلاس باهم درآید) که توهین به یک مقام رسمی، آن هم با این تلگراف که مخایره کرده است، نشود.

بعد غلام گفت، به هر صورت هرچه از این مزخرفات آقای سیمون بگوید، به مقام والای شاهنشاه بزرگ من بر نمی خورد! چون شما فارسی می دانید، این شعر را برای شما می خوانم:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند
هر کسی بر طینت خود می تند

ولی اگر آقای سیمون بخواهد واقعاً حسن نیت خود را به ظهور برساند باید شدیداً و قویاً در همین مجله موضوع را به کلی تکذیب نماید. گفت مطمئن باش همین طور خواهد شد.

خودش بدون این که غلام سؤال بکند، شرحی درباره موضوع مسافرت سیمون که بیشتر جنبه کمک به مصر و جذب دلارهای عربستان سعودی را دارد، شمه ای گفت و به خصوص که تأکید می کرد که هیچ رابطه ای با پایین آوردن قیمت نفت ندارد. غلام به هیچ وجه علاقه ای به حرفهایی که او می زد نشان نداد. سئوالاتی هم نکرد، چون واقعاً هم عصبانی شده بود و هم این که خواست خود را به کلی بی علاقه به مانورهای این سیمون نشان بدهد (الان رادیو BBC خبر داد که سیمون در مصر گفته ممکن است قیمت نفت پایین بیاید!).

ساعت نه و نیم امشب زن سفیر به غلام تلفن کرد که اطلاع بدهد شوهرش روز جمعه بر می گردد و به محض مراجعت به غلام تلفن خواهد کرد.

راجع به کار brother in law [برادر شوهرش] به این نحو پرسید که گویا می خواهد برود. آیا از جریان کار او غلام اطلاعی دارد و کسب اطلاعی کرده است؟ غلام جواب داد که فکر می کند با مقامات دولتی باید صحبت بکنند و ادامه بدهند. اما مطمئن هستم که او امر مطاع شاهانه صادر شده است که عادلانه باید در کار آنها قضاوت بشود و اجحاف نشود.

۹۹- در گزارش علم به جای the ia، نوشته شده است.

درست نیم ساعت بعد یا تسویج^{۱۰۰} تلفن کرد که می‌خواهد برای مشاوره برگردد به آمریکا، آیا غلام مشورتی دارم به او بدهم؟ گفتم مگر تا حالا به شما مشورتی داده بودم که از من سؤال می‌کنید؟ گفت نه! گفتم، پس چه سئوالی است می‌کنید؟ گفتم می‌خواستم بدانم که آیا باید همین طور تحت فشار باقی بمانیم؟ غلام گفت آن چه که اطمینان دارم این است که او امر مؤکد دائر به رسیدگی دقیق به کار شما از طرف شاهنشاه بزرگ من به دولت صادر شده و شما باید جریان کار خود را از آنها پرسید. اما مطمئن باشید که به شما اجحاف نخواهد شد. اصرار کرد بیاید غلام را ببیند. گفتم وقت ندارم، فردا صبح هم به مسافرت می‌روم و پنج روز غایب خواهم بود. دیگر خدا حافظی کرد.

در مورد نماینده شیخ محمدالقاسمی که باید پنجشنبه افتخار شرفیابی حاصل کند، آن که تعیین شده تا دهم مرداد نمی‌تواند حرکت کند^{۱۰۱} ولی به جای خود دیگری را که صاحب همان اطلاعات و قوم و خویش اوست، خواهد فرستاد^{۱۰۲} که در وقت معین افتخار شرفیابی حاصل کند.

باتمام قلب پایوس است غلام خانه زاد علم

دوشنبه ۵۳/۴/۲۴ تا چهارشنبه ۵۳/۵/۲

از دوشنبه ۵۳/۴/۲۴ تا امروز که ۵۳/۵/۲ می‌باشد، نتوانستم یادداستی بنویسم. علت این بود که از دوشنبه تا جمعه ۲۸ یک گردش سواره از الموت قزوین تا کلاردشت رفتم. از

۱۰۰- سرهنگ یاتسویج سالیان درازی نماینده‌ی سیا در ایران بود. از قرار معلوم گفت و گوهای انتقاد آمیز سپهد تیمور بختیار با مقامات سیا را در واشنگتن به آگاهی شاه رساند و تلقین کرد بختیار در اندیشه‌ی کودتاست. همین امر موجب تقرب او به شاه شد. همسرش از خانواده‌های نسبتاً قدیمی آمریکایی بود و خودش نیز ادعای کرد که نیاکانش از نجبای لهستان بوده‌اند. از این رو رفت و آمد خود را در ایران محدود به خانواده‌های بزرگ قدیمی کرده بود. در هنگام مورد اشاره در این نامه، یازنشته، و به شغل دگالی گندم سرگرم بود.

۱۰۱- در حاشیه‌ی گزارش، شاه نوشته است: «تحقیق شود چرا».

۱۰۲- در حاشیه‌ی گزارش، شاه نوشته است: «با همان شرایط امتحان».

راه بسیار سخت یعنی از طریق علم کوه با اسب تا ۴۶۰۰ متر ارتفاع بالا رفتم. علاوه بر این سختی، باران و تگرگ همه روزه اذیتمان کرد، به طوری که واقعاً ناراحت کننده می شد، به خصوص که شب باید در چادر بگذرانیم و گرم شدن در چادر کاری بس مشکل است، آن هم بدون داشتن بخاری. واقعاً سال عجیبی است. در تهران هم تگرگ و باران شدید باریده و مردم را گرفتار کرده است ولی سرمای هوا بسیار عالی است یعنی همین حالا ما در شمیران در اتاق در بسته با پتو می خوابیم، اما سایر نقاط ایران گرم است، مخصوصاً خوزستان خیلی گرم شده.

وقتی در این سفر بودم در قبرس کودتا شد و نظامیان یونانی آن جا اسقف ماکاریوس را از کار برکنار کردند، یعنی خواستند او را بکشند، ممکن نشد و ماکاریوس از [پایگاه] base انگلیسها فرار کرد. چون نظامیان کودتا کردند یونانیانی که در ارتش ماکاریوس خدمت می کردند، (بر حسب قرار سه جانبه یونان، انگلستان، ترکیه درباره حفظ استقلال قبرس) و معلوم بود که به تحریک رژیم نظامی یونان است و بلاشک مقدمه «انوسیس»^{۱۰۳} یعنی الحاق قبرس به یونان می باشد. ترکها سخت برآشفتنند و پس از مذاکرات بی نتیجه با انگلیسها و آمریکاییها به قبرس نیرو فرستادند و پیش بردند و کاملاً در آن جا مستقر شدند. در نتیجه رژیم کودتاچیان در قبرس سقوط کرد و بلافاصله رژیم نظامی یونان هم سقوط کرد، معاون رئیس جمهور ... در قبرس، رئیس جمهور شد و کارامانلیس نخست وزیر اسبق یونان که دست راستی است، از طرف رئیس جمهوری نظامی به یونان احضار و دولت تشکیل داد و با شادی فراوان مردم رو به رو گردید. بعید نیست پادشاه یونان هم به عنوان یکی از پایه های حکومت قانونی به آن جا برگردد ولو برخلاف میل آمریکاییها باشد یا آن که آمریکاییها به این طریق عمل احمقانه گذشته خود را تعدیل کنند.

۱۰۳- در یادداشت علم، به اشتباه «یوناسیس» نوشته شده است.

این مسافرت بسیار عالی بود و مرا خیلی راحت کرد، گو این که فوق العاده خسته می شدیم و روزانه حدّ متوسط ۸-۹ ساعت سوار بر اسب بودیم و راه هم بسیار دشوار بود. مطلب قابل توجه مهمانداری و مهمان نوازی همه مردم است که بدون آن که مارا بشناسند، چه محبتها به ما کردند. واقعاً این عادت ایرانی یک پدیده خدایی است. خدا کند تمدن جدید آن را از بین نبرد!

اما از مسائل مهم که اکنون ما با آن مواجه می باشیم، قدرت فوق العاده روحی و نظامی ترکهاست. من قلباً هیچ بی میل نبودم که تا این اندازه ترکها موفق نشوند. چون ترکها همیشه توفیق نظامی نسبت به ما داشته اند (توفیق روحی) و این دفعه هم نشان دادند که واقعاً سربازان قابل هستند. به علاوه از لحاظ سیاسی، رژیمی که وجودش بستگی به آمریکا دارد، از یک طرف بدون توجه به تمایل آمریکا کشت تریاک را شروع می کند و می گوید چون در انتخابات به مردم قول داده بودم، این کار را می کنم و دیگر از مخالفت آمریکا هم هراسی ندارم. آمریکا سفیر خود را احضار می کند و بعد با کمال خجلت پس از موفقیت ترکها در قبرس او را بر می گرداند! ثانیاً تمام کمک نظامی به ترکها از طرف آمریکاست و هیچ نوع بستگی به شوروی ندارد و به هیچ کشور خارجی دیگر هم ندارد چون پول ندارد که از کسی بتواند اسلحه بخرد. با وصف این، با تمام قدرت تصمیم می گیرد و عمل می کند و انصافاً خوب عمل می کند. ترکها ۵۰ نفر کشته و دویست نفر زخمی و ناپدید دادند و از گارد یونانی قبرس یک هزار نفر کشتند. فرمانده قوای اعزامی هم کشته شد. پس فرمانده ترک هرگز نمی گوید به پیش! می گوید دنبال من بیایید!

صحنه سیاسی خاور میانه راهم عوض کردند، یعنی حکومت قبرس و یونان و طرز حکومتها یعنی رژیمها را عوض کردند و خود با پرستیژ فوق العاده درحقیقت با دست خالی پیروز و موفق از صحنه درآمد. برای ما گران است و گران خواهد بود.

من پس از مراجعت روز یکشنبه ۳۰، رفتم نوشهر، شرفیاب شدم و در همین زمینه‌ها صحبت کردم. آن وقت هنوز رژیم یونان متزلزل نشده بود. عرض کردم ملاحظه می‌فرمایید که آمریکاییها به چه پیسی افتاده‌اند؟ به خصوص که روسها و انگلیسها (روسها صریحاً و انگلیسها در پرده) از رژیم قبرس طرفداری کرده‌اند. فرمودند هر وقت آمریکاییها به حرف من گوش نمی‌دهند به همین پیسی می‌افتند.

روز یکشنبه فقط ناهار خوردم و فوری برگشتم. چون امر فرمودند بیایم و فوری ملاً مصطفی بارزانی رهبر کردها را که در تهران زیاد معطل شده بود برای شرفیابی به شمال بفرستم، ترتیب این کار را با نصیری رئیس سازمان امنیت دادم....

روز سه شنبه ۵۳/۵/۱ صبح شاهنشاه به تهران تشریف آوردند که از ملک حسین استقبال بفرمایند، فرصت مذاکرات زیادی نشد، چون صبح سفیر آمریکا شرفیاب شد. من فقط مذاکره با سفیر شوروی را در مورد این که به من گفته بود سعی می‌کند مذاکرات درباره قیمت گاز از سر گرفته شود، به عرض رساندم. هم چنین سفیر گفته بود که آنها می‌خواهند قیمت در ۱۲٫۶ روبل بدهند ما ۱۶ روبل [برای هر هزار متر مکعب] مطالبه می‌کنیم، به علاوه ما قیمت را از یکسال پیش می‌خواهیم که مقرر شود و روسها از حالا می‌خواهند حساب کنند. به سفیر شوروی گفتم مسلماً در روز تغییر قیمت نفت شما هم طبق قرارداد باید قیمت گاز را تغییر بدهید. او گفت آخر ما هم وسائل دیگر را ارزان با شما حساب کرده ایم. گفتم اولاً این مطلب در قرار گاز ما نیست. ثانیاً ما از کجا بدانیم که شما وسائل را ارزان با ما حساب کرده اید؟ تازه پولش را گرفته اید. بالأخره گفت خیلی محاسبات هست که نشده، شما باید مسئله گاز را در یک کادر وسیعتر مورد ملاحظه قرار بدهید نه فقط از لحاظ تجارتي و یک میسیون غیر فنی در سطح بالاتر برای مذاکره بفرستید. گفتم اتفاقاً این مسئله تمام فنی است. گفت ولی یک ملاحظات دیگری هم باید بکنید. تمام را به عرض رساندم. فرمودند کاش می‌گفتی قیمتی که برای گاز ما پیشنهاد می‌کنیم تازه نصف قیمت بین المللی است. عرض کردم، در محاسبه روبل به

دلار در آن لحظه مذاکرات نمی توانستم خودم را درست توجیه بکنم. فرمودند، پس همین امروز مجدداً به سفیر شوروی تلفن کن.

سفیر آمریکا پس از مرخصی از پیشگاه همایونی پیش من آمد و یادداشتهایی داد. از خبرهای مهم داخلی که یک خبر مهم خارجی را هم تشکیل می دهد، خرید ۲۵٪ سهام کارخانه معروف کروپ است از طرف ایران^{۱۰۴} هم چنین کمک ما به انگلستان به مبلغ ۵۰۰ میلیون لیره استرلینگ که صنایع انگلستان را فعلاً از ورشکستگی نجات می دهد.^{۱۰۵}

۱۰۴- کروپ از دو شرکت تشکیل می شد، یکی فولاد کروپ Krupp Steel و دیگری ماشین سازی کروپ. ایران با خرید ۲۵٫۴۰٪ سهام هریک از این دو شرکت، یکی از صاحبان سهام اصلی، باحق و تو در هیئت مدیره شد. معامله ی کروپ از نظر انتقال دانش فنی سودمند بود و به ویژه شرکت ملی صنایع فولاد ایران که سهام ایران در فولاد کروپ را در اختیار داشت، از امکانات خود به خوبی بهره برد. ایران دفتر کوچکی در فولاد کروپ برای خرید ماشین آلات مورد نیاز خود تأسیس کرد و کروپ اطلاعات فنی و بازرگانی خود را در اختیار این دفتر نهاد. به این سان ایران با پرداخت ۱٪ کمیسیون، از تخفیف مخصوص خریدهای کروپ (۱۰ تا ۱۵٪) استفاده می کرد. هم چنین هنگامی که ایران تصمیم به سرمایه گذاری در معدن آهن کودرموک Kudremuk هندوستان گرفت، هیچ گونه تجربه ای در بازار بین المللی سنگ آهن نداشت. کروپ قراردادهای مجرمانه ی خود را در اختیار ایران گذاشت و به بستن قرارداد سرمایه گذاری و مشارکتی که حافظ منافع ایران باشد، یاری کرد. از این گذشته کروپ کارشناسان فنی خود را در صورت نیاز، همواره به سرعت در اختیار ایران می نهاد. این گونه همکاریها در شرایطی صورت گرفت که روابط سیاسی ایران و آلمان صمیمانه بود و مدیریت شرکت ملی صنایع فولاد ایران را اشخاص کارآمدی (نخست محمدرضا امین، سپس فرخ نجم آبادی، و در پایان داوود اردبیلی) به عهده داشتند. ایران هنوز هم سهام کروپ را در اختیار دارد ولی نحوه ی همکاری کنونی آن با شرکت کروپ روشن نیست.

۱۰۵- وام به انگلستان به دو شرکت دولتی گاز و آب و مجموعاً ۱۲۰۰ میلیون لیره بود که می بایست در سه قسط سالیانه، هریک به مبلغ ۴۰۰ میلیون لیره، پرداخت شود. ولی گویا فقط قسط اول پرداخت شد. از سال بعد، به رغم خوشبینیهای آغازین، ریخت و پاشهای بی حساب، دولت را دچار گرفتاری مالی و کمی بعد ناچار کرد از نواز بازارهای خارجی وام بگیرد.

از عجایب این که دولت کویت که آن همه زحمت می کشید که تمام سهام کمپانیهای نفتی را در دست بگیرد، حالا دارد به آنها می گوید که از سهامی هم که گرفته ام، حاضرم هر چه بخواهید به شما برگردانم. این هم برای من یک معما است!

ملک حسین آمد و بعد از ظهر به اتفاق شاهنشاه به نوشهر رفت، به اتفاق ملکه عالیه، خواهر و دو فرزندش.

جمعه ۵۳/۵/۴

به نوشهر برای شرفیابی رفتم، صبح دو ساعت شرفیاب شدم، کارها تمام نشد. فرمودند، شب هم باش، فردا دوباره کار خواهیم کرد، چون بعد از ظهر تمام گرفتار پذیراییهای خارجی، مثل شرفیابی وزیر خارجه عمان و چند نفر آمریکایی و غیره بودند. اطاعت کردم. مسائل مهم مورد مذاکره راجع به بیچارگی نیکسون بود و این که موضوع [خلع] impeachment اونزدیک است و کمیسیون منتخب کنگره به زودی این رأی را خواهد داد و بعد چه خواهد شد.

ژیسکاردستن تلگراف بسیار گرمی در جواب تلگراف تبریک شاهنشاه به مناسبت ۱۴ ژوئیه کرده بود. با وصف این اجازه فرمودند رئیس شرکت نفت فرانسه که برای عقد قراردادی در لارستان به ایران آمده، افتخار شرفیابی حاصل کند! این شخص می خواست که در مورد خرید نفت و هم چنین اطلاعاتی که روسها درباره تحقیقات زیر آبی نفت از آنها می خواهند تا در بحر خزر استفاده کنند و هم چنین در مورد مشارکت فرانسه با ایران در [پخش فرآورده های نفتی] (down stream) مذاکره کند. فرمودند هیچ کدام احتیاج ندارد مرا ببینید.

مذاکره با سفیر شوروی را به عرض رساندم. فرمودند، خودش هویدا را دیده و پیشنهاد کرده که معاون وزارت سوخت آنها به ایران بیاید و البته از جریان مذاکره تلفنی من با او

که می گفت آخر ما که پرداخت ارزی داریم و من می گفتم به ما چه مربوط است، مدتی خندیدند.

گزارشی در باره جنگ قبرس که انگلیسها داده بودند، به عرض رساندم که ترکها در این جنگ به هیچ وجه به [هدفهای] objectives خود نرسیدند و بسیار بد و ناشیانه نقشه کشیدند و بسیار بد جنگ کردند و به هیچ وجه اطلاعات قبلی در مورد قوه مقاومت طرف نداشتند و به این جهت هست که پس از متارکه، هنوز قشون پیاده می کنند تا نقاط ضعف خود را پر کنند. عرض کردم، من از این گزارش خیلی خوشحالم. ولی دنیا که آن را نمی داند و به هر حال چیزی که در اذهان عمومی هست این است که اینها در این کار موفق شدند و حق باید داد که از لحاظ سیاسی تا حالا برد با آنهاست. دیگر شاهنشاه چیزی فرمودند.

شب مهمانی در خانه بیلاقی والاحضرت شاهدخت فاطمه پهلوی بود برای ملک حسین. بد نبود، خوش گذشت. شاهنشاه هم تشریف داشتند، ولی من زود به منزل برگشتم، چون بسیار خسته بودم.

شنبه ۵۳/۵/۵

باز هم صبح یک ساعت و نیم شرفیاب شدم، مقدار زیادی کارها را عرض کردم. دیگر چیزی باقی نماند. مسئله مهم مذاکره نشد، جز درباره کارمندان دولت که عرض کردم این اشخاص دور و دور بازی کن، برای دستگاه شما از دزد ها و منحرفین خطرناکترند. تصدیق فرمودند.

بعد مرخص شدم. خواستم به تهران برگردم، ملک حسین رسید، قدری با شاهنشاه صحبت کرد (چون ملامصطفی امروز صبح با او هم ملاقات کرده بود). شاهنشاه مرا احضار فرمودند و در حضور ملک حسین این اوامر را به انگلیسی به من فرمودند که اوهم وارد شود. فرمودند، همین الان برو سفیر آمریکا را احضار کن و به او بگو که

منابع مصری به ما می گویند ممکن است عراقیها بخواهند تغییر جهت سیاسی بدهند و با سایر برادران عرب خود راه بروند. ما (یعنی من و ملک حسین) این مطلب را قبول نداریم و فکر می کنیم که حالا چون عراقیها در زحمت افتاده اند این مسئله را عنوان می کنند. به محض رفع گرفتاری همان رویه سابق را خواهند گرفت. ما از آمریکا ییها می خواهیم که اولاً درباره این مسئله تحقیق بکنند و ثانیاً وقتی نظر ما برای آنها ثابت شد، خودشان مطلب را به مصریها بگویند که مصریها خیال نکنند ما prejudiced [مغرض] هستیم (البته گرفتاری عراق راجع به مسئله کرد است و اختلاف بین هیئت حاکمه آنها). من دیگر فوری به تهران برگشتم. بعد از ظهر تمام به ملاقات و کار گذشت. منجمه مصاحبه یک ساعت و نیم با مخبر مجله [فرچون] Fortune آمریکا داشتم.

کنفرانس ژنو مرکب از وزرای خارجه انگلیس، ترکیه و یونان کار خود را از سر گرفت. این کنفرانس به بن بست رسیده بود. معلوم می شود آمریکا ییها وساطت کردند و به ترکیه فشار آوردند که به رژیم غیر نظامی یونان (حکومت کارامانلیس) که مورد علاقه خود ترکهاست و هنوز چند روز بیشتر از عمر آن نمی گذرد، این همه فشار وارد نکنند و ترکها هم قبول کرده اند. وزیر خارجه انگلیس از دور نگری دو نفر همکار خود امشب سپاسگزاری کرد.

۵ مرداد ۱۳۵۳

پیشوای بزرگ من،

به محض مراجعت، غلام میکلاس را احضار کرد و مقتضای رأی انور مبارک را در مورد عراق به او ابلاغ نمود. او از من سؤال در باره این که در کمیسیون مشترک ایران و آمریکا نماینده ایران که خواهد بود (گویا انصاری^{۱۶} با سفیر در این خصوص مذاکره کرده باشد) از طرف سفیر داشت، و دیگر این که تاریخ آمدن کیسینجر کی باشد بهتر است؟ غلام جواب داد:

در قسمت اول خواهم پرسید و هر چه مقتضای رأی انور همایونی باشد، به شما جواب خواهم داد. و در قسمت دوم به سفیر هم گفتم، که فکر می‌کنم اواخر اکتبر بهترین موقع باشد، چون موبک مبارک سوّم اکتبر مراجعت از خاور دور می‌کند و اگر انصاری هم نماینده ایران باشد، اوایل اکتبر تا نیمه دوم اکتبر در صندوق پول بین المللی در آمریکا گرفتار خواهد بود. باوصف این، همه این مسائل را روشن می‌کنم و به شما جواب قطعی خواهم داد.

عرض دیگر غلام در خصوص مخبر مجله Fortune است که امروز غلام را دیدم. مذاکراتی در مورد برنامه روزانه شاهنشاه و طرز کار شاهنشاه و برنامه‌های کشوری شاهنشاه و غیره تاجایی که غلام می‌توانست با او گفت. ولی او یک مطلبی را می‌گفت که تا حدّی غلام به او حق می‌دهد. می‌گفت، مجله من چنان که می‌دانی، مورد مطالعه سرمایه دارهای بزرگ و هم چنین سناتور ها و محافل مسؤول و اشنگتن می‌باشد. گو این که خواننده زیاد ندارد، ولی مؤثر است. به این جهت هم من نزدیک یک ماه است که در این جا مشغول جمع آوری اطلاعات گوناگون می‌باشم ولی به نظرم می‌رسد این اطلاعات ابدأ [انسجام] coherence ندارد، یعنی یک روح باید در آن دمیده شود و آن هم زیارت شاهنشاه می‌باشد. این مطلب را غلام صد درصد قبول دارد و این بیچاره راست می‌گوید! حال بسته به امر و نظر مبارک همایونی است که چه اهمیتی به او می‌دهند. باید به عرض خاکپای مبارک برساند که اردشیر هم قبلاً استدعای شرفیابی او را کرده بود و به عرض مبارک رسانده بود که این مجله مؤثر می‌باشد. به خود او هم گفته که امکان زیادی دارد که شرفیاب شود. غلام به او گفت، شاهنشاه ایام تعطیل خود را می‌گذرانند و این امر بسیار مشکل است. یا شانس می‌آوری که بازم با آن که ایام تعطیل است، به شما اجازه مرحمت شود که این افتخار را حاصل کنی و اگر این اجازه مرحمت نشد، من اجازه می‌گیرم که به سؤالات شما تا آن جا که بتوانم جواب بدهم و آن چه که نتوانم از خاکپای همایونی بپرسم. دیگر بسته به امر و نظر مبارک خواهد بود.

فلاح به عرض خاکپای مبارک می‌رساند، با توجه به این که به رؤسای شرکتهای نفتی آمریکا و انگلیس (آن دونفر) اجازه شرفیابی مرحمت شده و توقعات فعلی فرانسویها از خاکپای مبارک، آیا اجازه مرحمت نخواهد شد که رئیس شرکت نفت فرانسه ولو برای چند دقیقه، افتخار شرفیابی حاصل کند، به خصوص که بعضی مطالب او جالب است و در فرانسه هم روزنامه‌ها نوشته‌اند که آمده است کسب افتخار شرفیابی حاصل کند. این است که غلام مجدداً جسارت می‌ورزد و مطلب را به عرض خاکپای همایونی می‌رساند.

باتمام قلب پابوس است غلام خانه زاد- علم

یکشنبه ۵۳/۵/۶ تا دوشنبه ۵۳/۵/۷

تمام در دفتر یا منزل کار کردم و واقعاً صدها نفر ملاقات کننده را پذیرفتم. چون مردم می‌دانند من در تهران هستم، روی سر من ریخته‌اند و هرکسی به جوری و به طرفی می‌کشد. تمام فعالیت من صرف امور خصوصی مردم است. شاید یک دهم در این دو روزه کار مملکتی نبود. جای تعجب است که امروز صبح سفیر انگلیس را پذیرفتم و به جای مذاکرات سیاسی تمام صحبت [معامله] business کرد که گرچه اقلام بسیار مهمی است، ولی ابداً ارزش ذکر ندارد. از جمله طرح شهرسازی عباس آباد است که به انگلیسها واگذار شده بود و طرح بسیار بزرگی است، حدود یک میلیارد پوند. حالا مثل این که نمی‌توانند چنان که تعهد کرده بودند، پول تهیه کنند. می‌گویند پول را دولت ایران به شهرداری تهران بدهد، ما هم شریک می‌شویم. عریضه به شاهنشاه عرض کردم که جواب با تلفن مرحمت کردند.

از اخبار مهم جهان باز همان تقویت هرچه بیشتر قوای ترک در قبرس که گویا به سی هزار نفر رسیده و سختگیری آنها در کنفرانس صلح ژنو می‌باشد. گویا به هر صورت انگلیسها بی میل نباشند که ترکها در آن جا برای سرکوبی احتمالی کمونیستها به شدت تقویت شوند. حالا البته وزیر خارجه انگلیس دارد میانجیگری می‌کند! و امشب در اخبار بود که امیدی به فاز اول مذاکرات می‌رود.

مسئله دیگر هم تسریع سقوط نیکسون است که دیگر کاملاً به سرآزیری افتاده و حتی امشب باز یک [مورد] case دیگر بر علیه رشوه گیری و دزدی وزیر خزانه داری سابق او جان کانالی^{۱۰۷} که بسیار مرد قوی و بزرگی بود در دادگاههای آمریکا فاش شد.

چون بد آید هرچه آید بد شود یک بلا ده گردد و ده صد شود

در تلگرافی که در جواب تبریک شاهنشاه، نیکسون مخابره کرده، مشاهده می شود که چه قدر به التماس افتاده است و وضع بسیار بدی دارد.^{۱۰۸}

سه شنبه ۵۳/۵/۸

باز هم به پذیرایی گذشت و کارهای مختلف. سفیر چکسلواکی را پذیرفتم و باز هم صحبت [معامله] business بود. مسئله عجیبی است همه حرفها روی معاملات است! اما امروز لااقل یک کار عمومی انجام دادم. نهار مهمان خواهرم فاطمه خزیمه علم بودم. بالأخره موضوع سرپرستی خانواده افرادی را که به علت حمل مواد مخدر اعدام می شوند با خواهرم که رئیس خیریه فرح پهلوی می باشد و واقعاً سرش برای این کار های خیر دردمی کند، حل کردیم. خدا عمرش بدهد. درست است که علیاحضرت شهبانو امر صادر فرموده اند، ولی باید یک کسی صمیمانه دنبال این کار برود. تا حالا

۱۰۷- جان کانالی John Connally نخست عضو حزب دموکرات و به عنوان فرماندار تکزاس در هنگام کشته شدن کندی در دالاس، همراه او بود و زخمی شد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۸ گروهی به نام دموکراتهای هواخواه نیکسون برپا ساخت و در دوره دوم ریاست جمهوری نیکسون، وزیر خزانه داری شد. در تاریخ مورد اشاره در یادداشت، متهم شد از شرکت Dairy Associates که انحصار پخش شیر را در تکزاس داشت، رشوه گرفته است. اگرچه این پرونده به جایی نرسید، ولی به حیثیت او لطمه زد. اصولاً شهرت به بی مرامی و رشوه گیری داشت. شاه را خوب می شناخت و همواره می ستود.

۱۰۸- پیام نیکسون به دنبال این یادداشت آمده است.

July 16, 1974

" Your Imperial Majesty:

Your message of concern of July 10 was most kind and I wish to thank you for your thoughtfulness. Your Majesty's abiding friendship has always been a source of inspiration to me.

I want to add, too, that I have read with interest Your Majesty's thoughtful messages with regard to my missions to the Middle East and the Soviet Union and the role that both our nations have to play in developing a framework for lasting peace. I very much appreciated your sharing your views with me in this timely way and want you to know that I look with great satisfaction on our close personal relationship.

With warm regards,

Sincerely,

Richard Nixon "

۲۵۰ نفر اعدام شده اند و خانواده آنها سرگردانند. حتی فکر می‌کنم خانواده اعدامیهای چندسال قبل را نتوانیم پیدا کنیم. این جانکاه ترین صحنه‌هاست که هفته‌ای لااقل یک دفعه، صبح جلوی منزل من یک عده زن و بچه بی سرپرست شیون و ناله دارند و تا مغز استخوان من می‌سوزد. چند نفر از اینها را به چند نفر از دوستان پولدارم تحمیل کرده‌ام، ولی دیدم با این کارها بار ما به جایی نمی‌رسد. این است که استدعا کردم علیاحضرت توجه بفرمایند و فرمودند و امروز حل شد. بسیار خوشحالم.

بد نیست بنویسم وقتی من نخست وزیر بودم و پانزدهم خرداد بلوای ایران پیش آمد و دوستان نفر کشته شدند، تقریباً خانواده هشتاد و پنج نفر آنها را بلافاصله پیدا کردیم و از همان تاریخ برای آنها شهریه برقرار کردم. و باز بد نیست که بنویسم بعضی از همان دوستان و وزرای من که در روزهای سخت بلوا به قول معروف پیش خانه را به پس خانه باخته بودند، در جلسات بعدی هیئت دولت مرا منع می‌کردند که این کار جایزه دادن به خیانت است و نباید چنین کاری کرد! نمی‌توانم مردم را متهم بکنم، اما شاید به خیال این که با این حرف موجبات رضایت خاطر شاهانه را فراهم می‌کنند، حال آن که نمی‌دانستند که درست برعکس است.

بعد از ظهر شاهنشاه با ملک حسین تشریف آوردند. ملک حسین رفت. در فرودگاه چند نفر شرفیاب شدند، از جمله مهندسین سازمان عمرانی کیش. بعد من یک ساعتی شرفیاب بودم، فقط کارهای فوری را عرض کردم، مطلب مهمی گفتگو نشد.

عرض کردم، سفیر انگلیس به برگشت کنستانتین به یونان امیدوار است. فرمودند من که به آمریکاییها خیلی فشار آوردم. عرض کردم، علیاحضرت ملکه پهلوی از شاهنشاه گله مند هستند. فرمودند معنی ندارد، از چه گله دارند؟ عرض کردم به هر حال مادر است، هرچه خواست باید کرد. فرمودند، دفعه دیگر که بیایم، دیدنشان می‌روم. عرض کردم، سفیر پاکستان پیش من آمده، از اعلیحضرت همایونی دعوت می‌کند که زمستان به آن جا تشریف ببرید. بعد هم نسبت به تجمع قوای هند و افغانستان در مرزهای پاکستان خیلی

اظهار نگرانی می‌کند. بعد هم عرض می‌کند تمام تقاضاهای لیبی را برای همکاریهای نظامی محض خاطر اعلیحضرت همایونی رد کردیم. شاهنشاه لبخندی زدند. عرض کردم آیت الله شریعتمداری از قم رفت به مشهد. من به استاندار گفتم نباید از او دیدن کند، معاون خود را بفرستد کافی است. فرمودند، نه! عیبی ندارد، بگو دیدن او برود. از اخبار مهم جهان این که کنفرانس ژنو در مورد قبرس به نتیجه رسید، جای تعجب بود که روسها خواستند وسیله شورای امنیت مداخله بکنند و به این کنفرانس ناظر بفرستند، در صورتی که طبق قرار علیحده یونان و ترکیه و انگلیس تضمین کننده استقلال قبرس می‌باشند. وضع نیکسون باز هم روبه تنزل است. حالا به او ایراد می‌گیرند که چرا کامبوج را بی‌رحمانه بمباران کرده است. بمباران کامبوج هم وارد قضیه و اثر گیت شده است. شاهنشاه پیام مهمی برای استقرار حاکمیت مطلق ایران بر صنعت نفت دادند که در روزنامه‌های مهم درج شده است.^{۱۰۹}

پنجشنبه ۵۳/۵/۱۵ تا شنبه ۵۳/۵/۱۲

از پنجشنبه ۱۰ مرداد تا شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۳ در رامسر کنفرانس تجدید نظر در برنامه پنجم بود که شاهنشاه مرتباً هر روز از نوشهر تشریف آوردند و عصری به نوشهر مراجعت می‌فرمودند. ارقام و اعداد به نظر ما سرسام آور می‌آید. به قدری درشت و بزرگ است که حساب از دست می‌رود. خلاصه آن که دو سال قبل، برنامه پنجم را در حدود ۲۴ میلیارد دلار بستیم و حالا آن را به حدود ۶۸ میلیارد دلار (البته با بخش

۱۰۹- پیام شاه، به مناسبت روز نفت، یادآور شد که «امروز سیاست ما از یک سو در جهت ایجاد تعادل صحیح بین بهای نفت و بهای سایر فرآورده‌های صنعتی که ایران و سایر کشورهای تولیدکننده ناچار به خرید آنها می‌باشند، استوار است و از سوی دیگر مبتنی بر استقرار یک توازن معقول و عادلانه بین قیمت این ماده انرژی زا و سایر منابع انرژی زا می‌باشد.»

خصوصی) رساندیم، یعنی دولتی حدود ۴۲ میلیارد دلار و بخش خصوصی در حدود ۲۶ میلیارد دلار.

من یقین دارم دوره محمد رضا شاه دوره طلایی تاریخ ایران در ۲۵۰۰ سال تاریخ سلطنتی ما خواهد بود. ماشاءالله چه هوش و تیز بینی و واقع بینی و آینده نگری دارند. خداوند یک گوهری به قیمت خیلی بالاتر از همه ثروتها به ملت ایران اعطاء فرموده است که انشاءالله به زودی از ما نگیرد. خوب است و نخواهد گرفت. برای این مرد انسان هر چه بکند کم کرده است.

در فرمایشات شاهنشاه یک مسائلی را اشاره فرمودند، منجمله این که ترورهای دو سال قبل را مربوط به مذاکرات نفت فرمودند. من خصوصی در خارج جلسه پرسیدم آیا شاهنشاه دلائل قاطع دارند؟ فرمودند، نه! ولی یک مسائلی است که به دل مردم می‌نشیند، ما هم بی دلیل تمام نیستیم. من درگیری خودم را با انگلیسها وقتی که پدرم فوت شد، در زمان آخر جنگ دوم و این که آنها می‌خواستند به من وکیل تحمیل کنند و من زیر بار نمی‌رفتم و بالأخره حزب توده را به جان من انداختند و باز هم من، با مخارج گزاف موفق شدم حرف خودم را به کرسی بنشانم و کاندیداهای خودم را از بیرجند و سیستان به وکالت برسانم عرض کردم. خیلی بادقت گوش کردند، چون جلسه بسیار خوب و خوش دوسه نفری بعضی بعد از ظهرها می‌داشتیم. این دفعه الحمدالله شاهنشاه خوشحال و راضی از همه چیز بودند.

دوشنبه ۵۳/۵/۱۴

با آن که عصری جشن مشروطیت است، به شمال رفته ام. صبح دو ساعتی شرفیاب شدم، تمام کارهای جاری را عرض کردم، با وصف این تمام نشد. امر فرمودند عصری ساعت ۵ برگرد. باز هم یک ساعتی شرفیاب بودم تا تمام شد. امشب نتوانستم به مجلس بروم،

چون شب هم در منزل مهدی شیبانی،^{۱۱۰} دوست من و استاندار سابق، در شاه چشمه^{۱۱۱} مهمانی همه ساله است که شاهنشاه تشریف می‌برند. دیگر برگشتن به تهران و مراجعت خیلی خسته کننده می‌شد. به وسیله نامه به رئیس مجلس تبریک گفتم ولی دیشب به مجلس سنا رفتم.^{۱۱۲} نخست وزیر هم در مهمانی امشب بود. پس از خاتمه پذیرایی رئیس مجلس، با هواپیما به نوشهر آمد.

در شرفیابی امروز مطلب مهم سیاسی گفتگو نشد. گزارشی [سیا] CIA درباره طرز نفوذ روسها در افریقا داده بود، به عرض رساندم. شاهنشاه سؤال فرمودند، انعکاس کثفرانس رامسربین مردم چه بود؟ عرض کردم بسیار عالی. چیزی که هست مردم این ارقام را نمی‌توانند درک بکنند، به علاوه به زبان ساده هم به آنها گفته نمی‌شود که قابل درک باشد. حتی خود من هم در جلسه گیج شده بودم، چون ریال را به تومان و تومان را باید به دلار برگردانیم. تازه ارقام آن قدر بزرگ بودند که در ذهنم درست نقش نمی‌بست. شاهنشاه خندیدند. عرض کردم، یک مطلب دیگر که همه این برنامه‌ها را برای مردم قابل فهم می‌کند، سرویسی است که باید به مردم داده شود. انفلاسیون که هست و مردم از گرانی رنج می‌برند، اغلب سرویسیها هم خوب کار نمی‌کنند. مردم می‌گویند شاهنشاه این همه پول تدارک دیده و این همه نقشه‌ها آماده دارند، پس چرا این کارهای کوچک انجام نمی‌گیرد؟ قدری فکر فرمودند و دیگر چیزی فرمودند. بعد فرمودند، خوب ما که حتی خود مردم راهم به علت تنبلی [فاسد] corrupt خواندیم، در این باره چیزی

۱۱۰- مهدی شیبانی در دولت علم، معاون نخست وزیر و سرپرست سازمان جهانگردی بود. مدتی نیز استاندار مازندران شد.

۱۱۱- شاه چشمه (در حدود بیست کیلومتری جنوب چالوس) را شاه به شیبانی بخشید. رضا شاه در آن جا ساختمان کوچک و زیبایی، در جنگل در کنار رودخانه چالوس ساخته بود.

۱۱۲- جشن مشروطیت را نخست مجلس شورای ملی و شب بعد از آن مجلس سنا جشن می‌گرفت.

نمی‌گویند؟ عرض کردم، خیرا هیچ کس حرفی ندارد، چون یک حقیقت است. شاهنشاه فرمودند، وقتی انسان منتظر آراء مردم نباشد (منظور انتخاب رئیس جمهور) هر چه مصلحت کشور است می‌تواند بگوید. عرض کردم، همین طور است و اتفاقاً در انگلیس هم یک مردی که اسمش خاطر مرفه است در مجلس لرد ها گفته است بهتر است کشور ما هم به صورت حکومت فردی صالح اداره شود، شاید از این بلا تکلیفی و بدبختی‌های یابیم. فرمودند، عجب است! عرض کردم، ولی روزنامه تایمز پدرش را در آورده، محال است در کشورهایی که طعم دموکراسی را چشیده اند، چنین پیش آمدی بشود. فرمودند، یعنی هرج و مرج ادامه یابد؟ عرض کردم، هرج و مرج است و به حقیقت ذلت و بدبختی هم خواهند افتاد، ولی دست از آزادی بر نمی‌دارند. حالا ما شانس آورده ایم که شخصی مثل اعلیحضرت همایونی قدرت فائده و مطلق است که واقعاً خیر خواه و از خود گذشته و فنا در راه وطن می‌باشید، همیشه این طور پیش نمی‌آید. و این واقعاً عقیده قلبی من است، نخواستم به شاه تملق عرض کنم.

بعد قدری راجع به وضع نیکسون گفتگو شد. باز هم شاهنشاه معتقدند که یک نقشه معین دارد او را می‌کوبد، نه این که قضیه واترگیت تنها باشد. عرض کردم، در بنگلادش سیل آمده و تلفات زیادی وارد کرده، کمکی نمی‌فرمایید؟ فرمودند برود از مسکو بگیرد. عرض کردم، سفیر فرستاده، خود مجیب الرحمن هم که استدعای شرفیابی کرده. فرمودند، هنوز زود است که ما اقدامی بکنیم. قدری در خصوص موشکهای condor صحبت شد که از فاصله هفت میلی به هدف به طور افقی اصابت می‌کند. فرمودند، آمریکاییها از فاصله شصت میلی هم اخیراً ساخته اند که خیلی دقیق و مؤثر است (با هواپیما پرتاب می‌شود) ولی گویا روسها از فاصله ۱۲۰ میلی هم درست کرده و حتی شنیده ام به عراق هم از آنها داده اند.

شب در مهمانی خوش گذشت. در گوشه‌ای با شاهنشاه صحبت‌های ماهرویان مختلف را می‌کردیم. گزارش سفیر پاکستان را هم که باز روسها و هندیها در بلوچستان تحریک

می کنند و قشون هند در مرز کشمیر تجمع می کنند، عرض کردم، و عرض کردم بوتو استدعا دارد به آن جا تشریف ببرید. فرمودند یک وقتی در زمستان خواهد بود. عرض کردم چون در سفر استرالیا از هند هم بازدید می فرمایید، اگر اجازه فرمایند قبل از آن، تاریخ تعیین شود که چه موقع به پاکستان تشریف می برید. چیزی نفرمودند.

سه شنبه ۵۳/۵/۱۵ و چهارشنبه ۵۳/۵/۱۶

در منزل و اداره کار کردم، خیلی سنگین و شدید. هم ملاقاتها و هم ابلاغ اوامر شاهانه را به دستگاههای مختلف، چه وسیله دفتر مخصوص و چه مستقیماً خودم، ابلاغ کردم. معمولاً کارهای مربوط به دولت وسیله دفتر مخصوص ابلاغ می شود و امور مربوط به سیاست خارجی و خارجیها و خارج کشور مستقیماً وسیله خودم. مگر آن چه که باید رسماً وسیله وزارت خارجه باشد که در آن صورت به وزارت خارجه می نویسم که آنها رسماً عمل بکنند.

از اخبار مهم جهان اعتراف نیکسون به گناهان است. یعنی چاره‌ای نداشت، پس از آن که نوارها را ناچار شد بر اثر رأی دیوان عالی تسلیم دادگاه بکند، دیگر همه چیز برملا می شد. بیچاره نیکسون می خواست بزرگترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا باشد، به این جهت هم در کاخ سفید برای همه مذاکرات خویش نوار گذاشت که برای [آینده] posterity و تاریخ ضبط شود. دیگر به نظرم راهی جز استعفا باقی نمی ماند و خواهد رفت.

خبرهای داخلی خودم یک عروسی در خانواده بود. دختر همشیره خانم مجدداً عروسی کرد. همان روز من هم دو ساعتی با یک دختر خانم ایرانی ملاقات داشتم که خیلی خوب بود. ولی روز چهارشنبه که به خانم علم گفتم می خواهم تنها به اروپا بروم و قدری استراحت کنم، باز تأثر معمولی و معمول شروع شد. ولی من خیلی جدی جواب دادم که همین است که هست. می خواهید قبول کنید، می خواهید جدا شوید. معنی

ندارد که دم شما به دم من همیشه گره خورده باشد! اما باید بگویم که خودم ناراحت شدم. اخیراً حالی پیدا شده که نمی‌خواهم به احدی زیان برسانم و هیچ کس را ناراحت نکنم. این ندای وجدان من است. علت هم این است که چند سال است وزیر دربار می‌باشم. پس از چند ماهی که وزیر دربار بودم، با خود اندیشیدم که من شب و روز همدم شاهنشاه، بزرگترین و مقتدرترین شاهنشاهان ایران، هستم. می‌توانم با یک کلمه خانواده‌ای را آباد کنم یا برباد بدهم. پس باید بدی و خباثت از ذات من ریشه کن بشود، یعنی چنان پاک و صاف باشم که بد هیچ کس را نخواهم و روی این امر تمرین کرده‌ام. جز برای مصالح شاهنشاه و کشورم، عرضی نمی‌کنم و باید بگویم حتی فکری نمی‌کنم. همه را خوب می‌بینم و خوب می‌دانم و نمی‌خواهم بد خواه احدی باشم، شکر خدا را توفیق یافته‌ام.

اگر بر علیه طرز کار دستگاهها عرضی می‌کنم، برای این است که می‌ترسم خدای نکرده چنین وضعی ما را برباد دهد و حیف است، خیلی هم حیف است. این هم وظیفه و ندای وجدان است و گرنه چیزی نمی‌گفتم. به هر صورت بد هیچ کس را نمی‌خواهم.

آیین ماست سینه چو آینه داشتن

کفر است در طریقت ما کینه داشتن

پنجشنبه ۵۳/۵/۱۷

صبح کار کردم. ظهر به دشت ناز، ملک والاحضرت شاهپور عبدالرضا، نزدیک ساری رفتم که از شاهنشاه مهمانی کرده بودند. الحق جای خوبی ساخته اند و از لحاظ کشاورزی هم باید بگویم [آباد تمام عیار] fully developed می‌باشد. خیلی عالی است. تمام ایران باید این طور باشد. لااقل زراعتهای بزرگ باید این طور باشد. البته ۲۸۰۰ هکتار بیش نیست، ولی ایشان زحمت کشیده اند. بیست سال پیش که من رئیس املاک شاهنشاه بودم، املاک را بین زارعین تقسیم می‌کردیم، این قطعه را که مخروبه بود و زارع نداشت، شاهنشاه به ایشان مرحمت کردند. من در این جا مگر قرقاول شکار کرده

بودم. خانم ایشان والا حضرت پری سیما، دختر مرحوم زند، هم بسیار خانم خانه داری است. پذیرایی در حد اعلا بود و مهمان هم بسیار زیاد من جمله نخست وزیر هم بود. من با نخست وزیر رفتم و برگشتم. خانم علم با من آمد، البته با قیافه بسیار گرفته و ناراحت. به هر حال معلوم شد سختگیری من اثر خود را کرده است. و گرنه قهر می کرد و نمی آمد. همه تفریح کردند، ولی من باز یک ساعت و نیم بعد از ناهار شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. شاهنشاه مرحمت زیاد دارند. مقداری هم گفتگوهای مختلف می فرمایند که کار به درازا بکشد و کس دیگر مزاحم شان نشود. اتفاقاً این مسئله باعث گله اغلب اشخاص شد، من جمله نخست وزیر که بعد از من او را فقط برای بیست دقیقه پذیرفتند. قدری هم علیاحضرت گله فرمودند. در عرایض امروز مطلب مهمی نبود. بعضی اوامر فرمودند که همان جا در مورد کارها به نخست وزیر بگویم و حل کنم. این کار را کردم. فقط ضمن عرایض، عرض کردم، رئیس حزب مردم، بدبخت عامری، عرض می کند مقرری ما را دولت بریده، من که پولی ندارم که چرخ حزب را بگردانم. فرمودند، البته باید برد. ایشان که ادعا می کنند بین مردم اکثریت مطلق دارند، بروند پولشان را هم از مردم بگیرند. من عرض کردم، بدبخت اگر این ادعا را هم نکند، پس چه بکند؟ انتقاد که نمی تواند بکند، دست کسی را هم که نمی تواند بگیرد و کمکی به کسی بکند، این حرف را هم نزنند؟ هر اقلیتی ناچار است این حرفها را لااقل برای دلخوشی بگوید و بدجوری خندیدم. حس کردم شاهنشاه خوششان نیامد. دیگر نتوانستم دنباله حرفم را بگیرم، درز گرفتم.

بعد دست شاهنشاه را بوسیدم و اجازه گرفتم که به اروپا بروم. فرمودند بالأخره تنها می روی یا با خانم علم؟ عرض کردم تنها می روم ولی بعد پیش من خواهد آمد.

سرتاها شاهنشاه و شهبانو و نخست وزیر و والا حضرت پری سیما و من سر یک میز بودیم صحبت از وضع نیکسون و پادشاه یونان بود که چه طور شد به جای آن که او را

فوری برگردانند، مراجعتش را به آراء عمومی گذاشتند؟ شاهنشاه عقیده دارند که آمریکاییها او را نمی خواهند.

جمعه ۵۳/۵/۱۸

در منزل تمام به کار گذشت. فقط ظهر یا نوه ام قدری شنا کردم. بچه‌ها و نوه‌ها تمام پیش من بودند. خانم علم در حال کدورت و قهر بود ولی به هر حال در همه چیز شرکت می کرد.

دیشب نیکسون استعفا داد و فورد رئیس جمهور شد. اولین رئیس جمهوری است که در تاریخ آمریکا استعفا می دهد و فورد که رئیس جمهور شده، اولین رئیس جمهوری است که قبلاً به علت سناتور بودن وضع او از هر لحاظ چک شده است! مردم او را مرد درستکار و شریفی می شناسند. محافظه کار و دست راستی است.

تلگراف تبریکی به فورد تهیه کردیم، با تلفن برای شاهنشاه خواندم. در مورد این که بگوییم، برای نگهداری صلح جهانی مثل ما قبل خود، یا illustrious ما قبل [درخشان] خود، یا eminent ما قبل [برجسته] خود، موفق شوید، یا این تعارفات را اصولاً حذف کنیم، دوسه دفعه با تلفن با نوشهر با شاهنشاه صحبت کردم. بالأخره به علت توجه به وضع داخلی آمریکا و ناراحتی که اغلب مردم از [دستگاه اداری] administration نیکسون دارند، قرار شد این تعارفات را حذف کنیم. ولی شک نیست که نیکسون در سیاست خارجی بسیار قوی بود. در چین و شوروی و خاور میانه به موفقیت‌های چشمگیر رسید که دنیا بعداً قضاوت خواهد کرد. مرد با تجربه و گردن کلفتی بود.

عصری سفیر آمریکا دیدنم آمد. مدتی در این باره گفتگو کردیم، متن نطق استعفای نیکسون را داد. هم چنین طرحی که کیسینجر برای کمیسیون مشترک همکاری ایران و آمریکا می دهد (کیسینجر طرحی داده که خیلی مسائل را شامل می شود...). شرحی که مربوط به راست گرای عراق قبلاً نوشته بودم، ضمن یک گزارش تأیید کرد و خیلی

عجیب است. عریضه مفصلی به شاهنشاه عرض کردم و همه مذاکرات و این گزارشات را تقدیم داشتم.

باز هم در منزل کار کردم. خانم علم سواری رفت، من نرفتم. نه به علت قهر بلکه به علت آن که کار زیاد داشتم. ساعت ۱۰ و نیم شب سفیر آمریکا مجدداً تلفن کرد که همین الان یعنی درست سه ساعت و نیم پس از مراسم تحلیف، پیامی از رئیس جمهور جدید برای شاهنشاه آمده است که چون اولین پیام رئیس جمهور جدید و بعد هم حائز کمال اهمیت است میل دارم خودم به تو بدهم. گفتم البته بیاید. ساعت ۱۱ آمد. پیام بسیار گرم و حاکی از رعایت همه تعهدات آمریکا نسبت به دوستان آمریکا بود و عرض ادب و احترام فوق العاده نسبت به شاهنشاه. رئیس جمهور البته با راهنمایی کیسینجر این پیام را فرستاده است. سفیر بسیار خوشحال و شنگول بود که چنین ژستی از طرف رئیس جمهور شده است که سه ساعت پس از تحلیف تلگراف می‌رسد. گفتم، البته حائز نهایت اهمیت است، اما فکر می‌کنم از ریزه کاریهای کیسینجر باشد. خندید، اما گفت به هر حال هر چه هست حاکی از اهمیتی است که کشور من به کشور شما و شاهنشاه شما می‌دهد. تصدیق کردم. دیدم ژست فوق العاده‌ای شده، سفیر هم شنگول است یک شامپانی باز کردم تا نصف شب گیلاسی به سلامتی وجود مقدس شاهانه و گیلاسی به سلامتی رئیس جمهور جدید نوشیدیم و تا نصف شب حرف زدیم.

باری نیکسون مغلوب شد. به نظر من مغلوب اصول شد و هیچ جریان پشت پرده، چنان که شاهنشاه تصور می‌فرمایند، در کار نبود. قدرت آمریکا و ممالک دموکراتیک همین چیزهاست. البته آثار ثانوی تأخیری در همه امور دارد. چنان که واقعاً در یک ساله اخیر بدبخت نیکسون را فلج کرده بود و دیگر او در هیچ گفتگو و مذاکره، از پرستیژی برخوردار نبود. ولی قدرت دموکراسی همین است. چرچیل در خاطراتش می‌گوید هیچ طرز حکومتی را پرعیب تر از حکومت دموکراسی نیافتم و هیچ حکومت بهتری را هم از دموکراسی نتوانسته‌ام بیابم. حرف بزرگی است. در حکومت صدر اسلام هم وقتی عمر

در مسجد راجع به یک امری صحبت می کرد، یکی از اعراب به پا خاست و به او گفت ای خلیفه مسلمین، من حیث یک نفر مسلمان به تو می گویم که اگر کج رفتی ما با شمشیرهای کج خود (شمشیرهای عربی) تو را راست خواهیم کرد (یعنی به راه مستقیم خواهیم برد). در کشور من شانس آورده ایم که تنها فرد راست شاخص، شخص رئیس مملکت است و به این جهت با سرعتی خارق العاده به جلو می رویم و قدرت مطلقه او را گردن می نهیم (یعنی من که با رغبت این کار را می کنم چون راه بهتری نمی بینم) و این کلمات را هم برای تملق نمی نویسم، چون سالها پس از مرگ من منتشر می شود. ولی از حکومت مردم بر مردم فاصله زیادی داریم، و نمی دانم به چه صورت این عیب مرتفع خواهد شد و کشور بر پایه و اصول مستحکم قرار خواهد گرفت. حالا فرض این است (یعنی فرضیه شاهنشاه) که چون کارگر در کارخانه شریک است، چون زارع صاحب ملک خودش است، و چون انجمن دهات و خانه های انصاف و غیره و غیره در همه، مردم شریک هستند، پس یک نوع مشارکت همگانی در کارها هست و این خود یک نوع جهت گرفتن به طرف دموکراسی است. به عبارت دیگر اقتصاد دموکراتیک، اولین سنگ بنای حکومت دموکراتیک است. این در جای خود صحیح است. ولی در جایی که دولت در جواب اقلیت می گوید چه بخواهید و چه نخواهید، من بودجه سال آینده و بودجه های سالهای آینده را هم به مجلس خواهم آورد و اقلیت نتواند حتی ادعای توفیق در انتخابات را بکند باید تصدیق کرد که خیلی دور از این مرحله هستیم.

شنبه ۵۳/۵/۱۹

تنها در هواپیما در راه ژنو هستم. دوست عزیز من مهندس علینقی اسدی و دوست عزیز دیگرم صادق عظیمی در ژنو منتظر من می باشند. عظیمی را آن قدر دوست دارم که برادر می دانم. دوست من هم از پاریس امشب به لوزان پیش من خواهد آمد. هنوز باور نمی کنم که این امر تحقق یافته باشد، با آن که در هواپیما با سرعت هزار کیلومتر در

ساعت به سوی این سرنوشت (البته به ظاهر و گرنه خدا می‌داند!) می‌روم.

It is too good to be true!

یکشنبه ۵۳/۵/۲۰

یکی چنان که در آینه تصوّر ماست

هزارنقش برآرد زمانه و نبود

دیشب چنان که منتظر بودم، دوستم وارد شد. اسدی هم این جا بود. شب بسیار خوش گذشت. صبح دیر وقت از خواب برخاستیم. دوست من پس از صبحانه گفت امروز یکشنبه است تلفنی به مادرم بکنم، چون حال ندارم بود. به انگلیس تلفن کرد و از آن طرف از مادرش شنید که پدرش همان دقیقه مرده است! بازی چرخ عجیب است. من پس از یک سال باید بتوانم ده روز مرخصی دلخواه بروم و به این صورت بیفتد! باری، فوری او را به لندن فرستادم و خودم تنها ماندم و تا امروز ۵۳/۵/۲۴ که قرار است برگردد تنها ماندم، چون حوصله ولگردی ندارم.

رندی و خراباتی در عهد شباب اولی

چون پیر شدی حافظ، از میکده بیرون رو

پریروز در یک مغازه این جا دختر خوشکلی دیدم، قرار شد بیاید با من شام بخورد. سر شب تلفن کرد که نمی‌تواند بیاید. من هم به او یان [Evian] به قمار رفتم گو این که قمار را دوست ندارم، ولی اتفاقاً زیاد بردم!

با وصف این از این آزادی که دارم لذت می‌برم. چه نعمت بزرگی است که فرقر و پرسش جلوی انسان نباشد! به مطالعه آفاق و انفس مشغولم و درختهای قشنگ را تماشا می‌کنم. اما باید بگویم که اروپا دیگر به من کیفی نمی‌دهد، زیرا مردم در سطح مادی خیلی پایین هستند، یعنی در مادیات غوطه ورنند و از معنویات هیچ خبری نیست.

از اخبار مهم جهان همان مسئله نیکسون بیچاره و روی کار آمدن فورد و موضوع قبرس است که ترکها شدیداً پافشاری نسبت به تجزیه قبرس به دو منطقه ترک نشین و یونانی نشین دارند و هر آن ممکن است جنگ بین ترکیه و یونان در بگیرد. یک اشتباه نیکسون

و یک اشتباه دولت سرهنگها در یونان، خطّ تاریخ را عوض کرد. اما به قول تولستوی، شاید اینها بازیچه تاریخ و جبر زمان هستند، نه سازنده تاریخ. از اخبار داخلی ما این که در ترکیه با عراقیها به مذاکره نشسته ایم و در عین حال در مرز به ما تجاوز می کنند، و از اخبار خارجی دیگر این که هنوز هم سیمون پدر سوخته وزیر خزانه داری آمریکا در پایین آوردن قیمت نفت پافشاری دارد و نقشه می کشد. فعلاً که از شاهنشاه ما که قیادت اوپک را برعهده دارند، هم او و هم غلام حلقه بگوشش، زکی یمانی، شکست خورده اند، تا ببینیم چه می شود. حالا می خواهد به خیال خودش صلح را به اعراب برگرداند که در عوض، آنها قیمت نفت را تقلیل بدهند.

شنبه ۵۳/۶/۹

ساعت یک امروز صبح از پاریس وارد تهران شدم. صبح که برخاستم و قصد شرفیابی داشتم، معلوم شد شاهنشاه برای بازدید مانور لشکر گارد تشریف برده اند. خیلی افسوس خوردم که من نمی دانستم و نرفتم، چون این مانور را بسیار دوست می دارم. در کاخ سعدآباد ماندم تا شاهنشاه نیم بعد از ظهر تشریف فرما شدند. دست مبارکشان را بوسیدم. بی نهایت اظهار مرحمت کرده و فرمودند فردا صبح بیا که مرا مفصل ببینی، حالا دیر شده خیلی هم کار دارم.

بعد از ظهر وزیر مختار شوروی (سفیر در مرخصی است) تلقین کرد که کار فوری دارد. وقت دادم، منزل آمد با آن که در منزل رفت و آمد، به علت ورود من، بیش از حد معمول بود، او را چند دقیقه دیدم. گفت قراری سفیر در پیشگاه شاهنشاه داده بود که یک سفر خصوصی به مسکو تشریف فرما شوند، آمده ام به عرض برسانم که تاریخ ۱۸ تا ۲۰ نوامبر مناسب می باشد. این دعوت خصوصی است و شاهنشاه تنها (بدون شهبانو) تشریف خواهند داشت. بعد قدری متفرقه صحبت کردیم، من جمله صحبت حل شدن مسئله قیمت گاز پیش آمد. او اظهار خوشوقتی کرد که بالأخره با اوامر صریح شاهانه

مطلب حل شد. من گفتم باید خیلی هم قدر بدانید، چون باز هم این قیمت از قیمت بین المللی یک سوّم پایین تر می باشد.

شب سر شام رفتم. صحبت مهمی نبود، فقط صحبت از بزرگی و عظمت رضا شاه کبیر و در عین حال شوخ طبعی ایشان بود. شاهنشاه می فرمودند با آن که در خارج ایشان خیلی خشن می نمود، ولی در باطن شوخ طبع بود. با ادا در آوردن از امراء ارتش که شخصاً انجام می دادند، شخصاً هم قاه قاه می خندیدند و می گفتند یک وقتی که ما در رشت ساخلو بودیم، جنده های رشت به ما می گفتند تو که فرمانده سبید سواری، یک قدری ابرو بینداز! ... (من این یادداشت را در رامسر می نویسم).

یکشنبه ۵۳/۶/۱۰

صبح سر صبحانه شاهنشاه شرفیاب شدم. مطالب عقب افتاده، بسیار زیاد بود، دو ساعت تمام به عرض رساندم. البته سعی داشتم که شاهنشاه را خسته نکنم، در ضمن عرایض مطالب مطلوب یا مطالب خنده داری عرض می کردم. یک ربعی هم والا حضرت همایونی و والا حضرت فرحناز و علیرضا و لیلا آمدند، قدری بازی کردند. والا حضرت همایونی با سگ ها به صورت خشنی بازی می کردند یعنی آنها را با دمشان به هوا می پراندند، به نظرم می خواستند به این صورت جلب توجهی بکنند. شاهنشاه خوششان نیامد و ایشان را با قدری اوقات تلخی منع کردند، والا حضرت کمی خجل شدند.

امروز مطلب سیاسی مهمی مذاکره نشد. موضوع دعوت شوروی را عرض کردم، فرمودند، بین اگر با آمدن رئیس جمهور ایتالیا تقارنی پیدا نکند، خواهم رفت، عرض کردم، نمی کند، فرمودند، پس جواب مثبت بده. ضمناً فرمودند، فکر می کنم سیاست روسها فرق کرده باشد، چون آنها اصرار می کنند که ما به آنجا برویم. در مصر سر خورده اند، در افریقا سر خورده اند، فقط برای آنها به ظاهر عراق و سوریه مانده که به آنها هم قلباً مطمئن نیستند، ناچار می خواهند با ما نزدیکتر بشوند و دست از تحریکات

بردارند. عرض کردم انشاءالله. عرض کردم، در قبرس هم علیرغم پشتیبانی آمریکاییها از یونان، اول به کمک ترکها آمدند و بعد راهشان را عوض کردند. فرمودند البته همین طور است.

نامه‌ای از سفیر شاهنشاه در رباط آمده بود که به نظر مبارکشان رساندم.^{۱۱۳} فرمودند همین که استنباط کرده، عیبی ندارد. عرض کردم، سابقاً به من فرمودید اگر دلت می‌خواهد به آن جا برو. چون من این طور هوسها ندارم، بروم چه کار بکنم؟ اگر کاری می‌بود یک حرفی، حالا بروم بگویم چی؟ این طور تعبیر شده. فرمودند، عیبی هم ندارد که چنین تعبیر بشود. مرد که^{۱۱۴} باز با شیخ زائد (حاکم ابوظبئی) اعلامیه امضاء کرده و به جای خلیج فارس، خلیج عربی گذاشته اند. فرمودند به جای فردا، امشب بعد از تشریفات افتتاح استادیوم برای المپیک آسیایی، به رامسر می‌رویم. عرض کردم اطاعت می‌کنم. ظهر به منزل رفتم، مطلب را که به خانم علم گفتم، باز مجلس کربلا شد و نهار را بر من و خودش زهر مار کرد. خودش که نهار نخورد! بر فرض ماخواستیم خانم بازی کنیم، امشب و فردا چه فرقی دارد؟ عصر مراسم افتتاح هفتمین دوره بازیهای المپیک آسیایی برگزار شد. بسیار آبرومند بود. این یادداشتها را در رامسر می‌نویسم. امشب من

۱۱۳- نامه‌ی عباس نیری سفیر ایران در مراکش درباره‌ی سفر علم به مراکش است و تأکید شده که دعوت از علم از سوی شخص سلطان حسن است و نه وزیر دربار او (ژنرال مولای حفیظ). نیری می‌افزاید که «روابط ایران و مغرب که انعکاسی از روابط ذات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت ملک حسن دوم و دربار شاهنشاهی و دربار مغرب می‌باشد، گرمی و صمیمیت خود را، لااقل تا آن جا که برای بنده قابل فهم و درک است، از دست داده و از آن می‌ترسم موضوع عدم قبول دعوت اعلیحضرت از طرف جناب عالی آن را به مرحله‌ای برساند که مورد نظر جناب عالی نباشد».

۱۱۴- اشاره به سلطان حسن پادشاه مراکش.

برخلاف تصور خانم علم تنها هستم ولی از این تنهایی و آسودگی و آزادی لذت فراوان می برم.

دوشنبه ۵۳/۶/۱۱

امروز چند دقیقه قبل از جلسه در اتومبیل بین ویلا و کاخ در حضور شاهنشاه بودم.^{۱۱۵} مردم بطور خیلی ساده سر راه نسبت به شاهنشاه اظهار احساسات می کردند، خیلی طبیعی و عالی بود. عرض کردم، ملاحظه می فرمایید مردم کوچه و خیابان نسبت به شما چه می کنند؟ فرمودند، خوب احساسات دارند، چه باید کرد؟

بعد مذاکره بر سر ساده لوحی آمریکاییها پیش آمد. فرمودند، احضق کنیدی به من می گفت آخرین شانس ایران دکتر امینی^{۱۱۶} (نخست وزیر اسبق قبل از من) و آخرین شانس یونان کارامانلیس است.^{۱۱۷} یعنی در حقیقت می خواست که ما نظر او را نسبت به امینی بدانیم. حالا بین امینی چه غلطی کرد که اگر گذاشته بودم ادامه بدهد، کشور را به ورشکستگی می کشاند. کارامانلیس هم که ناچار شده به علت حماقت آمریکاییها و بر سر کار آوردن یک حکومت نظامی بر علیه خود آمریکاییها قدم کند و چاره ای هم ندارد ولو این که دردش غیر از این بخواهد. عرض کردم، صبر و حوصله و تدبیر و مال اندیشی شاهنشاه بر همه مشکلات و خطرات فائق آمد. فرمودند، هر چه به آمریکاییها گفتم، رژیم نظامی در یونان پیشرفت ندارد و روی آن این همه حساب نکنند، به

۱۱۵- شاه برای کنفرانس سالانه آموزشی به رامسر آمده بود. منظور از ویلا و کاخ مورد اشاره، ویلای محل اقامت شاه و کاخ مرمر کوچکی است که در کنار هتل رامسر قرار دارد.

۱۱۶- نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم صفحه های ۳۵-۳۳.

۱۱۷- کنستانتین کارامانلیس، میان سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۶۳، به استثنای دو دوره ی کوتاه، نخست وزیر یونان بود. تلاش او برای اصلاح نظام سیاسی کشور و محدود ساختن اختیارات شاه (همانند تجربه ی دکتر مصدق در ایران) با مخالفت دربار و شکست رو به رو شد.

خرجشان نرفت که نرفت. عرض کردم، رژیم دموکراسی آن جا هم که خیلی تودرتو شده بود و پادشاه عقل درستی ندارد. فرمودند، بلی او گافهایی کرد، ولی مسلم است در یونان دیکتاتوری نظامی کاری از پیش نمی برد. بعد جلسه کنفرانس آموزشی تشکیل شد. ماشاءالله شاهنشاه باچه دوربینی و وسع نظر مسائل را مورد بحث قرار می دادند. من قلباً لذت بردم. بعد از ظهر نمایندگان مصر و عربستان شرفیاب شدند. یعنی رئیس سازمان اطلاعات عربستان (کمال ادهم)^{۱۱۸} و پرنس سعود^{۱۱۹} که گویا ملک فیصل میل دارد به جای زکی یمانی رئیس شرکت نفت آن جا بگذارد، هم چنین [محمد اشرف مروان] نماینده مصر که حامل پیامی از طرف سادات بود. به قراری که شاهنشاه می فرمایند، اینها (مصر و عربستان) اصرار دارند بگویند که عراق می خواهد به تدریج خودش را از زیر یوغ شوروی خلاصی بخشد. خدا کند که چنین باشد. البته این مطلب از طرف آمریکا بیا هم تأیید می شود، اما خیلی با احتیاط، یعنی مطلب امروز و فردا نیست.

باز من تنها هستم و بسیار خوشم که تنها هستم. به کارهایم می رسم و گاهی با دوستان تخته می زنم.

سه شنبه ۵۳/۶/۱۲

گذاشتم شاهنشاه استراحت کامل بفرمایند و ابداً مزاحم نشدم. کار مهمی هم نبود. خودم هم تمام پیش از ظهر کنار دریا گذراندم، البته تنها. با آن که هوا سرد بود شنا کردم،

۱۱۸- شیخ کمال ابراهیم ادهم (متولد ۱۹۲۸) از نخستین دانشگاه دیده های عربستان سعودی است (ویکتوریا کالج اسکندریه و ترینیتی کالج کمبریج). وی برادر یکی از همسران ملک فیصل و مشاور سیاسی او بود. شریک تجارتي او عدنان قاشقچی بود.

۱۱۹- سعود فیصل در آن تاریخ قائم مقام زکی یمانی در وزارت نفت و منابع معدنی بود و سپس وزیر خارجه شد. وی خواهرزاده ی کمال ادهم است که نقش سرپرست شاهزاده سعودی را به عهده داشت. سعود فیصل دارای لیسانس اقتصاد از دانشگاه پرینستون است.

یعنی با امواج خروشان و سرد بازی کردم و لذت بردم. اگر ناراحتی روحی نداشته باشم
سرمانمی خورم.

بعد از ظهر هم شاهنشاه دوسه مصاحبه با روزنامه نویسهای استرالیایی که به زودی به آن
جا تشریف خواهند برد داشتند و چند تن از وزرا و نخست وزیر را پذیرفتند، من باز هم به
گردش و بطالت گذراندم...

چهارشنبه ۵۳/۶/۱۳

امروز آخرین جلسه کنفرانس آموزشی رامسر در پیشگاه همایونی بود. من قطعنامه را این
جا می گذارم، به راستی انقلابی است، اما چه جور دولت موفق بشود آن را پیاده کند،
این دیگر با خداست. به هر صورت اوامر شاه در حد اعلائی اعتلائی کشور ماست. خدا به
شاه عمر بدهد.

از خصیصه های این کنفرانس حضور چند نفر دبیر و استاد آزاد بود که سمتی در کار
کنفرانس نداشتند و برای اظهار نظر آمده بودند و امروز موقعی که صحبت از حقوق
معلمین و ارتباط آن با حسّ وطن پرستی پیش آمد، با شاه به محاجّه برخاستند (البته با
ادب) و من لذت بردم از این همه آقای و تحمل و روشن بینی شاه و حقیقتاً دردم دعا
کردم. دیگر این که این قطعنامه را دیشب در کمیته اجرایی نوشته بودند و همان دیشب
نخست وزیر و وزیر علوم و وزیر آموزش به عرض شاهنشاه رسانده بودند و تصویب آن
را گرفته بودند و امروز وقتی شاهنشاه جویا شدند که آقایان نظری نسبت به آن دارند یا
نه، جواب عرض شد که هیچ کس آن را ندیده است. خیلی باعث تعجب شد و شاهنشاه
فرمودند لابد وقت نبودا در صورتی که ساعت ۸ دیشب آن را ملاحظه فرموده بودند و تا
ساعت ۱۰ صبح امروز وقت بود که لااقل در یک جلسه نیم ساعتی هم که شده آن را به
اطلاع اعضاء کنفرانس برسانند. این است ترتیبی که دولت حتّی با طبقه [زبده] elite
عمل می کند. آن وقت می خواهند این مردم خودشان را در کار ما شریک و سهم بدانند

و به کشور و به کارشان علاقمند باشند. این تازه طرز عمل با طبقه ممتاز است (یعنی ممتاز از لحاظ دانش)، وای به حال مردم. با مردم به صورت دولت غالب با مردم کشور مغلوب عمل می کنند. راستی عجیب است. در مجلس هم هر وزیری حاضر می شود فقط تکیه کلامش این است که به عرض رسیده و تصویب شده است. دیگر شما غلط زیادی نکنید. تازه این را به اعضاء حزب اکثریت می گویند، تکلیف اقلیت که معلوم است. یا این صورت می خواهند حسن احترام به کشور و علاقه به سرنوشت خود در مردم به وجود آورند. یاللعجب.

مدتی هم راجع به حسن وطن پرستی معلمین و ارتباط آن با حقوقات بحث شد. در آخر جلسه شاهنشاه تأکید در پیاده کردن این برنامه فرمودند که امیدوارم بشود، چون خیلی عالی است.

[دنباله یادداشت به همان تاریخ ۱۳/۶/۵۳ است. معلوم است که شاه و علم از رامسر به تهران باز گشته اند.]

بعد از ظهر سفیر آمریکا دیدنم آمد. می گفت [مالکوم والوپ] Wallop^{۱۲۰} نماینده کنگره که شاهنشاه فرموده اند او را نخواهم پذیرفت، دوست فورد می باشد (شاهنشاه می فرماید مگر وقتی مثلاً عیسی مبارکی نماینده بلوچستان به آمریکا می رود فوری رئیس جمهور او را می پذیرد؟) به عربستان سعودی رفته، ملک فیصل و زکی یمانی را ملاقات کرده است. حالا اگر شاهنشاه را زیارت نکند و در کنگره فقط بر له عربستان حرف بزند بسیار بد می شود، مخصوصاً برای من بسیار بد می شود. در ایران هم جز

۱۲۰- مالکوم والوپ، سناتور ایالت وایومینگ بود و نفوذی در کنگره نداشت. شاید شاه از این امر آگاه بود و به همین جهت علاقه ای به پذیرفتن او نشان نمی داد.

شاهنشاه کسی نیست که بتواند با او حرف بزند (و البته درست می گوید). استدعا دارم او را بپذیرند.

پرسید آیا پرنس سعود و کمال ادهم آمده اند؟ گفتم اشخاصی که آمدند نمی دانم کی بودند؟ گفت مروان نماینده مصر چه طور؟ گفتم شاید آمده باشد. فهمید که نمی خواهم حرف بزنم. گفت به هر صورت منظور این است که در عالم همکاری که با یک دیگر داریم، در این جریانات اگر خدمتی از دستم برآید بکنم، نه این که ما از یک طرف اقدام بکنیم شما از طرف دیگر. گفتم مطالب شما را به شاهنشاه عرض خواهم کرد. گفت مدتی است شاهنشاه را زیارت نکرده (از وقتی که من رفته بودم). گفتم چرا؟ گفت یک حقیقتی به تو می گویم. شاهنشاه توسط کالاهان رئیس [سیا] CIA در این جا پیامی فرموده بودند که باعث تعجب من شد و آن این که گویا [هلمز] Helms سفیر آمریکا سیاست نفتی ما را درک نمی کند و به واشینگتن توضیح صحیح نمی دهد. چون کالاهان مرد نفتی نیست، عین دیکته شاهنشاه را به من داد و من به واشینگتن به کیسینجر گفتم. معلوم می شود وقتی اردشیر زاهدی با کیسینجر ملاقات کرده، گزارش نادرستی به شاهنشاه داده است که با حقیقت وفق نداشته و ندارد، به جهت این که عین مذاکرات اردشیر و وزیر خارجه ما برای من فرستاده شده (با آن که این کار معمول نیست و نمی خواهم که تو به شاهنشاه عرض کنی که آن را شنیده یا دیده ای). ولی برای تو می خوانم و خواند. آن این است:

مسئله قیمت نفت وضع اقتصاد دنیا را برهم زده و دنیا را به کساد و ورشکستگی می کشاند. من می خواهم در این زمینه با شاهنشاه صحبت کنم، اما همان طور که شاهنشاه فرموده اند، این مسئله باید در کادر بزرگتری که همه عوامل اقتصادی و عرضه و تقاضای کالا و محاسبات قیمت مواد اولیه را دربر می گیرد بحث شود (یعنی همان چیزی که خود شاهنشاه فرموده اند). من نمی خواهم جسارتی کرده و به شاهنشاه فشاری وارد بیاورم و هم چنین نمی خواهم که خدای نکرده اعلیحضرت همایونی احیاناً در مقابل

فشار تسلیم کسی بشوند و این مقاومت شاهنشاه همیشه درس بسیار خوبی برای روسها هم بوده است و خواهد بود. اما واقعاً می‌خواهم با اعلیحضرت همایونی صحبت کنم که راه حلی بیندیشیم و یکی از مسائل مهمی که در تهران مذاکره خواهم کرد همین خواهد بود. من به دوستی ایران احترام می‌گذارم و می‌دانم که وجود شخص شاهنشاه چه قدر در این منطقه مؤثر است و ایشان چه قدر علاقمند می‌باشد که ثبات و امنیت و آرامش در این منطقه دنیا حفظ شود.

این بود خلاصه مذاکرات و من نمی‌دانم که اردشیر چه به شاهنشاه گزارش داده که چنین پیامی به من فرموده اند. بعد گفت که شاهنشاه در این منطقه دنیا [هم آهنگ کننده] coordinator هستند. یکی از دوستان او پرسیده بود [هم آهنگ کننده] coordinator چه جور آدمی است. گفت کسی است که balls ها را در هوا نگاه می‌دارد بدون آن که balls balance خودش به هم بخورد! ^{۱۲۱} گفت نمی‌خواهم اردشیر را [ناراحت] hassle کنم و اصلاً نمی‌خواهم این مطالب به شاهنشاه عرض شود، ولی اردشیر به جای آن که گاهی هم بعضی حرفها را گوش کند دائماً حرف می‌زند. البته لحن گله آمیز داشت. ویسکی دیگری به او تعارف کردم، قبول کرد و باز هم نشست و مدتی تعریف از جریان مراسم افتتاح بازیهای المپیک آسیایی کرد. مثل این است که می‌خواست این مطالب را از دل من دریاورد. بعد گفت کیش را دیدم، کی مرا بیرجند می‌بری؟ گفتم حالا از پیشگاه شاهنشاه اجازه می‌گیرم، شاید وقتی که به سلامتی به استرالیا تشریف ببرند.

۱۲۱- نخستین balls به به معنای گوی و دومین به معنای بیضه مرد است [در یادداشت علم

balls balance به اشتباه bolds balance نوشته شده است].

پنجشنبه ۵۳/۶/۱۴

صبح شرفیاب شدم. مطالب سفیر امریکا را به تفصیل عرض کردم، فرمودند علت آن که گفته بودم سفیر امریکا حرفهایم را نمی فهمد، این بود که وقتی کیسینجر اردشیر را دیده، گفته است که من از مذاکراتی که سفیر امریکا با شاهنشاه ایران انجام داده است خرسند هستم. حتی گفته است I am satisfied چه طور ممکن است او از حرفهای من خوشحال و satisfied باشد در صورتی که من گفته ام قیمت نفت بالا نیست. دولتهای بزرگ اگر می خواهند قیمت نفت را پایین بیاورند، باید تا کس خود را پایین بیاورند. به علاوه شرکتهای نفت چرا این قدر باید منفعت بکنند؟ من این حرف را به رؤسای اکزان Exxon و شیل هر دو گفتم، چه طور ممکن است از حرف من کیسینجر که سعی در پایین آوردن قیمت نفت می کند راضی باشد؟ مگر آن که با عقیده من همراه باشد، که چنین چیزی نیست.

من عرض کردم که ممکن است وزیر خارجه خواسته اظهار تشکر بکند که شاهنشاه سفیر را پذیرفته اید و از این جهت اظهار خوشحالی کرده! این که اشکالی ندارد. به علاوه عرض سفیر در مورد اردشیر در نظر مبارک باشد که حرف زیاد می زند و کم گوش می کند. فرمودند بلی این را می دانم، خوب هم می دانم که چه قدر یاوه گو و پر حرف است. فرمودند به هر حال او را بخواه و مطلب را به او تفهیم کن (من خودم خیال می کنم شاهنشاه آن قدر در مورد قیمت نفت [وسواس] obsession پیدا کرده اند و آن قدر [حساس] sensitive هستند که خیلی زود در جهت فکر خودشان قضاوت می کنند، بدون این که جهات دیگر مطلب را که در این زمینه ها به عرض می رسد در نظر بگیرند. شاید هم اشتباه می کنم، چون شاه به قدری وارد به امور و تفهیم و درجه عالی است که به فکر ما نمی رسد).

در مورد نماینده عربستان و مصر فرمودند، به سفیر آمریکا بگو که اینها آمدند و هفته آینده وقتی خودش را می پذیرم در این زمینه به تفصیل گفتگو خواهم کرد.

مصریها مطالب امیدوار کننده و خیلی صریح و پوست کنده‌ای می‌گویند که انسان باورش می‌شود و من خیلی امیدوار شدم. و اما سعودیها آمده بودند که از بس در اعلامیه‌های خودشان اسم خلیج عربی برده اند، عذرخواهی بکنند (تعجب برای من است). ولی چون شاهنشاه فرمودند، البته به سفیر خواهم گفت. ولی فرمودند نماینده کنگره را نخواهم پذیرفت، برود [جمشید آموزگار] وزیر کشور را ببیند. او توضیحات کافی خواهد داد چون مسؤول کار اوپک ماست (من از این فرمایش و سختگیری شاهنشاه لذت بردم).

بعد مطالب دیگر صحبت شد. عرض کردم برای جشن اول مهر دانشگاه [تهران] که شاهنشاه تشریف ندارید، از والاحضرتها کدام یک بروند؟ فرمودند ولیعهد که هنوز کوچک است. من خواهرها و برادرها را عرض کردم. فرمودند نه هیچ کدام لازم نیست، شهناز برود. خیلی تعجب کردم و درعین حال خوشحال شدم، الحمدلله وضع این دختر در نظر شاه خوب شده است. عرض کردم قایق سریع السیر شاهنشاه وارد شد، درنوشهر حاضر است. فرمودند، فردا صبح جمعه اگر هوا خوب باشد خواهم رفت بینم! خیلی تعجب است که شاه برای دیدن قایقی تشریف ببرند که آن هم تفریحی است. البته خیلی عالی است و سرعتی در حدود ۱۵۰ کیلومتر دارد. شکر خدا را که شاهنشاه به این مسائل علاقمند هستند و گرنه با این کار زیاد تاکنون له شده بود یعنی لااقل این نوع [سرگرمی] hobby دارند. خوشبختانه به درختکاری و به زن هم علاقه دارند و جای شکرگزاری است. اما باز خوشبختانه به پول بی اعتناست و باز بدبختانه به حفظ جان خودش بی اعتناست.

بعد مرخص شدم ... بعد از ظهر در منزل تمام کار کردم.

ساعت ۱۰ شب خبر رسید که آیت الله شاهرودی که اخیراً شدیداً با بعضیهای عرق به مبارزه برخاسته بود، در نجف اشرف فوت شده است. فوری به شاهنشاه تلفن عرض کردم که باید تجلیل شود. فرمودند تلگراف به آیت الله خوانساری بنویس و از طرف ما

تسلیت بگو. به پسرش هم به نجف تلفن کن، دربار هم فاتحه بگذارد. تلگرافات را حاضر کردم، ولی برای این که معلوم باشد چه قدر باید در این زمان ما در این مسائل دقت بکنیم، چندین دفعه تصحیح فرمودند تا بالأخره ساعت ۱۱ به رادیو و تلویزیون دادیم. چون فی المثل آیت الله العظمی یا حضرت مستطاب عالی و یا حضرت تعالی یا مرجع تقلید عموم شیعیان یا یک عده شیعیان یا ضایعه بزرگ یا ضایعه جبران ناپذیر، تمام همه حساب دارد. چه باید کرد؟ ارکان مهم کشور ما مذهب شیعه اثنی عشری، زبان فارسی و رژیم سلطنتی است، به هر سه باید به یک جور توجه شود. متأسفانه تمام جوانانی که در رادیو کار می‌کنند و من این تلگرافات را دیکته می‌کردم که بخوانند، این کلمات را نمی‌توانستند بنویسند، مخصوصاً کلمه مؤلمه را نمی‌فهمیدند. گو این که فارسی نیست، ولی «دردناک» هم زبان آخوندی نبود که بتوانیم در تلگراف بنویسیم.

جمعه ۵۳/۶/۱۵

صبح دیر برخاستم. امروز خانم علم سر آشتی داشت! ولی تا ظهر گرفتار همین درگذشت آیت الله بودم و دستورات مقتضی می‌دادم. شاهنشاه برای دیدن قایق به شمال تشریف بردند ولی برای ناهار برگشتند. من سر شام و ناهار رفتم. عصری سواری رفتم خیلی خوب بود. دلم برای اسبم بسیار تنگ شده بود. دیدار عمیقی تازه کردیم. از اخبار مهم جهان ... مسئله عربستان سعودی است که به قول انور سادات خسارات مصر را در جنگ با اسرائیل جبران کرده و حاضر است پول اسلحه به مصر بدهد. البته معنی آن دادن پول به آمریکا است. عیبی ندارد، تا حالا روسها پنبه مصر را می‌خوردند، حالا آمریکا پول عربستان را از طریق مصر بخورد، بالأخره آدم ضعیف محکوم به این گونه دادن هاست.

شنبه ۵۳/۶/۱۶

ساعت ۸ صبح سفیر آمریکا دیدنم آمد و با من صبحانه خورد. او امر شاهنشاه را ابلاغ کردم. خیلی خوشحال شد که علت آن پیام شاهنشاه که حرفهای مرا نمی‌فهمید، ناراحتی شاهنشاه از او نبوده است. هم چنین در مورد آن نماینده کنگره پرسید، گفتم نمی‌پذیرند. خیلی ناراحت شد که جسارت کرده و اصرار ورزیده است. از من پرسید، به من راهنمایی کن چه جور اشخاصی را برای شرفیابی معرفی کنم. گفتم باید این نظرات را سفیر ما در آن جا بدهد. هر کس بیاید به طور اتوماتیک نمی‌شود شرفیاب شود. البته آنهایی که سابقاً دوستی با ایران دارند یا به دلیل خاصی به ایران می‌آیند، ممکن است به افتخار شرفیابی نائل شوند.

مقداری هم راجع به باران که به شدت می‌بارید صحبت کردیم که چه طور شده حالا در تهران باران زیاد می‌بارد. گفتم در این چند ساله بیش از ۱۵ میلیون درخت کاشته شده است و رطوبت هوا دیگر هیچ وقت از سی پایین نمی‌رود، در صورتی که سابقاً در تهران در تابستان از ۱۰ بالا نمی‌رفت، آن هم در باغ من، نه در جایی که درخت نداشت. باز هم از پیشرفتهای کشور صحبت شد.

بعد حضور شاهنشاه شرفیاب شدم. تفصیل ملاقات سفیر آمریکا را عرض کردم عرض کردم، سناتور اسپارکمن که جای فولبریت را برای ریاست کمیته خارجی مجلس سنا می‌گیرد، می‌آید. شاهنشاه در آن وقت تشریف ندارند، که را ببیند؟ (سفیر صبح پرسید). فرمودند نخست وزیر را ببیند، ولی کاش می‌گفتی که من اشخاص را به طور اتوماتیک نمی‌پذیرم، مگر قبلاً دلیلی بگویند یا خودمان بخواهیم، مثلاً اسپارکمن^{۱۲۲} را که همیشه

۱۲۲- جان اسپارکمن، سناتور آلاباما، از متفقدترین سناتورهای آمریکا و مردی دلپذیر بود. یک بار، هنگامی که آدلای استیونسن Adlai Stevenson از سوی حزب دموکرات، علیه آیزنهاور، نامزد ریاست جمهور شد، اسپارکمن را نامزد معاونت خود کرد.

دوست ایران بوده است، اگر بودم می پذیرفتم. عرض کردم اتفاقاً عیناً به همین صورت به سفیر گفتم.

باز هم از قایق خودشان که دیروز ملاحظه فرموده بودند تعریف فرمودند. شکر خدا را که شاهنشاه به این مسائل علاقمند است و گرنه هم ایشان له می شدند و هم ما له می شدیم.

مدتی راجع به قوانین اخیر هیئت امناء دانشگاهها عرایض کردم که مشکلاتی تولید می کند. او امری فرمودند.

بعد کارهای آستان قدس رضوی را عرض کردم. نقشه کاخ ملک آباد را که می خواستم برای شاهنشاه بسازم، رد کردند. فرمودند کاخ می خواهم چه کنم؟ منزل ساده بسازید.

راجع به مذاکراتی که با سفیر آمریکا در مورد سه پایه اصلی حکومت ایران کردم که شیعه و زبان فارسی و سلطنت است، شاهنشاه فرمودند ولی متأسفانه شیعه‌ها پیروز هستند.

در عراق کاری از پیش نمی برند، در لبنان همین طور و در ایران هم هر چه توده‌ای داشتیم از بین شیعه‌هاست. در صورتی که بین اهل تسنن کمتر هستند. بین زردشتی‌ها هیچ، حتی

تاکنون بین بهایی‌ها هم یک توده‌ای پیدا نشده. عرض کردم تعداد را شاهنشاه در نظر بگیرید، معلوم است از عدّه زیاد بالأخره چند نفر منحرف پیدا می شود. ولی در عراق

و سوریه و لبنان چه عثمانیها و چه انگلیسها و فرانسه‌ها دائماً سنی‌ها را تقویت می کردند که اختلاف بین آن کشورها و ایران باقی بماند. فرمودند این درست است، پس چرا در

لبنان وقتی قرار شد از هر ملیتی یک نفر مسؤول (رئیس کشور، رئیس دولت و رئیس مجلس) تعیین بشود باز شیعه‌ها کاری از پیش نبردند.^{۱۲۳} عرض کردم متفرّق بودند.

فرمودند حالا هم که صدر آمده و اول ما او را تقویت کردیم بعد تو سرخ از کار درآمد

۱۲۳ این جمله علم آشفته است. به جای ملیت مذهب باید نوشت. از این گذشته در تقسیم بندی مقامهای سیاسی لبنان، ریاست مجلس از آن شیعیان است.

و آدم دورویی شد. دیگر عرضی نکردم، ولی عرض کردم به هر حال این هفتاد میلیون آدم اطراف که شیعه هستند شاهنشاه را شاه خود می‌دانند و این مسئله کوچکی نیست. فرمودند این صحیح است.

پرسیدند نطق‌های من در استرالیا و نیوزلند حاضر شده؟ عرض کردم در دست اقدام است. فرمودند، دقت کنید که به هیچ وجه از پیشرفتهای چشمگیر ایران سخنی نرود. ما نباید این حرفها را بر زبان بیاوریم، خودشان می‌فهمند و حس می‌کنند، اگر بگوییم، کوچک می‌شویم. عرض کردم کاملاً صحیح است و ابداً چنین نظری نیست، چون سابقاً هم همیشه چنین امر را فرموده‌اید.

فرمودند نماینده عربستان سعودی که آمده بود، راجع به قیمت نفت هم مذاکره شد. این راهم به سفیر آمریکا بگو. عرض کردم دیروز که فقط موضوع نام خلیج عربی را فرمودید مایه تعجب چاکر هم شد که برای همچو مطلبی یک میسیون نمی‌آید. ولی جسارت دانستم پرسم و سؤال بیشتری بکنم. شاهنشاه لبخندی زدند و موضوع تمام شد، ولی من خیال می‌کنم آمدن نماینده عربستان سعودی، آن هم رئیس سازمان اطلاعات آن و بعد پسر ملک فیصل و نماینده مصر توأم، باز هم باید برای مذاکرات دیگری باشد که به نظر من میانجیگری بین ما و عراق است و شاهنشاه چیزی به من نفرمودند. باز هم نخواستم جسارت کنم و پرسم.

بعد از ظهر تمام کار کردم....

سرشام رفتم مطلب مهمی نبود. تمام صحبت از مسابقه واترپولو [دربازیه‌های آسیایی] که ایران اول شد و ۱۱ مدال طلا به دست آورد دور می‌زد. علیاحضرت شهبانو خیلی خیلی احساساتی و خوشحال بودند. ولی شاه مثل اقیانوس، آرام است.

یکشنبه ۵۳/۶/۱۷

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری اداری عرض شد. بعد عرض کردم کنفرانس رامسر، بازیهای آسیایی و این که امر فرمودید بچه‌ها به استاد یومها مجاناً بروند، و بعد هم قضیه عراق حسن ناسیونالیسم عجیبی در مردم ایجاد کرده و همه جا سرود ملی می‌خوانند. خوب است شاهنشاه بدون اطلاع به استاد یوم ورزشی تشریف ببرند. فرمودند فکر خوبی است، ترتیب کار را بده.

عرض کردم دیشب سرشام والاحضرت شهناز به من فرمودند که اول مهر به جای شاهنشاه نمی‌توانم بروم، چون ناچارم برای معالجه دندانم به اروپا بروم. فرمودند آری به من هم گفت. بچه بی عقل عجیبی است. فقط تحت تأثیر پسره، شوهر خودش، می‌باشد و هیچ از خودش تصمیم ندارد، خوب چه باید کرد؟ همین است! و این مطلب را خیلی با تأسف فرمودند که من غصه خوردم. عرض کردم جای شکرش باقی است که به حمدالله زندگیشان روی غلطک افتاد. فرمودند بلی این شده، حالا بگو به جای ایشان شمس برود.

بعد مرخص شدم. به کارهای جاری رسیدم، منجمه اغلب روءسای بلوچ را دیدم که دستگیرم شود تیر اندازی به حاجی کریم بخش سعیدی نماینده چاه بهار از طرف چه دستجاتی صورت گرفته است.^{۱۲۴} (اورا نزدیک حاجی ده یک هفته قبل یعنی همان روزی که من از اروپا برگشتم زدند، خوشبختانه تیر به پایش گرفته و نمرده ولی او هم

۱۲۴- کریم بخش سعیدی از طایفه ی بلیدی (ساکن شهرستانهای چاه بهار و ایرانشهر)، سه دوره نماینده مجلس، نخست از ایرانشهر و سپس از چاه بهار بود. تیر اندازی به سوی او به علت رقابت‌های طایفه ای، به دست بلوچهای ناراضی که در عراق تعلیمات چریکی دیده بودند، صورت گرفت. سوء قصد کنندگان در منطقه‌ی آهوران که زیر نفوذ طایفه‌های لاشاری و مبارکی ست، پنهان گردیدند ولی پس از چندی با همکاری سران این دو طایفه دستگیر شدند.

یک نفر از جمله کنندگان رازد و خیلی شجاعت به خرج داد). مطلب مهمی دستگیرم نشد.

بعد از ظهر پیام همایونی را در مورد مبارزه با بیسوادی در کمیته مزبور خواندم. بعد خودم به احوالپرسی سعیدی رفتم. نیم ساعتی هم در بیمارستان با او صحبت کردم. او معتقد است طایفه لاشاری^{۱۲۵} باعث این پیش آمده اند.

از اخبار مهم جهان امشب خبر عفو نیکسون وسیله پرزیدنت فورد است. خیلی شهامت و مردانگی نشان داد، بارک الله. فکر می‌کنم قدری زود عمل کرد، هنوز افکار عمومی آمریکا حاضر به قبول این امر نخواهد بود. دیگر جمع شدن وزرای دارایی کشورهای اروپایی و آمریکا و ژاپن در پاریس که به صورت محرمانه انجام گرفت، ولی معلوم است که برای مقابله با بحران اقتصادی اروپا و به طور کلی دنیا و مقابله با گرانی قیمت نفت و انفلاسیون و ثابت کردن نرخ ارزهای اروپایی است.

دوشنبه ۵۳/۶/۱۸

صبح شرفیاب شدم، نسبتاً طولانی ولی تمام صحبت برسر سلامتی وجود مقدس اعلیحضرت بود. به من فرمودند طحالم بزرگ شده و باز هم کهنیر شدیدی بیرون زده ام، تا هنگام رفتن اروپا هم هنوز سه ماه باقی مانده، خوب است باز دکتر ژان برنار را بگویی بیاید مرا ببیند. نمی‌دانم این چه قضیه ایست. من خیلی یگه و غصه خوردم. چون شاه ماشاءالله تحمل زیاد دارد و تا چیزی ایشان را ناراحت نکند ظاهر نمی‌کنند. اما فوری جلوی تأثرات خودم را گرفتم و عرض کردم چیزی نیست. ولی یک نکته را به شاهنشاه عرض کنم که وقتی در ژوئن امسال برای چک آپ به پاریس رفتم، ژان برنار به طور

۱۲۵- این طایفه در روستاهای لاشار دربخش بمپور (شهرستان ایرانشهر) زندگی می‌کنند و در بلوچستان جنوبی نفوذ دارند.

خصوصی به من گفت که شما دارید با مزاج شاه بازی می کنید. دکتر فلینگر اتریشی که همه ساله اعلیحضرت همایونی را معاینه می کند، یک شارلاتان به تمام معنی است و دکتر ایادی هم خیلی از مراحل طب پرت است، گو این که به حمدالله مزاج شاه سالم است ولی این طور هم سرسری گرفتن، کار صحیحی نیست. من در پی فرصتی می گشتم که این مطالب را عرض کنم، حالا هم یقین دارم چیزی نیست ولی اگر اجازه فرمایند ژان برنار و میلیز هر دو را به عنوان معالجه خودم احضار کنم. فرمودند بکن. بعد مفصل عرض کردم که این بار شدید که روی شانه اعلیحضرت است مزاج شما را خیلی حساس کرده و از آن گذشته، این همه دوا و ویتامینهای جورواجور که میل می فرمایید صحیح نیست. من از خودم احساس می کنم که این [تنش] tension پدر سوخته چه اثری در انسان می گذارد، برای اعلیحضرت که مسلم است چیست ولی به روی خود نمی آورید. احساس می کردم که شاه درست گوش می کند و به آن چه عرض می کنم، توجه دارند. باری مدتی در این زمینه صحبت کردم.

عرض کردم خدا خواسته که باز بعضی سرگرمینها از قبیل زن بازی و درختکاری و علاقه به ماشین و هواپیما و این قبیل کارها دارید، و گرنه خیلی زودتر این آثار و علائم بروز می کرد. و من که باکمال میل موجبات تفریح شما را فراهم می کنم برای این است که خودم هم از انصراف از کارها خیلی راحت می شوم و از تانسینوم کم می شود و احساس نشاط می کنم. به این جهت میل دارم سه چهار ساعتی که به گردش می روید یا با اتومبیل و هواپیما و قایق گردش می کنید جای راحت و خیال جمع و دور از اغیار و حتی راحت از قیافه های ما باشید. اما باید عرض کنم که شاهنشاه در نظر داشته باشید که سن ما به جایی رسیده که بیشتر از مجالست زن لذت ببریم نه از فلان عمل. این کار لزومی ندارد، گاه گاهی اگر پیش بیاید، چه بهتر! اگر نشد، نشد، بی جهت به خودتان فشار نیاورید که این آثار را در پس دارد. خیلی خیلی توجه به عرایض من کردند.

بعد در خصوص بلوچستان و اغتشاشات کوچکی که در آن جا پیش آمده صحبت کردیم. عرض کردم، فکر نمی‌کنم از حدود اختلافات طایفه‌ای بالاتر باشد، با وصف این عمیقاً تحقیق می‌کنم. فرمودند خیلی دقت کنید که ممکن است انگشت افغانها و روسها و هندیها همه در کار باشد. عرض کردم اطاعت می‌کنم.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر کار کردم و به سفارت بلغارستان رفتم. چون در جشن ۴ آبان رئیس جمهور آنها به سفارت ما آمده بود، ما هم باید در جشن ملی آنها حاضر شویم.

سه شنبه ۵۳/۶/۱۹

صبح شرفیاب شدم. باز هم کارهای جاری را عرض کردم، منجمله دو دستخط به ملک فیصل و انور سادات که گویای مذاکرات این چند روزه است.^{۱۲۶} باز هم از سلامتی شاهنشاه جو یا شدم. فرمودند همان طور هست که بود، صورتم را می‌بینی که ورم دارد. عرض کردم پشت به دریچه نشسته اید نمی‌توانم بینم و به هر حال محسوس نیست که شاه به خیال نیفتند.

باز هم پیامی برای یک مجله خارجی می‌دادند که تهیه کرده بودیم، نپسندیدند. فرمودند، باز هم که از پیشرفتهای ایران صحبت کرده اید. من این را نمی‌خواهم، چرا خودمان باید این صحبت را بکنیم؟ پیشرفتهای خودش سخن می‌گویند احتیاج به صحبت نیست.

۱۲۶- ترجمه‌ی نامه‌های انور سادات به (انگلیسی) و ملک فیصل (به فارسی) و پاسخ شاه به آنها به دنبال این گزارش آمده است. اختلاف نظر درباره سیاست نفتی ایران و عربستان سعودی در نامه‌های متبادل به خوبی به چشم می‌خورد. فیصل یادآور می‌شود که «منافع مشترک و هدفها و سیاست ما در منطقه ایجاب می‌نماید تا در راه صلح و خیر دو کشور برادر روش واحدی اتخاذ کنیم». شاه در پاسخ خود می‌نویسد که «منافع مشترک و سیاست و هدفهای ما ایجاب می‌کند که روش واحدی به منظور تأمین منافع دو کشور و سایر کشورهای نفت خیز اتخاذ گردد».

صحبت شد که اردشیر سفیر شاهنشاه از فورد خواسته است که سر راه ژاپن به ایران بیایند. فرمودند، گفتم خیلی بیجا کرده ای، می خواهد بیاید، می خواهد نیاید، علی السویه است. من حقیقتاً لذت بردم و عرض کردم واقعاً این نوع تفکر شاهنشاه به انسان غرور می دهد و این غرور کم کم در آحاد و افراد کشور نیز پیدا می شود. به خصوص در این بازیهای آسیایی خیلی به چشم می خورد.

بعد از ظهر سفیر انگلیس دیدنم آمد، برنامه سفر آینده ملکه مادر را گفت. راجع به قیمت نفت آن چه که با من صحبت کرد، نوشته بود. چون خیلی احتیاط می کند که در مذاکرات اشتباهی نکند تا طرف درست درک بکند. خلاصه این که استدعا داشت قیمت نفت بالا نرود. گفت اطلاعاتی که به ما رسیده این است که ارتش عراق در کردستان پیشرفت می کند. گفتم نمی دانم، فردا از شاهنشاه خواهم پرسید (در صورتی که تمام جزئیات را می دانم). خلاصه ای هم از وضع امروز بحرین پس از برقراری دموکراسی به من داد. درباره بعضی مطالب دیگر من جمله افتتاح چند [دیپارتمان خصوصی سبک انگلیسی] public school در ایران که شاهنشاه سابقاً امر فرموده بودند، گفت مشغول مطالعه هستیم.

چهارشنبه ۵۳/۶/۲۰

دیشب به مناسبتی خیلی ناراحت بودم، به این جهت امروز حالم خیلی بد است و خسته هستم. شرفیاب شدم. اول از سلامتی شاهنشاه جویا شدم، باز هم اظهار عدم رضایت فرمودند. بعد عرایض سفیر انگلیس را به تفصیل عرض کردم. فرمودند جواب او این است: اولاً این قیمت‌هایی که شما می گوئید پایین آمده، قیمت [روی] zinc [مس] copper و [سرب] lead می باشد، اینها را که خودمان داریم (عرض کردم او برای این مطلب را عرض می کند که در آینده اثر روی اشیاء ساخته شده انگلیس و به طور کلی اروپا خواهد داشت). اما راجع به مواد غذایی، قند که تنی ۸۴۰ دلار شده، گندم دوباره

UNOFFICIAL TRANSLATION

Dear Brother,

I would like to express to you my deep appreciation for your noble feelings towards the Egyptian people and myself. I greatly value your keen interest strengthening the relations of cooperation and solidarity between our two countries and peoples. Your deep interest reaffirms our strong conviction that the ties of history, faith, and mutual interest that bind us together are inviolable. I am certain that we can construct a model for creative cooperation among nations that would lead to new horizons towards a better future.

Confident that you follow with keen interest the developments of the situation in our region, I deem it fit to mention that we sincerely pursue a course that could lead to a just and durable peace in the area. We are preparing for the resumption of the Geneva Conference by ensuring adequate coordination among the Arab Parties concerned.

Naturally we can not neglect the current aggressive moves and provocative statements of the Israeli authorities. Which require more caution, alertness and preparedness on our part. This also demonstrates the fragile nature of the arrangements that have been reached so far between the Arab and Israeli parties. Furthermore, it underlines the necessity for reaching a just and durable peace as soon as possible if the world is anxious to seize this opportunity to eliminate the foremost source of tension in this part of the globe.

On the other hand, I have no doubt that you will deal with

- 2 -

any dispute or source of tension between your country and neighboring Arab States in the light of your genuine interest in establishing the closest ties with all Arab peoples and not allowing any differences or disputes to affect these ties in the long run.

While expressing my best wishes to you and the Iranian people, my spouse and I are looking forward to the forthcoming visit of yourself and the Impress to Egypt.

Sincerely

Mohammad Anwar El Sadat

11th September, 1974.

Dear Brother,

I thank Your Excellency for your letter of 29th August 1974 regarding the development of the relations between our two countries and events in our region which was delivered to me by your Personal Envoy, His Excellency Mr. Ashraf Marwan.

I would like to express my deep satisfaction at the growing relations between our two countries and peoples and, I fully agree with your conviction that we can set an example for creative future cooperation among nations.

Regarding the establishment of a just and permanent peace between the Arab States and Israel, it is my earnest hope that such a peace is achieved during the coming Geneva Conference so as to enable you to devote your attention to the pressing economic and social problems.

In the case of Iran, you are well aware of our policy of cooperation, understanding and friendship which my Government has endeavoured to pursue with all states, particularly neighbouring countries, and I do not have to mention what the policy has so far achieved. The Government of Iran has indeed always manifested the utmost patience and willingness to solve any differences with neighbouring countries especially those with whom the Iranian people maintain close cultural, religious and social ties, and I would like to assure you that this policy of friendship and cooperation will be vigorously pursued. However, you will admit no doubt that patience has its limits and that brotherhood and amity cannot be one-sided.

In expressing our best wishes for Your Excellency, Madame Sadat, and the Egyptian people, the Empress and I look forward very much to our forthcoming visit to your country.

Sincerely,

His Excellency
Mr. Mohammad Anwar El Sadat,
President of the Arab Republic of Egypt,
CAIRO.



شمارہ

تاریخ

پرست

بنام خداوند بخشنده مهربان

برادرگرامی اعلیحضرت ہمایون محمد رضا پھلوی آریا مہر شاہنشاہ ایسران
السلام علیکم ورحمہ الہ وبرکاتہ ، امیدوارم آن اعلیحضرت از صحت و سلامت کاملاً
برخورداری باشند •

اعلیحضرت برادرم ،

نظریہ تمایل مادرمورد اتخاذ یک روش واحد در کنفرانس اوپک ، جهت تعیین
بہای نفت کہ ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۴ منعقد خواہد شد ، بدین منظور و بعنوان
تبادل نظر فرزندمان سعود الفیصل را بحضور آن اعلیحضرت اعزام داشته تا اعلیحضرت
را از نظرات ما آگاہ نموده و در این زمینہ توضیحاتی دہد ، تا با روش و نظری واحد
در این کنفرانس شرکت نمائیم •

بدیہی است مناقح مشترک و ہدفہا و سیاست مادرمناطقہ ایجاب مینماید تا در راہ

صلح و خیرد و کشو برادر روش واحدی اتخاذ کنیم •

برای آن اعلیحضرت سعادت و توفیق را آرزو میکنم — خداوند حافظ آن اعلیحضرت

باشد •

برادررتان

فیصل

جدہ مورخ • اشعبان ۱۳۹۴ ہجری
مطابق ۱۸ اوت ۱۹۷۴ میلادی



طرح پاسخ

برادر گرامی اعلیحضرت ملك فيصل بن عبد العزيز آل سعود پادشاه عربستان سعودی

برادر گرامی

برای من موجب کمال مسرت و خوشوقتی بود که فرزند برومند آن برادر راجمند والا حضرت سعود الفیصل را که حامل نامه * مودت آمیز آن اعلیحضرت بود بپذیرم .
از مزده سلامت وجود مسعود آن برادر گرامی نهایت خوشوقت شدیم و سعادت آن اعلیحضرت را از خدایوند بزرگ مسئلت دارم .

والاحضرت سعود الفیصل نظرات آن اعلیحضرت برادر برادر مورد اتخاذ یک روش واحد جهت تعیین قیمت نفت در کنفرانس آویک که ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۴ منعقد خواهد شد تشریح نمودند .

بیشک همانطور که آن برادر گرامی اعتقاد دارند مناقح مشترک سیاست و هدفهای ما ایجاد میکند که روش واحدی بمنظور تأمین منافع دو کشور ما و سایر کشورهای نفت خیز اتخاذ گردد و من در این باره عقاید و نظرات خودم را به والا حضرت بیان نموده ام .
مزید توفیقات و سعادت و سلامت کامل آن برادر گرامی و رفاه و آسایش روزافزون ملت همکیش و برادر عربستان سعودی را تحت رهبری آن اعلیحضرت از درگاه خدایوند متعال خواستارم .

برادر شما محمد رضا پهلوی

بالا رفت، روغن نباتی ۱۱۰۰ دلار شده و اتفاقاً ما وارد کننده آنها هستیم. قهوه پایین ولی ایرانی چای خوراست. ۳۰٪ اضافه قیمت نفت تقصیر کمپانیهای نفتی خود شماس است که با دستپاچگی شروع به خرید کردید. ولی با وجود تمام فشاری که سایر اعضا اوپک نسبت به قیمت به ما وارد می آورند، ما تسلیم بالا بردن قیمت نخواهیم شد، اما چون واقعاً ۱۴٪ قیمت اشیاء ساخته شده شما بالا رفته، ما ناچار [بهره مالکانه] royalty را بالا می بریم

که پرداخت آن به کمپانیها تعلق می گیرد نه شما. ولی در مورد قیمت نفت در آینده، اولاً سعی خواهیم کرد قیمت واحدی باشد، ثانیاً مربوط به انفلاسیون و دفلاسیون خواهد بود که به هر صورت قدرت خرید ما را نسبت به اشیاء ساخته شده غربی سر جای خود حفظ کند، یعنی به هر نسبت قیمت اشیاء شما بالا پایین برود ما هم به همان نسبت قیمت را بالا و پایین خواهیم برد. این مطلب را به مدیران [بریتیش پترولیوم] BP و [اکسان] Exxon هم گفتم.

من مرخص شدم. سفیر انگلیس را احضار کردم و مطلب را به او گفتم. هم چنین فرمودند به او بگو کردها تنبل شده و بد جنگ می کنند، من نگرانم. به او گفتم. فرمودند به او بگو در عمان و مسقط هم مصریها داوطلب شده اند که کمک نفی و اسلحه بدهند که جای تعجب است.

بعد از ظهر تمام کار کردم. سرشام رفتم مطلب مهمی نبود فقط علیاحضرت ملکه پهلوی قدری کسالت داشتند سرشام تشریف نیاوردند.

پنجشنبه ۵۳/۶/۲۱

مسئله انتخابات انگلیس را عرض کردم، که صحبت این است باز هم احزاب مساوی بکنند. در این صورت کابینه جنگی مؤتلفه تشکیل خواهند داد ولی بر سر موارد همکاری شاید اختلاف پیش بیاید. فرمودند کارشان زار است. حالا ما در ایران به هر صورت هر کس هم نقی بزند حرف ما حرف آخر و قاطع است و من خیال می کنم مردم

هم حالا حرف مرا قبول دارند. عرض کردم چون شاهنشاه قلب پاک دارید که جز خیر مردم را نمی‌خواهید این امر اثر وضعی دارد و مردم احساس می‌کنند. فرمودند این درست است، ولی من خیال می‌کنم که وزرا هم که اوامر مارا بی‌چون و چرا و فوری اجرا می‌کنند در قلب خودشان هم اعتقادی هست که آن چه می‌گوییم صحیح است. عرض کردم البتّه تا مقدار زیادی این طور است، ولی اثر چماق مبارک راهم فراموش نفرمایید. شاهنشاه خیلی خندیدند.

فرمودند دیشب چنان که تو پیشنهاد کردی علیاحضرت را با ولیعهد به استادیوم فرستادم، مردم خیلی خوشحال شدند. عرض کردم چرا خودتان تشریف نبردید. فرمودند خیال دارم جمعه بروم ولی هیچ‌گونه تشریفات یا نظامی همراه نباشد. مأمورین نظامی هم لباس عادی بپوشند.

گزارشی در باب بلوچستان عرض کردم که پیش آمدهای آن جا را با دقت با رئیس ژاندارمری محل و فرمانده کل ژاندارمری مطالعه کردم. فکر نمی‌کنم جز چند دله دزدی و نفاق‌های خانوادگی خبر مهمی باشد، ولی نباید به شوخی گذراند. مسئله مهم آبادانی آن جا و اعزام یک استاندار بسیار قوی است که از این همه کارهای مهم عمرانی که همین حالا انجام می‌شود، مردم عادی هم سهم و حصّه‌ای ببرند. فرمودند برو فکر کن. عرض کردم در اردو کشی بلوچستان در سال ۱۳۰۶-۱۳۰۷ دستخطهایی از اعلیحضرت فقید پیدا کردم، که معلوم شد به مرحوم پدرم خیلی اطمینان داشته‌اند. چون به فرماندهان نظامی خراسان دائماً می‌فرموده‌اند امیر شوکت الملک مورد اعتماد ماست با نظر او اقدام کنید.^{۱۲۷} فرمودند، مگر پدرت از وضع بلوچستان آگاهی داشت؟ عرض

۱۲۷ اردو کشی به بلوچستان برای پایان دادن به یاعیگری سرداران بلوچ به فرماندهی سرتیپ امان‌الله جهانبانی (سپهبد بعدی)، فرمانده لشکر شرق، صورت گرفت. همان گونه که در این یادداشت آمده است، امیر شوکت الملک نقش فعال و مؤثری در استقرار آرامش و امنیت در سیستان و بلوچستان

کردم، خیلی دقیق. فرمودند، خیال می‌کردم فقط از وضع سیستان مطلع بود. عرض کردم پیش از طلوع خورشید شاهنشاه فقید در ۱۹۰۵ دولت تصمیم می‌گیرد پدرم از طرف سیستان و حاکم کرمان از طرف کرمان حرکت بکنند و به ایرانشهر برسند. البته جنگ هم در پیش بود. پدرم تا دزدآب آن روز (و زاهدان امروز) رفت ولی حاکم کرمان از انگلیسها هفت هزار لیره گرفت و نیامد! فرمودند، انگلیسها چه کاری به آن جا داشتند؟ عرض کردم، انگلیسها هنگام داشتن امپراتوری هند به شرق ایران و افغانستان خیلی علاقمند بودند، افغانستان را که بالأخره تحت الحمايه کردند ولی همیشه می‌ترسیدند از راه خراسان و به خصوص جنوب خراسان روسها به هند رخنه کنند، چنان که طغیان ارتش هند را همیشه از تحریکات ایران می‌دانستند که انگشت حسام السلطنه و پدر بزرگ من به اشاره ناصرالدین شاه در کار بوده،^{۱۲۸} به این جهت میل داشتند حتی الامکان فواصلی بین نفوذ روسها و نفوذ ایران و اصل امپراتوری دربین باشد. شاهنشاه خیلی به دقت گوش می‌فرمودند.

عصری در منزل کار کردم. ناصر عامری رئیس حزب مردم پیش من آمده بود که پول که ندارم و کسی به من پول نمی‌دهد. اجازه حرف زدن که ندارم. روزنامه هم که باید دائماً تعریف بنویسد، من چه طور اشخاص را در این حزب جمع بکنم؟ آتش و پلویی هم که برای افراد در میان نیست. به شاهنشاه عرض کن، یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن! خیلی خنده ام گرفت. به خصوص که بالحن کرمانی قشنگی می‌گفت. خیلی خیلی خندیدم.

داشت (نگاه کنید به دکتر باقر عاقلی: «رضا شاه و قشون متحدالشکل»، ص ص ۲۸۴-۲۷۱، تهران، ۱۳۷۷).

۱۲۸- این مدعا هیچ گونه پایه‌ی تاریخی ندارد.

امشب مهمانی به مناسبت تولد دختر والا حضرت شمس، شهر آزاد، است. من اجازه گرفتم نروم، ولی شاهنشاه تشریف می‌برند.

جمعه ۵۳/۶/۲۲

صبح دیروقت از خواب برخاستم. دیشب باران مفصلی آمد و من تا یک صبح کار کردم، به این جهت امروز که کاری نبود خوابیدم. سرناهار رفتم. مطلب مهمی نبود، فقط تلگرافی از آلمان رسیده بود که در قبال مشارکت ما با کروپ ۲۵٪ مشکلاتی پیدا شده. شاهنشاه جواب فرمودند که با هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد مذاکره کن. با او مذاکره کردم، عرض کرد منتظر خبر آلمان می‌باشد بعد جواب خواهد داد. قبل از آن که ناهار حاضر شود، در رکاب شاهنشاه رفتیم کاخ شهوند که اخیراً میلیه بسیار عالی و نفیس برای آن جا وارد کردیم. فرموده بودند خودم خواهم آمد بگویم هر چیزی را در کجا بگذارند. وقتی رفتیم و سه ربع ساعتی هم وقت تلف کردیم، شاهنشاه متوجه شدند که کار ایشان نیست، باید دکوراتور بیاید آن [چه] برای این کاخ لازم است بگذارد و آن چه لازم نیست، در کاخهای دیگر. اما باید هر چیز به تناسب سرجای خودش باشد. من در دلم فکر می‌کردم که واقعاً چه لزومی دارد شاهنشاه این کار را بکنند؟ ایشان شاهنشاه بزرگی هستند، لزوماً نباید که دکوراسیون هم بدانند. ولی واقعاً شاه آن قدر باهوش و به علاوه با انصاف است که فوراً خود متوجه مسئله شدند!

عصری شاهنشاه، چنان که من استدعا کرده بودم، تنها به ورزشگاه آریامهر تشریف بردند. من سواری رفتم.

راستی بعد از ظهر به شاهنشاه عرض کردم سرکار فریده خانم، گرچه برزبان نمی‌آورد، ولی استدعای همان نشان با حمایل را از پیشگاه مبارک دارند. من خودم را به خرید زدم و گفتم شما که عالیترین آن را دارید، یعنی عالیترین هفت پیکر که حمایل قشنگی هم دارد، باز هم گفتند نه همان حمایل دار را می‌خواهم! نمی‌خواهند برزبان بیاورند ولی

منظور نشان خورشید است که متعلق به خانواده سلطنت می باشد. فرمودند، عجب! به درویش خانم بگویید این حرفها که مغایر ادعای درویشی است! عرض کردم به هر صورت مرحمت فرمایید. فرمودند، نمی شود!

از اخبار مهم جهان خلع کامل امپراتور حبشه است وسیله قوای مسلح آن کشور که مدتی است زمام امور را در دست گرفته و مثل المعتصم بالله توسط هلاکوخان، امپراتور را در نمد مالش داد تا بالأخره کلک او را کند. البته این آمریکاییها هستند، نه بدبخت ارتش حبشه، چون از آینده حبشه نگران بودند ارتش را تقویت کردند که سر و سامانی به وضع آینده حبشه بدهند و قبل از مرگ امپراتور ۸۲ ساله اوضاع را در دست بگیرند. چون ولیعهدش هم مرد بی لیاقتی است گرچه اسماً او را شاه کرده اند، ولی در ژنو مشغول معالجه می باشد. بیچاره هیلاسلاسی اخیراً دیگر نمی توانست وضع را نگاه دارد، باید می رفت. چه باید کرد؟ طبیعت این است. وقتی برای جشنها آمده بود، من خواستم دست او را که از اتومبیل پیاده می شد بگیرم که زمین نخورد. با عصبانیت دستش را عقب کشید و گفت احتیاج ندارم. اخیراً هم گرسنگی مردم را می کشت، در جواب پیام همایونی که کمک پیشنهاد فرموده بودند، به کلی گرسنگی و خشکی را در حبشه تکذیب کرده بود، البته وضع چنین شخصی همین می شود که شد. با آن که وقتی جوان بود خوب عمل می کرد. اما امروز من وقتی مبلها را در کاخ شهوند جا به جا می کردیم، به این مطلب می اندیشیدم و ناراحت بودم. چه باید کرد؟ انسان همیشه به مسائل بد فکر می کند!

... دیگر این که برای وضع پولی دنیا، آمریکا و اروپا هر دو به تکاپو افتاده اند. اوپک هم همان تصمیمی را اتخاذ کردند که میل و اراده شاهنشاه بود.

شنبه ۵۳/۶/۲۳

سفیران نپال و پرو اعتبارنامه تقدیم کردند.

DOCTEUR PAUL MILLIEZ

Paris, le 7 Octobre 1974

PROFESSEUR DE CLINIQUE MEDICALE A LA FACULTE

MEDICIN DE L'HOPITAL BROUSSAIS

26, RUE JEAN HERMOZ - PARIS. 89

TÉL: 226.13.13

Monsieur le Ministre,

Nous, Professeurs Jean BERNARD et Paul MILLIEZ, avons été très sensibles à l'insigne honneur que vous nous avez réservé, en nous demandant notre avis sur votre santé.

L'examen auquel nous avons procédé, n'a pas montré de grandes modifications par rapport à celui auquel s'était déjà livré l'un d'entre nous, il y a quatre mois. Nous en résumons ici l'essentiel :

Votre état général est bon.

Il n'y a pas de troubles digestifs.

Vous signalez surtout l'existence de manifestations cutanées, traduites par des poussées d'herpès et des éruptions de type infectieux, s'accompagnant d'une augmentation de volume de la rate qui diminue dès que les lésions cutanées s'atténuent.

Votre sommeil est médiocre mais votre activité de travail dépasse souvent douze heures par jour, ce qui ne serait pas possible si vous étiez atteint d'une maladie sévère.

Ces derniers mois, vous n'avez présenté ni incidents infectieux, ni hémorragies.

Depuis Mai, vous avez un peu maigri, mais il s'agit, semble-t-il, d'une nuance.

L'examen des plans cutanés - mises à part les éruptions déjà signalées - ne décèle aucune anomalie.

La rate a très modérément grossi depuis la fois précédente. Elle déborde, au jour où nous vous avons examiné, de quinze centimètres les fausses côtes et atteint presque la ligne horizontale ombilicale. Cette splénomégalie est ferme, régulière, lisse, indolore.

Le foie est normal.

Les aires ganglionnaires sont indemnes; dans chacune des aisselles, on palpe un ganglion de la taille d'un grain de blé, sans caractère anormal notable.

Les reins sont bien palpés et normaux.

Le colon est légèrement spasmodé dans la fosse iliaque gauche.

L'état cardio-vasculaire est parfait. Les artères périphériques sont toutes palpables et battantes. Il n'existe aucun souffle vasculaire. Le coeur bat régulièrement à 68 sans aucune anomalie perceptible. La tension artérielle est à 105-65.

Les poumons sonnent, vibrent et respirent normalement.

L'examen du système nerveux est négatif.

En conclusion, sur le seul plan clinique, on ne peut retenir que :

- les éléments cutanés,
- la splénomégalie,
- et un léger amaigrissement.

L'examen hématologique a montré :

- 5.210.000 globules rouges, et
- 12.000 globules blancs avec une prédominance lymphocytaire.

Dans la moëlle, le frottis est de bonne qualité, les lymphocytes prédominent également.

Les examens qui ont été pratiqués ultérieurement sur ces lames ont confirmé les caractères de ces lymphocytes assez basophiles avec une réaction cyto-chimique des bêta-glucuronidases lymphocytaires normale.

L'urée sanguine est à 0,50 grammes.

La glycémie est à 1 gramme 10.

Ces données de la biologie confirment tout à fait le diagnostic clinique.

Cette splénomégalie assez spéciale a sûrement été favorisée par le paludisme ancien que vous avez présenté. Cette augmentation de votre rate s'accorde bien avec le nombre plus important de vos lymphocytes et la diminution de vos plaquettes.

Il est possible qu'il y ait un rapport entre votre grosse rate et vos accidents cutanés.

Il est probable que certains phénomènes allergiques jouent dans les modifications de l'état de votre rate qui peut, soit s'hypertrophier, soit diminuer de taille, selon des mécanismes souvent complexes que l'on peut ranger dans la catégorie des phénomènes auto-immunités.

Les troubles que vous présentez ne nous semblent pas graves. Ils ont une tendance vraiment très peu évolutive mais vont sans doute nécessiter, dans les mois à venir, la mise en oeuvre d'une thérapeutique bénigne qui demandera juste la surveillance de l'hémo-gramme.

En aucun cas, ils ne nécessiteront l'application de médicaments fortes ou agressives.

Suite 3

Dans toute la mesure du possible, une limitation du surmenage est souhaitable et des périodes de repos aussi fréquentes que possible sont désirables.

Une bonne hygiène de vie avec un emploi du temps raisonnable doit permettre la poursuite de la stabilisation actuelle de votre état.

Il est des thérapeutiques qu'il faut absolument refuser, telles la vaccination antivariolique et la vaccination anti-amarile contre la fièvre jaune.

Une surveillance de l'hémogramme et du myélogramme sont raisonnables en cas de troubles nouveaux.

De toutes manières, il n'y a aucune raison de s'inquiéter. Cette augmentation de volume de la rate traduit certes une petite anomalie et la taille de l'organe avait été sûrement déjà augmentée par le paludisme ancien ; les modifications périodiques sont liées à des phénomènes capricieux de type allergique ou auto-immuns.

Il serait déraisonnable, pour l'équilibre général, de créer un état de panique autour d'un phénomène relativement fréquent et que nous, médecins, connaissons bien sans que nous sachions cependant encore en expliquer complètement le mécanisme.

gem Bernac

Quinn

بعد من شرفیاب شدم. بیشتر کارهای اداری بود. تلگراف مربوط به اختراع اخیر که به آسانی گاز از ذغال سنگ تحت بیست هزار درجه سانتی گراد حرارت و سرعت مافوق صوت به دست می آورد، به عرض رساندم، خیلی طرف توجه شد. فرمودند آن عالم از آمریکا بیاید جریان را به عرض برساند.

راجع به میلیه کاخ شهوند باز هم دستوراتی فرمودند. بعد از ظهر دانشگاه پدافند ملی رفتیم، شاهنشاه یک نطق جهانی بسیار عالی ایراد فرمودند.

رسول پرویزی، دوست من، مقاله بسیار قشنگی نوشته و در حقیقت شاه را نقاشی کرده است...

یکشنبه ۵۳/۶/۲۴

امروز سفیر عربستان سعودی و سفیر غنا شرفیاب شدند و اعتبار نامه تقدیم داشتند. سفیر عربستان سعودی انگلیسی فصیحی حرف زد، معلوم می شود از نسل تازه است. و شاهنشاه واقعاً در مورد اسلام نطق قشنگ و عالی کرد و جواب فرمودند.

جواب رئیس جمهور سنگال را خیلی با ادب داده بودیم و خیلی خیلی گرم و گفته بودیم که حالا نمی توانند تشریف فرما شوند. توشیح فرمودند. عرض کردم والاحضرت بهزاد از پاریس رفته لندن و کثافت کاری کرده.^{۱۲۹} در فرودگاه از جیب او حشیش گرفته اند و پنجاه پوند جریمه شده، سفیر خوشبختانه جنجیده و کار به جراید نکشیده، خیلی شاهنشاه ناراحت شدند (نمی دانم واقعاً این مرد چه قدر باید تاوان این اقوام و بستگان احمق را بدهد. من عقیده دارم پادشاهان باید خیلی کم خویشاوند داشته باشند. هر چه می کنیم اینها آدم نمی شوند). من از تأسف شاه غصه خوردم ولی ناچار بودم گزارش عرض کنم.

۱۲۹- بهزاد، فرزند حمیدرضا، جوانترین برادر شاه، بود.

امشب مسابقه تیم فوتبال ایران و اسرائیل در مرحله نهایی است یعنی یا ما و یا اسرائیل اول می شویم. الان مشغول هستند، جای تعجب است که از هیجان نمی توانم کار کنم، رادیو هم باز است. از تلویزیون احتراز کردم که بتوانم کار کنم ولی نمی توانم حتی به مزخرفات این گوینده رادیو گوش نکنم. این حس وطن پرستی، حس عجیبی است. همه مردم همین طورند. من فکر می کنم ۹۰٪ مردم ایران این دقیقه همه می بینند و همه گوش می کنند. من سرشام شاهنشاه رفتم. ایشان هم گوش می فرمودند ولی فوری به منزل برگشتم، که با راحتی خیال گوش کنم. الان یک گل زدیم! خیر عجیبی است، [براو] Bravo در [نیمه] halftime اول. خدا کند در نیمه دوم نیز گلی بزنیم.

دوشنبه ۵۳/۶/۲۵

امروز مصادف با ۲۵ شهریور و خاتمه سی و سومین سلطنت پرافتخار شاهنشاه است اما من به جای تبریک، صبح با اطباء ساعت ۸ بر بالین شاه بودم. خوشبختانه شاه کاملاً سالم است ولی حالت آلرژی به ایشان ناراحتی زیاد می دهد. چنان که قبلاً نوشته ام پرفسور ژان برنار و میلیز را آورده ایم برای امتحانات عمیق. آنها هم ناراحتی زیادی در شاهنشاه ندیدند مگر فشار کار بسیار زیاد و استراحت کم.

وقتی [پونکسیون] Ponction سینه شاه را می کردند که مایع مغز استخوان را بگیرند، من که نتوانستم نگاه کنم، نمی دانم چه عشقی است که به این مرد دارم. ولی ماشاءالله خم به ابرو نیورد، و تعجب در این جاست که در همان حال با اطباء صحبت می کرد که بروید بیمارستان قلب را که با آخرین تجهیزات درست کرده ایم ببینید، این بیمارستان نزدیک منزل شماست. من عرض کردم اجازه فرمایید اینها دیده نشوند، بهتر است. چون مسلم است که شناخته هستند و دیدن هردو نفر آنها در تهران باعث شایعات می شود. قبول فرمودند.

من بعد در حَمَّام به اندازه سه چهار دقیقه شرفیاب شدم و فقط کارهای فوری را عرض کردم، چون باز مروان نماینده [مصر] آمده بود که به قول شاهنشاه از این که عربها اسم خلیج فارس را عربی می‌برند عذر بخواهند.^{۱۳۰} حالا فردا مذاکرات را خواهم دانست. بعد مرخص شدم. دکترها را از در مخفی کاخ خارج کردم و به منزل رساندم. برگشتم تأسیس دانشگاه رضا شاه کبیر را که فقط دوره فوق لیسانس و دکترا دارد اعلام کردم.^{۱۳۱}

... ملاقاتهای بسیار زیاد داشتم. مردم خیال می‌کنند من می‌توانم عرایض همه آنها را که از شمار بیرون است سر راه به شاهنشاه عرض بکنم و جواب بگیرم! بعد از ظهر و شب تمام کار کردم.

امروز پایان بازیهای آسیایی است و ما مقام دوم را در آسیا کسب کردیم یعنی نقطه نظر شاه که در آسیا باید دو کشور پیشرفته وجود داشته باشد در شرق ژاپن و در غرب ایران.

سه شنبه ۵۳/۶/۲۶

روز پر مشغله‌ای بود. شاهنشاه خیلی مشغله داشتند. باز هم مروان آمده بود و شرفیابی او دنباله داشت. به این جهت قبل از شرفیابی عربها من پنج دقیقه شرفیاب شدم و واقعاً شاه را ناراحت دیدم. تعجب کردم. دیدم به مطالبی که می‌گویم توجه درستی نمی‌فرمایند. به هر صورت پنج دقیقه به عرایض جاری گذشت. بعد عربها و پرنس هنریک شوهر ملکه دانمارک شرفیاب شدند. باید شاهنشاه به نمایشگاه کالای بین المللی تهران تشریف ببرند.

۱۳۰- در یادداشت به اشتباه عربستان سعودی نوشته شده است.

۱۳۱- این دانشگاه به ابتکار دکتر عبدالحسین سمیعی، بسیار خوب پایه گذاری شده و قرار بود از سال ۱۳۵۸ در پردیس بزرگی نزدیک بابلسره شروع به کار کند ولی با پیش آمدن انقلاب، دنباله‌ی این کار گرفته نشد.

چند دقیقه وقت باقیمانده بود. مرا احضار کرده و فرمودند بقیه کارهایت را بگو. من هم باز شروع به عرایضم کردم و بر حسب تصادف صحبت اطباء شد که دیروز با آنها ناهار خورده بودم و مدت سه ساعت در خصوص سلامتی شاه با آنها گفتگو کرده بودم. دیدم ناراحتی شاه در این زمینه بسیار زیاد است و به خصوص از تورم طحال جداً ناراحت هستند. عرض کردم به هیچ وجه اهمیتی ندارد و اگر اهمیتی می‌داشت من از شما پنهان نمی‌کردم. آن مقدار تجزیه‌هایی که از خون شاهنشاه در این جا امکان داشت همان روز صبح کرد و خوشبختانه کوچکترین دغدغه‌ای نباید داشته باشید. آن قدر با اطمینان سخن گفتم که باور شاه شد. واقعاً خودم هم مطمئن بودم و هستم و گرنه اینها به من می‌گفتند که مطلب خطرناک است.^{۱۳۲} عرض کردم سلامتی شما برای کشور آن قدر مهم است که نمی‌شود از این مسئله گذشت. فرمودند، راهی ندارد، خیلی فکر کرده‌ام. عرض کردم راه دارد، اجازه بدهید من با علیاحضرت گفتگو کنم. فکری فرمودند. فرمودند، نه حالا باشد تا خودم فکر دیگری بکنم. عرض کردم، اعلیحضرت برای من، یعنی خود کشور من. چه طور ممکن است بینم قطعه‌ای از بدن کشور از دست برود و من به نظارت اکتفا کنم؟ این نمی‌شود. خیلی تأمل کردند. فرمودند، بعد که برگشتیم، صحبت می‌کنیم.

بعد به نمایشگاه رفتیم. مجدداً من بعد از ظهر شرفیاب شدم و کارهای جاری را به قدر یک ساعت در سلمانی عرض کردم. فرمودند به سفیر آمریکا بگو مروان نماینده سادات آمد، به نظر می‌رسد خیلی حسن نیت دارند و به کلی خیال همکاری با ما و شما (آمریکاییها) دارند. من با کمال تأسف باز موضوع نان را عرض کردم که نانوا بیها شلوغ

۱۳۲- همان گونه که در یادداشت توضیحی این مجلد آمده است، پزشکان بیماری شاه را برای علم آشکار نکردند و او تا پایان زندگی هم چنان بی‌خبر ماند.

است و به قراری که شنیده ام در سیلو هم گندم نیست. فرمودند همین طور است، بیش از [مصرف] سه روز تهران گندم نیست.

بعد مرخص شدم، تمام بعد از ظهر در اداره و منزل کار کردم. سرشب اردشیر زاهدی از واشینگتن تلفن کرد که کیسینجر استدعا دارد از تاریخ ۲۸ اکتبر که برای آمدنش تعیین شده بود سه روز دیرتر بیاید. به شاهنشاه با تلفن عرض کردم، اجازه فرمودند و جواب دادم.

شب دیروقت کار کردم که کاری قبل از حرکت موبک شاهانه معوق نماند. یکی دیگر از مسائلی که امروز بعد از ظهر شاهنشاه بامن صحبت فرمودند درباره مقاله‌ای بود که آیندگان راجع به ۳۳ سال سلطنت معظم له نوشته بود. فرمودند بین پدر سوخته چه نوشته، واقعاً هم بازی عجیبی کرده است.

پیش از ظهر بر سر تأخیر در اقدام به خرید کامیون، درنمایشگاه به هویدا خیلی تنیدی کردند.^{۱۳۳} من تعجب کردم. بعد فهمیدم که مقدار مهم آن این مسئله بود که فکر فرموده اند راهنمایی هویدا در کار بود.

چهارشنبه ۵۳/۶/۲۷

صبح شاهنشاه به سلامتی [به سفر رسمی به خاور دور و استرالیا] تشریف بردند. سفر خسته کننده خواهد بود. من برگشتم، سفیر آمریکا را خواستم، آمد. به او گفتم شاهنشاه

۱۳۳- دولت اعتباری در حدود ۲ میلیارد تومان (۳۰۰ میلیون دلار) برای خرید کامیون و لوازم راهسازی در اختیار وزارت راه و ترابری نهاد. ولی از آن جا که در همان زمان اتهاماتی علیه یکی از معاونان وزارت راه در مورد خرید قبلی ۲۰۰۰ کامیون شایع شده بود، قرار شد این معامله را وزارت بازرگانی از راه شرکت معاملات خارجی انجام دهد. تأخیر در معامله به همین دلیل بود ولی نتیجه‌ی کار رضایت بخش بود و لوازم و تجهیزات مورد نیاز به بهای مناسبی تهیه شد. از آن پس دولت، به پیشنهاد وزارت بازرگانی، تصمیم گرفت کار ترابری را مطلقاً به بخش خصوصی واگذار کند.

چه امر فرمودند، زود رفت. قدری از نخست وزیر مالزی تعریف کرد که شخص انترسانی است و قطعاً اعلیحضرت همایونی او را دوست خواهند داشت، هیچ رشوه گیر نیست.^{۱۳۴}

بعد من اولین جلسه هیئت امناء دانشگاه همدان را تشکیل دادم که تحت ریاست والا حضرت همایونی است و قرار است بعدها ریاست هیئت امناء آن را دکتر اقبال داشته باشد.

بعد از ظهر جلسه شیر و خورشید سرخ بود. بعد من حضور علیاحضرت ملکه پهلوی (ملکه مادر) و والا حضرت همایونی شرفیاب شدم.

پنجشنبه ۵۳/۶/۲۸ تا یکشنبه ۵۳/۶/۳۱

در رامسر هستم و به استراحت اشتغال دارم! با خانم علم و عزیزالله قوامی، تنها دوست من که هنوز خانم علم با او در نیفتاده است و او را تحمل می کند. خبر مهم دنیا نطق قورد است و تهدیدی که کشور های نفت خیز را کرده است که ما هم قیمت خواربار را بالا خواهیم برد اگر شما قیمت نفت را بالا ببرید. در جهان عکس العمل بسیار بد داشته است.

دیگر اخبار قبرس است و فاش شدن دخالت [سیا] CIA از زبان ماکاریوس، همچنین در شیلی دخالت سیا و کیسینجر جداً دارد برملا می شود.^{۱۳۵} فکر می کنم اگر اندکی کنگره در این باره سختگیری بکند مقدار زیادی از دردهای دنیا کم خواهد شد. اما فکر می کنم

۱۳۴- تون عبدالرزاق از ۱۹۷۰ تا هنگام مرگ در ۱۹۷۶ نخست وزیر مالزی بود.

۱۳۵- اشاره به بحران سیاسی قبرس و برکناری ماکاریوس که منجر به مداخله نظامی ترکیه و تجزیه جزیره قبرس شد. هم چنین اشاره به رویداد های شیلی و دولت دست چپی سالوادور آلنده که به رغم تلاش دولت آمریکا، در سپتامبر ۱۹۷۰ بر سر کار آمد و سه سال بعد در سپتامبر ۱۹۷۳ به دنبال کودتای نظامی که از سوی آمریکا پشتیبانی می شد، وازگون گردید.

درد سناتور ها درد بشر دوستی نیست، یازهم حساب خورده تصفیه می کنند. اگر فرصتی بود و فرصتی پیش آید ... من هم تجربیات خودم را در این مورد خواهم نوشت.

دوشنبه ۵۳/۷/۸

جمعه، شنبه، یکشنبه با سفیر آمریکا در پارک وحش آریامهر^{۱۳۶} به شکار رفتم، خیلی استراحت خوبی بود و امروز دوشنبه ۵۳/۷/۸ به تهران مراجعت کردم. به محض ورود گرفتار کارها و ملاقاتها شدم. برنامه آمدن کیسینجر را تنظیم کرده، به عرض رساندم، تصویب فرمودند.^{۱۳۷} البته آمریکاییها مقدار زیادی از عرّ و تیز خودشان را درباره قیمت نفت کم کرده اند، در حقیقت جا زدند.

سه شنبه، چهارشنبه و پنجشنبه ۵۳/۷/۹ تا ۵۳/۷/۱۱

سه شنبه به شیراز رفتم، پیام علیاحضرت شهبانو را در کنگره بین المللی معماری خواندم. چهارشنبه و پنجشنبه تهران بودم، مطلب مهمی نیست جز همان جمع شدن وزرای خارجه کشورهای بزرگ صنعتی در خصوص مذاکره قیمت نفت ... که البته آتش بیار آن کیسینجر است.

مطلب مهم دیگر از نظر ما انصراف ادوارد کندی (آخرین برادر کندیها) از داوطلب شدن در امر انتخابات رئیس جمهوری آمریکاست، چون کندی ها اصولاً نسبت به ما نظر خوب ندارند. قضیه واترگیت، کندی را ترساند که ممکن است اگر داوطلب بشود موضوع قتل منشی او و غیره را روزنامهها دنبال بکنند و آبرویش برود. به نظرم عقل به

۱۳۶- این پارک بسیار گسترده و زیبا، واقع در راه گرگان به بجنورد، با پشتیبانی شاهپور عبدالرضا و به همت مسؤولان وقت سازمان شکاربانی و سپس سازمان حفاظت محیط زیست، به ویژه اسکندر فیروز، برپا شد. بخش بزرگی از پارک به پناهگاه حیوانات تخصیص داده شد و شکار در آن جا ممنوع بود.

۱۳۷- شاه در این تاریخ هنوز در سفر رسمی به خاور دور و استرالیا بود.

خرج داد و مسئله کسالت پسر و زنش را بهانه کرد و گفت من منصرف هستم. زنش هم دیوانه است و قاعدتاً نمی‌تواند بانوی اول آمریکا بشود. با وصف این اگر فرصت دستش بیاید پیش خواهد آمد.

مطلب مهم دیگر مصاحبه شاهنشاه است با روزنامه نگاران استرالیایی که واقعاً عالی است، به خصوص فوراً را جداً مالش دادند. من آن قدر خوشحال شدم که این تلگرافی که این جا می‌گذارم، به حضورشان تقدیم کردم و خلعت بری هم جواب داده است.^{۱۳۸}

مطلب دیگر انتخابات انگلیس است که هیچ یک از احزاب راه درستی برای معالجه درد انگلیس نشان نمی‌دهند و درحقیقت تزویر می‌کنند. هارولد ویلسون می‌گوید من میثاق اجتماعی با سندیکاها بسته ام و به من قول داده اند که شلوغ نکنند! خودش هم می‌داند که دروغ می‌گوید، ولی برای خریدن رأی کارگرها این حرف را می‌زند. ادوارد هیت هم نمی‌گوید اگر من آمدم به طور قطع دست سندیکاها را از مداخله در کارها قطع می‌کنم، چون می‌ترسد که آراء آنها را تا اندازه‌ای از دست بدهد.

جرمی تورپ رئیس لیبرال‌ها هم اخیراً تعداد آراء زیادی بین روشنفکران به دست آورده ولی چون در حوزه‌های انتخاباتی نماینده ندارد، نمی‌تواند اکثریت به دست آورد فقط حرفهایی می‌زند که روشنفکران یا به قول دوست من رسول پرویزی، عن تلکتوئل [ها] را راضی نگاه دارد. به هر حال همه تزویر می‌کنند. درد انگلیس تنبلی و بیکاری است و تن پروری بیش از حد که به این زودیها دوا نمی‌شود، مگر چرچیلی پیدا کنند.

۱۳۸- متن تلگراف علم به این شرح است: جناب خلعت بری وزیر محترم امور خارجه، خواهشمندم به عرض خاکپای مبارک همایونی برسانید که فرمایشات ملو کانه در انجمن روزنامه نگاران استرالیا تاج افتخاری است که بر سر هر فرد ایرانی می‌درخشد و عرض غلامی و پابوسی مرا تقدیم خاکپای مبارک دارید.

جمعه ۵۳/۷/۱۲

شاهنشاه از سفر طولانی خاور دور مراجعت فرمودند. با آن که سفر خسته کننده‌ای بود ولی روی هم رفته حالشان خوب بود. در فرودگاه پرسیدم امروز بعد از ظهر کار می‌فرمایید؟ فرمودند نه، خیلی خسته هستم، به علاوه می‌خواهم نطق فردا [برای افتتاح مجلسین] را بخوانم بعد هم سفیر بینم.

بعد از ظهر من با آن که دیروز سواری رفته بودم، باز هم سواری رفتم. دوساعتی اسب تاختم، بسیار خوب بود. با آن که یک ناراحتی شخصی داشتم که فکرم بی اندازه مشوش بود، به روی خودم نیاوردم و رفتم. حتی خانم علم را هم با همه قرقرهایش با خودم بردم!

اما به قول امروزها، بازتاب سفر شاهنشاه به استرالیا فکر نمی‌کنم چندان درخشان بوده باشد، البته از لحاظ اقتصادی... ولی مجموعاً واقعاً شاه زحمت کشید و دکترین تازه‌ای که در مورد عدم دخالت قدرتهای بزرگ در اقیانوس هند و هم چنین اتحادیه ممالک ساحل این اقیانوس ارائه فرمودند، به قول معروف [در دراز مدت نتیجه بخش خواهد بود] Will in the long run pay off.

...

شنبه ۵۳/۷/۱۳

شاهنشاه مجلسین را افتتاح فرمودند. در قانون هرسال ۱۴ مهر مراسم افتتاح باید باشد، ولی چون چهاردهم مصادف با ضربت خوردن حضرت امیر المؤمنین است یک روز قبل انتخاب شد. من نمی‌دانم تاکی باید مذهب در ملیت ما به این صورت تأثیر بگذارد. درست است که ما [نگهبان] guardian مذهب شیعه هستیم، ولی این که نگاهداری مذهب نیست، این یک شترمآبی آخوندی است که همه ما گرفتار آن می‌باشیم. چنان که وقتی نوروز با عاشورا تصادف می‌کند، حتی با دهه عاشورا، نه روز قتل حضرت امام

حسین، باز هم از برگزاری مراسم منصرف می‌شویم. شاهنشاه با همه قدرت خود این رعایتها را می‌فرمایند، با آن که من فکر می‌کنم مراسم ملی قدمت و ارزش بیشتری دارند و آنکه معلوم نیست این روزی را که ماه قمری می‌گیریم مصادف با روز وفات یا قتل باشد! با وصف این شاهنشاه ملاحظه افکار مردم کوچه و بازار را می‌فرمایند.

مراسم که برگزار شد شاهنشاه فرمودند با من با هلیکوپتر یا بالا اگر مطلب فوری هست عرض کن. شرفیاب شدم، قدری صحبت از مسافرت و مصاحبه‌های عالی شاهنشاه شد. فرمودند، خوب دماغ فورد را مالیدم. عرض کردم واقعاً هر ایرانی لذت برد و مفتخر شد. فرمودند به نظر می‌رسد فورد آدم الاغی باشد. هرچه سیمون احمق جلوی دستش می‌گذارد امضاء می‌کند یا می‌گوید. عرض کردم، فکر می‌کنم اینها کارهای کیسینجر است. فرمودند این هم درست است.

سازمان اطلاعاتی انگلیس گزارش داده بود که عدن ممکن است به زودی شلوغ بشود. فرمودند، می‌دانم، ولی این کار مصریها و سعودیهاست که بالأخره می‌خواهند کلک کمونیستها را در آن جا بکنند. عرض کردم روسها هم که بی‌کار نیستند، فرمودند بینیم چه می‌شود.

نیک پی شهردار تهران عرض کرده بود نخست وزیر به من می‌گوید تو خسته شده‌ای، من کی گفتم خسته شده‌ام؟ فرمودند، به او بگو نخست وزیر گه خورده کارت را بکن. شاه را با کارهای جاری خسته کردم. مخصوصاً از من جویا شدند که گزارش اطباء نرسید؟ عرض کردم می‌رسد، خیر مهمی نیست و این مطلب را مخصوصاً خیلی با بی‌اعتنایی گفتم ولی باز هم شاهنشاه ناراحت شدند. خیلی از ضعیف شدن طحال نگرانند ولی خوشبختانه جای نگرانی نیست. من می‌دانم، اما شاه نگرانند.

سرشام رفتم. قبل از شام کمیسیونی در مورد امنیت بلوچستان با رئیس ساواک و ژاندارمری داشتم و محاسباتی کردیم، جای نگرانی نیست. سرشام مطلب مهمی نبود. تمام صحبت از استرالیا و نیوزیلند و درد دل علیاحضرت شهبانو از روزنامه نویسن‌های

پدر سوخته بود. حتی در هند که خود در هزار جور زحمت هستند و کوچکترین آن این است که در استان بیهار دارند پانصد هزار نفر از گرسنگی می‌میرند و هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، با وصف این به ما طعنه می‌زنند.

یکشنبه ۵۳/۷/۱۴

صبح شرفیاب شدم، عرض کردم مطلب عجیبی است که آمریکاییها فروش غله را به شوروی جلوگیری کردند. دویست و هفتصد هزار تن غله را که فروخته شده بود جلو گرفتند که صادر نشود. معلوم نیست چه علت دارد. فرمودند، می‌گویند خودمان غله کم داریم. عرض کردم ممکن است، ولی فکر می‌کنم مقدمه جنگ دنیایی آنها برای نفت ارزان باشد. شاهنشاه قدری به فکر فرو رفتند.

باز راجع به سلامتی و عمل طحال (ratte) سؤال فرمودند، عرض کردم طیب نیستم، ولی می‌دانم که ارگان مهمی نیست. فرمودند آخر مگر نمی‌دانی که خون در آن جا تصفیه می‌شود؟ عرض کردم این قدرها می‌دانم، ولی آخر با اطباء صحبت کردم به هیچ نوع نگرانی نداشتند. اگر می‌داشتند که به عرض شما می‌رساندم. شاهنشاه بچه که نیستند که نخواهم نگران بشوند. اگر مطلب مهمی بود فوری عرض می‌کردم. به علاوه گزارش آنها می‌رسد و دواهای لازم را نسخه خواهند فرستاد. منتهی هم گزارش درباره من خواهد بود و هم نسخه به نام من! چون اگر احیاناً به دست کسی بیفتد مطلبی فاش نشود. بعد عرض کردم یک روزی طیبی گفت باید کریمخان زند را اماله بکنند. شاه برآشفتم. گفت پدر سوخته گفتی که را اماله بکنند؟ گفت عرض کردم مرا اماله بکنند که قبله عالم معالجه بشوند. گفت خوب این عیبی ندارد. شاهنشاه خیلی خندیدند و دانستند با این شوخیها که من می‌کنم، واقعاً نگرانی قلبی ندارم و گرنه آن چنان به او علاقمندم که اگر خدای نکرده دردی داشت من بیشتر رنج می‌برم.

گزارش رسیده بود که بی.بی.سی خیلی از پیشنهادات شاهنشاه در خاور دور تجلیل کرده. عرض کردم تصادفاً من این برنامه را گوش نکرده‌ام، ولی البته گزارش نمی‌تواند غلط باشد، یعنی تا آن جا که می‌گویند همین است که هست ولی قلبشان چه می‌خواهد و چه پدر سوختگی‌ها ممکن است کرده یا بکنند، باخداست. منظورم در استرالیا بود و شاهنشاه متوجه شدند.

بودجه دربار را به عرض رساندم. در ۱۳۰ میلیون تومان تصویب فرمودند، ولی ده میلیون تومان آن را زدند. ماشاءالله در همه چیز شاه می‌خواهد نمونه باشد، ولی کجا این حرفها به گوش این دولت متبذرمی رود. فرمودند فردا عصر گردش برویم، عرض کردم عصر فردا ماقبل شب قتل حضرت امیرالمؤمنین است و من نگرانی ام از سربازها و افسرهاست که مبادا در ته قلبشان در این خصوص ایرادی به شاهنشاه بگیرند که مآلاً خطرناک است. ولی از لحاظ معنوی، از جهت شاهنشاه که می‌دانم معتقد هستید، اشکالی در بین نیست، چون واقعاً چنین شیئی شب قتل واقعی که نیست، چون ماه قمری است. اما از لحاظ من که هیچ اشکالی نیست، چون این مسائل را مسائل صوری توخالی بی‌معنی می‌دانم که فقط دکاتی برای آخوند خدا شناس است و بس. فرمودند، بسیار خوب، به هر صورت فرداشب گردش را موقوف می‌کنم.

... از اخبار مهم جهان پیشنهاد [دنیس هیلی] Denis Healy وزیر خزانه داری انگلیس است در [صندوق پول بین‌المللی] IMF که گفته است باید اضافه درآمد کشورهای نفتی از طریق صندوق به مصرف کمک به کشورهای دیگر برسد و همه تصویب کردند.^{۱۳۹}

۱۳۹- سخنرانی اول اکتبر ۱۹۷۴ دنیس هیلی در نشست سالیانه صندوق پول، درباره‌ی به جریان انداختن [recycling] درآمد اضافی کشورهای صادرکننده نفت، یا به اصطلاح آن روز (دلار نفتی) به نرخ بهره‌ی واقعی بازار بود. در نشست سالیانه، چیزی به تصویب نمی‌رسد و صرفاً هر کشور نظر خود را

در صورتی که طرح شاهنشاه که به طرح پهلوی معروف شد خیلی بهتر از این است که فرموده اند هم نرخ بهره آن باید ارزان باشد و هم هر کدام از کشورهای قرض گیرنده توسط دوازده نماینده که در هیئت مدیره ۳۶ نفری چنین صندوقی تحت نظر سازمان ملل خواهند داشت، می‌توانند نظارتی هم بر مصرف آن داشته باشند.

دوشنبه ۵۳/۷/۱۵ و سه شنبه ۵۳/۷/۱۶

صبح زود سفیر آمریکا را پذیرفتم. بعد شرفیاب شدم. برنامه آمدن کسینجر را عرض کردم. فرمودند یک ساعت و نیم وقت برای مذاکره کم گذاشته اید، دو ساعت و نیم بگذارید. عرض کردم سفیر آمریکا اطلاعاتی در مورد عوض شدن وزرای سعودی کسب نکرده و گویا خبری که به عرض مبارک رسیده صحیح نباشد. فرمودند فکر نمی‌کنم صحیح نباشد (شاهنشاه انتظار دارند ملک فیصل زکی یمانی وزیر نفت را برکنار کند).

عرض کردم بومدین رئیس جمهور الجزیره هم که سخت در سازمان ملل به دهن آمریکاییها کوبید و عین تز اعلیحضرت همایونی را گفت. فرمودند، روی هم رفته مرد متعادل و با هوشی است.

کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که برای والاحضرت همایونی باید منزل بسازیم، ایشان هیچ ندارند. فرمودند منزلش همین جاست (کاخ سفید سعد آباد). عرض کردم خودتان کجا تشریف می‌برید؟ فرمودند ما که خیال داریم کاخ بسازیم. عرض کردم آن کاخ که ده سال دیگر هم تمام نمی‌شود، تازه اگر حالا شروع بکنیم (منظورم همان کاخ بزرگ فرح آباد است).

درباره‌ی وضع اقتصادی و پولی بین المللی اظهار می‌دارد تا احیاناً بعداً مورد بررسی سازمانهای بین المللی قرار گیرد.

عرض کردم رویت خبر داده که شاهنشاه در دهلی فرموده اید اگر جنگی بین پاکستان و هند در بگیرد، شاهنشاه از پاکستان طرفداری نخواهند کرد، این صحیح است؟ فرمودند نه! این طور نگفتم. گفتم در صورتی که پاکستان به هند حمله کند ما طرفداری از پاکستان نخواهیم کرد یعنی کار غیر ممکن را گفته ام. ماشاءالله شاهنشاه باهوش است و به همه نکات توجه دارد.

چندی قبل فرمانده نیروی هوایی به من گفته بود به عرض برسانم این همه خرید هواپیما را نمی تواند جذب کند، یعنی به این تناسب امکان تربیت پرسنل و خلبان نداریم و کیفیت کار آنها کم می شود. منتها جرئت نمی کند این مطلب را به شاه عرض کند، در صورتی که خودش شوهر خواهر شاه است. از من تقاضا کرده بود که یک وقتی به تناسب به عرض برسانم. من هم هرچه فکر می کردم نمی توانستم عرض بکنم چون اولاً به من مربوط نبود، ثانیاً مطلبی بود که شاه را جداً ناراحت می کرد. از طرفی هم من وظیفه مملکتی دارم که این مسائل را به هر قیمت شده عرض کنم.

باری خوشبختانه زمینه دستم آمد. عرض کردم، سفیر آمریکا از قول وزیر نیروی هوایی آمریکا که دیروز شرفیاب شد، می گفت چون من به اخلاق شاهنشاه تا آنجا که تو (یعنی من) به من گفته ای آشنایی پیدا کرده ام، به او گفتم این که شاهنشاه می فرماید هواپیماها را بدهید ولو ما درهانگار نگاه داریم احتیاطاً تو (یعنی وزیر هواپیمایی) اشکالی نکنی و او هم عرضی نکرد. ولی حقیقت این است که شما نمی توانید این همه هواپیما جذب کنید. شاهنشاه فرمودند، به او بگو عقل من این قدرها می رسد، ولی به هر صورت شما باید هواپیماها را بدهید. فرمودند، من باید از لحاظ جنس خیالم راحت باشد، پرسنل را می رسانم ولو سه شیفیت مدرسه ما کار کند. در این مدرسه، یعنی دانشگاه در حقیقت، ۱۹ هزار دانشجو داریم و مسئله کوچکی نیست. ماشاءالله به این قدرت فکر شاه و این قدرت اراده. اما در این جا یک نکته را باید بگویم که درجه دقت و ریزه کاری شغلم معلوم شود و آن این که آن قدر با سفیر آمریکا از این در و آن در صحبت

کردم تا بالأخره این مطلب را از دهانش در آوردم تا بتوانم از قول او اشاره کنم و مطلب را به عرض برسانم.

به اتفاق خانم علم به کیش رفتیم که کارهای عمرانی آن جا را بینیم. دو هتل بزرگ و یک کازینوی بزرگ و دو یست دستگاه ویلا و [باشگاه قایقرانی] boat club و [باشگاه ورزشی] sport club می‌سازیم. خیلی گرفتاری داریم، ولی چه باید کرد؟ شاهنشاه می‌فرمایند می‌خواهم تا زنده هستم این جا را یک جزیره آباد و پر از درخت بینم. ما هم آب نداریم و باید آب دریا را شیرین کنیم. خلاصه خیلی گرفتاری هست و در دسر. ۲۴ ساعت به اتفاق همکارانم به آن جا رفتم: تیمسار نصیری، بهبهانیان، دکتر رام و تمام مهندسین و آرشیکت ها و [منظره سازان] paysagiste و غیره. پیشرفت کارها گو این که سنگین است، خوب بود. عصر سه شنبه ۵۳/۷/۱۶ به تهران برگشتم.

چهار شنبه ۵۳/۷/۱۷

صبح شرفیاب شدم. شرفیابی مختصر بود. جریان کارهای کیش را عرض کردم. مطلب مهمی در بین نبود. در کردستان گویا قوای بارزانی شکست سختی از عراقیها خورده اند. فکر کردم لزومی ندارد به عرض برسانم، گذاشتم برای روز جمعه که عرض کنم. باید دقت بیشتری بشود...

بعد سر شام رفتم آن جا هم مطلب مهمی نبود. صحبت بر سر مقالاتی بود که نیوز ویک و تایم درباره شاهنشاه نوشته یا خواهند نوشت. مجله فورچون [fortune] هم از قول مخبر خود خبری درباره سوء جریانهای اداری نوشته بود که باعث اوقات تلخی شاهنشاه شده بود. فرمودند به جونز رئیس شرکت نور تروپ بگو اگر جبران نشود دستگاه شما در این جا برچیده خواهد شد. چون کسی که این مصاحبه را کرده نماینده آنهاست.

پنجشنبه ۵۳/۷/۱۸

صبح شرفیاب شدم، مسئله کردستان را عرض کردم. فرمودند، بلی متأسفانه عراقیها به کردها شکست سختی دادند، ولی حالا ما توپهای دور زن و هم چنین موشک ضد تانک برای آنها فرستادیم. فکر می‌کنم تا چند روز دیگر عراقیها را عقب بنشانند ولی به هر صورت این کار روسهاست نه عراقیها که به کردها شکست می‌دهند.

راجع به کیسینجر از هر حیث روزنامه‌های آمریکا غزل بی وفایی را شروع کرده‌اند. عرض کردم مثل این است که ستاره اش رو به افول گذاشته. فرمودند به نظر من هم همین طور می‌رسد. کسی که از خودش این قدر راضی است همین طورها می‌شود.

والاحضرت اشرف در یک معامله زمین شرکت کرده‌اند که ناباب و ناپاک از آب درآمده باعث کدورت خاطر شاه شده. فرمودند به خواهرم بگو شما چه لزومی دارد از یک طرف در کارهای کثیف شرکت بکنید و از طرف دیگر بنیاد اشرف پهلوی درست کنید؟ آخر این چه حرکاتی است که می‌کنید؟ بر فرض بنیاد اشرف درست کردید، مردم نخواهند پرسید که شما قلان مبلغ را از کجا آورده‌اید؟ چرا این قدر مرا ناراحت می‌کنید؟ من که همه چیزم را وقف بر کشور کرده‌ام. به هر صورت این معامله باید لغو و اقاله شود، هر قدر برای شما ضرر داشته باشد. من که نمی‌توانم بگویم جلوی کثافتکاری دیگران را می‌گیرم ولی خواهرم هر ... می‌تواند بخورد. در دلم به شاه آفرین گفتم، حالا مطلب را من چه جور برسانم، آن دیگر گرفتاری من است!

باز در خصوص سلامتی شاهنشاه مذاکره شد. عجیب است که شاه نگران هستند. عرض کردم قطعاً گزارش می‌رسد و هیچ نگرانی ندارد، ولی نگرانی اساسی ناراحتی شماست. من فکر کرده‌ام اجازه بفرمایید صریحاً به عرض علیاحضرت شهبانو برسانم که شاهنشاه واقعاً در [پایان هفته] weekend [احتیاج به] [آسایش] detente کامل دارید و باید دست از شما بردارند. بر فرض علیاحضرت خیلی عصبانی شدند، مرا مرخص خواهند فرمود و اگر پیش رفت که چه بهتر. فرمودند ابداً! هیچ همچو چیزی لازم نیست. عرض کردم

همین طور می خواهید ناراحت بمانید؟ اقلّاً این قدر هم به شاهنشاه فرصت نمی دهند که لااقل در [پایان هفته] weekend ها هر کس میل دارید حضورتان بیاید؟ فرمودند چه باید کرد؟ باید ساخت.

سرناهار رفتم. [برونو] کرایسکی نخست وزیر سوسیالیست اتریش مهمان شاهنشاه بود.^{۱۴۰} صحبت از وضع سخت اروپا بود و انتخابات فردای انگلیس که پیش بینی می شود حزب کارگر برود. در مورد گرانی نفت و مشکل دنیا و انفلاسیون که به گرانی نفت نسبت می دهند باز شاهنشاه از تر خود دفاع می فرمودند که نسبت به گرانی موادی که شما غربیها به ما می دهید، باز هم باید ما نفت را گرانتتر بکنیم. ولی من این پول را در گردش می اندازم، یعنی در اثر خریدهای خودم به شما باز می گردانم. اما عربها محلی ندارند که این پول را خرج بکنند و به حرف من هم گوش نمی دهند که از طریق بین المللی آن را قرض بدهند. فعلاً گرفتاری این است. اوهم تصدیق می کرد و صحیح هم هست.

...

مجله نیوزویک آمریکایی مقاله بسیار خوبی درباره شاهنشاه ایران نوشته، ولی گوشه هایی هم در مورد پلیس مخفی ما و غیره دارد. تمثال مبارک راهم پشت جلد گذاشته که البته مهم است. پرسیدم در جرائد منعکس شود؟ فرمودند بشود، ولی به رسول پرویزی بگو بعضی نکات آن را تخطئه نماید، بلکه شدیداً حمله کند و همزمان منعکس گردد و بگوید معلوم می شود کون شما از مسئله نفت زیاد سوخته که پیش از روسها به ما حمله کرده اید. چرا شما تصور می کنید هر کس نوکر شما نیست علیه شماست؟ چرا خرید ۲۵% کمپانی کروپ آلمان شما را این قدر دستپاچه کرده؟ کی تعداد افراد ساواک ۶۰ هزار نفر است؟ که این تعداد را به شما گفته؟

۱۴۰- برونو کرایسکی، صدراعظم اتریش از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۳، با شاه روابط بسیار گرمی داشت.

جمعه ۵۳/۷/۱۹

صبح تمام در منزل کار کردم، ظهر شرفیاب شدم، نقشه‌های عمرانی کیش را به تفصیل به نظر شاهنشاه رساندم. هم چنین نقشه توسعه فلکه اطراف حرم مطهر حضرت امام رضا را عرض کردم. همه را تأیید فرمودند. [ملوتو] Melloto آرشیتکت معروف ایتالیایی را همراه خودم بردم.

بعد صرفاً کارهای دربار را به عرض رساندم که امور رفاهی دربار چه قدر پیشرفت کرده، به طوری که همه افراد ما خانه سازمانی دارند، بیمارستان دارند، بیمه هستند، حقوق خوب دارند و حتی وقتی بازنشسته می‌شوند، چون یک مرحمتی خاص هم شاهنشاه فرمودند، ۵۰٪ به حقوق آنها افزوده می‌شود.^{۱۴۱} شاهنشاه خیلی راضی شدند و احساس می‌کردم کیف می‌کنند. فرمودند برای گارد شاهنشاهی هم با آن که تسهیلات دارند، این تسهیلات را فراهم کن. عرض کردم اطاعت می‌کنم. بعد فرمودند می‌خواهم برای همه مردم ایران چنین وضعی فراهم کنم. عرض کردم، البته می‌شود، هم قدرت، هم فرصت و هم پول و هم حسن نیت دارید، چرا نشود؟ عرض کردم حقوق باغبانها کم است، با آن که اخیراً فرمودید کرایه خانه هم به آنها بدهیم، باز هم به جایی نمی‌رسد. فرمودند به تدریج اضافه کنید تا به همان ۱۲۰۰ تومان که گفته ایم (در نطق مجلس) پس از دو سال دیگر برسد. عرض کردم تا آن وقت خانه‌های آنها هم آماده می‌شود، فرمودند چه بهتر. خدا به شاه عمر بدهد برای رفاه این مردم واقعاً جان می‌دهد.

از اخبار مهم جهان خاتمه انتخابات انگلیس است که حزب کارگر با اکثریت خیلی جزئی پیروز شد. ۰۰۰ باید بگویم ژنرال زمستان به کمک حزب کارگر آمد. یعنی مردم ترسیدند که اگر محافظه کاران بر سر کار بیایند، باز اعتصاب شروع شود و مخصوصاً کارگران ذغال سنگ دست به اعتصاب بزنند و زمستان امسال راهم مردم سخت خواهند

۱۴۱- در یادداشت علم به اشتباه ۱۵۰٪ نوشته شده است.

گذراند. اما در مورد دردهای اساسی مردم و کشور انگلیس، این حزب کاری از دستش ساخته نیست. ویلسون یک پلی تیسین است نه یک دولت مرد. مثل مصدق میل دارد چند روزی به هر قیمت شده برگردد مردم سوار باشد. میثاق اجتماعی یعنی چه؟ جز یک آدم حقّه باز چه کسی می تواند چنین حرفی بزند که من از کارگرها قول گرفته ام مزد اضافی غیر منطقی نخواهند؟

شنبه ۵۳/۷/۲۰

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. نامه‌ای از سفیر شاهنشاه در رباط رسیده بود که استنباط می کند روابط دربار ایران با مراکش خوب نیست. ملاحظه کرده و فرمودند که مطالب آن روشن شود، ولی به او تفهیم کنید این طورها که تو تصور کرده‌ای بد نیست.

فلاح مسائلی راجع به قانونگذاری درباره نفت عرض کرده بود، به عرض مبارک رساندم. فرمودند چرا نشود؟^{۱۴۲}

امروز هیئت رئیسه مجلسین شرفیاب شدند که جواب فرمایشات شاهنشاه را عرض کنند. در این شرفیابی شاهنشاه وعده انتخابات کاملاً آزاد فرمودند. خیلی سرفصل مهمی در تاریخ کشور ماست. امیدوارم عملی شود. بعد مرخص شدم.

...

ناهار رئیس جمهور سابق ونزوئلا مهمان من بود. بسیار مرد فهمیده و بجایی بود.^{۱۴۳} سر شام رفتم مطلب مهمی نبود. قدری صحبت ادبی پیش آمد، مختصری من وارد هستم. بعضی اشعار فردوسی از نامه رستم فرخزاد خواندم. سواد من خیلی کم است، ولی به هر

۱۴۲- منظور قطعنامه‌ی اوپک است.

۱۴۳- رافائل کالدرا رودریگز Rafael Caldera Rodriguez، رئیس جمهور ونزوئلا از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴، به طور خصوصی از ایران دیدار می کرد. وی بار دیگر در ۱۹۹۳ به ریاست جمهور ونزوئلا برگزیده شد.

حال آن چه که با احساساتم بستگی دارد واقعاً به آن دل بسته ام. به این جهت طرف توجّه واقع می‌شود.

یکشنبه ۵۳/۷/۲۱

صبح شرفیاب شدم. مقاله رسول را که در جواب مجله نیوزویک بسیار خوب تهیه کرده به عرض رساندم. اصلاحاتی فرمودند، من جمله این که حمله‌ای که رسول به دولت کرده که چرا سخت ایستادگی نمی‌کند، به مطبوعات بکند. ثانیاً موضوع رشوه خواری را که به حق به دستگاههای آمریکایی نسبت داده، به این صورت بگوییم که خوشبختانه از کثافتکاری خودتان که روزنامه‌های خودتان همه چیز می‌گویند (من این جزئیات را می‌نویسم که خواننده عزیز بداند کشورداری در این روزهای پر آشوب یعنی چه).

خبرهای بسیار مهمی به عرض شاهنشاه رساندم که توسط یک دولت خارجی به ما رسیده بود و باعث شگفتی شد.^{۱۴۴} درصحت آن کمتر می‌توان تردید داشت و آن تقریباً متن مذاکرات جلسه کمپ دیوید Camp David مرکب از رئیس جمهور آمریکا، نماینده انگلیس، آلمان، ژاپن و نماینده غیر رسمی فرانسه بوده است (البته وزیرای خارجه آنها به اضافه کیسینجر آمده بودند). صحبت اشغال نظامی لیبی و الجزایر پیش آمد و این که با الجزایر هم می‌توان کنار آمد. نماینده ژاپن عقیده داشته که باید مخصوصاً ایران را تحت فشار گذاشت. (البته همه کشورهای نفت خیز ولی سرآمد آنها ایران). نماینده انگلیس عقیده داشته که برعکس اگر ریش و قیچی را دست شاهنشاه ایران

۱۴۴- برپایه‌ی مدارک موجود در پرونده‌ی یادداشتهای علم، این گزارش را به احتمال بسیار قوی شاپور ریپورتر، نماینده‌ی سازمان اطلاعات انگلستان در ایران، داده است. وی طی تلگرافی از لندن به تاریخ ۵۳/۷/۱۷ درخواست شرفیابی به حضور شاه می‌کند. شاه در حاشیه نامه علم به او دستور می‌دهد که خودش ریپورتر را بپذیرد. محتوای گزارش قابل تردید او که کوشیده انگلستان را دوست راستین ایران نشان دهد خود دال بر این مطلب است.

بدهید کار را مآلاً اصلاح می کنند. نماینده غیر رسمی فرانسه گفته است اگر بین شما یعنی [مصرف کنندگان و تولید کنندگان] producers and consumers به جنجال کشید مرا واسطه قرار دهید (در صورتی که به ظاهر می گوید راه من از شما جداست). نماینده آلمان اعتقاد داشته که باید به هر صورت صرفه جویی در مصرف نفت کرد ولی شدت عمل دردی دوا نمی کند. به هر حال در این زمینه‌هاست که کیسینجر یا شاهنشاه صحبت خواهد کرد. ولی تردیدی نیست که به این آسانها نمی گذارند که ظرف ده سال یکصد هزار ملیون دلار در خاور میانه انبار بشود. تازه واقعاً غیر از ایران و عراق و الجزایر سایر کشورهای نفت خیز محل مصرف آن را ندارند. به هر حال غوغای بزرگی است. این مسائل را به اختصار به شاهنشاه عرض کردم که ذهن مبارکشان روشن باشد و بعد پیش از آمدن کیسینجر قدری جدی تر صحبت کنیم...

دوشنبه ۵۳/۷/۲۲

صبح شرفیاب شدم. خوشبختانه گزارش سلامتی ایشان رسید. شاهنشاه خوشوقت شدند، ولی به روی خودشان نیاوردند.^{۱۴۵} چنان که قبلاً نوشته بودم ظاهراً راجع به سلامتی من است!

شاهنشاه مقداری اوقات تلخی با دکتر رام، رئیس بانک عمران، فرمودند که به او ابلاغ کنم. دلم سوخت چون او را نسبت به شاهنشاه مرد خدمتگزاری می دانم ولی گویا راجع به یک شخص که باید مهندس مشاور بانک در طرح شهرسازی خورزین تهران شود (از اقوام علیاحضرت شهبانو)، با آن که دو دفعه شاهنشاه فرموده اند بشود، مخالفت کرده و دیروز هنگام شرفیابی به او فحش دادند. ضمناً به من می فرمودند، خبر به من رسیده که رام نظر داشته خیابانهای خورزین طوری ساخته شود که زمین او مرغوب گردد. عرض

۱۴۵- گزارش پزشکان معالج به دنبال این یادداشت آمده است.

کردم فکرنمی کنم این خبر صحیح باشد. فرمودند به هر صورت بساید بدانند که من دو دفعه امر نمی دهم، اگر یک دفعه گفتم، باید اجرا شود. حالا پس از آن که دو دفعه در این امر به خصوص امر می دهم، می گوید می خواهم مهندس مشاور دیگری انتخاب بکنم!

سفیر ونزوئلا را پذیرفتم که خدا حافظی کند.

بعد از ظهر کار کردم. امروز روز تولد علیاحضرت شهبانوی ایران است. امشب مهمانی در کاخ بود، تا ساعت ۲ صبح ماندم. حالا با خستگی زیاد این مختصر را می نویسم. سرشام به شاهنشاه عرض کردم انگلیسها موافقت کرده اند افسران بازنشسته آنها موشکهای ضد هوایی ما را که از انگلیس خریده ایم، در صورت لزوم در مرز عراق عمل کنند. شاهنشاه خیلی خیلی خوشوقت شدند (به نظر من بیشتر از جنبه سیاسی آن). فرمودند اقبال الان به من گفت دو شرکت نفتی آمریکایی که می خواستند با ما قراردادهای خرید گاز ببندند به طور غیر منتظره انصراف حاصل کرده اند. فکر می کنی موضوع چه باشد؟ عرض کردم قابل تأمل است.

سه شنبه ۵۳/۷/۲۳

شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. آخرین طرح اصلاحی مقاله رسول پرویزی را تصویب فرمودند. عرض کردم اتفاقاً صبح اقبال به غلام تلفن کرد که شرکتهای نفتی دوباره آمدند شرایط ما را قبول کردند. بنا بر این نگرانی از بابت یک مسئله سیاسی پایه ندارد، خواسته بودند چانه بزنند. شاهنشاه خوشوقت شدند.

صبح اولین سفیر لوسوتو شرفیاب شد. پس از تقدیم اعتبار نامه در اتاق خصوصی شرفیاب شد. هوای این جا چون آفتاب گیر است (تنها اتاق کاخ سفید سعد آباد که از سه جهت آفتاب می گیرد)، اوقات شاهنشاه تلخ شده بود. حق هم داشتند.

عصر و شب تمام در منزل کار کردم فقط یک ساعت راه رفتم.

چهارشنبه ۵۳/۷/۲۴

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. فقط کارهای جاری را عرض کردم چون شرفیابیهای امروز خیلی زیاد بود... فرمودند دارم کم کم گوش علیاحضرت را پر می‌کنم که باید... ولیعهد را از شر این زنکه فرانسوی [مادموازل ژوئل] Mlle Joelle رهایی بخشم (این خانم از سن ۳ سالگی تا کنون پرستار والاحضرت است و نفوذ عجیبی در بچه به هم رسانده که هیچ صحیح نیست). عرض کردم نه تنها این باشد، باید حالا والاحضرت با تاریخ وطن خودشان و افتخارات خودشان و جدشان و پادشاهان بزرگشان آشنا شوند، نه این که دائماً تاریخ فرانسه را برای ایشان بگویند. این نه تنها هیچ معنی ندارد، خطرناک است و ناصحیح. به علاوه والاحضرت نباید دائماً با زنها محشور باشند، رئیس مدرسه زن، [سرپرست] tutor زن، اغلب معلمین مدرسه زن، رئیس پیش آهنگی ایشان زن، محیط خانواده محیط زنها! این هیچ صحیح نیست. شنیده‌ام بچه خواسته شکار برود، زنکه فرانسوی به ایشان عرض کرده نه! کشتن حیوانات و مرغها صحیح نیست. درست است که خود من الآن شکار را رها ساخته و واقعاً میل به کشتن حیوانات ندارم، ولی برای ولیعهد ایران این امر صحیح نیست. خوشبختانه ولیعهد ماشاءالله باهوش و مصمم و عاقل است و پریشب که می‌دیدم دست به کمر زده در عید تولد علیاحضرت شهبانو جلوی سایر والاحضرتها حرکت می‌کنند، لذت می‌بردم. حالاهم گویا خیلی تودهنی به این پرستار می‌زند، ولی تربیت ایشان باید خشن تر بشود و از محیط زنها بیرون بیایند. به علاوه با مردمی معاشرت کنند که از کشور خودشان بیشتر بشوند. مثلاً دکتر علینقی کنی که به ادبیات اروپایی و ایرانی هردو وارد است معلم ایشان باشد. یا لااقل هفته‌ای یکی دو ساعت به ایشان درس بگوید، حتی قصه هم بگوید کافی است. خود من برای ایشان حکایت تعریف کنم. از گذشته‌ها و از شاهنشاه و از جدشان، طوری که خودشان میل داشته باشند بشنوند، نه آن که بخواهند از زیر آن فرار

کنند. شاهنشاه همه را تصدیق فرمودند، ولی امر به اقدامی فرمودند! فکر می‌کنم گرفتار دو دلی علیاحضرت شهبانو باشند.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم و تمام بعد از ظهر کار کردم. سرشام رفتم. مطلب مهمی نبود فقط خبر رسیده بود که بوتو بلوچهای یاغی را (در بلوچستان پاکستان) عفو کرده. عرض کردم گویا وضع بلوچستان خیلی خرابتر از این حرفها باشد و این عفو از بیچارگی و بسیار غلط است. من با رئیسانی^{۱۴۶} که خواهرزاده زن بلوچ مرحوم پدرم می‌باشد و حالا در بلوچستان پاکستان وزیر و هم چنین رئیس حزب خود بوتو است مفصل صحبت کرده‌ام. خلاصه این است که یاغیان را قدرت ندارند سرکوب کنند و به دوستان هم نمی‌توانند کمکی برسانند. باید شاهنشاه فکری بفرمایند. تفصیل را نوشته‌ام که به عرض خواهم رساند. فرمودند درست می‌گویی، بعد تفصیل را به من بگو.

بعد راجع به عمران کیش مفصل صحبت شد. سرشام فقط علیاحضرت ملکه پهلوی، شاهنشاه و من بودیم، چون علیاحضرت شهبانو امروز بعد از ظهر به کیش تشریف بردند.

از اخبار مهم جهان آن که دوباره کنگره آمریکا قطعنامه‌ای گذراند که اگر تا دسامبر ترکها از قبرس عقب نشینی نکنند صدور اسلحه آمریکا به آن جا قطع شود و البته این راهم ممکن است رئیس جمهور وتو کند. ولی من خیلی راضی خواهم شد اگر ترکها که این طور بر خر مراد سوار هستند یک تودهنی بخورند. چون پیشرفت آنها باعث این شده که مردم ایران از خود بیروند پس ما چرا در مقابل عراق این قدر صبر و شکیبایی به خرج می‌دهیم؟ از پس پرده که خبر ندارند که قدرت شوروی بالای سر آنهاست. به

۱۴۶- نوآب غوث بخش خان رثیمانی وزیر اعلاء بلوچستان بود. جد رثیمانی، سلطان احمد خان بلوچ، شاه هرات، پدر زن امیر محمد اسماعیل خان، شوکت الملک اول بود.

علاوه هیچ صحیح نیست کشور همسایه ما که همیشه روح نظامی گری او بر ما چربیده، باز هم چیره تر شود.

دیگر از اخبار مهم جهان کشف مقادیر زیادی نفت در مکزیکو می باشد. اگر درست باشد و شرکتهای نفتی برای ترساندن ما آن را ساز نکرده باشند.

پنجشنبه ۵۳/۷/۲۵

عید فطر بود. من صبح شرفیاب شدم و تلگرافهای رؤسای کشورهای اسلامی را که رسیده بود تقدیم کردم و جوابها را شاهنشاه توشیح فرمودند. من جمله دو تلگراف از رئیس جمهور عراق احمد حسن البکر و قذافی رئیس جمهور لیبی رسیده بود. با عراق رابطه سیاسی داریم کما این که مرد که قاتل همه جور اسائه ادب می کند ولی با قذافی دیوانه که اصولاً رابطه ای نداریم، با وصف این تلگراف کرده است. شاهنشاه تعجب کرده و فرمودند به هر دو تلگراف جواب بدهید ولی گرم و دوستانه نباشد.

خبری در جرائد خارجی بود که کیسینجر با ملک فیصل توافقی در مورد پایین آوردن قیمت نفت کرده است، به شاهنشاه عرض کردم. ضمناً نوشته بودند که این توافق مورد رضایت شاهنشاه ایران هم هست. فرمودند، تازه می خواهد که شاهزاده سعود بن فیصل را بفرستد که با ما صحبت کند. ولی ما گفته ایم تا آن جا حاضریم صحبت کنیم که قیمت نفت عربستان بالا نرود نه آن که پایین بیاید. من که از این فرمایش شاهنشاه چیزی دستگیرم نشد.

بعد سفراء اسلامی شرفیاب شدند. در این جا علاوه بر تأکید در اتحاد اسلامی، شاهنشاه مقدار زیادی راجع به قیمت نفت و این که باید با قیمت فرآورده های کشورهای صنعتی تناسب داشته باشد، صحبت فرمودند که خیلی عالی بود. ضمناً به فرمایشات خودشان در استرالیا اشاره کردند که آن جا ما گفتیم کسی نمی تواند مطلبی به ما دیکته بکند. من این

طور دستگیرم شد که خاطر شاهنشاه خیلی مشغول به این مسئله قیمت نفت است، زیرا خیلی بیش از حد انتظار من صحبت فرمودند. تا بعد بینم چه می‌شود.

بعد شاهنشاه به کیش تشریف بردند. من به گنبد قابوس برای مراسم اسب دوانی پاییزه آمدم. البته با اتومبیل تا فرودگاه رفتم و در راه به شاهنشاه عرض کردم با این مهمانهایی که برای شاهنشاه، علیاحضرت دعوت فرموده اند، دلم به حالتان می‌سوزد، که در کیش چه جور خواهید گذرانند. شاهنشاه خندیدند و فرمودند، ما که کارمان را این دو روزه انجام دادیم، آن جا هم استراحت خواهیم کردا عرض کردم من که به حمدالله در رفتم که این قیافه‌ها را نیستم. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند.

روز جمعه را به اتفاق تیمسار ازهارری رئیس ستاد ارتش و تیمسار اویسی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی و چند نفر از اعضاء هیئت مدیره انجمن سلطنتی پرورش اسب در گنبد گذراندم.

شنبه ۵۳/۷/۲۵

از شنبه ۵۳/۷/۲۵ تا سه شنبه ۵۳/۸/۵ نتوانستم یادداشت روزانه بنویسم.^{۱۴۷} آن قدر گرفتاری بود که به حساب نمی‌گنجد. دیگر فرصت یک کلمه چیز نوشتن زیادی نداشتم، چون میلاد مسعود همایونی هم در بین بود.

به مدد حافظه مختصری می‌نویسم که شرح وقایع را اندکی یادداشت کرده باشم. صبح شنبه که از سفر برگشتم مختصری شرفیاب شدم ... شاهنشاه بعد به ایران ناسیونال که شرکت اتومبیل سازی بزرگ ایران است و اتومبیل پیکان می‌سازد، تشریف بردند که

۱۴۷- در متن یادداشتها به اشتباه از شنبه ۴ تا سه شنبه ۵۳/۸/۷ نوشته شده است. علم در حاشیه گزارشهایی که به شاه می‌داد، مطالب مهم را به اختصار یادداشت می‌کرد و نمونه‌ی این یادداشت‌های کوتاه در پرونده‌ی یادداشتها فراوان است. به این ترتیب می‌توانست پس از گذشت چند روز نیز یادداشت هر روز را کم و بیش به خاطر آورد.

حالا تقریباً ۶۰٪ تمام اتومبیل را در ایران می‌سازد. یقین دارم از بهترین روزهای زندگی شاهانه بود. مدتی هم طول کشید ولی من در رکابشان رفتم، دنبال کارهای دیگر رفتم.^{۱۴۸}

بعد از ظهر سفیر انگلیس دیدنم آمد که مطالبی به شرح زیر داشت:
گله از من که او را مدت‌هاست پذیرفته بودم و در مورد نفت این که دولت انگلیس به هیچ وجه با سیاست [رویارویی] confrontation با کشورهای نفت خیز موافق نیست چون عواقب بسیار بدی در این کار می‌بیند و دولت انگلیس امید خود را به اعلیحضرت همایونی بسته است. درباره قیمت نفت هم این که شاهنشاه فرموده اند قیمت ۲-۱٪ بیشتر در انفلاسیون جهانی تأثیر نداشته، در حالی که در بعضی صنایع مثل فولاد و بعضی دیگر تا ۲۵٪ تأثیر گذاشته است و آماری نشان داد. بعضی مسائل تجارتنی جزئی هم داشت (مطابق معمول) و استدعای شرفیابی هم کرد.

یکشنبه ۵۳/۷/۲۶

صبح شرفیاب شدم. صحبت‌های سفیر انگلیس را عرض کردم. راجع به آمدن کیسینجر مطالبی عرض کردم و برنامه اش را گفتم. شاهنشاه به من فرمودند به [سپهبد محسن] هاشمی نژاد، فرمانده سابق گارد که حالا رئیس سرای نظامی (به اصرار خودش) شده و شاهنشاه موافقت فرموده اند، بگو اولاً این شغل بیکاره‌هاست و ثانیاً این به این معنی نیست که تودر کار گارد دیگر مداخله کنی. اگر مطلبی در مورد گارد داشته باشی باید به خود من بگویی.

۱۴۸- بازدید شاه و شهبانو فرح برای گشایش کارخانه‌ی ریخته‌گری و موتور سازی پیکان در ۲۷ مهرماه صورت گرفته است و علم به اشتباه در این قسمت آن را نقل کرده است.

رئیس تشریفات صورت مفصلی برای مهمانی کیسینجر داده بود که مدعوین زیادی دعوت شوند منجمله نخست وزیر و چندتن از وزرا. فرمودند به این احمق بگو چرا این قدر افکار استعماری داری؟ من نفهمیدم، عرض کردم متوجه نمی شوم. فرمودند آخر کیسینجر با وزیر خارجه کشور دیگری چه فرق دارد؟ مگر من به وزرای خارجه دیگر که مهمانی می دهم جز از وزیر خارجه و تو کسی دیگر هست؟ دیگر نخست وزیر و همه وزرا را به این جا کشیدن، که کیسینجر می آید، چه معنی دارد؟

دوشنبه ۵۳/۷/۲۷

به اختصار شرفیاب شدم. خبری باز از انگلیسها از طریق غیر سفیر رسیده بود که مایلند ریش و قیچی را در امر نفت و سیاست بین المللی آن به شاهنشاه تفویض کنند (غیر از این چه می توانند کرد؟) آن را هم عرض کردم.

بعد از ظهر نماینده ملک سعود، شاهزاده سعود بن فیصل، شرفیاب و راجع به تقلیل قیمت نفت با شاهنشاه مذاکره کرد، هم چنین راجع به تثبیت قیمت نفت. تقلیل که چه عرض کنم، اگر اصل قیمت را تقلیل می دهند آن قدر تا کس و [بهره مالکانه] royalty را بالا می برند که قیمت خیلی بیشتر از امروز می شود، ولی حرفی در دنیا زده اند، می خواهند از رو نروند.

بعد از ظهر من کار کردم. جلسه مفصلی برای برگزاری جشنهای پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی در دربار داشتم که نخست وزیر و وزرا و رؤسای مجلسین و احزاب در حدود ۱۰۰ نفر دعوت داشتند. اسناد مربوطه را که خیلی عالی از سلطنت رضا شاه کبیر بود ارائه دادم و نطق میهنی مهمی ایراد کردم که همه به گریه افتادند و خودم هم، ولی انتشار ندادیم.

سه شنبه ۵۳/۷/۲۸

شرفیاب شدم. نماینده کشور سوسیالیستی گینه آمده بود. شاهنشاه او را پذیرفته بودند. فرمودند تو او را ببین. بعد که من او را دیدم، ضمن عریضه عرض کردم که لازم است او را پذیرید. بعد از ظهر پذیرفتند.

باری صبح شاه را ناراحت دیدم. معلوم شد مکدر هستند از این جهت که حالا که به بچه‌های مدرسه یک وعده غذای خوب می‌دهیم، چون معده‌های اینها عادت به غذای خوب ندارد، اغلب ناخوش شده‌اند و متأثر بودند که چرا ما تا کنون در این بدبختی بوده‌ایم که معده بچه‌های ما عادت به غذای خوب ندارد. بارک الله به این علاقه. من به حدی از این طرز فکر شاه متأثر شدم که چیزی نمانده بود گریه کنم.

...

چهارشنبه ۵۳/۷/۲۹

شرفیاب شدم راجع به ثبات قیمت نفت که پیشنهاد شاهنشاه است صحبت کردیم. فرمودند، من وقتی می‌گویم ثابت باشد که جنسهای طرف احتیاج ما گران نشود. این را به سعودیها هم گفتم. منظور من از ثبات این است که انواع قیمت‌ها مثل قیمت واقعی، [قیمت اعلام شده] posted price و buy back و قیمت مزایده و این حرفها در بین نباشد، همه را یکی بکنیم.

یکی از وزرا از من تقاضا کرده بود که آن وزیر دیگر را برای شام کیسینجر دعوت نکنند، چون مقام من پیش کیسینجر اگر زیر دست این وزیر که از من در پروتکل بالاتر است بنشینم پایین خواهد آمد چون من مأمور مذاکره با او هستم.^{۱۴۹} خیلی خیلی وقتی عرض کردم خندیدیم. فرمودند اینها مثل گنجشک فکر می‌کنند.

۱۴۹- طرف مذاکره از سوی ایران، هوشنگ انصاری، وزیر اقتصاد و دارایی بود.

...

[یادداشت یک سطری ۵۳/۷/۳۰ حذف شده.]

جمعه ۵۳/۸/۱

شرفیاب شدم. ... کارهای جاری عقب افتاده را دوساعت عرض کردم. علیاحضرت شهبانو ایراد فرموده بودند که چرا کاخ بابل را که شاهنشاه به من مرحمت کرده اند تعمیر می کنید و به من چیزی نمی گویند؟ شاهنشاه خیلی متغیر شدند. فرمودند، بگو هنوز نمرده ام. گفته ام بعد از مرگ من مال شماست. من بی نهایت ناراحت شدم و برای آن که شاه را بخندانم عرض کردم سوزن به تخم خودتان می زنید، بعد می فرمایید آخ! شاه که نباید این طور وصیت ها بکند. خندیدیم.

دوشنبه ۵۳/۸/۴

سلام مولود، خاتمه ۵۴ سال روز تولد بود، خوب برگزار شد ولی شاهنشاه قلباً ناراحت بودند چون کردها از عراق شب قبل شکست بدی خورده بودند. هیچ کس نمی دانست چرا شاهنشاه خیلی سرحال نیستند.

بعد از ظهر بوتو آمد، من از او استقبال کردم. به این جهت به ورزشگاه صد هزار نفری که شاهنشاه تشریف بردند نرفتم.

شام بوتو با شاهنشاه تنها خورد. من با وزرایش در دربار شام خوردم. بوتو از شوروی مراجعت می کرد.

چهارشنبه ۵۳/۸/۶

صبح علیاحضرت شهبانو برای دیدن شهرهای کنار کویر سمنان، دامغان، شاهرود، سبزوار و گناباد تشریف بردند. قرار بود به بیرجند و یزد و کرمان تشریف ببرند بعد هم به تهران برگردند، مسافرت را کوتاه فرمودند.

من صبح به فرودگاه رفتم. بعد برگشتم شرفیاب شدم خیلی کوتاه ... عرض کردم ... بعد از ظهر به دیدن آیت الله خوانساری می‌روم، چون چند دفعه پسرش از من دیدن کرده، باید یک دفعه بازدید بروم. به علاوه از انگشتی که برای شاهنشاه فرستاده بود تشکر کنم. بعدهم موضوع اعدام علمای شیعه عراق را می‌خواهد با من صحبت کند. فرمودند برو.

مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم.... وقتی پیش آیت الله خوانساری رفتم آیت الله خوانساری عریضه به شاهنشاه عرض کرد.

...

پنجشنبه ۵۳/۸/۷

دستخطهای مبارک شاهنشاه را به عنوان [محمد داوود خان] رئیس جمهور افغانستان که از او دعوت فرمودند در اردیبهشت آیتده به ایران بیاید و دستخط به پادشاه اردن را که در روابط ما و عراق مداخله خواهد کرد و هم چنین دستخط به سلطان قابوس پادشاه مسقط در مورد امور و تعارفات جاری (چون قوای ما آن جا هستند و واقعاً خوب هم عمل کرده اند و مسقط را از وجود افراد کمونیست ظفار پاک کرده اند) هم چنین نامه رئیس جمهور کنیا را دائر بر قبول دعوت آنها از علیاحضرت شهبانو و الاحضرت همایونی توشیح فرمودند.

مطلبی سفیر آلمان در مورد پالایشگاه مشترک ایران و آلمان در بوشهر عرض کرده و مشکلاتی که هست بیان داشته بود، تقدیم داشتم.^{۱۵۰}

۱۵۰- شرکت ملی نفت در نظر داشت با مشارکت شرکتهای نفتی معتبر بین المللی، سه پالایشگاه بزرگ صادراتی در چند بندر کرانه‌ی خلیج فارس (مانند بوشهر و بندر عباس) برپا سازد و فرآورده‌های آنها را در بازار جهانی شریک خود بفروشد. شرکتهای خارجی علاقمند به این طرح، یکی آلمانی، یکی

عرض کردم اجازه بفرمایید برای اردشیر زاهدی سفیر شاهنشاه در واشینگتن خلاصه مذاکرات بسیار مهم شاهنشاه را در مسکو بنویسم.^{۱۵۱} خوب نیست که آمریکاییها کم و بیش مطلع باشند و سفیر شاهنشاه مطلع نباشد. فرمودند بنویس. عرض کردم واقعاً متن مذاکرات و جزئیات را که خواندم با تمام قلب به وجود مبارک دعا کردم. اینها مسائلی است که باید به مردم گفت و بدانند و مغرور بشوند و به وجود مبارک دعا کنند. فرمودند متأسفانه تا زنده هستیم نمی‌شود. عرض کردم همین طور است ولی اگر شاهنشاه اجازه فرماید و به من دو سال مرخصی بدهید من کتابی می‌نویسم که در تاریخ بماند و شاهنشاه را آن طور که هستند برای تاریخ به حقیقت نقاشی کنم. فرمودند فکر بدی نیست ولی حالا که به تو کار دارم! عرض کردم غیر از من که سی و سه سال تمام از نزدیک مورد مرحمت اعلیحضرت بوده‌ام و به گرفتاریهای شاهنشاه واقف بوده و هستم [کسی] نمی‌تواند این خدمت را بکند. فرمودند، درست است.

عریضه آیت الله خوانساری را تقدیم کردم که خیلی خوب بود و از شاهنشاه خواسته بود که در مورد اعدام علمای شیعه از طرف عراق وساطت فرمایند. فرمودند جواب مقتضی تهیه کنید. بعد این نامه و نامه ما هر دو منتشر شود.

عرض کردم باز رئیس جمهور ایتالیا استدعا کرده که به ایران بیاید، بین ۱۵ تا ۲۰ دسامبر (دفعه سوّم است که به علت نا به سامانی وضع داخلی ایتالیا آمدن او عقب می‌افتد).

ژاپنی و دیگری آمریکایی بود. نگاه کنید به: پرویز مینا، «تحوّل صنعت نفت ایران، نگاهی از درون» آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، ص. ۲۸۳۱.

۱۵۱- این جمله روشن نیست زیرا شاه در چند ماه پیش از این تاریخ سفری به مسکو نکرده بود. به احتمال قوی مذاکرات مربوط به سفر شاه به استرالیا و هندوستان می‌بایست باشد و به جای یکی از این دو کشور، به اشتباه «مسکو» نوشته شده است.

خندیدند. فرمودند قبول کنید، وضع آن جا خیلی بد است، حتی الامکان باید کمک کنیم کار آن جا به دست کمونیستها نیفتد و مهمترین احتیاج آنها فعلاً کمی پول است. عرض کردم مخبرین بی. بی. سی را که با شاهنشاه مصاحبه کرده بودند دیروز عصر پذیرفتم، خیلی تحت تأثیر بودند. عرض کردم سفیر انگلیس دیدنم آمد و گفت اعلامیه‌ای که دولت انگلیس برای آمدن [هرولد لیور] Lever وزیر مشاور و اقتصادی انگلیس^{۱۵۲} می‌دهد، می‌گوید به دعوت شاهنشاه ایران می‌رود. گفتم غلط کرده اید چنین مطلبی می‌گویید، بگویید به دعوت دولت ایران می‌رود. گفت اصلاح می‌کنم. بعد گفت [دنیس] هیلی وزیر خزانه داری انگلیس هم به عربستان سعودی می‌رود، تصور نشود که مقام او بالاتر از Lever است و به ایران برخوردیده باشد. من خندیدم و گفتم برای ما هیچ کدام آنها اهمیتی ندارند. سفیر انگلیس یکه خورد. شاهنشاه خیلی خندیدند.

باز صحبت دیر کرد باران به میان آمد و ناراحتی شاهنشاه! عرض کردم رودخانه هیرمند هم خیلی بی آب شده و افغانها تقریباً آب را بسته اند. من هم چندین دفعه به سفیر افغانستان تذکر داده ام فایده نکرده، حال آن که می‌تواند بیش از این به ما آب بدهند. فرمودند اقدامات دیگر بکن.

...

عرض کردم گزارش دواهایی که باید میل بفرمایید آمده. اجازه فرمایید [پروفسور عباس] صفویان شرفیاب شود و ترتیب کار را بدهیم. فرمودند یک روز او را با خودت

۱۵۲ هرولد لیور (Harold Lever) وزیر مشاور دولت کارگری در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۴ و عنوان رسمی

او Chancellor of Duchy of Lancaster بود. در سال ۱۹۷۹ با لقب Baroni Lever of Manchester

وارد مجلس لردها شد.

بیاور این جا. عرض کردم با سفیر اسرائیل مذاکره کردم. نخست وزیر آنها روز شنبه هفتم دسامبر می آید. فرمودند ترتیب محرمانه بودن موضوع را با نصیری بده. بعد مرخص شدم به کارهای جاری و ملاقاتهای معمولی رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم. شب از محل پذیرایی رئیس جمهور زامبیا که فردا خواهد آمد بازدید کرده، به سفارت لبنان به عروسی سفیر (خلیل الخلیل) که از شیعیان لبنان است رفتم (شاهنشاه اجازه فرموده بودند). چند دقیقه ماندم و به منزل برگشته کار کردم. حالا نصف شب است، هنوز کار می کنم. هواپیما ربایی عجیبی از طرف فلسطینی ها شد که چند مسافر بی گناه را به تدریج کشتند و از هواپیما به خارج انداختند. دنیا را آشفته کردند و اعتراضات شدیدی شد که اکنون خود عربها جلوی این کار را می خواهند بگیرند.

چهار شنبه ۵۳/۸/۸

صبح شرفیاب شدم. برنامه های مسافرت جنوب را عرض کردم. شاهنشاه خوشحال نبودند. معلوم شد مجله تایم آمریکا هم مقاله بدتری از نیوزویک نوشته است. گوا این که تمثال شاهنشاه پشت جلد است و البته اهمیت دارد، با وصف این مطلب آن برطبق دلخواه شاهنشاه نیست. حق هم دارند، چون پدر سوخته ها مخصوصاً خرابکاری می کنند، مثلاً از مالکیت کارگر در کارخانه ها و حق آنها در منافع کارخانه ها حرف نمی زند، در عوض می گوید ۴۰٪ کل ثروت ایران در دست ۱۰٪ جمعیت است. سابقاً پدر سوخته ها می گفتند هزار فامیل، حالا باز طبقه بورژوازی جدید را اختراع کرده اند.

اجازه گرفتم اتومبیلی به والا حضرت همایونی تقدیم کنم به مناسبت تولد معظم له که فرداست. اجازه فرمودند. باز هم راجع به والا حضرت مذاکره شد. شاهنشاه خوشبختانه راضی هستند. می فرمایند جوان معقول و خونسرد و با تأملی است، هر کاری را لازم باشد می کند ولی در عین حال هم هالو نیست که هر کس هر چه بخواهد به او تحمیل کند. عرض کردم خوشبختانه همین طور است ولی باید هر چه زودتر فکری بفرمایید که از

محیط زنها خارج شوند. فقط زنهایی را ببینند که باید با آنها آن کار را بکنند. خاله خانقزی و پرستار فرانسوی مضر هستند، ایشان را زنانه و گوشه‌باز می‌آورند. فرمودند درست می‌گویی، ولی باز هم دستور اقدامی نفرمودند.

ناهار نخست وزیر سیلان (سری لانکای فعلی) شرفیاب بود.^{۱۵۳} شاهنشاه هیچ حال صحبت کردن نداشتند. هم کمی سرما خورده اند و هم این که از مجله تایم کسل بودند. به زحمت علیا حضرت شهبانو ایشان را وادار به حرف زدن می‌کردند. علیاحضرت به فارسی به اعلیحضرت فرمودند، خیلی خسته می‌شوی و من از این حیث نگرانم. به این جهت می‌گویم باید آخر هفته‌ها را تعطیل بگیریم. شاهنشاه جواب دادند که تعطیل گرفتن برای راحت شدن از شر قیافه‌های اطراف‌هاست. شما که همه را بار می‌کنید و همراه می‌آورید! این چه جور تعطیلی ممکن است باشد؟ دیگر علیاحضرت چیزی نفرمودند، خیلی هم مجلس ساکت تر و خشک تر شد.

شب مهمانی کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بود. من قدری زودتر مرخص شدم، آن جا رفتم. شاهنشاه بعد تشریف آوردند. خبر مهمی نبود ماشاءالله ولیعهد شخصیت پیدا می‌کند. با ماشین تقدیمی من آمدند و علیاحضرت شهبانو را هم پهلوی دست خودشان نشانده بودند. ۱۴ سال تمام شد وارد ۱۵ شدند. خدا بیخشد!

پنجشنبه ۵۳/۸/۹

با آن که تقریباً همه جا تعطیل است، من کار کردم و زیاد کار کردم، به طوری که یک ثانیه از هفت صبح تا ۲ بعد از ظهر آرام نگرفتم.

۱۵۳- بانو باندرا تانیکه Sirimaro Bandranaike در سالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۰ و سپس

۱۹۷۷-۱۹۷۰ نخست وزیر سری لانکا بود.

باری صبح شرفیاب بودم. کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که عراقیها از یک طرف با ما مذاکره می کنند و از طرف دیگر به ما فحش می دهند. شاهنشاه فرمودند معلوم نیست سر آنها برچه بالینی است. ولی ماشاءالله خیلی خونسردی به خرج می دهند. مرخصی رئیس سازمان امنیت را گرفتم که برای تماس با هندی ها (سازمان اینتلیجنس آنها) به پاریس برود!

در خیمه گویند در غرب داشت

سکندر که با شرقیان حرب داشت

بعد که مرخص شدم، گزارشی داشتم که به کنفرانس سازمان خواربار جهانی در رم، گرومیکو^{۱۵۴} و کیسینجر و خود دبیر کل سازمان ملل، همه می روند و می خواهند کاسه کوزه های گرانی قیمت مواد غذایی را به گردن گرانی نفت بیندازند. عریضه عرض کردم، جواب فرمودند که میسیون مهمتری برود و ریاست آن را آموزگار وزیر کشور که عهده دار کار اوپک است داشته باشد که بتواند از عهده این حرفها برآید. عصری سفیر شوروی را پذیرفتم. برنامه تشریف فرمایی شاهنشاه را به مسکو و تاریخ اعلان آن را تصمیم گرفتیم. قدری هم صحبت های مختلف کردیم که مهم نبود. از کار طاقت فرسا واقعاً مثل مرده هستم. فردا باید خیلی اسب بتازم تا سموم امروز از تنم خارج شود.

جمعه ۵۳/۸/۱۰

صبح سواری رفتم و بعد در همان فرح آباد با دخترم و نوه ام و خانم علم پیک نیک ناهار خوردیم. خوش گذشت، میل داشتم تا عصری بمانم، ولی سفیر انگلیس را خواسته بودم که به او بگویم این رادیو و تلویزیون آزاد انگلیس چرا بیچاره کردها را می کوبد؟

۱۵۴- آندره گرومیکو در آن هنگام وزیر خارجهی شوروی بود.

به این جهت ناچار شدم برگردم و ساعت پنج اورا پذیرفتم و مطلب را حسب الامر مبارک شاهنشاه به او گفتم.

کیسینجر ساعت ۵ وارد شد و ساعت ۶ شرفیاب گردید. از ۶ تا هشت و نیم شرفیاب بود. بعد سرشام رفتیم. در سر میز شام که کیسینجر دست راست علیاحضرت شهبانو و من دست چپ نشسته بودم، خیلی واقعاً از شاهنشاه تجلیل می کرد که باید به عنوان معلم بیایند به رئیس جمهور ما درس بیاموزند! من موقع را مغتنم شمردم و به شهبانو عرض کردم ملاحظه می فرمایید حالا چون موفق شده ایم، این حرفها در باره ما گفته می شود، اگر شاهنشاه راه مستقیم خود را نرفته بودند و به حرفهای مزخرف جرائد خارجی یا مردم داخلی دائماً راه عوض می کردند، ما این نبودیم که هستیم. در حقیقت همان طور که دل خارجیها می خواست، ما سرشکسته و توسری خورده باقی می ماندیم و آنها موفق بودند. این مطالب را مخصوصاً عرض کردم، چون حساسیت شهبانو را در قبال جرائد خارجی و حرفهای مزخرف می دانستم. شهبانو فرمودند درست می گویی. بعد از شام باز هم کیسینجر تا نصف شب شرفیاب بود. خانم ها فیلمی در حضور علیاحضرت شهبانو دیدند و قبلاً متفرق شدند، چون زن کیسینجر خیلی خسته بود. اخیراً زن گرفته و این زن بدتر کیب را گرفته است. گویا پول دار است. کیسینجر را من این سفر مؤدب تر دیدم. گویا گرفتن پنجاه هزار دلار هدیه از راکفلر موقعی که مستشار نیکسون شده و حالا بر ملاء گردیده و شکست کودتای قبرس او را آرامتر کرده است.^{۱۵۵} دفعه قبل خیلی

۱۵۵- کیسینجر روابط بسیار نزدیکی با نلسون راکفلر داشت. در دهه ی ۱۹۶۰، به همراه تدریس در دانشگاه هاروارد، مشاور راکفلر هم بود و از او حقوق می گرفت. معرفی کیسینجر به نیکسون را نیز نلسون راکفلر ترتیب داد. ناسی، همسر کیسینجر، مدتها منشی مخصوص نلسون بود. از جریان پرداخت پول به کیسینجر از سوی نلسون راکفلر، نه دانشگاه هاروارد رسماً آگاه بود و نه بعد ها مقامات اداری آمریکا. هرچند عمل کیسینجر تعارضی با قانون نداشت، ولی از نظر اخلاقی و راه و رسم آمریکاییان قابل ایراد بود.

[گستاخ] arrogant بود. وقتی کیسینجر مرخص شد من یک ربعی حضور شاهنشاه عرایض داشتم که کارهای جاری بود. با آن که فوق العاده خسته بودند، شاهنشاه را خیلی سر حال دیدم و خوشحال شدم.

در مذاکرات شاهنشاه، کیسینجر و سفیر آمریکا، هلمز رئیس سابق سیا، شرفیاب بودند. دلم به حال [عباس خلعتبری] وزیر خارجه بدبخت خیلی سوخت. معنی عدم شرفیابی او یا هر کس دیگر از دولت این است که شاهنشاه به اینها اعتماد ندارند. یا للعجب از این معما! پریروز هم که اسم نخست وزیر را از لیست مدعوین سرشام خط زدند و فحشی هم به [هرمز] قریب رئیس تشریفات که چنین لیستی تهیه کرده بود، دادند.

شنبه ۵۳/۸/۱۱

صبح سفیر شیلی و چکسلواکی اعتبارنامه تقدیم کردند. بعد من خیلی به اختصار شرفیاب شدم که فقط برنامه نهایی مسافرت جنوب را عرض کنم. ...

بعد شاهنشاه مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه نویسه‌ها و نمایندگان رادیو و تلویزیونهای مختلف آمریکا که همراه کیسینجر هستند فرمودند.^{۱۵۶} من متأسفانه نتوانستم در این مصاحبه که همیشه عالی است شرکت کنم، چون گرفتار کارهای قبل از حرکت بودم. ساعت دو ونیم بعد از ظهر پس از آن که چند معاون وزارتخانه‌های مختلف در فرودگاه

۱۵۶- شاه در این مصاحبه گفت «ما مایلیم حافظ صلح در منطقه‌ی اقیانوس هند باشیم و می‌کوشیم به حفظ صلح و امنیت در این منطقه کمک کنیم. لیکن باید اضافه کنم که ما منتظر دیگران نمی‌مانیم. ما مجبوریم از منافع ملی خود به هر نحو که ممکن است حراست کنیم و امیدواریم که دیگران نیز با ما همکاری کنند، اما اگر از همکاری دیگران برخوردار نشویم، در آن صورت به تنهایی این کار را انجام خواهیم داد.» موضوع گسترش نیروی دریایی ایران در اقیانوس هند یکی از موردهای اختلاف شاه با آمریکا و کشورهای غربی بود. نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم، مقدمه‌ی ویراستار، صفحه ۷۶.

شرفیاب شدند و وزیر دارایی هم گزارش مختصری از مذاکرات صبح خود با کیسینجر عرض کرد، به کیش آمدیم. در این جا هوا عالی و آرامش عالی است.

عصری یکساعتی با شاهنشاه در کنار دریا دو به دو نشستیم که چای میل کردند. آن قدر خسته بودند که حیقم آمد از جریانات مذاکره بپرسم. تمام به شوخی و تقنن گذراندیم یعنی من حرفهای گوناگون در خصوص آبادانی این جا و کشور می‌زدم.

وقتی کنار دریا نشسته بودیم و از هر مقوله صحبت می‌شد، عرض کردم شاهنشاه واقعاً نان خوش قلبی خودتان را می‌خورید. این همه موفقیت برای این است که شاهنشاه قلباً بد کسی را نمی‌خواهند حتی اگر نسبت به خودتان بد عمل کنند، ولی اگر نسبت به کشور بد عمل کردند از کسی نمی‌گذرید و این هم چاره نیست، یا باید سلطنت کرد و حکومت کرد و یا نکرد. فرمودند، آری من واقعاً درست که فکر می‌کنم دردم سعادت همه مردم را طالبیم. بعد یک دفعه فرمودند، راستی تصمیم گرفتیم که دیگر این قاچاقچیان مواد مخدر را هم به جای اعدام حبس ابد بکنیم. عرض کردم خداوند به اعلیحضرت عمر بدهد. فرمودند آخر این روزنامه‌های پدرسوخته خارجی که دائماً می‌نویسند که ما دویست نفر را کشته ایم، همین دویست نفری هستند که به علت مواد مخدر اعدام شده‌اند. ولی البته علت تصمیم من این نیست. فکر کردم اینها که پند نمی‌گیرند، این همه آدم کشتن ولو قانونی هم هست، معنی ندارد. عرض کردم همین طور است. حالا نسبت به این دویست نفر که کشته شده‌اند که حسب الامر مبارک، من توسط خواهرم ترتیب حفظ و نگاهداری خانواده آنها و هم چنین بچه‌های آنها را دادم. شاهنشاه خیلی خوشحال شدند. چون یا من عرض نکرده بودم و یا از خاطر شاهنشاه رفته بود، به هر حال خوشحال شدند.

یکشنبه ۵۳/۸/۱۲

صبح در کیش به استراحت گذشت. بعد از ظهر به [ناوشکن] destroyer پلنگ سوار شدیم که خیلی مدرن و مجهز به توپ و موشک و آخرین وسائل مخابراتی و کمپیوتری در تیراندازی است.^{۱۵۷} نخست وزیر و فرمانده نیروی دریایی آمریکا [هالووی Halloway] هم در این کشتی هستند. فرمانده نیروی دریایی آمریکا از طرف نیروی دریایی ما دعوت شده است. شب به [درجریان گذاردن] brief شدن شاهنشاه برگزار شد و یک فیلم سینمایی ملاحظه فرمودند. سرشام صحبت از نیروی دریایی بود و بیشتر با فرمانده نیروی دریایی آمریکا که مرد بسیار فهمیده و مجرب است و در جنگهای ویتنام و جنگ بین الملل دوم شرکت داشته صحبت می فرمودند.

دوشنبه ۵۳/۸/۱۳

[این روز] به برگزاری مانور گذشت. شب هم همین طور. ولی عملیات بسیار عالی برگزار شد. با انواع موشکها به هدفهای متحرک و غیر متحرک و به هواپیماهای سریع و غیر سریع تیراندازی شد و تمام خوب از کار درآمد، تا ساعت ۹ شب طول کشید ولی بسیار بسیار عالی بود. شاهنشاه خیلی خوشحال بودند. فرمودند به قدری کار خوب است و گلوله‌ها به هدف اصابت می کند که اگر بعضی نمی خورد، باید پرسیم چرا؟ در ناوشکن دیگر «بیر» والاحضرت همایونی سوار بودند و برای اولین بار در یک کار رسمی شرکت می فرمودند. در [رزمناو] cruiser آرتمیز والاحضرت غلامرضا با عموی پادشاه عمان سوار بودند و مجموعاً در حدود ۲۱ کشتی در عملیات شرکت داشتند. هم چنین

۱۵۷- این کشتی و هم چنین ناوشکن بیر (یادداشت دوشنبه ۵۳/۸/۱۳) به یاد دوناوچه‌ای که در سوم شهریور ۱۳۲۰ در حمله‌ی غافلگیرانه انگلستان به ایران (در بجهوچه‌ی جنگ دوم جهانی) غرق شدند، نام گذاری شده بودند. در این حمله دریادار غلامعلی بایندر فرماندهی نیروی دریایی ایران و گروهی از افسران جوان نیروی دریایی جان خود را از دست دادند.

هواپیماها و هلی کوپترها و [هاور کرافت] hovercraft ها همه چیز عالی و خوب بود، البته به علت ایستادن زیاد خسته شدیم.

سه شنبه ۵۳/۸/۱۴

صبح باز عملیات بود. بعد تمام شد و کشتیها رژه رفتند. فراموش کردم بنویسم، شاهنشاه دیشب به قدری رضایت داشتند که همه افسران را تشویق فرمودند. به علاوه فرمانده نیروی دریایی را از دریادار به دریابانی ارتقاء دادند. یادم می آید دو سال قبل مانور دریایی به قدری بد بود که همه ناراحت شدیم و من در یادداشتهای آن زمان نوشته ام. ولی شاهنشاه آن وقت فرمودند دو سال به شما وقت می دهم و همه جور وسیله هم می دهم. اگر خوب از کار در آمدید تشویق خواهید شد و گرنه تنبیه خواهید شد و واقعاً خوب از کار درآمدند و باعث سربلندی شد و انعکاس این عمل به خصوص در خلیج فارس فوق العاده خواهد بود. از همه بامزه تر تیراندازی یعنی بمب اندازی هواپیماهای فانتوم به یک هدف بود که با اشعه لیزر انجام می شد که همان بمب اول به هدف خورد و دیگر خوشحالی ما را به حد اعلا رساند.

مهمانی ناهار به مناسبت روز تأسیس نیروی دریایی در باشگاه افسران نیروی دریایی بندر عباس در پیشگاه شاهنشاه برگزار شد و فرمایشات مهمی ایراد کردند.^{۱۵۸} والاحضرت همایونی هم تشریف داشتند.

۱۵۸- شاه در سخنرانی خود گفت «هدف ما از تشکیل نیروی دریایی جدید ایران، فقط برای سیادت در خلیج فارس و آبهای ساحلی ایران نمی تواند باشد، برای این که وظایف و مسؤولیتهای ایران محدود به خودش نیست. ایران امروز در دنیا موقعیتی پیدا کرده است که مسؤولیتهایش جنبه‌ی ناحیه‌ای پیدا می کند. به همین جهت پیشنهاد کرده ایم که ممالک ساحلی اقیانوس هند در یک تشکیلات اقتصادی دورهم جمع بشوند و امنیت و آسایش و پیشرفت ناحیه را با یکدیگر تأمین کنند». برای آگاهی بیشتر از سیاست دریایی شاه نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد یکم، مقدمه ویراستار، صفحه ۷۶.

بعد از ظهر باز به کیش برگشتیم. هدایایی من حسب الامر به فرمانده نیروی دریایی آمریکا دادم. در کیش دوست من آمده بود و شب بسیار خوشی گذشت. ولی شاهنشاه یک ناراحتی و کسالت داشتند که ما را ناراحت کرد. کشاله‌های ران و بیضه شاهنشاه عرق سوز شده و یا این که همان آلرژی معمولی ایشان است که این دفعه در این جا ظاهر شده و واقعاً دیشب ناراحتشان کرده بود و امروز هم ناراحتشان دارد. من از این حیث ناراحت هستم، ولی عرض کردم جای شکرش باقی است که وقتی به سایر نقاط بدن می‌زند، طحال شاهنشاه کوچک می‌شود. فرمودند به به، عجب دلخوشی! این است که محرز می‌دانیم دیگر به حمدالله کسالت طحال ندارید. قرار بود فردا به بوشهر برای سرکشی تأسیسات نیروی دریایی تشریف ببرند، به همین علت موقوف خواهد شد.

چهارشنبه ۵۳/۸/۱۵

صبح تا نزدیک ظهر در کیش گذرانیدیم و به جای رفتن به بوشهر مستقیماً به شیراز آمدیم. بعد از ظهر سد داریوش که باید دیوار آن بالا برود و آبگیر بیشتری پیدا بکند،^{۱۵۹} هم چنین مجتمع گوشت شیراز و بعضی نقاط برای چرای دام بالای سد با هلی کوپتر مورد بازدید قرار گرفت. دو ساعت طول کشید، خیلی خسته کننده بود و باز کسالت شاهنشاه به علت عرق کردن در هلی کوپتر بدتر شد. شب در شیراز به من خوش گذشت ولی متأسفانه شاهنشاه ناراحت بودند، به این جهت من فوق العاده فکراً ناخرسند بودم که شی هم که آمده ایم تفریح بکنند، این طور شده.

۱۵۹- سد خاکی داریوش بر روی رودخانه‌ی دو رودزن در نزدیکی تخت جمشید، بسته شده است.

پنجشنبه ۵۳/۸/۱۶

صبح نیروی پیاده مورد بازدید قرار گرفت. شاهنشاه راضی بودند. من با دوستم پیک نیک رفتیم. بعد از ظهر هم برنامه شرفیابی بود. من سرشب برگشتم دیدم ناخوشی شاهنشاه بدتر شده، باز ناراحت شدم.

جمعه ۵۳/۸/۱۷

صبح دانشگاه پهلوی مورد بازدید قرار گرفت. شاهنشاه از هیئت استادان جوان که در حدود ۵۰ نفر امسال استخدام شده به دانشگاه پهلوی آمده اند، خیلی خوشحال شدند. برنامه‌های آینده دانشگاه به تفصیل به عرض رسید، دو ساعت طول کشید. باز هم کسالت شاهنشاه بدتر شد. بعد از ظهر رئیس پارلمان اروپا شرفیاب شد. من شب [را] با حالت نا راحت با دوستم گذراندم.

شنبه ۵۳/۸/۱۸

صبح تیپ کوماندو که در عمان و مسقط جنگ کرده و خدمات درخشانی انجام داده اند و راه بین سلاله و دریا را باز کرده و شورشیان را تلفات سخت داده اند، مورد بازدید شاهنشاه قرار گرفت. فرمانده تیپ ارتقاء درجه گرفت. ما خودمان بیش از ۹ نفر کشته و سی نفر زخمی در یک سال نداشته ایم. من به دانشگاه رفتم به بعضی استادان از طرف شاهنشاه نشان دادم و به دردهای آنها رسیدم. بعد از ظهر تهران آمدیم.

از اخبار مهم این چند روزه جهان ... این که پس از مسافرت کیسینجر به عمان، ملک حسین اعلان کرد با تمام پیشنهادات کنفرانس سران عرب در رباط موافقت می کند و حاضر خواهد بود ساحل چپ اردن را به حکومت فلسطین که در آینده به قیادت یاسر

عرفات تشکیل خواهد شد بدهد (البته حالا در دست اسرائیلی هاست، اگر حیاناً موافقتی بین اعراب و اسرائیل به وجود بیاید).^{۱۶۰}

وازار اخبار مهم داخلی اعلام مسافرت شاهنشاه به مسکو برای یک دیدار دوستانه می باشد. گویا مثل توپ در دنیا و در داخله صدا کرده. چون همان موقع که با حضور فرمانده کل ناوگان آمریکا، نیروی دریایی ایران آمادگی نشان می دهد و مانور می کند، اعلان می شود که شاهنشاه به مسکو تشریف می برند. این است معنی سیاست مستقل ملی.

یکشنبه ۵۳/۸/۱۹

با آن که امروز مصادف با وفات حضرت صادق و تعطیل بود، باز هم شرفیاب شدم. شاهنشاه را در دو مورد نگران یافتم، یکی در مورد سلامتی خودشان و دیگری کنفرانس ابوظبی که برای بررسی طرح عربستان سعودی جهت تقلیل قیمت نفت از کشورهای نفت خیز خلیج فارس تشکیل شده است. در مورد سلامتی خودشان عرض کردم این موضوع آلرژی پا و آلات تناسلی شاهنشاه چیز مهمی نیست، من هیچ نگرانی ندارم. ولی مهم این است که شاهنشاه را باید از دست این اطباء ایرانی که متأسفانه همان چیزی را که مدرسه خوانده اند مورد عمل قرار می دهند، تازه اگر آن را هم فهمیده باشند، نجات بدهم. نه تنها این کار را باید بکنم، شما باید در دست زیده ترین پزشکان جهانی باشید، با مزاج شاه که نمی شود شوخی کرد. من فلینگر اتریشی را که یک شارلاتان هم هست قبول ندارم. حالا که دونفر میلز و ژان برنار شاهنشاه را معاینه کرده اند و کاملاً وارد بر

۱۶۰- کیسینجر طی نامه مورخ ۸ نوامبر ۱۹۷۴ به شاه گزارشی در باره سفر به کشورهای عربی خاورمیانه و تلاش برای صلح با اسرائیل داده است. در پایان نامه اشاره کرده ملک فیصل به او «اطمینان داده است که تیت عربستان سعودی تثبیت و بالمآل کمک به کاهش بهای نفت است، به همان صورتی که در مذاکرات من با شما در باره ی [جامد ساختن] freeze بهای نفت یا شاید هم کاهش مختصر آن صحبت شد.»

احوال شما هستند، یک پروگرام مراقبت دقیق باید تهیه بکنند، چه شما بخواهید و چه نخواهید. چون خیلی قوی و منطقی عرض کردم، قبول فرمودند و قرار شد من پرفسور صفویان را که هم مذهبی و هم ناسیونالیست و هم طرف اعتماد آنهاست بفرستم که این برنامه را تهیه کنند.^{۱۶۱} قبول فرمودند.

راجع به نفت عرض کردم عملاً که عربستان با اضافه کردن [بهره ملاکانه] royalty و تا کس قیمت را بالا می برد، چه طور می گوید پایین می آورد؟ فرمودند همین طور است و من تعجب دارم. این سعودیها که بدون نظر شرکت آرامکو (شرکت آمریکایی صاحب امتیاز) آب هم نمی خورند، این چه بازی است که در آوردند؟ یا نادانند یا نظری دارند که ما وارد نیستیم.

برنامه سفر شوروی را عرض کردم. عرض کردم کی در التزام رکاب باشد؟ فرمودند، فقط وزیر اقتصاد و دارایی، وزیر خارجه هم لازم نیست، چون رسمی سفر نمی کنم. بقیه کارهای عادی و جاری بود. مرخص شدم به دفتر رفتم. احساس کردم بد حال هستم. از آن جا سری به دوست ایرانی خودم زدم و به منزل برگشتم. چیز عجیبی است! هم دوست انگلیسی من، هم دوست ایرانی من، و هم دوست سوئدی من، تمام یک دفعه وارد شدند و مایه دردسر و گرفتاری شده اند! گو این که در جنوب بسیار خوب بود. چندروز خوشی با دوست انگلیسی در شیراز گذراندم. البته این جا که آمدم، بدخلفی خانم علم (که البته حق هم دارد)، تمام را خراب کرد و فکر می کنم از همین جهت هم ناخوش شده ام.

۱۶۱- هدف علم این بود که دست دکتر کریم ایادی پزشک مخصوص شاه را کوتاه و پرفسور صفویان را عملاً جانشین او کند و در این امر نیز موفق شد. پزشکان فرانسوی معالج شاه، از بی سواد ایادی در حیرت افتاده و صریحاً خواسته بودند درمان شاه زیر نظر مستقیم پرفسور صفویان صورت گیرد.

دوشنبه ۵۳/۸/۲۰ و سه شنبه ۵۳/۸/۲۱

بستری بودم، کارها را وسیله تلفن یا عریضه به عرض می‌رساندم. کارهای فوری و لازم را هم در منزل انجام می‌دادم، منجمله اولین هیئت امناء دانشگاه رضا شاه کبیر را در منزل تشکیل دادم و کارهای آستان قدس را در منزل انجام دادم. تب ناراحت کننده‌ای کردم که برای من حالا خیلی گران تمام می‌شود، چون خیلی ضعیف شده‌ام.

چهارشنبه ۵۳/۸/۲۲

امروز پس از سه روز شرفیاب شدم. باید بگویم دلم برای شاه تنگ شده بود. اول از سلامتی شاهنشاه جویا شدم. فرمودند حالم بهتر است و معلوم شد که این جوشها و ناراحتیها هیچ کدام قارچی نیست، سابقاً هم از این جوشها می‌زدم ولی مدتی بود تمام شده بود. عرض کردم تمام بدن من هم می‌زند، منتها من چون رعیت هستم دم بر نمی‌آورم. قدری خندیدیم. ولی عرض کردم محال است من دیگر سلامتی شاهنشاه را به دست این و آن بدهم، کار خودم را خواهم کرد و برنامه چک آپ مرتب را می‌ریزم. ژیسکاردستن عریضه وسیله فرستاده مخصوص عرض کرده بود که سران کشورهای صنعتی جهان و سران کشورهای تولید کننده نفت در پاریس اجتماع کنند. فرمودند، بگو جواب را به نماینده شما و سفیر شما دادم.^{۱۶۲}

کیسینجر پیام جالبی فرستاده بود. ملاحظه فرمودند و فرمودند تشکر بکن.^{۱۶۳} نیوزویک خواسته بود که برای سال ۱۹۷۵ از رؤسای کشورهای جهان سؤال کند که در کشور

۱۶۲- به دنبال این مذاکرات، قرار شد کنفرانس شمال و جنوب (کشورهای پیشرفته، کشورهای درحال رشد و کشورهای صادرکننده نفت) هر چند یک بار در پاریس تشکیل شود. نماینده‌ی ایران در این کنفرانس به ترتیب نخست جمشید آموزگار، شادروان محمد یگانه و سپس منوچهر آگاه بود.

۱۶۳- شاه پیش از سفر به شوروی مایل بود بداند آمریکاییها پیشنهاد تازه‌ی چین به شوروی را در باره‌ی عقد قرارداد عدم تهاجم، چه گونه ارزیابی می‌کنند. کیسینجر در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۷۴ گزارش

خودشان چه گرفتاری پیش بینی می کنند. فرمودند، جواب بده شما مردمان پدرسوخته‌ای هستید و قلب ماهیت حرفهای ما را می کنید. ابدأ من نماینده شما را نخواهم پذیرفت. مجله تایم هم خواسته بود هیئت اقتصادی جهت مطالعه مخصوص مجله بفرستد. فرمودند، آن وقت هم که در سنت موریتز خواهم بود، لازم نیست. بعد کارهای آستان قدس را عرض کردم.

گزارش فلاح را دادم ملاحظه کردند. باز هم فرمودند جای تعجب است که اینها (عربستان سعودی) این عمل را می کنند با آن که معلم آنها آرامکو می باشد.^{۱۶۴}

امروز علیاحضرت شهبانو به طور خصوصی به اردن تشریف بردند که قدری روحیه ملک حسین تقویت بشود. یاسر عرفات بالأخره این قول را از سران عرب گرفت که در ساحل غربی رودخانه اردن دولت فلسطین را تشکیل بدهد و بدیهی است اگر اسرائیل آن جا را ندهد، چشم طمع به خود اردن خواهد داشت و این دولتهای دوست اردن هم همه کمک خواهند کرد! دوستی سیاسی غیر از این نیست.

سر ناهار شاهنشاه که نخست وزیر لهستان هم بود رفتم، صحبتهای عادی بود. خیلی پیر مرد بامزه علاقمند خوبی بود. خیلی از شاهنشاه و کشورما تجلیل می کرد. شاهنشاه فرمودند ما فعلاً با مشکل مسکن روبه رو هستیم ولی تا دو سال دیگر آن را رفع خواهیم کرد. او گفت ما یک برنامه ده ساله داریم. شاهنشاه فرمودند ما این قدر صبر نمی توانیم بکنیم، به علاوه برای هر فرد ۱۷ متر مربع در نظر گرفته ایم در صورتی که در اروپای

بسیار جالی در این زمینه برای شاه فرستاد که در بالا به آن اشاره شده است. متن گزارش به دنبال این یادداشت آمده است.

۱۶۴- گزارش فلاح به دنبال این یادداشت آمده است. وی در آغاز به طرح پالایشگاه نفت داکار اشاره می کند ولی بخش بزرگ گزارش در باره‌ی قیمت نفت است. شاه در حاشیه نامه نوشته است: «من که می دانستم، چطور باعث تعجب کمپانیها شده آنها که بدون نظر آرامکو آب نمی خورند».

غربی ۱۹ متر و در آمریکا خیلی بیش از این است. او گفت ما کشور کوچکی هستیم، برای هر فرد ۱۰ متر بیشتر نمی توانیم بدهیم. خیلی بامزه گفت که همه خندیدیم. بعد از ظهر من منزل ماندم کار کردم...

عصری سفیر انگلیس دیدنم آمد. قدری راجع به اوضاع دنیا منجمله ملک حسین صحبت کردیم. او هم به آینده ملک حسین خوش بین نیست. تا بازی چرخ چه بکند. کاری که به من داشت این بود که این متخصصین موشک ریپر که قرار است از طرف ما بیایند و این موشکها را در مرز عراق به کار بیندازند، خواهش وزارت خارجه این است که از مرز به آن طرف نروند، که اگر گیر بیفتند اقتضاح خواهد شد. بعد هم رئیس سازمان اتمی آنها می خواهد به ایران بیاید استدعای شرفیابی داشت. این شخص [لرد آلدینگتون] Lord Aldington یکی از اشخاص متنفذ پشت پرده انگلیس است که هیت را او به ریاست حزب محافظه کار رساند و حالا هم او را برکنار خواهد کرد چون دیگر مورد اعتماد اعضاء حزب (یعنی اعضاء کوچک حزب) نیست، به علت این که سه دفعه شکست خورده است.

پنجشنبه ۵۳/۸/۲۳

مطالب سفیر انگلیس را عرض کردم. فرمودند البته که نباید متخصصین انگلیسی که در حقیقت همان افسران نیروی هوایی انگلیس RAF هستند از مرز ایران خارج شوند. راجع به سایر مطالب او هم جوابهایی فرمودند که با تلفن ابلاغ کردم. جواب ژیسکاردستن را توشیح فرمودند که با فکر شما (دعوت برای کنفرانس تولیدگان و مصرف کنندگان عمده نفت) به طور اصول موافقم. موضوعات دیگر عادی بود.

بعد از ظهر آقای کرن را پذیرفتم. ایشان چنان که سابقاً نوشته ام مدیر مجله Foreign Report آمریکا است که هر شش ماه یک دفعه به ایران می آید. یک [بررسی کلی] Tour d'horizon Tour با هم کردیم. مطلب مهم عبارت بود از این که اولاً

کیسینجر مطالب مهم به ملک فیصل نمی گوید چون تقریباً او را گاگا می دانند! آن چیزی را می گوید که او خوشش بیاید و مذاکرات بتواند انجام بدهد. ملک فیصل فقط امید خود را به برگشت بیت المقدس داده است. دیگر این که زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی واقعاً آمریکاییها را گول زده است و سفیر آمریکا در جدّه دل پر خونی از او دارد. دیگر این که تقریباً همه غرب امید خود را به شاهنشاه دوخته است. سوّم این که وضع داخل آمریکا بسیار وخیم است و یک بیکاری شیبه به بیکاری سال ۱۹۲۹ آمریکا را تهدید می کند، بلکه همه دنیا را تهدید می کند. دیگر این که در آمریکا شانس دموکراتها البته بیشتر است ولی از دست آنها چیزی ساخته نخواهد بود. دیگر این که اگر شاهنشاه ولو به صورت سمبلیک هم شده قدری تخفیف در قیمت نفت بدهند، در حدود حتی ده سنت، تمام لیدری غرب را خواهند ربود. دیگر این که ملک حسین معلوم نیست چیزی گم کرده باشد (من این عقیده را ندارم). دیگر این که مذاکرات کیسینجر [مسکن] palliatif است که جنگ را عقب می اندازد ولی باز هم ممکن است در خاور میانه جنگ بشود (من این عقیده را ندارم).

...

جمعه ۵۳/۸/۲۴

صبح پرش اسب در حضور شاهنشاه بود، بسیار خوش گذشت. بعد شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم. مطلب مهمی نبود، فقط امر فرمودند کمیسیونی در دربار تشکیل بدهم و وضع امروز علمای شیعه عراق را ارزیابی نمایم، چون سفیر ما گزارشاتی داده بود که لازم بود به عرض خاکپای همایونی برسانم. مطالب کرن را عرض کردم. شاهنشاه از موضوع ملک فیصل خیلی خندیدند. الحمدالله حالشان خیلی بهتر و روحیه شان هم بهتر بود. عرض کردم با وصف این من ترتیب چک آپ دائمی شاهنشاه را خواهم داد.

SECRET

November 12, 1974

Your Imperial Majesty:

Ambassador Helms has reported to me on his recent audience with you and on your interest in our assessment of the recent Chinese offer to Moscow of a non-aggression treaty combined with military disengagement from "disputed" border areas.

The offer may be an important shift in the Sino-Soviet conflict, but our judgment is that it is a shrewd tactical maneuver, on the eve of the Vladivostok summit and my subsequent trip to Peking, to create an impression of possible lessening of Sino-Soviet tensions, and thus strengthen the Chinese position vis-a-vis the U.S. and the U.S.S.R.

It is consistent with Chinese propaganda trends over the past year, downgrading the threat from the U.S.S.R. It also might have the effect of complicating Brezhnev's hand in that he has an incentive for caution in how far he goes in dealing with us.

My view is that the Chinese want to counter Soviet efforts to arrange an international Communist conference to denounce the Chinese. Thus Peking puts forward an ostensibly reasonable public offer, making the Soviet case weaker by neutralizing any Soviet revelation that the Chinese totally ignored Moscow's proposal for a non-aggression pact in 1971 and 1973. The Soviets had

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

SECRET

SECRET

reiterated their non-aggression proposal in their October 1 National Day message; thus the Chinese are answering in kind.

Inability to agree on the terms of any Soviet-Chinese accord has caused a stalemate in the border talks. This new Chinese offer still includes the proposal for Soviet disengagement from disputed areas. Moscow cannot accept this without acknowledging the principle that the areas are in fact "disputed," and also not without reducing the leverage derived from its large military force posed on the border. Soviets would have an interest, however, in not rejecting the overture out of hand.

Decades of hostility, of which border problems may not be the most important cause, will not be resolved in the near term. Of the two superpowers it is evident that the U.S. poses the lesser threat to China, but the present state of Sino-Soviet tensions cannot be taken for granted -- certainly not in the fluid period that will ensue in the Chinese succession period.

For your personal information, I can say that in their private comments to me the Chinese remain very hostile to the U.S.S.R.

With warm regards,

Respectfully,

Henry Kissinger

SECRET

شرکت نفت ایران

حساب بازرگانی

تذکرات بازرگان گنگال در نامه گنگال این در زمین یکم شده و نظر برود
- چرخ سال ایران از قرضای بدون شرط و بطن گزیده - در وجه نامه گنگال پیشنهاد یک باب
که سهام ایران از ۴۲ درصد به ۵۰ درصد افزایش پیدا داشت گفته

موضوع حساب از تقسیم این به صورت تقسیم به صورت است که تمام نشی از اتمام چرخ حساب و سودی با آن
بر وجه شده اند - عربان نظیر بر وجه برای این آوردن حجت کشیدیم و به عقد نه تنها گنگ
اهدایات و تفکیکها بر مبنای یک قیاسی در صورت خود را نسبت به قیمت ترانسپورت و غیره

۴۰ درصد بر یک افزایش پیدا کرد
به قیمت ترانسپورت ایران در سال جدید برین صورت است که ۶۰ درصد هم حساب می باشد (در حال
قستر در آن ضرورت به نامه بود) و قیمت بر یک در آنکه عربان به است علاوه بر این زیاد
و که این موضوع در کشور سوم به است و است قبول کرده است که نیز پیشنهاد عربان ۱۰ است

بر یک در تمام تقسیم با ایران را در است - بر این حساب کشور سوم به است علاوه بر این زیاد
تعداد از ۴۰ میلیون دلار در ایران بر او از - به عربان نامه بر عهدت او می آنها است !!
در این حساب
و صاف علاج

حساب بازرگانی
شماره
تاریخ
محل
ارائه شده
توسط
ارائه شده

با این حساب
موضوع حساب

حظوظ با است تقسیم یکجا شده

آنها که بدون نظر آرد آنها آب می خورد

خواسته این عمل را تا یک گواهی در این زمینه

شرکت ملی نفت ایران

جناب آقای علم

در طرف اندام پتروشیمی ایران

پیر و یادداشت قبلی پس از مرجه به متن بعدی که کثیرا در نکات زیر در تمام کتاب پیشنهاد
شده است به ایران در متن می شود

- ۱- منافع شرکتها را از آنکه شرکتها فرورده شوند افزایش میدهد
- ۲- فرمول به نفع شرکتها است که هزینه کنترل آنها در زمینه پانچ تر از سایرین خواهد بود (نمی آید)
- ۳- منافع شرکتها با هر ضریب قدری که برابر تصحیح قیمت نفت تعیین شود بالا خواهد رفت
البته این اتفاق که منصفانه است پیشنهاد شده است به ایران نمی نشود
- ۴- وضع شرکتهای متوسط کماکان شکرزل خواهد ماند
- ۵- افزایش بهر متوسط شرکتها فوق از آنکه قبلا در جایگاه اروپا داشته شده بود (نمی آید)
- ۶- ضریب سهم ملی قرارداد ایران نیز از درصد ششاد ایران در هر دو ماه افزایش خواهد یافت
- ۷- شرکتهای اروپائی مشتریانت همگانی خود را در این مورد پذیرفته و منافع آنها بر ابیادت
تمه میریزد و لذا اگر کسی که در شرکت پول درازن پرده است در اویم رفته و نظیر کمی به ابیادت تمهه (طعمه زیاده)
دارد بیشتر و در عدم درازن پرده است تا شرکتها را در پانچ در این به قیمت خواهد رفت

و در ذوق کفایت که نظر آنها بر سید و لایه پیشنهاد شده است به ایران در هر دو ماه
قیمت در هر فرمول کفایت است و شرکتها نیز در نظر ظاهر از ان استقال عمده اند
نظر آنها بر فرمول قیمت در هر دو ماه در نظر این است که برای اجرا از اول سال مسی تنظیم
و پیاده نمود - به براس قیمت خارجی که دولت ایران در نظر از اول زمره بود اجرا شده است

رضا فلاح
ارادته رضوان
۱۳۴۰/۵۳

یکشنبه ۵۳/۸/۲۶

صبح شرفیاب شدم شاهنشاه نسبتاً سر حال بودند ولی فرمودند کشاله‌های رانم خوب شده، اما دیشب بیضه و ... آن قدر خارید که مرا از خواب بیدار کرد و امروز کسل هستم. ...

عرض کردم وضع زکی یمانی به کلی خراب است و نمی‌داند چه می‌کند. فرمودند، این طور به نظر می‌رسد که آمریکاییها از او گله مند شده اند. او که نمی‌تواند برود مصرف کننده را پیدا کند، لامحال پول را باید به کمپانیها برگرداند و به این صورت رشوهای به آنها بدهد.^{۱۶۵} سفیر آلمان پیامی داده بود که با آن که در مذاکرات عقد قرار دادهای برق اتمی ما پیشقدم بودیم و به علاوه جلو هستیم، چه طور حالا که وزیر صنایع فرانسه آمده، می‌خواهند قرار آنها را زودتر امضاء کنند؟ به عرض رساندم. فرمودند هیچ همچو چیزی نیست، فوری به دولت بگو آلمانها را جلو بیندازد. جواب سفیر را هم به همین صورت بگو.^{۱۶۶}

دو پیام تلگرافی از کیسینجر رسیده بود. راجع به وضع خاور میانه است، اهمیت مخصوص دارد.

هرالد تریبون نوشته بود زکی یمانی گفته است من آن چه را اضافه از تصمیمات کنفرانس ابوظبی به دست بیاورم به مصرف کننده‌ها بر می‌گردانم. خیلی خنده دار بود. مدتی خندیدیم. انگلیسیها تجزیه و تحلیل از وضع اقتصادی شوروی داده بودند، تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند.

بعد مرخص شدم. چون از صبح احساس سرگیجه و دل آشوب می‌کردم، به منزل برگشته استراحت کردم.

۱۶۵- در این زمینه، گزارش ۵۳/۳/۲۴ دکتر فلاح، به دنبال همین یادداشت آمده است.

۱۶۶- سرانجام قرار داد خرید دو نیروگاه اتمی از فرانسه و دوتای دیگر از آلمان بسته شد.

بعد از ظهر به دیدن والا حضرت شاهدخت شهنواز رفتم یعنی به من کار داشتند. بعد به مجلس پذیرایی ارتش رفتم. به منزل برگشته کار کردم.

دوشنبه ۵۳/۸/۲۷

صبح به سلامتی شاهنشاه به مسکو تشریف بردند. سفر بسیار مهمی است، امیدوارم خدا عاقبت به خیر گرداند. پای پله‌های هواپیما به نخست وزیر و به من فرمودند، حالا که می‌رویم اما نمی‌دانیم چه از ما می‌خواهند. ...

بعد به سمینار فرهنگی تعلیمات روستایی رفتم و پیام والا حضرت همایونی را خواندم، قدری هم نشستم. دکتر عیسی صدیق^{۱۶۷} نطق بسیار عالی کرد که تمام مسئله تقسیم املاک شاهنشاه و بعد اصلاحات ارضی را گفت و وضعی که امروزه دهات ایران پیدا کرده اند. بسیار خوب بود.

ناهار پیش مادر زخم رفتم. بعد از ظهر تمام کار کردم. علیاحضرت شهبانو از عمان مراجعت فرمودند. به فرودگاه به استقبال رفتم بعد دوباره کار کردم. منجمله جلسه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی را با حضور نخست وزیر برگزار کردم. بعد به جلسه مهمانی جشن استقلال مسقط و عمان رفتم و حالا مثل مرده در منزل بازهم مشغول کار هستم که هرگز تمام شدنی نیست.

از اخبار مهم جهان، اول مسافرت شاهنشاه به مسکو می‌باشد که توجه همه جهانیان را به خود جلب کرده است و مخصوصاً در این لحظه از زمان حائز اهمیت خاصی است.

۱۶۷- دکتر عیسی صدیق (لیسانسیه‌ی ریاضی از دانشگاه پاریس و دکتر آموزش و پرورش از دانشگاه کلمبیا) از خدمتگزاران بزرگ آموزش و پرورش ایران بود. تبدیل دارالمعلمین عالی به دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلم بعدی)، پیروی از اصول و برنامه‌های نوین تربیت معلم و تأسیس انجمن آثار ملی از جمله کارهای اوست. چندین بار وزیر فرهنگ، نماینده‌ی مجلس شورای ملی و سناتور بود.

دیگر پیشنهاد ژیسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه است که کنفرانس مهمی از کشورهای مصرف کننده و تولید کننده نفت تشکیل شود تا راجع به قیمت گذاری نفت با توجه به مواد تولیدی کشورهای پیشرفته تصمیم بگیرد. خیلی اهمیت دارد و از آن مهمتر این که شاهنشاه آن را قبول فرمودند. پریشب به من فرمودند، این کنفرانس یا در پاریس یا در الجزایر خواهد بود و من هم قطعاً خواهم رفت.

سه شنبه ۵۳/۸/۲۸

با آن که دیشب تا دیر وقت کار کردم، صبح زود برخاسته و تصادفاً حالم هم بد نبود. به اتفاق خانم علم سواری رفتم، هوا خوب بود ولی چون اسب خودم نبود چندان لذتی نبردم (اسب من برای نمایش زیباترین اسب جهان که در پاریس برگزار می شود، به آن جا فرستاده شده و فکر می کنم جایزه هم ببرد).

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. خبرهای تشریف فرمایی به مسکو به صورت ظاهر و آن چه مطبوعات و رادیو می گویند خوب بوده، تا بعد تشریف فرما شوند ببینیم چه خواهد بود.

شب منزل ناصر صدری^{۱۶۸} یکی از اقوام علیاحضرت شهبانو مهمان بودیم، دبیرکل سازمان بهداشت جهانی وابسته به سازمان ملل هم آن جا مهمان بود. این مهمانی برای ملاقات من و او صورت گرفته بود، چون من حسب الامر شاهنشاه در مهمانیها کمتر حاضر می شوم، اگر به جایی بروم، مردم خیلی به آن اهمیت می دهند. این شخص به این جهت خیلی خوشحال شده بود. مهماندار او آقای دکتر احمد دیبا^{۱۶۹} نماینده ما

۱۶۸- ناصر صدری، فرماندار تهران و سپس استاندار مازندران و فارس شد. همسر او، افسر دیبا، خاله پدر شهبانو فرح بود.

۱۶۹- دکتر احمد دیبا، معاون وزارت بهداشتی (در دولت علم) و سپس نماینده‌ی ایران در سازمان بهداشت جهانی بود. وی برادر افسر دیبا (همسر صدری) و دایی پدر شهبانو فرح بود.

[در سازمان بهداشت جهانی] می‌باشد که با او به ایران آمده است. مدت زیادی راجع به اوضاع دنیا و ایران با هم حرف زدیم. یکی از پرستندگان شاهنشاه است و پیشرفتهای ایران را به صورت معجزه می‌پندارد. در مورد نفت و قیمت آن، با آن که موضوعی نبود که به او مربوط بشود، خیلی حرف زدیم. جداً حق را به طرف ایران می‌داد و می‌گفت اینها (کمپانیها) در گذشته کشورهای تولید کننده نفت را غارت کرده و مورد حمایت دولتهای خودشان هم بوده اند. حالا که کشورهای تولید کننده به قیادت ایران از این قید‌ها رهایی یافته اند، دین بزرگی به ایران دارند. در عین حال تکالیف بسیار بزرگی برگردن ایران و شاهنشاه ایران است که همه آنها را در همه جهات هدایت بکنند و از پیشرفتهای ایران هم این کشورها سرمشق بگیرند. گفتم از فلسفه ایران هم باید سرمشق بگیرند که پول ما باید مجدداً به جریان بیفتد و به کشورهای صنعتی برود و برگردد و به کشورهای عقب افتاده هم کمک جدی بشود.

از اخبار مهم جهان تشکیل کارتل کشورهای مصرف کننده نفت در جهان است^{۱۷۰} به تشویق کیسینجر و مسافرت فورد به ژاپن و کره جنوبی است. پس از آن هم به ولادی وستوک می‌رود که با برژنف ملاقات کند. این مسئله حائز کمال اهمیت است.

۱۷۰- منظور آژانس بین المللی انرژی (International Energy Agency) است که کشورهای صنعتی غرب پس از پیروزی اوپک در بالا بردن بهای نفت در ۱۹۷۳، برپا ساختند و به کار بردن نام کارتل درباره‌ی آن درست نیست. هدف این سازمان گذشته از گردآوری و پخش اطلاعات و هم‌آهنگی سیاست انرژی کشورهای عضو، به ویژه تنظیم و به کار بردن برنامه ایست که بتواند در مواقع اضطراری (کمبود و یا قطع جریان نفت) اقدامات لازم برای جلوگیری از آشفته‌گی بازار را به عمل آورد و سهمیه‌ی کشورهای عضو را به گونه‌ای ترتیب دهد که کمترین صدمه به اقتصاد آنها وارد گردد.

چهارشنبه ۵۳/۸/۲۹

صبح کارهای زیادی داشتم منجمله سفیر آلمان و سفیر بلغارستان را پذیرفتم مطالب آنها را فردا به شاهنشاه عرض خواهم کرد و در ضمن اخبار فردا خواهم نوشت. بعد از ظهر شاهنشاه از مسکو به سلامتی تشریف آوردند، الحمد لله سر حال بودند. سرشام رفتم مطلب مهمی نبود، یعنی چون جمعیت زیاد بود، شاهنشاه نخواستند صحبتی بفرمایند.

عصری سفیر آمریکا را دیده بودم، گفته بود ناوگان آمریکا ناو هواپیمابر [کانستلیشن] Constellation و دو ناوشکن به خلیج فارس می آید، بعد در مائور پیمان سنتو شرکت خواهند کرد. به عرض رساندم. ضمناً پرسیده بود که آیا شاهنشاه حالا که از مسکو تشریف آورده اند مطلبی دارند که من قبل از ملاقات فوراً و برژنف در بندر ولادی وستوک به فوراً و کیسینجر بدهم؟ فرمودند، به اختصار به او بگو که:

"We stood firm to our own political ends, but extended our commercial relations on a big scale."

[در مورد هدفهای سیاسی خودمان، محکم ایستادیم ولی روابط بازرگانی دو کشور را به میزان هنگفتی گسترش دادیم.]

پنجشنبه ۵۳/۸/۳۰

صبح شرفیاب شدم. حال شاهنشاه خوب بود. از سلامتی جویا شدم، فرمودند خیلی بهتر هستم و تقریباً آن ناراحتی و جوش ها از بین می رود. عرض کردم، با وصف این ترتیب نظارت بر سلامتی وجود مبارک را دادم. از مذاکرات مسکو جویا شدم. فرمودند بسیار عالی بود. اول که باهم رو به رو شدیم، آنها خور و پفی کردند، سخت به دهانشان کوبیدم. به من گفتند این همه اسلحه برای چه می خرید و خریده اید؟ برای کی و بر علیه کی؟ پیمان سنتو را چرا زنده می کنید و برای چه؟ ما نسبت به همه این مسائل سوء ظن داریم و قویاً به خود حق می دهیم که سوء ظن داشته باشیم. من در جواب گفتم، می خواهید سوء ظن داشته باشید، می خواهید نداشته باشید، ولی حق ندارید از من

پرسید که چرا کشور خودم را قوی می‌کنم. هیچ کس حق ندارد نسبت به این مسائل در کار کشور دیگر مداخله کند. میزان اسلحه و قدرتی که طرف احتیاج من است، خودم می‌دانم و بس. برای چه این کار را می‌کنم هم نمی‌خواهم توضیح بدهم، چون کسی از من حق سؤال ندارد. فقط یک تجربه خودم را باز گو می‌کنم و آن این است که سازمانهای بین‌المللی نشان دادند که در هیچ موقعی به درد هیچ کس نخوردند. در پهلوی گوش و همسایگی خودمان اتفاقاتی مهمی افتاده است، چه جنگ اعراب و اسرائیل، در دودفعه، و چه جنگ قبرس، و دیدیم کسی به درد هیچ کس نخورد. آن کس که زد، می‌زند و آن کس که خورد، می‌خورد، و همین! به این جهت من میل ندارم از کسی کتک بخورم و اگر بفرض کتکی بخورم و زورم به کسی نرسد، مملکتی بر جای نمی‌گذارم که به درد [مهاجم] aggressor بخورد (این جا منظور خود شوروی‌ها است). فرمودند، این حرفها را که زدم، به کلی مطلب تغییر کرد تا جایی که خواستند این طور وانمود کنند که ما شوخی می‌کردیم! بعد در کارهای اقتصادی گفتگو کردند و آن قدر جلو رفتند که حتی ما در شوروی سرمایه‌گذاری کنیم (من واقعاً به شاهنشاه در دل خودم دعا کردم و امشب هم که جمعه است دعا می‌کنم).

درباره عراق به ما توصیه کردند (البته دوستانه) که کنار بیایید و من گفتم که آنها خود را میراث خوار امپراتوری انگلیس می‌دانند (منظور البته سرحد بندی در اروند رود می‌باشد که انگلیسها خط تالوگ را سرحد قرار ندادند و ساحل ما را ساحل مشترک قرار داده‌اند). تا از این نقطه عدول نکنند ممکن نیست بتوانیم کنار بیاییم. پرسیدم درباره کردها چیزی نگفتند؟ فرمودند، صریحاً نه، ولی این مطالب همه در چارچوب عراق است.

بعد من مسائل دیگر را عرض کردم. صحبت‌های امروز صبح سفیر آمریکا را در باره این که وضع ملک حسین بیچاره خوب نیست و دیگر این که بدکاری می‌کند که

هواپیماهای کهنه انگلیسی خود را می‌خواهد به عراق بفروشد.^{۱۷۱} فرمودند احتیاج دارد چه کند؟ آمریکاییها کاری بکنند که کویت یا عربستان سعودی اینها را بخرند. مطالب پریروز سفیر آلمان را عرض کردم که یک قسمت مهم [تجارتی] business بود ولی دو مطلب سیاسی داشت. یکی این که در کنفرانس سفراء آلمان در کلن، همه [تهاجم] aggression اسرائیل را محکوم کرده ولی به هر حال وجود آن را هم غیر قابل انکار دانسته اند، پس باید اسرائیل عقب بکشد و در عوض دنیا و اعراب موجودیت آن را تضمین کنند. دیگر این که قیمت نفت به هر حال یک پدیده تجارتي و منطقی است و تا حالا کشورهای نفت خیزی جهت ضرر می‌داده اند. اما حالا هم که قیمت نفت ظرف چند سال این اندازه بالا رفته، باید فکری به حال کشورهای صنعتی بشود که اگر از بین رفتند، هم تولید کننده نفت ضرر خواهد کرد و هم کشورهای صنعتی و هم البته کشورهای فقیر. شاهنشاه فرمودند من که دو راه حل ارائه دادم. راه، [به گردش انداختن] recycle کردن پول اعراب است و کمک به کشورهای فقیر. البته بسیار صحیح می‌فرمایند.

مطلب سفیر بلغارستان را عرض کردم که از لوله گاز شوروی گاز می‌خواست و می‌خواست [مشارکت] joint venture برای [پالایشگاه] refinery و پتروشیمی روی دانوب داشته باشیم به میزان ۶ میلیون تن نفت در سال. و نسبت به اعتبارات کشاورزی که به آنها می‌دهیم که آنها بعداً به ما مواد خوراکی بدهند، تسهیلات بیشتری از لحاظ ربح پول و مدت بازگشت پول قائل شویم که فقط قسمت آخر را شاهنشاه فرمودند منطقی

۱۷۱- ریچارد هلمز، سفیر کبیر آمریکا در ایران، طی نامه‌ی مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۷۴، به علم اطلاع داد که ملک حسین در صدد است ۱۳ هواپیمای هوکر هانتز Hawker Hunter، به عراق بفروشد و قصد دارد نظر شاه را در این مورد بداند. کیسینجر به او پیام داده است که فروش این هواپیماها به عراق مصلحت نیست.

است. امروز هم رئیس جمهور بلغارستان آمد^{۱۷۲} و این مسائل پیش در آمد مسافرت اوست چون یک هیئت اقتصادی قبلاً فرستاده اند که این جا مذاکره می کنند. سر شام مهمانی رسمی کاخ نیاوران رفتیم. نطق های رسمی انجام شد. اینها خیلی نوکر شورویها هستند، این طور جلو آمده اند معنی دارد.

جمعه ۵۳/۹/۱

نتوانستم سواری بروم، چون شاهنشاه فرمودند در کاخ باش پس از آن که رئیس جمهور بلغارستان برود، تو را ببینم، یک ساعتی بیشتر شرفیاب نخواهد بود. من دو ساعت تمام منتظر شدم، زیرا شرفیابی این شخص سه ساعت و نیم طول کشید. بعد که تمام شد، عرض کردم، شاهنشاه خیلی خسته هستید، بهتر است قدم بزنیم و قدری حرفهای خوب! به هر حال عرضی نکردم. فقط شاهنشاه فرمودند با آنها همه جور موافقت کردم، حتی حاضر شدم پول بدهم راههای خود را بسازند (البته قرض می دهیم). چه عیب دارد در اردوی سوسیالیستها هم یک طرفدار پروپا قرصی داشته باشیم؟^{۱۷۳} راجع به ربح پول هم موافقت کردم کمتر بدهند به جای ۱۲٪، ۱۱٪ و اوهم خیلی خوشحال رفت.

۱۷۲- تودور ژیکوف Todor Zhikov دبیر کل حزب کمونیست بلغارستان (۱۹۵۴-۱۹۸۹) بود. در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۷۱ مقام نخست وزیری را نیز به خود تخصیص داد و از ۱۹۷۱ به بعد علاوه بر دبیر کلی، رئیس جمهور بلغارستان شد. پس از فروپاشی نظام کمونیستی، محاکمه شد و چند سالی را در زندان گذراند.

۱۷۳- اظهارات شاه تعجب آور است، چون بلغارستان سرسپردهی مطلق شوروی بود و، به اصطلاح، بدون اجازه این کشور، آب هم نمی خورد. عده های از کمونیستهای ایرانی نیز در آن کشور فعالیت سیاسی می کردند و شاه و سازمانهای اطلاعاتی ایران از این امر کاملاً آگاه بودند.

... بعد از ظهر قدری در استخر سرپوشیده شنا و بقیه تمام کار کردم تا سر شام رسمی که از طرف رئیس جمهور به افتخار شاهنشاه در کاخ گلستان بود رفتم. نطق بسیار شایان توجهی در تعریف از شاهنشاه ایران کرد.

شنبه ۵۳/۹/۲

صبح شرفیاب شدم عرض کردم عراقیها گفته اند می خواهند پنج نفر علمای شیعه را تیرباران کنند. فرمودند بگو آخوندهای ما منجمله آیت الله خوانساری و میلانی در مشهد و شریعتمداری در قم سروصدا راه بیندازند و کوتاه نیایند.

باز هم راجع به مذاکرات مسکو صحبت فرمودند. فرمودند، در مورد اقیانوس هند هم حرف زدیم. راجع به [دیگو گارسیا] Diego Garcia به آنها جواب دادم که به نظر من مهم نیست.^{۱۷۴} راجع به قدرت نظامی ایران که چنان که دیروز گفتم جواب دندان شکن به آنها دادم. اما راجع به خلیج فارس فکر می کنم به هر حال آنها برنامه های دور و درازی داشته باشند زیرا که روز اول که برژنف به من پرید می گفت که ممکن است قضایای خلیج فارس منجر به جنگ بین الملل شود. هر چه فکر می کنم معنی این حرف را نمی فهمم. عرض کردم، به شاهنشاه عرض کرده که اگر کشورهای خلیج فارس منجمله ایران و عراق با یک دیگر جنگ کنند، با قراردادی که با عراق داریم منجر به مداخله ما خواهد شد. فرمودند، ممکن است درست باشد، بعد هم دست خود را روی میز می کوفت و می گفت تقویت سنتو و درگیریهای خاور میانه هم به جنگ بین الملل منجر می شود، مخصوصاً با تقویتی که ایران از نیروی نظامی خودش می کند، که من آن

۱۷۴- دیگو گارسیا جزیره ی بسیار کوچکی نزدیک جزیره ی موریس در اقیانوس هند است که از ۱۹۷۰ پایگاه دریایی آمریکا شد و مقامات شوروی در هر فرصتی به این امر اعتراض می کردند.

جواب محکم را دادم. آن وقت یک دفعه ول کردند. فرمودند به اردن هم خواهیم رفت، قبل از [سفر به] مصر.

بعد از ظهر ... تمام کار کردم، منجمله سفیر آمریکا را دیدم که کارهای جاری داشت. سر شام رفتم مطلب مهمی نبود.

یکشنبه ۵۳/۹/۳

صبح رئیس فرقه شوالیه‌های مالت به دیدنم آمد.^{۱۷۵} مستدعیاتی در مورد بیمارستان فاطمیّه داشت که جواب دادم، بعد هم شرفیاب شدم. جریان ملاقات با این شخص را عرض کردم. دستخط به ملک حسین را توشیح فرمودند. از پذیرایی از شهبانو تشکر کرده و بعد فرمودند که پیش شما خواهیم آمد. جمعیت آذربایجانها استدعا کرده بودند ریاست جمعیت را والا حضرت همایونی به عهده بگیرند. عرض کردم این جمعیت مبتدل شده اجازه فرمایید مطالعه بیشتری بکنیم.

باز هم در باره سفر به مسکو مذاکره شد. فرمودند در مورد ستو به من اعتراض کردند که شما چرا این پیمان را زنده می‌کنید؟ این که داشت می‌مرد. من با پی اعتنایی از روی آن گذشتم و گفتم ستو چیز مهمی نبود، به علاوه ما حاضریم که همه پیمانها از بین برود ولی تا همه هست این هم خود به خود هست. اینها به من گفتند آخر این برضد شوروی است. من گفتم چه طور ممکن است؟ ستو چنین قدرتی ندارد. من می‌توانستم بگویم، درقبال قرارداد شما با عراق و هند است ولی چون بین ما و هند دوستی پیش آمده، نگفتم، چون ممکن بود این مطلب را به هند بگویند. وقتی راجع به کردها از من گله کردند، گفتم عمل ما در کردستان چه فرقی با عمل شما در ویتنام دارد؟ در صورتی که

۱۷۵ پیشینه‌ی این فرقه به نخستین جنگهای صلیبی می‌رسد و هرچند در آغاز جنبه‌ی نظامی داشت، به تدریج تبدیل به سازمان نیکوکاری شد و در بسیاری از کشورهای خاور میانه و مدیترانه به اداره‌ی بیمارستان و کمک به آسیب دیدگان جنگ و سوانح طبیعی می‌پردازد.

شما در ویتنام به ویتنام شمالی که در حقیقت مهاجم است کمک می کنید. وقتی راجع به اقیانوس هند اعتراض کردند که شما حضور آمریکا را تأیید می کنید، من گفتم ما میل داریم که هیچ کدام نباشید، ولی اگر یکی بودید ناچار من می گویم آن دیگری هم باید باشد. وقتی گفتند [دیگو گارسیا] Diego Garcia [پایگاه] Base می شود، من گفتم با [کشتیهای تدارکاتی] logistic ships دیگر موضوع base [پایگاه] مطرح نیست. به این جهت به Diego Garcia [دیگو گارسیا] دیگر اهمیتی که شما می دهید من نمی دهم، به علاوه چرا مطالب مربوط به آمریکاییها را شما با آنها حل نمی کنید؟

بعد که من مرخص شدم شاهنشاه باز تلفن فرمودند که در اتیوپی رئیس شورای انقلاب و ۶۰ نفر دیگر، منجمله دو نخست وزیر سابق و نوه امپراتور که فرمانده نیروی دریایی بود، اعدام شدند و اینها توسط افسران جوان بود و سرنوشت امپراتور هم هنوز معلوم نیست. پس به سفیر آمریکا بگو که آن قدر خوش بینی که شما و مصریها نسبت به اوضاع خاور میانه داشتید صحیح نبود، بلاشک این تحرک حبشه یک تحرک کمونیستی است. به علاوه الآن در عراق وزیر دفاع شوروی هست و برژنف هم گفته در آتیه نزدیک به آن جا خواهد رفت. پس خوش بینی هایی که شما و مصریها و سعودیها نسبت به وضع عراق داشتید، به نظر من صحیح نیست، به خصوص که برژنف به آن صراحت اشاره به وضع خلیج فارس می کرد. فرمودند، به او بگو می خواهم بدانم وضع آمریکا در قبال این تهدیدات چیست؟ ایستادگی خواهد کرد یا نه؟ ما یک قسمت از این مطالب را که به شما می گوئیم، امیدواریم که پس فردا در روزنامه های شما درج نشود، گو این که خودت مرد پخته ای هستی، ولی می ترسم وزارت خارجه آمریکا مطالب را یک دفعه به روزنامه ها بدهند. بعد هم می خواهم هرچه زودتر از مذاکرات ولادی وستک آگاه شوم.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. وزیر دارایی زئیر را پذیرفتم که نامه ای از رئیس جمهور برای شاهنشاه داشت. وزیر کشور سودان را پذیرفتم که تجزیه و تحلیل بسیار

عالی از وضع اتیوپی کرد که به طور خلاصه این بود که چون افسران جوان هنوز از همان اقلیت مسیحی دست چین امپراتور هستند، اگر امپراتور را از بین ببرند اکثریت طوایف، آنها را گردن نخواهند گرفت و آنها باید برای برقراری قدرت خود به خارجیان متوسل گردند و قطعاً شوروی مداخله خواهد کرد.

بعد سناتور ماتیاس Mathias را پذیرفتم، مرد پخته‌ای بود.^{۱۷۶} بعد لیندزی شهردار سابق نیویورک را پذیرفتم.^{۱۷۷} بی نهایت خسته هستم چون پنج ساعت پشت سرهم حرف زدم و کار کردم و شب هم مهمان داشتم.

دوشنبه ۵۳/۹/۴

وقتی شرفیاب شدم شاهنشاه سؤال فرمودند، مطالب مرا به سفیر آمریکا گفتی؟ عرض کردم پس از شرفیابی او را خواهم دید و ابلاغ می‌کنم. مطالب سناتور ماتیاس و لیندزی و وزیر کشور سودان و زئیر را به عرض رساندم که همه را جواب مرحمت کردند. بقیه کارهای جاری بود که به عرض مبارک رسید. مرخص شدم. سفیر آمریکا را خواستم او امر دیروز همایونی را ابلاغ کردم. بعد به کارهای جاری دفتر خودم رسیدم. بعد از ظهر فرودگاه رفتیم، رئیس جمهور بلغارستان رفت. با اصرار زیادی مرا دعوت به بلغارستان می‌کرد. باز بعد از ظهر در منزل و اداره کار کردم.

۱۷۶- ماتیاس، سناتور مریلند، از خوشنامترین سناتورهای جمهوریخواه بود. هدف او از سفر به ایران، آشنا شدن با وضع کشور بود و روی هم رفته تحت تأثیر پیشرفت‌های ایران قرار گرفت ولی به هزینه‌ی بیش از اندازه‌ی نظامی شاه ایراد داشت.

۱۷۷- لیندزی در این هنگام از شریکان دفتر حقوقی وبستر اند شفیلد Webster and Sheffield بود و از سوی شرکت ساختمانی تیشمن Tishman برای گرفتن طرح نصب تله اسکای توچال - سد کرج به ایران آمده بود ولی نتیجه‌ای نگرفت.

سفیر اسرائیل را پذیرفتم که اصرار داشت نخست وزیر اسرائیل بیاید شاهنشاه را زیارت کند (البته به طور محرمانه).

امشب از کیسینجر از ولادی وستک تلگرافی رسید که فوری تقدیم کردم.^{۱۷۸}

سه شنبه ۵۳/۹/۵

صبح شرفیاب شدم، شاهنشاه خیلی سر حال نبودند. باز باران نیامده و گرفتاری داریم. در غرب باران آمده، ولی در تهران و سایر نقاط ایران نیامده و گرفتاری تولید کرده، یعنی گرفتاری روحی و فکری برای شاهنشاه. باری چندین دستخط توشیح فرمودند، منجمله جواب رئیس جمهور زئیر را توشیح فرمودند و مقدار زیادی تلگرافات خارجی. عرض کردم ژوزف کرافت مخبر روزنامه‌های نیویورک تایمز و واشنگتن پست را دیدم.^{۱۷۹} او امری که فرمودید به او ابلاغ کردم. فرمودند به او بگو مساله فشار روسها را درباره خرید اسلحه ما و جواب سخت مرا که به او گفته بودم ننویسد، فقط بنویسد که شاهنشاه شدیداً به سیاست مستقل ملی پایبندی نشان دادند. به نظرم مرد فهمیده‌ای آمد. دیشب یک ساعت و نیم با او وقت گذراندم و وضع ایران را کاملاً تشریح کردم که اغلب طبقات ایران طرفدار رژیم هستند، و اگر شما مزخرفاتی می‌شنوید نباید اعتنا کنید. به او گفتم زار عین که حالا صاحب زمین شده اند مدیون رژیم هستند، کارگراها از

۱۷۸- دو گزارش پیاپی کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.

۱۷۹- ژوزف کرافت روزنامه نگار زبردستی بود و بسیاری امیدوار بودند بتواند جانشین شایسته‌ی والتر لیپمن (Walter Lippman, 1889-1974) مفسر و نویسنده‌ی مشهور سیاسی آمریکا شود. ولی این امید برآورده نشد زیرا کرافت به اندرز همیشگی لیپمن که معتقد بود مفسر سیاسی، به منظور حفظ استقلال فکری خود، باید از دوستی با قدرتمندان پرهیز کند، توجه نکرد. به نزدیک شدن به بزرگان روز علاقه فراوان داشت، با هلمز، سفیر آمریکا در ایران، بسیار دوست بود. شاه نیز به او اعتماد داشت و همیشه او را می‌پذیرفت.

Tehran, Iran

November 25, 1974

S E C R E T

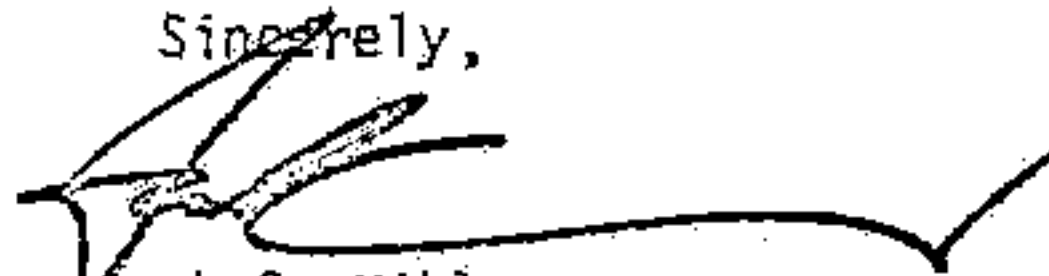
Dear Mr. Minister:

I have been requested by Secretary of State Kissinger to forward to His Imperial Majesty the enclosed letter regarding President Ford's talks in Vladivostok with Secretary Brezhnev.

I would be grateful if you would convey Dr. Kissinger's letter to its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,



Jack C. Miklos
Chargé d'Affaires ad interim.

His Excellency

Assadollah Alam,

Minister of the Imperial Court,

Tehran.

S E C R E T

Your Imperial Majesty:

In the spirit of our close friendship and consultation, President Ford has asked me to ensure that you are promptly informed of the results of his meeting in Vladivostok with Soviet General Secretary Brezhnev. I have asked Ambassador Helms to convey to you the Middle East portion of the Communique issued at the conclusion of this meeting, along with this personal report on the talks.

The essential point is that President Ford held firmly to the strategy that we have been pursuing, which I discussed with Your Majesty at some length during my recent visit to Tehran.

While agreeing that continued U.S./Soviet consultation and cooperation remain important, the President stressed the necessity of careful preparation for any further diplomatic moves. Publicly in the Communique, the President agreed that the "work" of the Geneva Conference should resume as soon as possible. In his private talks, he emphasized the necessity of laying the groundwork systematically and choosing carefully the appropriate time for such a move.

Thus, our consultations with the negotiating parties will continue from the basis which I described to Your Majesty during my recent visit. In this connection, I want Your Majesty to know that I have asked Foreign Minister Alon to come to Washington shortly after my return to the United States in order to continue our consultations on how best now to proceed. The talks in Vladivostok in no way limited our ability to promote further progress toward peace in the direction which I have described to you. It is our intention to pursue these efforts with energy and dedication in the weeks ahead.

Your Majesty will notice that the Communique reflects the continuing American conviction that the legitimate interests of the Palestinian people must be taken into account in any

- 2 -

just and lasting solution. As I told Your Majesty in discussing the consequences of the Summit Conference of Arab leaders in Rabat, the question is not whether legitimate Palestinian interests should be taken into account in the negotiations but how this can be done. This is the issue that must be addressed in the more difficult situation created by the Rabat Conference. As I have explained to Your Majesty, the overriding concern of the United States at this point is to achieve further progress in the negotiations already launched so that a new situation will be created which may make further steps possible.

In short, while the talks in Vladivostok significantly advanced U.S./Soviet relations on other matters of global importance, the U.S. remains free to pursue the strategy in the Middle East which has resulted in the progress of the past year. The understanding on strategic arms limitations was an important breakthrough. I want to assure Your Majesty, as I will be assuring our other allies, that this understanding has been reached without in any way limiting the capacity of the United States to go on playing its central role in the defense of the free world. I will write you in greater detail on this matter in the next twenty-four hours.

President Ford has asked me to convey his warmest personal wishes to you as I send you this report of his talks with the Soviet leaders.

Warm personal regards,

Respectfully yours,

Henry A. Kissinger

Text of the Mideast Portion of the Vladivostok Communique

In the course of the exchange of views on the Middle East both sides expressed their concern with regard to the dangerous situation in that region. They reaffirmed their intention to make every effort to promote a solution of the key issues of a just and lasting peace in that area on the basis of the United Nations Resolution 338, taking into account the legitimate interests of all the peoples in the area, including the Palestinian people, and respect for the right to independent existence of all states in the area.

The sides believe that the Geneva Conference should play an important part in the establishment of a just and lasting peace in the Middle East, and should resume its work as soon as possible.

Tehran, Iran

November 26, 1974

S E C R E T


Dear Mr. Minister:

Enclosed is a second letter from Secretary Kissinger to His Imperial Majesty concerning President Ford's talks in Vladivostok.

I would be most grateful if you would convey this letter to His Imperial Majesty.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,



Jack C. Miklos
Chargé d'Affaires ad interim

His Excellency

Assadollah Alam,

Minister of the Imperial Court,

Tehran.

S E C R E T

Your Imperial Majesty:

With reference to my previous message to you I wanted to give you a fuller rundown on the strategic arms discussion in Vladivostok.

As you know, while we wish to reach an agreement that will further curb the strategic arms race, we have no intention of taking any steps that would weaken western defenses or hinder our overall international strategy that we have discussed. I am pleased to tell you that in the talks between President Ford and General Secretary Brezhnev we made substantial progress toward a ten year follow-on agreement to SALT-I that should both enhance global stability and assure continued strong western defenses.

The Soviet side first proposed that it be permitted a larger number of central systems while we could have a slightly larger number of MIRVed missiles. This had been the pattern in our discussions over recent months. While in principle there were possibilities in this approach if the actual numbers were satisfactory, it might have had some psychological disadvantages in formalizing a Soviet edge in numbers of central systems - even though such an edge would be meaningless in strategic terms.

After the President held firm, the Soviet side changed its position to agree to equal numbers in central systems as well as MIRVed missiles. In addition the Soviets dropped their insistence on including our forward based systems with our allies or on the Soviets receiving compensation for other threats to the USSR. We reached agreement on actual numbers as well as these basic principles. Accordingly, I think we have overcome the major political and conceptual problems for a new SALT agreement. Although there are many difficult technical problems to work out, primarily regarding verification, there is a very good chance that we will be able to sign an agreement next summer when General Secretary Brezhnev visits the United States.

- 2 -

Your Majesty, I think this hopeful progress demonstrates the Soviet need to maintain the momentum of good relations with us. The agreement that now seems possible is due in part to our firm stance in the negotiations and the clear signals we have sent on our readiness to continue to develop our defenses if Moscow is not prepared to be reasonable. I think the course we are on should be in the interests of our allies and friends and contribute to a more secure world.

I will continue, Your Majesty, to keep you informed on these important negotiations.

Warm regards,

Respectfully yours,

Henry A. Kissinger

SECRET

2

Iraq: Our information is that Iraqi-Soviet relations are currently under strain, with Iraqis unhappy about Soviet failure to deliver all the military supplies they feel they need to press campaign against Kurds. On other hand certain sophisticated military items have been delivered recently. Iraqis are probably also unhappy that Soviets have shown good deal of public restraint in commenting on Iraq-Iran differences.

Forthcoming Brezhnev visit to Iraq is part of Brezhnev grand tour involving three most important states in region from standpoint of Soviet involvement. While bilateral issues will, of course, be discussed in each of the capitals, and will be particularly important in Cairo, primary significance of trip is demonstration of continuing Soviet concern for and involvement in the Middle East.

His Imperial Majesty should be assured, however, that despite foregoing United States Government has no illusions over course of policy in Iraq. We do not view current irritation in relations between Iraq and USSR as foreshadowing rift of major proportions between Iraqis and Soviets. Both sides continue to have strong interest in maintaining close ties; Soviets value their foothold in Iraq, and Iraqis feel they need Soviet arms and political support. Nonetheless, we do think there is evidence that Iraq, with its newly-found oil wealth, is attempting to lessen its dependence on USSR and expand its ties both with moderate Arabs and with West. This is a trend which we think it would be in interest of neither Iran nor the United States Government to discourage. Meanwhile, we are well aware that radical tendencies in Iraqi leadership remain strong and that Iraq is pursuing various policies that are currently or potentially disruptive of area stability. We wish assure His Imperial Majesty that we remain alert to these risks in dealing with Iraqis and look forward to continuing exchanges of views with His Government on this subject.

بهترین شرایط برخوردارند، یعنی هم در منافع شریک، هم در سهام کارخانه شریک هستند، هم صاحب خانه هستند و از مترقی ترین قوانین کارگری برخوردارند. شهرها هم پول دارند و مشغول فعالیت خودشان هستند. باقی می ماند یک طبقه جوان محصل در داخل و خارج کشور. آنها هم بر دو قسم هستند، یک عده کوچکی هستند که شما (آمریکاییها) یا روسها بنا بر تمایل و افکار خودتان با آنها تماس می گیرید و تحریک می کنید. با اینها نمی توانیم کاری بکنیم. یک قسمت دیگر اصولاً جوان هستند و جوان با هر نظام موجود مخالف است تا به این صورت شخصیت خود را به ظهور برساند. آنها به محض آن که به سنین بالاتر می رسند همه به وطن باز می گردند و خدمت می کنند.

عرض کردم ژوزف کرافت خیلی تحت تأثیر حرفهای من قرار گرفت. فرمودند خوب گفتی. عرض کردم مقداری هم راجع به قیمت نفت و کنفرانس آینده اوپک در وین صحبت کرد که من زکی یمانی را به او شناساندم و گفتم در کنفرانس اوپک قطعاً راجع به قیمت ثابت شاهنشاه بحث خواهد شد ولی حرفهای عربستان و تخفیف قیمت به جایی نخواهد رسید. راجع به جانشینی شاهنشاه و ثبات رژیم هم با او مذاکره کردم.

عرض کردم دیشب سفیر اسرائیل پیش من آمد و استدعا داشت که اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل برای خیلی مسائل حاد لازم است شاهنشاه را زیارت کند (البته خیلی محرمانه). فرمودند، بسیار خوب، ترتیب کار را بده. عرض کردم گویا صحبت قریانی کردن بیچاره ملک حسین را آمریکا بیها مطرح کرده باشند، چون بالأخره دولت فلسطین باید در یک جایی تشکیل بشود، اگر ساحل غربی نشد، ساحل شرقی اردن باشد. شاهنشاه خیلی تأمل فرمودند و دیگری چیزی نفرمودند.

بعد مرخص شدم، چون تعطیل بود (مولود مسعود حضرت امام رضا علیه السلام)، دفتر نرفتم، پیش دوستم رفتم. دوسه ساعتی خیلی خوش گذشت. افسوس که فردا می رود.

بعد از ظهر و شب تمام در منزل کار کردم. ظرف این ۲۴ ساعت سه پیام از کیسینجر رسیده است و به همه شاهنشاه جواب تشکر مرحمت فرمودند.^{۱۸۰}

جمعه ۵۳/۹/۸

صبح سواری نرفتم، چون شاهنشاه امر فرمودند پس از شرفیابی سناتور ماتیاس آمریکایی شرفیاب شوم. ساعت ۱۲ به کاخ رفتم، صدای تیر اندازی شنیدم، جای تعجب شد. معلوم شد والا حضرت همایونی تیر اندازی به کلاغ ها می کنند. من بسیار خوشحال شدم که بالأخره والا حضرت با تفنگ سروکار پیدا کردند. چون هنوز سناتور شرفیاب بود، رفتم حضور والا حضرت. ماشاءالله پسر مبادی آدابی است. به محض آن که چشم ایشان به من افتاد، فرمودند با تفنگی که به من داده ای تیر اندازی می کنم (پارسال در عید تولد والا حضرت، من یک تفنگ هلند هلند شماره ۱۶ حضورشان تقدیم کردم). ماشاءالله تیر اندازی بسیار بسیار اعلا بود. پنج تا کلاغ تمام روی هوا زده بودند. برای ایشان که کمتر تیر اندازی می فرمایند، خیلی خیلی عالی است (تقریباً هیچ تیر اندازی نمی کنند). من از استعداد این فرزند برومند ایران انتظارها دارم. خدا انشاءالله مدد کند و ایران سعادت مند شود و راه شاهنشاه لااقل پنجاه سال دیگر ادامه یابد و کشور ما به جایی که سزاوار آن است برسد.

بعد شرفیاب شدم (در سلمانی)، فقط کارهای جاری را عرض کردم. جوابی که به عریضه [آیت الله] خوانساری تهیه کرده بودیم، خیلی مورد اعتراض و عصبانیت شاهنشاه شد. انصافاً بدهم بود (چون از طرف امور اجتماعی دربار تهیه شده بود و سابقه مکاتبه با

۱۸۰- در همین تاریخ دو گزارش محرمانه درباره وضع اتیوپی و عراق به وسیله کاردار سفارت آمریکا برای شاه فرستاده شده است. ارزیابی وضع عراق، به دنبال این یادداشت آمده است.

این طور اشخاص ندارند). من هم ناراحت شدم، خداخواست قبلاً خودم عرض کردم که طبق سلیقه من نیست. فرمودند بگو دفتر مخصوص تهیه کند.

بعد از ظهر من به فرودگاه رفتم که رئیس جمهور زامبیا (آقای کائوندا) وارد می شد.^{۱۸۱} سر راه مسکو و بلگراد به ایران آمد که به طور غیر رسمی حضور شاهنشاه شرفیاب شود. ایشان در افریقا سعی دارد لیدر کشورهای غیر متعهد بشود. ولی آن قدر پیشرفتی نکرده، به هر حال آدم خوبی است. شب منزل ماندم، تمام کار کردم. خوشبختانه تمام کارهای عقب افتاده را رو به راه کرده ام. پس از شش ساعت کار!

شنبه ۵۳/۹/۹

صبح شرفیاب شدم باز هم کارهای جاری را عرض کردم. چند خبر فوری رسیده بود. یکی این که سفراء عرب در تهران به روزنامه کیهان اعتراض کرده بودند که چرا گفته اید ما با نظر ایران در مورد قیمت گذاری نفت موافقیم (حال آن که این حرف را در سفارت عمان و مسقط زده بودند). مخبر کیهان گفته بود اگر می خواهید این نامه را چاپ می کنم، ولی اسم آنها که این حرف را زده اند با شاهد ها می نویسم. اجازه گرفتم این کار را بکنند. فرمودند، بکنند (بعداً همه جا زدند، یعنی عصر معلوم شد، چون من این یادداشت را در شب می نویسم).

خبر دیگری که ایران می خواهد قسمتی از شرکت نفت شل را بخرد، تأیید فرمودند. خبر دیگر که می خواهیم مقداری از کمپانی دایملر بنز را بخریم، فرمودند ما نیستیم، ولی

۱۸۱- کنت کائوندا Kenneth Kaunda رهبر جنبش استقلال رودزیای شمالی (زامبیای کنونی) بود. از هنگام استقلال در ۱۹۶۴ تا ۱۹۹۲ رئیس جمهور کشور بود. در ۱۹۹۰ به نظام یک حزبی پایان داد و فعالیت احزاب سیاسی را آزاد ساخت. در انتخابات ۱۹۹۲ شکست خورد و از کار کناره گرفت.

کویتها هستند.^{۱۸۲} آنها یک پول بسیار هنگفت می‌خواهند بدهند. راجع به وضع عراق و تأیید فوق‌العاده که روسها می‌کنند، عرض کردم. فرمودند، بالأخره منافع دارند، باید ما هم کار خودمان را بکنیم، ولی اخیراً به هر صورت با توپهای دور زن پدري از عراقها در آوردیم که آن سرش ناپیدا است و فکر نمی‌کنم دیگر جرئت حمله به کردها را بکنند. آنها هم نه با موشک نه با هواپیما نتوانستند توپخانه کردها را (یعنی توپخانه ما) را از کار بیندازند. خیلی وضع تعلیمات نظامی آنها بد است مگر روسها رأساً مداخله کنند.

نامه جدیدی که برای آیت الله خوانساری تهیه شده بود توشیح فرمودند. فرمودند به سفیر آمریکا بگو رئیس ستاد شوروی در عراق است و وعده همه جور کمک به آنها داده و می‌دهد، باید مطلع شوند.

سرناهار رفتیم. کائوندا شرفیاب بود، خانمش هم در منزل من، پیش خانم علم دعوت داشت. سرناهار صحبت‌های متفرقه شد. قسمت مهم آن این که شاهنشاه فرمودند ما از سیاست چینی‌ها راضی هستیم و دیگر این که قهراً ما با روسها روابط طبیعی داریم و ناچاریم که با آمریکا ییها روابط نزدیک از ترس روسها داشته باشیم. اما لازمه این کار

۱۸۲- دکتر زان (Zahn) رئیس شرکت بنز به ثبات و پیشرفت اقتصادی ایران بیش از هر کشور دیگر خاورمیانه خوشین بود و نسبت به شاه نیز احترام زیادی داشت. هنگامی که خانواده‌ی فریک Frick تصمیم گرفت ۱۶٪ سهم خود را در شرکت دایملر بنز بفروشد، دکتر زان این موضوع را که به کلی محرمانه بود، به وسیله‌ی یکی از صاحبان صنایع ایران که مورد اعتماد او بود، به اطلاع شاه رساند. سهام مورد بحث را می‌شد بی‌سر و صدا به بهای مناسبی خریداری کرد و شاه نیز که با این امر موافق بود، رسیدگی به این پیشنهاد و هرگونه اقدامی را به دولت محول کرد. ولی توقعات یکی از کسانی که از سوی دولت مأمور مذاکره با دایملر بنز بود، موجب به هم خوردن معامله شد. به شاه گزارش داده شد که سهام عرضه شده بیش از اندازه گران است. در حالی که همین سهام را آلمانها به بهای بالاتری به کویت فروختند. تنها نتیجه‌ی کار این بود که دکتر زان اعتقادی را که به پاکدامنی مسؤولان ایران در اثر تجربه‌ی گذشته خود به دست آورده بود، برای همیشه از دست بدهد.

این نیست که واشنگتن سیاست ما را دیکته کند. از این فرمایش شاه، کائوندا خیلی تعریف کرد. فرمودند حتی بر سر قیمت نفت و سیاستی که در اقیانوس هند پیشنهاد کرده ایم که باید سرنوشت این اقیانوس در دست کشورهای اطراف آن باشد، با آمریکا اختلاف نظر داریم. در مورد چین باز فرمودند حالا که رئیس جمهوری آمریکا هم به آن جا می رود، برای من محظور اخلاقی پیش می آید که من هم بروم، چون گفته بودم تا در جواب بازدید شهبانو از چین شخصیت مهمی از شما به ایران نیاید من به چین نخواهم آمد. اما حالا می بینم آمریکاییها بدون توجه به این مسائل پشت سر هم به آن جا می روند (منظور نیکسون و فورد هردو).

... شب تا نصف شب در منزل کار کردم. بعد رفتم آقای کائوندا را در فرودگاه بدرقه کردم. ضمن راه از کاخ پذیرایی سعدآباد تا فرودگاه، صحبتهای متفرقه می کردیم. گفت به عرض شاهنشاه برسان که ما اورانیوم داریم و می توانیم در مذاکرات اقتصادی این موضوع را هم مورد معامله قرار بدهیم. ضمناً به قدری تحت تأثیر عظمت شاه قرار گرفته بود که بیشتر صحبت ما در این زمینه دور می زد و من غرق در غرور و افتخار شده بودم. از اخبار مهم جهان این که امپراتور حبشه تمام دارایی خودش را در سوئیس به نظامی ها داد ولی بانکهای سوئیس از پرداخت آن خودداری کردند، چون گفتند معلوم نیست این امضاء با میل تهیه شده یا با زور پای چک قرار گرفته. مبلغ آن هم فاش نشد.

یکشنبه ۵۳/۹/۱۰

صبح شرفیاب شدم، دکتر صفویان را با خود بردم که موضوع حفاظت صحی شاهنشاه را به عرض برساند. تمام مطالب او را که از قول پرفسور میلز فرانسوی و پرفسور ژان برنار می گفت قبول فرمودند. من خیلی خوشحال شدم.

موضوع کائوندا و اورانیوم را عرض کردم. شاهنشاه خیلی خیلی خوشحال شدند. فرمودند، مورد نظر میسیونری که می فرستم باشد، ابلاغ کن. وضع حبشه و هم چنین وضع

ملک حسین را قدری بررسی کردیم. با آن که خیلی طولانی شرفیاب بودم، تمام کارهای جاری بود و قابل ذکر نیست.

عصری گزارشی به دستم رسید که کمپانیهای نفتی از پنجاه ستی که شاهنشاه در هر بشکه برای آنها منافع قائلند راضی هستند. فوری به عرض رساندم چون فوق العاده مهم بود.

خبر دیگر این که در ولادی وستک روسها از قدرت ایران پیش آمریکاییها شکایت کرده و گفته اند این موضوع ممکن است به جنگ جهانی بکشد و آمریکاییها دفاع کرده اند که ایران کشور آزادی است. هم چنین روسها به آمریکاییها گفته بودند که ما نتوانستیم در سفر مسکو شاه را منصرف از این فکر مالیخولیایی بکنیم (واقعاً مالیخولیایی ای پدرسگ! مالیخولیایی برای توست). شما شاه را باید منصرف یکنید. این راهم فوری به شاهنشاه عرض کردم، چون خبر، مطمئن هستم صحیح بود.

بعد از ظهر و شب تمام کار کردم. قسمتی ملاقات اشخاص بود. شاهنشاه برای تمرین پرواز با هواپیمای جت استار تشریف بردند.

دوشنبه ۵۳/۹/۱۱

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم دیروز عصر والاحضرت همایونی تشریف بردند شکار، یک قوچ هشت ساله زدند، من خیلی خوشحالم که بالأخره تفنگ به دست شدند. شاهنشاه هم خوشحال بودند ولی از نیامدن باران بی نهایت نگران و ناراضی بودند.

جواب عریضه‌های والاحضرت اشرف را به حضورشان دیکته فرمودند، خوشبختانه عیبی نداشت، یعنی اظهار تغییری نبود. فقط فرمودند، این تعهدات بی ربط که برای کمیسیون

حقوق زن در سازمان ملل دو میلیون دلار تعهد کرده اید یعنی چه؟^{۱۸۳} مگر شما مالک الرقاب کشور هستید؟ دیگر از این کارها نکنید، این یک دفعه را ناچار می‌دهیم. مقاله [نیویورکر] New Yorker^{۱۸۴} خیلی بامزه ولی مزخرف راجع به شاهنشاه نوشته بود خواندند و خندیدند.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. عصری به استقبال علیاحضرت شهبانو رفتم که از مسافرت دور کویر برمی‌گشتند. مسافرت بسیار خوبی بود، مردم خیلی استقبال کردند و شهبانو هم خیلی خوب عمل کردند. منجمله در زباله پاک کردن شهر سبزوار برای تشویق همکاری مردم جلوی پیش‌آهنگان به راه افتادند و مشغول جمع‌آوری زباله شدند، خیلی در مردم اثر کرد. شاهنشاه هم تشریف آوردند به فرودگاه. شب در منزل کار کردم.

...

سه شنبه ۵۳/۹/۱۲

صبح قبل از شرفیابی، مطابق معمول در منزل سرم شلوغ بود و ارباب رجوع بی‌پایان، ولی یک اتفاقی افتاد که هرگز فراموش نخواهم کرد. دختر کوچکی با یک دسته گل

۱۸۳- مبلغ مورد اشاره برای اجرای طرحهای جالی بود که از سوی مهناز افخمی، دبیرکل سازمان زنان ایران (به ریاست عالی‌هی والاحضرت اشرف) تهیه شده بود. نیم میلیون دلار آن برای برپا ساختن مرکز منطقه‌ای پژوهش و توسعه‌ی نقش زن در آسیا (وابسته به کمیسیون اقتصادی آسیا و پاسیفیک) بود. این مرکز از سال بعد در تهران آغاز به کار کرد. بقیه‌ی بودجه برای تأسیس مرکز بین‌المللی پژوهش و توسعه‌ی نقش زن (وابسته به سازمان ملل متحد) در سال ۱۳۵۸ و تشکیل کنفرانس جهانی زن، در تهران، در همان سال بود.

۱۸۴- نیویورکر مجله‌ی بسیار وزینی است و از نوشتن چیزی که خنده‌دار یا «مزخرف» تلقی شود پرهیز دارد. به احتمال قوی منظور New York Magazine باید باشد که مشخصات نام برده در یادداشت علم را داراست.

در میان جمعیت مراجعین ایستاده بود، وقتی جلوی او رسیدم، پرسیدم این گل برای چی و برای کیست؟ گفت برای شماست که پدرم را از اعدام نجات داده اید. به حدی متأثر شدم و لذت بردم که به گریه افتادم، ولی البته جلوی این همه مردم نمی توانستم بگیرم، فوری به اتومبیلم داخل شدم و فرار کردم ولی تا کاخ نیاوران گریه می کردم (پدر این دختر به اتهام حمل مواد مخدر محکوم به اعدام شده بود و من مدتی دنبال پرونده او بودم تا خود به خود مطلب حل شد و شاهنشاه از اعدام آنها به طور کلی منصرف شدند).

بعد به کاخ رسیدم. چون امروز یک وزیر انگلیسی که برای کارهای دفاعی آمده است شرفیاب می شد، من اول وقت نتوانستم شرفیاب شوم، آخر وقت شرفیاب شدم و چند دقیقه بیشتر نبود، آن هم درباره گزارشی بود که راجع به وضع دانشگاه تهران داده بودم. او امر فوری صادر فرمودند. گویا عده [ای] که می خواسته اند وارد دانشگاه شوند از طرف حزب ایران نوین بوده و می خواسته اند کج روها را تنبیه نمایند (البته به خیال خودشان!). شاهنشاه فرمودند، توسط دفتر مخصوص ابلاغ کن، از خارج خوب نیست اشخاصی را وارد دانشگاه بکنید. به علت نزدیکی شانزدهم آذر که بیست سال قبل توسط سپهبد بختیار (فرماندار نظامی وقت) چند نفر دانشجو در داخل دانشگاه کشته شدند، این روز روز دانشجو اعلام شده و این بساط راه می افتد. البته از طرف کمونیستهاست و چاره‌ای هم ندارد، باید مواظبت کرد و سختگیری و بس. اما شاید تماس مسئولین دانشگاهها هم با دانشجویان کم باشد بلکه هم یقین است که این غیب موجود می باشد.

عرض کردم آمدن اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل^{۱۸۵} هم عصر پنجشنبه خواهد بود که صبح جمعه شرفیاب گردد. فرمودند، بانصیری (رئیس ساواک) ترتیب کار را بده، ساعت ده ونیم جمعه شرفیاب شود.

از اخبار مهم جهان این است که عربستان سعودی با آرامکو کنار آمد که در مورد مالکیت شرکت نفت خارجی آن جا تقریباً مثل ایران عمل کند. دیگر این که سویس به اشخاصی که بخواهند پول به آن جا منتقل کنند اخطار کرده که این کار را نکنند زیرا که دیگر بانک های سویس ربح نخواهند پرداخت (این قدر پول در آن جا زیاد شده که از پرداخت ربح آن هم می ترسند که خیلی زیاد است). به این جهت دلار قدری ترقی کرد.

چهارشنبه ۵۳/۹/۱۳

صبح شرفیاب شدم، متن مصاحبه شاهنشاه را با مخبر بی. بی. سی به عرض رساندم. یکی دو نظر عرض کردم. یکی این که به نظر غلام مناسب نیست که شاهنشاه خودشان را در مقابل رئیس اقلیت بگذارند و بعضی مطالب او را بفرمایند رد می کنم. فرمودند، موضوع دادگستری را که گفته بود، رد نکردم. دیگر این که تعداد افراد ساواک را که فرموده اید از سه هزار نفر به شش هزار نفر خواهد رسید هم لزومی ندارد که ما این جا منتشر کنیم. فرمودند من ابداً چنین چیزی نگفتم، متن انگلیسی را نگاه کن. نگاه کردم دیدم صحیح می فرمایند. عرض کردم صحیح می فرمایند. خیلی اوقاتشان تلخ شد که چه طور دقت نشده. فرمودند هیچ لازم نیست منتشر شود. عرض کردم حیف است خیلی نکات

۱۸۵- اسحق رابین (۱۹۲۲-۱۹۹۵) در پایان سال ۱۹۷۳ به دنبال جنگ یوم کیپور و استعفای گلدامایر نخست وزیر اسرائیل شد و تا آغاز ۱۹۷۷ در این مقام ماند. وی دوباره از ۱۹۹۲ تا نوامبر ۱۹۹۵ نخست وزیر اسرائیل شد و در این تاریخ به دست یک جوان دست راستی اسرائیلی کشته شد.

عالی دارد. فرمودند هیچ لازم نیست. خلاصه قهر کردند! من اصرار کردم، بالأخره قبول فرمودند.

مقداری راجع به دانشگاهها اوقات تلخی فرمودند که از دوجت عصبانی هستم، یکی این که مثل این است که این دانشجویان حسن وطن پرستی ندارند و دیگر این که چه طور اولیاء دانشگاهها نمی توانند خرابکاران را بشناسند؟ فرمودند خودت فوری جلسه با ساواک و مسؤولین انتظامی تشکیل بده و در این زمینه گزارشی به من بدهید. دستوراتی به رئیس ستاد صادر فرمودند که اگر احساس می کنید کردها پایمردی و ایستادگی در محلی که دارند نکنند و ممکن است عقب بنشینند توپهای دور زن ما را عقب ببرید که حیثاً به دست عراقیها نیفتد. من کسب اجازه مرخصی کردم که فردا برای کارهای آستان قدس رضوی به مشهد بروم، اجازه فرمودند.

به دفتر رفتم، سفیر جدید چکسلواکی و سفیر جدید سودان را پذیرفتم. دوومی مرد خیلی باسوادی است. مورخ است و چندین زبان به خوبی تکلم می کند، شاید هفت زبان. باعث تعجب شد. مقاله ژوزف کرافت رسید تقدیم کردم... بعد در جلسه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت پهلوی شرکت کردم. بعد سفارت تایلند برای تبریک تولد پادشاه رفتم (چون نخست وزیر و شاهزادگان نزدیک آنها برای جشن چهارم آبان ماه مولود مسعود همایونی به سفارت ما رفته بودند).

سرشام رفتم، خبر مهمی نبود. والاحضرت عبدالرضا حکایت شکار ببر خود را در کره شمالی می کردند.

پنجشنبه ۵۳/۹/۱۴

صبح روی زمین برف خوبی نشسته بود چون از نصف شب برف باریده به همین علت فرودگاه تهران بسته بود و من نتوانستم به مشهد مشرف شوم. جریان را با تلفن عرض کردم. فرمودند بیا کاخ. خوب شد دیشب کارهای امروز را به هر حال مرتب کرده بودم.

اول نامه سفیر انگلیس را تقدیم کردم. چون ضمائم مفصل داشت مدتی طول کشید تا خواندند. فرمودند، [نظری] comments ندارم.^{۱۸۶} مطالب همان است که حضوراً به سفیر انگلیس و [لیور] Lever دیروز گفتم. بقیه مطالب جاری بود، عرض کردم. منجمله تلگراف سفیر شاهنشاه آریامهر (اصلان افشار) دربن که شرح داده بود کویتیهها با چه افتضاح و چه قیمت قسمتی از سهام دایملر بتز را خریدند. هم خود را مفتضح کردند و هم دولت آلمان را ناراضی کردند. چند عرض خصوصی راجع به اشخاص هم کردم که بعد پشیمان شدم چون فکر کردم مبادا شاهنشاه خیال بفرمایند که من در این عرایض نظر شخصی هم داشته ام. چه باید کرد؟ شاه باید ظنین باشد ولو به مخلص ترین اشخاص زیرا الملک عقیم است. اما روی هم رفته شاهنشاه خوشحال بودند.

بعد مرخص شدم. باز هم برف به شدت می بارید، به این جهت دفتر نرفتم، منزل آمده لباس اسکی پوشیدم و یک ساعتی در برف به گردش رفتم. خیلی عالی بود و احساس کردم که دارم جوان می شوم!

بعد از ظهر منزل ماندم، قدری با نوهها بازی کردم و بقیه تمام کار کردم. باز هم برف می بارید. عصری اتفاق غریبی افتاد. خبر رسید که [سقف] سالن بزرگ فرودگاه مهرآباد که بیست سال پیش ساخته شده فروریخت و نزدیک شصت نفر تلف شده اند. خیلی باعث تعجب شد. به شاهنشاه گزارش عرض کردم خیلی اوقات تلخ شدند. عرض کردم بهتر است علیاحضرت شهبانو به مهمانی فستیوال امشب تشریف ببرند، فرمودند به خودشان عرض کن. عرض کردم. شهبانو قبول فرمودند.

۱۸۶- نامه‌ی سفیر انگلیستان به همراه یادداشتی است که در آن برنامه‌ی دفاعی انگلستان در زمینه‌هایی که برای ایران اهمیت دارد، تشریح شده است.

گزارشی دیگر از سفیر انگلیس رسید. آن را دوساعتی بعد از این گزارش با نظرات خودم راجع به این قضیه عرض کردم که جوابی مرحمت کردند. معلوم شد باز شهبانو تغییر عقیده داده و به فستیوال تشریف خواهند برد. جای تعجب من شد!

فراموش کردم بنویسم، صبح هنگام شرفیابی از این که عرض کردم در شیراز باران نمی بارد، شاهنشاه باز هم اوقات تلخ شدند. باری حالا نزدیک نصف شب است هنوز برف می بارد. تقریباً سی سانتیمتر نشسته است.

نخست وزیر اسرائیل که قرار بود امروز وارد شود نرسید، چون فرودگاه تهران بسته بود (به علت برف سنگین). شاید فردا صبح زود برسد.

جمعه ۵۳/۹/۱۵

امروز صبح برف ایستاد و آفتاب عالی بود. فوری سواری رفتم، دوساعت و نیم در برف سواری کردم. واقعاً عالی بود، تنها هم بودم، بر کیفیت سواری افزود. فقط ناراحتی خیال داشتم که فکر می کردم من صبح زود بیرون آمده ام، مبادا نخست وزیر اسرائیل به موقع نرسد و شاهنشاه معطل شوند. گو این که تمام ترتیبات را داده بودم یعنی تیمسار نصیری را به فرودگاه فرستاده و با گارد هم ترتیبات ورود او را به کاخ داده و پیشخدمت مخصوص هم در کاخ اختصاصی نیاوران گذاشته بودم (پیشخدمت بی سواد احمقی گذاشتم که اسحق رابین را نشناسد). گاهی هم احمقها به درد می خورند! قرار بود دیشب برسد نیامد، به علت بسته بودن فرودگاه به علت برف زیاد و قرار بود صبح بیاید. ساعت ۹ و نیم وقتی برگشتم، معلوم شد با یک ساعت تأخیر آمده و شرفیاب است. به هر صورت از ۱۱ تا یک و نیم بعد از ظهر شرفیاب بود، بعد می خواست مرا ببیند اجازه نداشتم، وقت ندادم. اگر لازم می بود مرا ببیند که شاهنشاه امر می فرمودند. امری نداده بودند، من هم راحت شدم و جمعه خوبی برگزار کردم. بعد از ظهر تمام به استراحت برگزار شد و روبه راه کردن کارهای عقب افتاده. شب هم همین طور.

از اخبار مهم جهان ... اسقف ماکاریوس که قرار بود امروز از یونان به قبرس برود فردا خواهد رفت. اگر رفت و کار او گرفت (من فکر نمی‌کنم) موفقیت بزرگی برای کارامانلیس نخست وزیر دموکراتیک یونان خواهد بود. پس فردا یکشنبه هم رأی‌گیری در فراندوم برای مراجعت پادشاه یونان یا عدم مراجعت او به یونان صورت می‌گیرد. من فکر نمی‌کنم موفق شود، چون هم چندان زمینه بین مردم ندارد و هم این که آمریکاییها باطناً با او مخالفند. اما در عین حال دعا می‌کنم که بشود، چون بالأخره باعث استحکام پادشاهی در دنیا است. با این وضع بدبختی که امپراتور حبشه دچار شد و وضع متزلزل حسین، لااقل یکی رو بیاید. گرچه آمریکاییها باطناً به حسین کمک می‌کنند و حتی در اخبار کمکهای خارجی آمریکا شنیدم که به اردن ۲۵۰ میلیون دلار امسال کمک می‌کنند که جای تعجب شد.

شنبه ۵۳/۹/۱۶

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه کاملاً سرحال بودند، چون در تمام جنوب و فارس و بنادر بارندگی حسابی شده است. عرض کردم جای تعجب است که در مشهد برف نیارید. تعجب فرمودند و قدری ناراحت شدند. این قضیه [ریزش سقف] فرودگاه در جهان عجیب صدایی به راه انداخته. از اغلب کشورها تلگراف تسلیت عرض شده بود که جوابها را توشیح فرمودند. خوشبختانه ۱۶ نفر بیشتر تلفات نداشت و ۱۲-۱۰ نفر هم بیشتر زخمی نشدند، چون به علت برف و بسته شدن باند یک ساعت قبل از پایین آمدن سقف اعلان شده بود که تمام پروازها موقوف است. مسافرین و مشایعت کنندگان همه خارج شده بودند و عده بسیار محدودی مانده بودند.

تلگراف کیسینجر را در مورد مذاکرات پکن او عرض کردم. ملاحظه فرمودند و فرمودند جواب بده و تشکر کن.

نخست وزیر اسرائیل راجع به این که مستقیماً با مصر کنار بیاید و عده‌هایی به شاهنشاه کرده است و این که شاهنشاه وساطت یکنند هم مورد مذاکره قرار گرفته. عرض کردم در قضیه فرودگاه حقیقت این است که از اولین ساعت سانحه شهردار خودش را رساند و پیش از همه کار کرد. فرمودند بچه خون گرم و کاری است، نمی‌دانی چه قدر دولت می‌خواست او را عوض کند، من اجازه ندادم. این معنی ندارد که هر کس هر گهی دلش بخواهد بخورد! عرض کردم به نظر می‌رسد نیک پی، شهردار، مرد درستی هم باشد. فرمودند خودش مرد بسیار درستی هم هست چیزی که هست دستگاه شهرداری خیلی فاسد است و گویا هیچ کاری بدون واسطه نمی‌گذرد. شهردار هنوز نتوانسته در این زمینه کاری بکند.

گزارشی از اقبال برای ایجاد پالایشگاه آمریکایی بوشهر رسیده بود. خواستند ذیل آن اوامری بنویسند، از من سؤال فرمودند که چیز عجیبی است، می‌خواهم بنویسم «دو مرتبه» به شک می‌افتم که با ط یا با ت بنویسم. گاهی انسان این طور می‌شود. عرض کردم، قطعاً با ت هست و فوق العاده تعجب کردم شاهنشاه با این هوش و فراست و سواد چه طور چنین اشتباهی را ممکن است بفرمایند. جز این که معتقد بشویم که فوق العاده فرسوده و خسته هستند. عرض کردم در این جور موارد باید کلمه را فوری عوض بفرمایید. فرمودند، می‌کنم، ولی چون تو این جا بودی، پرسیدم، چون نمی‌خواستم به خودم زحمت بدهم (شاهنشاه ابدأ عقده ندارند).

تلفنی به رئیس ستاد ارتش فرمودند که شنیده‌ام در مسقط سبیل نظامیهای ما را دود داده اند (البته تاکنون خیلی خوب جنگیده ایم و تقریباً آن جا را پاک کرده ایم). او عرض کرد علت جنگلی بودن منطقه بود. فرمودند مگر جنگل برای دشمن نیست؟ اینها یا ترسیده یا زیاد بی احتیاطی کرده اند.

در آخر من عرض کردم باز هم در مورد مصاحبه شاهنشاه با بی. بی. سی می‌خواهم جسارتی بکنم و بپرسم که این موضوع جانشینی را که فرموده اید در زمان حیات

خودتان تفویض خواهید فرمود آیا مصلحت هست که ما در ایران بگوییم و تکرار بکنیم؟ فرمودند چه عیبی دارد؟ می‌خواهم گوش مردم پر بشود، به همین صورت که گفته ام منتشر کنید (امروز دیگر فرمودند که منتشر نکنید).

بعد من مرخص شدم به کارهای جاری و ملاقاتها رسیدم منجمه رئیس کمیسیون انرژی آمریکا و دکتر کنترل مشاور او را که از دوستان ایران است در دفترم پذیرفتم.

سر شام رفتم. مطلب مهمی نبود ولی شاهنشاه فرمودند در ترجمه فارسی گفته‌های من یک اشتباهی بازهم مرتکب شدید و آن این که «من گفته ام men of war» این اصطلاحی است برای کشتیهای جنگی و شما مردان جنگی ترجمه کرده اید! ماشاءالله به این احاطه شاه! عرض کردم حقیقت این است که خود غلام هم نمی‌دانستم و یقین دارم هیچ یک از همکاران من هم نمی‌دانند، گو این که بهادری معاون دربار از آکسفورد متخصص زبان و تاریخ است. او هم غفلت کرده است.

وقتی صبح مرخص شدم، اردشیر زاهدی تلفن زد که الان سه صبح است و تا همین الان رئیس جمهور آمریکا در سفارت بود و شام خورد و خیلی خوش گذشت. هنوز هم دختر و بستگان او هستند که مشغول خوردن خاویار و ماهی آزاد هستیم. خودش هم خیلی سر حال بود. من اولاً به شاهنشاه دعا کردم که کشور ما را به این جا رسانده است و بعد هم گزارش آن را با شادمانی به عرض رساندم.

یکشنبه ۵۳/۹/۱۷

امروز صبح پس از پذیرایی‌ها به کاخ رفتم. متأسفانه شرفیاب نشدم، چون گرفتاری شاهنشاه به علت چندین نفر خارجی که می‌پذیرفتند زیاد بود. کارهای فوری را برای ملاحظه تقدیم کردم جواب مرحمت فرمودند، منجمه اعلان مجلس ختم مرحوم

منصورالملک^{۱۸۷} نخست وزیر اسبق و پدر مرحوم حسنعلی منصور نخست وزیر اسبق را و اجازه فرمودند گارد احترام هم گذاشته شود.

در اداره به کارهای جاری رسیدم، منجمله سفیر آلمان را دیدم و با او در خصوص مذاکرات هلموت اشمیت صدر اعظم آلمان با فورد صحبت کردم. گفت خلاصه مذاکرات را برایم خواهد فرستاد. هم چنین راجع به تصفیه خانه آبادان که شاهنشاه امر فرموده بودند تقاضای آنها مورد قبول نمی تواند باشد چون خلاف قانون است، با او مذاکره کردم. بعد سفیر یمن را پذیرفتم که تقاضای کمک دارد. فکر می کنم ساکنان مریخ هم از ما تقاضای کمک داشته باشند.

...

بعد به افتتاح کتابخانه اختصاصی علیاحضرت شهبانو رفتم که در کاخ نیاوران ساخته شده و خیلی قشنگ و زیباست. یک کتاب خيام فیتزجرالد تقدیم کردم که بسیار کمیاب و نفیس بود. بعد شاهنشاه تشریف آوردند، سرشام رفتیم. مطلب مهمی نبود که صحبت کنیم، صحبت از باران و حتی باران بیرجند بود. عرض کردم پارسال هم در بیرجند خوب باران آمد، من با آن که املاکی ندارم، بیش از هزار خروار گندم دیم داشتم، آن را هم به شکرانه این نعمت بازیافتی با آن که قیمت گندم خیلی بالا رفت با قیمت نصف به شهرداری بیرجند فروختم چون آنها چند روزی از کمی غله دچار نگرانی شده بودند.

۱۸۷- رجبعلی منصور در پایان دولت وثوق الدوله به سال ۱۲۹۹ کفیل وزارت خارجه شد. در زمان رضا شاه چندین بار وزیر و در پایان سلطنت او برای بیش از یک سال (تا هنگام اشغال ایران به وسیله نیروهای انگلستان و شوروی) نخست وزیر بود. یک بار دیگر نیز در آغاز سال ۱۳۲۹ برای ۴ ماه (تا روی کار آمدن سپهبد رزم آرا) به مقام نخست وزیری رسید. در سالهای پایانی عمر سفیر کبیر ایران نزد دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو بود.

چون شاهنشاه تنها بودند و همدم و هم زبانی سرشام نداشتند، مرا به گوشه‌ای بردند و تمام صحبت‌های خودمانی و شوخی کردیم و خیلی خندیدیم. هنوز با آن که نصف شب است و من در منزل کار می‌کنم، نتیجه فراندوم یونان معلوم نشده اما در آراء [هواخواه جمهوری] republic جلو است، همین طور هم پیش بینی می‌شد.

سه شنبه ۵۳/۹/۱۹

صبح به تشییع جنازه مرحوم منصورالملک رفتم. برگشتم شرفیاب شدم. عریضه‌ای از والا حضرت اشرف رسیده بود، تقدیم کردم. خواندند، پاره کردند. اول عصبانی شدند. بعد خندیدند. فرمودند، به خواهرم بنویس شما که تمام اموال خودتان را خیال داشتید وقف کنید، پس چه طور حالا این قدر پول دوست شده اید و وساطت این همه معامله را می‌کنید و می‌گویید که اساس همه کارها پول است و من می‌خواهم پولدار شوم؟ من واقعاً دلم به حال شاه سوخت که دائماً این طور ناراحتی و ماشاءالله صبر و حوصله دارند. کارهای شورای زنان و این مسائل، همه را تصویب فرمودند ولی کارهای مالی را تمام رد کردند.

با خلیل الخلیل از رؤساء شیعه لبنان^{۱۸۸} ملاقات کرده بودم. جریان را عرض کردم که عرض می‌کند اگر موسی صدر ایرانی که خود را رئیس شیعیان لبنان قالب کرده و بعد بد از کار درآمد، موجبات ناراحتی شاهنشاه را فراهم آورد، شیعیان چه تقصیری دارند؟ حالا من حاضرم رؤساء شیعه را جمع کنم و وارد عمل شویم که [امر] cause شیعه و امید آنها به شاهنشاه از بین نرود. فرمودند، حرف حسابی می‌زند، با او وارد مذاکره شوید.

۱۸۸- خلیل الخلیل سفیر لبنان در ایران (۱۹۷۸-۱۹۷۱) و از دوستان علم بود. شخص مورد اشاره در این یادداشت می‌بایست پدر او، کاظم الخلیل، باشد که از سیاستمداران برجسته‌ی لبنان و دبیر کل حزب لیبرال ملی بود.

سفیر سودان راجع به معامله شکر با آن جا مذاکراتی کرده بود به عرض رساندم. سفیر یمن شمالی از ما کمک خواسته بود. فرمودند، به او بگو شما چرا از سعودی کمک نمی‌گیرید؟ عرض کردم سعودیها کمک نمی‌کنند، چون بر طبق سنن ملی از صنعا همیشه وحشت دارند، سالی فقط ۱۵ میلیون دلار پول بخور نمیری به آنها می‌دهند و فهم هم ندارند که بدانند امروز در دنیا چه می‌گذرد.^{۱۸۹} فرمودند حالا که اینها از روسها شروع به کمک گرفتن کرده‌اند. عرض کردم همین بد است. فرمودند با سفیر آمریکا در این زمینه صحبت کن.

فرمودند ۱۵ ماه آینده به آمریکا می‌رویم، شاید هم به مکزیک برویم.

مقداری راجع به روحیه مردم و رجال (به اصطلاح رجال!) صحبت شد. عرض کردم خیلی کوتاه فکر و بدبخت و بیچاره هستند. تمام مسائل مملکتی را از نقطه نظر شخصی قضاوت می‌کنند. اگر کار آنها روبه راه باشد، همه چیز خوب است و اگر نباشد همه چیز بد است. فرمودند، متأسفانه همین طور است ولی چه کنیم؟ آدم نداریم. عرض کردم راست است که اعلیحضرت از پدرتان شاهنشاه فقید خواستید که خاطره بنویسد، فرمودند چه بنویسم؟ من یک سرپوش طلا روی یک ظرف گه بودم، می‌خواهید این سرپوش برداشته شود؟ البته این عقیده درباره هیئت حاکمه ایران است نه مردم ایران. هیئت حاکمه که خودم هم باشم واقعاً گه است. خندیدند، فرمودند این طور ها نبود ولی در این حدود بود!

۱۸۹- جمهوری عربی یمن یا یمن شمالی (پایتخت صنعا)، به دنبال واژگون شدن نظام سلطنتی آن کشور در ۱۹۶۲ برپا شد و با جمهوری دموکراتیک خلق یمن (پایتخت عدن) که حکومت دست چپی متمایل به شوروی داشت، روابط بسیار بد و گاهی نیز زدو خورد داشت. با تغییر شرایط سیاسی جهان و فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی، یمن شمالی و یمن جنوبی نیز در ۱۹۹۰ به دشمنی‌های گذشته پایان داده و جمهوری یمن را تشکیل دادند.

در اخبار شنیده بودم که مستر [دنيس] هیلی وزیر کابینه انگلیس به عربستان سعودی می‌رود و موضوع recycling [به گردش انداختن] پول اعراب و کمک به کشورهای فقیر را که شاهنشاه پیشنهاد فرموده بودند پیشنهاد کرده و رادیوها با آب و تاب نقل کردند. فرمودند چون مال خود آنهاست آب و تاب می‌دهند، ما که می‌گوییم به سکوت برگزار می‌کنند.

عرض کردم راجع به اقیانوس هندهم پیشنهادات شاهنشاه همین طور است. حالا که خوشبختانه سازمان ملل پیشنهاد شاهنشاه را در مورد غیراتمی کردن خاورمیانه تقریباً به اتفاق آراء (به استثناء اسرائیل و برمه) تصویب کرد. فرمودند راجع به اقیانوس هندهم همین طور می‌شود، چاره [ای] ندارند که بی طرفی آن جا را بپذیرند.

یک مقاله imaginatif [تخیلی] در مجله نیویورکر New Yorker حضورشان تقدیم کردم، خواندند خیلی خندیدند.^{۱۹۰} فرمودند عجیب است که داوطلب خدمت در ارتش این قدر کم شده، از این حیث ناراحت بودند. فرمودند سه سال پیش از دیلمه‌هایی که وارد دانشگاه نشده بودند ۵۰٪ داوطلب خدمت ارتش بودند و امسال دو و نیم درصد. عرض کردم نتیجه پیشرفتهای کشور است.

قدری راجع به وضع پادشاه یونان که دیروز در رفراندوم شکست خورد صحبت شد. عرض کردم غلام فکر نمی‌کرد که این حدود هم رأی بیاورد، در حدود ۳۰٪ آراء، چون نه تبلیغات کرد (یعنی نگذاشتند بکنند) و نه کمک آمریکاییها را داشت. فرمودند به هر حال الان فوری سیصد هزار دلار برایش بفرست که قدری خوشحال بشود.

...

۱۹۰- نگاه کنید به یادداشت ۵۳/۹/۱۱. مقاله‌ی مورد اشاره باید دنباله‌ی همان مقاله پیشین در

بعد از ظهر تمام کار کردم. خیلی خیلی خسته شدم، چون با چند روزنامه نویس آمریکایی طرفدار ایران چندساعتی مذاکره کردم. شب هم مهمان داشتم. مجموعاً بعد از ظهر هشت ساعت کار کردم، آخر شب توانستم یک ربع شنا کنم (در استخر سرپوشیده) قدری راحت شدم.

برای شاهنشاه شرفیابهای زیادی از ساعت ۱۰ گذاشته بودیم، اوقاتشان تلخ شد. فرمودند چرا از ساعت ۱۰ تشریفات وقت می گذارد؟ همیشه باید از ساعت ده و نیم باشد که بتوانم تو را بینم، من دوسه دقیقه شرفیاب شدم چند توشیح فرمودند.

امروز بعد از ظهر سفیر افغانستان را دیدم. به تفصیل صحبت کردیم که در جریان شرفیابی فردا شرح آن را می نویسم، انشاءالله.

چهارشنبه ۵۳/۹/۲۰

امروز قبل از شرفیابی سفیر جدید مصر و اولین سفیر زامبیا خوشبختانه شاهنشاه چند دقیقه زودتر تشریف آوردند و من را احضار فرمودند.

مطالب سفیر افغانستان را به تفصیل عرض کردم:

اشخاصی هستند که می خواهند بین ایران و افغانستان را به هم بزنند، جای تعجب شد. پرسیدم خارجیها را می گویند؟ گفت خیر افغانیها را می گویم. وحید عبدالله معاون وزارت خارجه افغانستان وقتی من به کابل وارد شدم به من خبر داده بود که بهتر است سفیر جدید ایران، حسین داوودی، به کابل نیاید و کس دیگر را انتخاب کنند. من (سفیر) پیش رئیس جمهور رفتم و به او گفتم این چه کاری است؟ آیا فکر کرده اید چه می کنید که فرستاده مخصوص شاهنشاه را پس از قبول اگرمان رد می کنید؟ و او فوق العاده عصبانی شد و دستور داد وحید عبدالله آمد و به او فحش داد و من راحت شدم. فهمیدم که می خواهد منت بگذارد. گفتم احیاناً از سفیر ما چه عیبی گرفته اند؟ گفت قبلاً وزیر نبوده! این هم [عقده] complex است، چه باید کرد؟ بعد شرح مفصلی از

داخل افغانستان داد که وضع ناگوار است، منجمله در صفحات شمالی حاکمی رفته است که پستها را به مزایده می گذارد. آن وقت همگی هم در آن جا تلویزیون شوروی را می گیرند و ما تلویزیون نداریم. من گفتم داوودخان اصولاً برای آینده چه فکر می کند؟ آیا با یک ارتشی که اکثریت افسران جوان تحصیل کرده شوروی هستند چه می تواند بکند؟ اگر روزی دوتانک آمد و ایشان را مرخص کرد، همان کاری که خودشان کردند، تکلیف چیست؟ آیا تکیه گاهی درین مردم و عشایر، حتی آخوند ها، دارد؟ گفت خیر، چون پول ندارد. گفتم چرا از اعلیحضرت همایونی نمی گیرد؟ گفت وقتی آمد، به شاهنشاه عرض می کند. گفتم ما عاشق چشم و ابروی داوود خان نیز نیستیم، به خصوص با عملی که با شاه کرد، ولی فعلاً ایشان برای ما از همه بهتر هستند، یعنی نمی دانیم بعد از ایشان چه خواهد شد. خیلی با توجه و احتیاط این مسائل را یادداشت کرد. از او پرسیدم می خواهید اروپا بروید، توانستید از داوودخان (پدرزنش هم هست) پول بگیرید؟ گفت یک چیزی گرفتیم. گفتم هرچه پول بخواهید من به شما چک سفید می دهم. خیلی خوشحال شد. شاهنشاه همه مطالب را به دقت گوش کردند. فرمودند بسیار خوب جلسه ای داشتید، بعد هم اینها کم کم باید بدانند که نوکر ما هستند.

عرض کردم پریروز که سفیر آمریکا دیدنم آمد، منتظر بودم ضمن کارها پرسد که آیا نخست وزیر اسرائیل به ایران آمده؟ من چون از شاهنشاه اجازه نداشتم نمی دانستم چه بگویم. خوشبختانه سؤال نکرد. فرمودند از کجا ممکن است خبر شده باشد؟ (واقعاً گاهی شاهنشاه یا ساده فکر می فرمایند و یا می خواهند که مطلب بر ما مشتبه شود). عرض کردم ممکن است خبر شده باشد، حالا به هر صورت آیا لازم است مطلبی به او گفته شود یا خیر؟ فرمودند خیر! عرض کردم هم چنین سفیر آمریکا سؤال می کند آیا لازم است من بدانم که وساطت ملک حسین بین تهران و بغداد به کجا کشید؟ فرمودند بلی باید بدانند. به او بگویند ما گفتیم باید عراقیها به هر حال میراث انگلیسهاراول کنند و گرنه محال است ما با آنها کنار بیاییم (مرز ایران و عراق در اروند رود طبق قراردادی که

در زمان شاهنشاه فقید بسته شده، خطّ تالوگ نیست بلکه در ساحل ایران است و شاهنشاه به هر قیمتی شده می خواهند این عیب بر طرف گردد، چون هیچ عیبی در زمان دودمان پهلوی نباید بر دامن ایران نشسته باشد).^{۱۹۱} خدا عمرش بدهد و این تصمیم را روز به روز در وجود مبارکش محکمتر سازد.

بعد مرخص شدم ... بعد با کلیه کارمندان دربار ناهار خوردم و منافع فروشگاه دربار و هم چنین منافع حساب جاری آنها را نزدیک دو میلیون تومان بین آنها تقسیم کردم. در کارهای اجتماعی اعضاء دربار اعم از مسکن، فروشگاه ارزان، بیمارستان مجانی، مخارج مدرسه اطفال ... پیشرفتهای چشم گیر کرده ایم. بعد از ظهر تمام کار کردم. من جمله کارهای خراسان را دیدم (آستان قدس)، چون فردا به آن جا خواهم رفت.

...

۱۹۱- توضیح علم در باره‌ی مرز ایران و عراق در شطّ العرب که بازتابی از طرز فکر شاه است، چندان درست نیست. مرزهای باختری ایران با امپراتوری عثمانی (که عراق کنونی نیز جزو آن بود) با مداخله‌ی مغرضانه انگلستان و روسیه، که از عثمانی پشتیبانی می کردند، به موجب پیمان ارزروم در ۱۸۴۷ تعیین شد ولی تکلیف شکل حقوقی مرز آبی روشن نبود. طبق پروتکل ۱۹۱۳ همه‌ی شطّ العرب به عثمانی تعلق گرفت و به دنبال اعتراض ایران، پروتکل دیگری در ۱۹۱۴ امضاء و چهار میل از آبهای روبه روی خرمشهر بر پایه‌ی خطّ میانه بین دو کشور تقسیم شد. در ۱۹۲۷ نیز به دنبال فشار پیگیر رضا شاه، مرز آبی منطقه‌ی روبه روی آبادان بر پایه‌ی خطّ تالوگ تقسیم شد. محمد رضا شاه هرگز از این تقسیم نا عادلانه خورسند نبود و با همه‌ی نیروی خود کوشید مرز آبی ایران و عراق در سراسر شطّ العرب بر پایه خطّ تالوگ تعیین شود و سرانجام نیز در این تلاش پیروز شد. ولی ریشه‌ی درد را می بایست در دوران قاجاریه یافت و رضا شاه نه تنها در این زمینه به سهم خود کوتاهی نکرد، بلکه در حدّ توان آن روز کشور در احقاق حق ایران کوشید.

پنجشنبه ۵۳/۹/۲۱

امروز روز نجات آذربایجان است، به همین مناسبت رژه واحدهای نمونه ارتش در جاده کرج در پیشگاه شاهنشاه برگزار شد از هر جهت عالی بود. خوشبختانه امسال امر فرمودند واحدهای نمونه رژه بروند و گرنه باز در این سرمای سخت باید چهار پنج ساعت معطل شویم. در یک ساعت و نیم برگزار شد.

پس از رژه، من برای رسیدگی به کارهای آستان قدس رضوی به مشهد آمدم که الحمد لله از هر جهت خوب است و فکر می‌کنم امسال دویست میلیون تومان درآمد که در بودجه پیش بینی کرده بودیم، به دست بیاوریم.

...

جمعه ۵۳/۹/۲۲ و شنبه ۵۳/۹/۲۳

در این دو روز در مشهد بودم، سرخس را هم بازدید کردم. کارهای عمرانی سرخس و منجمله مطالعه بستن سد روی کشف رود نزدیک دونخی کشف رود و هریرود ادامه دارد.

عصر شنبه تهران آمدم. سرشام رفتم مطلب مهمی نبود، کسی هم سرشام نبود. تمام در مورد کارهای آستان قدس عرایض کردم.

...

یکشنبه ۵۳/۹/۲۴

صبح شرفیاب شدم. جریان بارندگی عالی خراسان و وضع خوب آستان قدس را عرض کردم، شاهنشاه خوشحال شدند. بقیه تمام کارهای جاری بود، با آن که شرفیابی نسبتاً طولانی شد. بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم.

ساعت ۳ بعد از ظهر به فرودگاه رفتم که رئیس جمهور ایتالیا جوانی لئونیه می آمد.^{۱۹۲} مسافرت رسمی است، شاهنشاه تشریف فرما شدند او را به کاخ گلستان بردیم. شب مهمانی در کاخ نیاوران بود. من سر شام فوق العاده ناراحت شدم، چون احمق همکاران من فراموش کرده بودند شراب سفید هم پیش بینی کنند و نگذاشته بودند. نمی دانم چه طور شد که شاهنشاه توجه نفرمودند، ولی بدانند یا ندانند برای من فرقی نمی کند، من باید کار خود را بکنم. لئونیه مرد خوش صورت و خوبی است. نطق بسیار عالی در ستایش شاهنشاه کرد. زنش هم خوشگل بود و معروف است که تا حدی معروفه هم بوده است! این زن دوم اوست. شاهنشاه فرمودند اگر پولی موجود داریم قدری برای من طلا بخرید (در اروپا). عرض کردم اطاعت می شود. فرمودند قیمت آن خیلی خیلی بالا خواهد رفت.

دوشنبه ۵۳/۹/۲۵

کارهای جاری را عرض کردم. من جمله نامه‌ای از بی. بی. سی رسیده بود که حالا پس از سوء تفاهم برنامه [پانوراما] Panorama در سال گذشته، می خواهیم باب تازه‌ای در روابط باز کنیم. چون فکر می کنم شاهنشاه از مصاحبه اخیر با بی. بی. سی راضی باشند، فرمودند جواب مساعد بده.

مذاکرات دیروز عصر سفیر آمریکا را عرض کردم. قدری کارهای عادی و تجارتي بود. مطلب مهم در مورد این که شاهنشاه ملک حسین را [روشن] brief کردند که تا مسئله شرط العرب حل نشود (قبول خط تالوگ از طرف عراق) ممکن نیست با عراق کنار بیاییم. و به سفیر آمریکا گفتم، محال است به هزار دلیل، که یکی هم مسئله احساساتی

۱۹۲- جوانی لئونیه Giovanni Leone در ۱۹۶۹ نخست وزیر و سپس از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۸ رئیس جمهور ایتالیا بود.

از طرف شاهنشاه است، از این مطلب بگذرند. چون شاهنشاه من دیگر نه پول، نه مقام و نه حتی به جان خود اهمیت می‌دهد. آن چه می‌خواهد، مقام والای کشور او و قضاوت تاریخ درباره اوست. فرمودند بسیار خوب گفتی. حالا هم بگو ملک حسین هم کار مهمی انجام نمی‌دهد، فقط مشغول sondage [نظرخواهی] پیش طرفین است.

سفیر آمریکا عرض کرده بود که موضوع فروش هواپیما های Hawker Hunter [هوکر هانتر] اردن به عراق، از لحاظ نظامی مهم نیست چون اینها هواپیمای کهنه هستند و شاید برای تمرین فقط به درد بخورد ولی به پرستیژ ملک حسین و [وجهه] image او در آمریکا صدمه می‌زند و گرنه از لحاظ نظامی اهمیت ندارد. ما با کویت و عربستان سعودی صحبت کردیم، آنها حاضر به خرید این هواپیما ها نیستند و چون ملک حسین از طرف شاهنشاه منع نشده و این مطلب را هم به ما گفته است، این است که هواپیما ها را خواهد فروخت. از او پرسیدم شما از شاهنشاه چه انتظاری دارید؟ گفت همین قدر به او بفرمایند برای شما این کار [صلاح] نیست. وقتی این مطلب را به شاهنشاه عرض کردم، خندیدند. فرمودند، من به یک غریقی بگویم این کار برای شما [صلاح] advisable نیست؟ از لحاظ سیاسی که او را ول کرده اید و شاید با فلسطینیها به زودی وارد مذاکره شوید، از لحاظ مالی که به او کمکی نمی‌کنید، بچه نوکرهای خود را هم که نمی‌توانید وادار کنید هواپیماهای کهنه او را بخرند تا پولی به دست او برسد، من به او چه بگویم؟ فرمودند، به سفیر بگو شاید هم چاره‌ای جز مذاکره با فلسطینیها نداشته باشید، در این مورد شما را منع نمی‌کنم ولی می‌خواهم خود را به جای ملک حسین بگذارید آن وقت قضاوت بکنید. به علاوه یک کشور عربی دیگر هم مقداری از همین هواپیماها به عراق فروخته است.

سفیر آمریکا عرض کرده بود موضوع عدم شرکتهای کوچک نفتی در مشارکت با شرکت ملی نفت ایران در مورد تأسیس تصفیه خانه آبادان وضع بد مالی آنهاست. فرمودند به او بگو حالا که کانادا نفت خود را به روی شما می‌بندد، از کره ماه هم که

شده باید شما سعی کنید نفت به دست بیاورید. در مورد گازی که به آمریکا و اروپا از طریق بلژیکیها می فروشیم،^{۱۹۳} فرمودند به این کار علاقمند هستیم که همه گاز ما از طریق شوروی مورد معامله قرار نگیرد (یعنی گازی که به خود شوروی ها می دهیم و گازی که از طریق آنها به آلمان غربی خواهیم فروخت).^{۱۹۴}

قدری راجع به کار اوپک و این که الحمدالله تمام نظرات شاهنشاه مورد اجرا قرار گرفت صحبت شد. فرمودند رویترا گزارشی از وین داده بود که فکر نمی کنم هیچ دستگاه تبلیغاتی ما بتواند به این خوبی گزارش بدهد (نظرات شاهنشاه در مورد پایین نیامدن قیمت نفت و تعیین قیمت ثابت تمام مورد قبول واقع شد). عرض کردم پایین افتادن قیمت لیره در اثر قبول نکردن لیره از طرف عربستان سعودی در قبال نفت شاید باعث شود که آمریکاییها دست روی معادن نفت دریای شمال بگذارند و سرنوشت اروپا را در دست بگیرند. فرمودند شاید این طور باشد ولی عربستان سعودی قول داده به هر حال پول خود را از انگلیس خارج نکند. عرض کردم مگر قول نداده بودند که همیشه یک قسمت نفت را هم به لیره بفروشند؟ فرمودند به هر حال ممکن است آمریکا روی عربستان سعودی خیلی حسابها و عملها بکند ولی ما هم اروپا را تنها نخواهیم گذاشت.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. ... بعد باز سفیر آمریکا را پذیرفتم که مطالب او را فردا خواهم نوشت (وقتی که به عرض می رسانم).

۱۹۳- شرکت ملی گاز ایران توافقی برای فروش گاز مایع با شرکت آمریکایی ال پاسو (El Paso) و یک گروه بلژیکی کرده بود. این طرح به نتیجه ای نرسید.

۱۹۴- اشاره به طرح بسیار جالب شاه لوله‌ی دوم گاز [IGAT 2] و معامله‌ی سه جانبه گاز میان ایران، شوروی و اروپای غربی است. این طرح به علت انقلاب ایران متوقف ماند.

شب به تالار رودکی رفتیم. رئیس جمهور ایتالیا بود. تا تر اتللو وسیله ایرانیان و ایتالیاییها نمایش داده شد. بسیار خوب بازی کردند.

سه شنبه ۵۳/۹/۲۶

صبح شرفیاب شدم مذاکرات دیشب سفیر آمریکا را عرض کردم به این شرح:
 او می گفت مطلبی که شاهنشاه می فرمایند خیلی مهم است، چون ما هیچ وقت اردن را رها نکرده بودیم و چنین خیالی هم نداریم. آیا من می توانم این مطلب را به همین صراحت به واشنگتن بگویم؟ من جواب دادم بلی. شاهنشاه هم تأیید فرمودند. بعد گفت ابوظبی هم پنج هواپیمای هوکر هاتر کهنه به عراق هدیه کرده که البته از لحاظ نظامی مهم نیست و ابوظبی هم [وجهه] image مهمی در واشنگتن ندارد ولی برای ملک حسین این کار صدمه دارد و البته اگر کسی فکر کند که رها شده است همه کار می کند. ولی به هر حال ما از پیشگاه شاهنشاه استدعا داریم که مجدداً به صورت فیلسوف مآبانه مطلب را به ملک حسین حالی بفرمایند. شاهنشاه فرمودند، به او بگو من به ملک حسین خواهم گفت که این طور که ما تحقیق کرده ایم آمریکا به کار شما بی اعتنا نیست و نظر آنها این است که آمریکا نسبت به این معامله چنین فکر می کند که وضع شما در کنگره صدمه نیند. من عرض کردم اینها بیش از این از شاهنشاه انتظار دارند که تأکید بیشتری بفرمایند. فرمودند بین در قبال این حرف ما چه می گویند، بعد تصمیم خواهم گرفت. بعد فرمودند، آمریکاییها تا حالا خیال می کردند همین قدر که دست روی منابع نفت خاورمیانه بگذارند همه کارها از نظر آنها روبه راه است. حالا می بینند و می فهمند که سوریه و عراق که رفته، اگر اردن هم برود و به جای آن سازمان آزادی بخش فلسطین بنشیند، دیگر منابع نفت عربستان قابل دوام نخواهد بود، چون سازمان آزادی بخش فلسطین که طرفدار آنها نیست و اگر هم دسته‌ای سرکار بیایند که باطناً هم بخواهند با آمریکا لاس بزنند، نمی توانند. عرض کردم، مشکل می دانم این مطالب را به این وضوح

فهمیده باشند. فرمودند، من به آنها گفته ام. عرض کردم، اگر در غرب اردن سازمان آزادی بخش فلسطین مستقر شود که ملک حسین را باقی نمی گذارد. فرمودند همین طور است، به علاوه معلوم نیست سازمان آزادی بخش فلسطین تمام اردن را نخواهد. بعد تمام کارهای جاری را در حدود نیم ساعت عرض کردم، متجمله این که سقف کاخ جدید نیاوران را امتحان کردیم، قابل افتادن است! شاهنشاه خیلی خندیدند ولی تعجب هم فرمودند (پس از آن که سقف فرودگاه مهرآباد افتاد، همه جا را امتحان می کنیم). بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. ظهر لرد فریزر انگلیسی مهمان من بود.^{۱۹۵} خیلی ناامید از وضع انگلیس بود. ولی یک چیز برای همه اینها خیلی مهم است، می گویند این آزادی و لجام گسیختگی لازم است باشد، تا خود مردم احساس کنند که قابل دوام نیست.

سرشب سفیر انگلیس به دیدنم آمد. شرح مذاکرات او را برای فردا می گذارم که بنویسم (قبل از آن که به عرض برسانم) ...

چهارشنبه ۵۳/۹/۲۷

صبح دوسفیر افتخار شرفیابی پیدا کردند و اعتبار نامه دادند، سفیر الجزیره و سفیر پاکستان. البته مدتی است در الجزیره سفیر نداشته ایم و آنها هم این جا سفیر نداشته اند ولی حالا چون سیاستهای جهانی ما، به خصوص سیاستهای نفتی ما، یکی است سفیر

۱۹۵- ویلیام فریزر (با لقب لرد استراتالمنند) مدیر پیشین شرکتهای نفت بریتیش پترولیوم و کویت، در آن تاریخ مدیر بیمه‌ی پرودنشال (Prudential) بود. نام او مانند پدرش (که سالیان درازی رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران و بریتیش پترولیوم بعدی بود) ویلیام بود. یکی از شوخیهای او با دوستان خاورمیانه اش این بود که یادآور شود «من پدرم نیستم» (I am not my father).

مبادله می‌کنیم.^{۱۹۶} سفیر پاکستان هم در نطق خودش گفت اجازه بدهید چون زبان مادریم فارسی را به علت نداشتن *pratique* [تمرین] درست نمی‌توانم صحبت کنم، به زبان خارجی انگلیسی عرایضم را بکنم.^{۱۹۷} خیلی بردل من نشست.

بعد من مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر یک ساعت و نیم شرفیابی داشتم که بیشتر برای عرض کارهای عقب افتاده بود ولی در این ضمن چند مطلب مهم صحبت شد. یکی باز راجع به اقلیت که شاهنشاه هیچ نوع تکلیفی برای آن تعیین نمی‌فرمایند، فقط اظهار عدم اعتمادی عمیق نسبت به بعضی مسؤولین آن کردند که باعث تعجب من شد، از لحاظ [این که از خارجیها الهام می‌گیرند] *inspiration* خارجی. عرایض سفیر انگلیس را عرض کردم که از سرنگون شدن هواپیماهای عراقی وسیله موشکهای *rapier* [ریپیر] انگلیسی خیلی خیلی اظهار خوشوقتی می‌کرد. فرمودند به او بگو جای تعجب است که افسران شما در مسقط و عمان با روزنامه‌ها مصاحبه می‌کنند که ایرانیها نمی‌خواهند در این جا بجنگند و خوب نمی‌جنگند، در صورتی که اینها مثل شیر می‌جنگند و متأسفانه یک خبط افسر راهنمای انگلیسی که چند نفر سربازان ما را در یک محوطه قیف مانند به تله انداخت آنها را به کشتن داد. برعکس ما خیر داریم افسران راهنمای انگلیسی در ارتش عمان می‌خواهند جنگ طولانی تر بشود که بیچاره پادشاه را تله کنند. عیناً بگو! مطلب دیگرش در خصوص کمک نظامی به کنیا بود که امر فرمودند بگو طوفانیان رئیس تسلیحات ارتش مطالعه کنند. عرض دیگرش این که عراقیها می‌خواهند از ما هلیکوپتر بخرند، بدهیم یا ندهیم؟ فرمودند، قطعاً بدهید. این چه ضروری است که ما به شما بزنیم؟ اگر شما ندهید، از جای دیگر خواهند خرید، به علاوه

۱۹۶- چند کشور عربی از جمله الجزیره، به دنبال ورود ارتش ایران به جزیره‌های تب و ابوموسی (آذر ۱۳۵۰) به عنوان اعتراض، سفیران خود را فراخواندند.

۱۹۷- سفیر مورد اشاره، اختر حسین بود که کمی فارسی می‌دانست.

حتی الامکان در امر تسلیحات وابستگی به کشورهای دوست ما [داشته] باشند که بهتر از شوروی است. بقیه کارهایش کارهای تجارتنی بود.

تلگرافی از سفیر شاهنشاه در بغداد رسیده بود راجع به اعدام علمای شیعه که فرمودند بدهید آیت الله خوانساری ببینند. ضمناً اظهار تغییر به باهری، معاون کل دربار، فرمودند که دست از آخوند بازی بردارد. بیچاره باهری واقعاً خدمت می کند. چندی پیش آیت الله خوانساری وسیله او خواسته بود از خراب کردن حسینیه اهواز به علت خیابان کشی جلوگیری شود. شاهنشاه فرمودند بگو اولاً سعی می کنیم خراب نشود، بعد هم اگر خراب شد جای دیگر حسینیه بهتری می سازیم. باهری هم این مطلب را به معینان ابلاغ کرد که به دولت بنویسد. معینان (رئیس دفتر مخصوص) شاهنشاه بدون آن که به محتوی او امرشان که من در حاشیه عریضه خوانساری به همین صورت ابلاغ کرده بودم توجه فرموده باشند، روی عصبانیتی که چند روز پیش از باهری به علت جوابی که به عریضه خوانساری به صورت آخوندی نامطلوبی تهیه کرده بود داشتند، در این موضوع هم بدون توجه به نامه ضمیمه و آن چه که من در حاشیه اش نوشته ام، سخت برافروخته اند و حتی از صبح که رئیس دفتر مخصوص شرفیاب بود تا این ساعت در خاطر مبارکشان بود. چه باید کرد؟ شاه است و هزار سودا، و بنابراین کوچکترین کاری برخلاف رویه فکری ایشان نباید پیش بیاید. وضع خدمتی من هم ضمناً روشن می شود که چه گرفتاری و مشکلات دارد.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. متجمله در جلسه نوسازی اطراف حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام شرکت کردم...

پنجشنبه ۵۳/۹/۲۸^{۱۹۸}

باز هم دنباله کارهای جاری را عرض کردم. مطلب مهمی پیش نیامد، فقط عرض کردم صبح سفیر آمریکا را دیدم و او امر مبارک را در مورد ملک حسین به او گفتم. فرمودند چه گفتی؟ باز هم مطلب را تکرار کردم. فرمودند بسیار خوب، در این زمینه نامه‌ای به سفیر ما بنویس. بده بینم، بعد بفرست.^{۱۹۹} امشب در کیش به عرض مبارکشان خواهم رساند.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر به فرودگاه رفتم که رئیس جمهور ایتالیا رفت. بعد در رکاب همایونی عازم کیش شدیم که سالگرد عروسی را به سلامتی در آن جا بگذرانند. حالا در هواپیما هستیم. هوا بد است، معلوم نیست برسیم یا ناچار شویم برگردیم به تهران.

صبح یک مطلب دیگری هم عرض کردم که امسال به تحقیق باید در سنت موریتز بیش از پیش در امر security [امنیت] دقت بشود، چون شاهنشاه هدف جهانی شده اید. اول زیر بار نمی‌رفتند (از بس ماشاءالله شاهنشاه متوکل علی الله است)، بعد متقاعد شدند. فرمودند خوب ترتیب را بده.

شنبه ۵۳/۹/۳۰

پنجشنبه ۵۳/۹/۲۸ ساعت ۳ بعد از ظهر پس از حرکت رئیس جمهور ایتالیا، به کیش آمدیم. جشن برگزاری شانزدهمین سالگرد ازدواج همایونی را برگزار کردیم، بسیار خوب بود. روز جمعه ۲۹ آذر توفان عجیبی شد که باران مثل یک پرده از آسمان به زمین وصل بود، گرچه باعث زحمت گردید ولی فوق‌العاده جالب و عالی و دیدنی بود.

۱۹۸- این صفحه‌ی یادداشت تاریخ ندارد ولی با توجه به بازگشت رئیس جمهور ایتالیا، به روشنی مربوط به ۵۳/۹/۲۸ است.

۱۹۹- متن نامه‌ی علم به فریدون موثقی، سفیر کبیر ایران در اردن، به دنبال این یادداشت آمده است.

حضرت مولانا غلام احمد رازی

این شهر آباد است و مردم که در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

برای خداوند تعالی که در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در روزهای اول ماه رمضان در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند و در آنجا زندگی میکنند

مجموعاً بارندگی‌ها بسیار عالی بود، مخصوصاً در صفحات جنوبی، و شاهنشاه از هر جهت راضی بودند.

همین روز من دو ساعت شرفیاب شدم، کارهای عقب افتاده را عرض کردم. مطلب مهمی نبود، الا این که امر فرمودند اعلامیه بدهیم این که شاهنشاه فرموده اند با افزایش قیمت طلا قیمت نفت هم بالا خواهد رفت، در صورتی چنین خواهد شد که اضافه شدن قیمت طلا باعث گرانی سایر [مواد اولیه] commodities در دنیا گردد. در غیر این صورت ارتباطی بین قیمت طلا و نفت نخواهد بود. (باید در نظر داشت که اوپک قیمت نفت را دروین برای ۹ ماه، هفته پیش تثبیت کرد و این فرمایش شاهنشاه مغایر آن می‌شد).

الان ساعت ۱۰ صبح بین راه کیش و تهران در هواپیمای بسیار زیبای شهباز شاهنشاه هستیم. هوا امروز آفتابی و عالی است و کوه‌های شمال شیراز و یاسوج به کلی پوشیده از برف است که کمتر دیده بودم. شاهنشاه هواپیما را هدایت می‌کنند. حضورشان رفتم و تبریک عرض کردم. فوق العاده خوشحال بودند.

یکشنبه ۵۳/۱۰/۱

صبح شرفیاب شدم، خیلی به اختصار. فقط جوابهای تبریک رؤسای کشورها را توشیح فرمودند. بعد از من نخست وزیر فرانسه [ژاک] شیراک شرفیاب می‌شد، باید قبل از آن چند نفر از وزرا را ملاقات فرمایند که بعضی توضیحات به عرض برسانند. شیراک استدعا کرده بود تنها بدون حضور نخست وزیر ما شرفیاب شود، زهی اعتماد! البته شاهنشاه هم موافقت فرموده بودند! دو ساعت ونیم شرفیاب بود، بعد ناهار در پیشگاه شاهنشاه و شهبانو با خانمش بود که من هم بودم، نخست وزیر ما هم بود. صحبت‌های سر ناهار اتفاقاً تمام عادی و شوخی بود.

سرشام رفتیم، مطلب مهمی نبود. شاهنشاه فرمودند در خوزستان هم از همان بارانهای سیل آسا مثل کیش آمده که با آن که در کوهستان بختیاری برف می بارد، کارون طغیان کرده و اهواز در خطر است. راهها و خط آهن دوسه جا قطع شده اند و شهر مقطوع الرابطة است. از بعد از ظهر در تهران برف و باران مخلوط ولی با شدت می بارد، به هر صورت شاهنشاه خیلی خوشحال بودند که بارانهای خوب است.

یکی از موارد اختلاف نظر بین فرانسه و ما فکر می کنم آزادی بی بند و بار قیمت طلا باشد که ژیسکار و فورد در مارتینیک تصمیم گرفتند طلا را به قیمت بازار عرضه کنند که با سرعت عجیبی رو به تصاعد می رود. البته می خواهند به این صورت تا حدی کسری موازنه پرداختهای خود را جبران نمایند و این امر باعث ناراحتی و گله ماست. با آن که گفته ایم قیمت نفت تا ۹ ماه تثبیت است، ممکن است دبه دریاوریم.

بیری مال مسلمان و چو مالت بیرند بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

چه باید کرد؟ تا دنیا بوده، همین بوده و همین خواهد بود و به هر حال حرف حساب از زبان قدرت دز می آید و بس.

دوشنبه ۵۳/۱۰/۲

جواب نامه رئیس جمهور فرانسه را امر فرمودند بنویسم. فرمودند، بگو یا ۱۸-۱۹ ژانویه بیاید زوریخ و یا بعد از فوریه بیاید سنت موریتز و یا در ماه مه من که به آمریکا می روم سر راه او را خواهم دید (این نامه را نخست وزیر فرانسه آورده بود که در آن علاقه زیاد به زیارت شاهنشاه کرده است). من عرض کردم اجازه فرمایید موضوع پاریس را بنویسم که به هر صورت او به پابوسی بیاید، فرمودند نه، ما که از این complex [عقده] ها نداریم.

کارهای آستان قدس رضوی را عرض کردم، قدری مفصل شد و وقت گرفت. موضوع معاینات طی را عرض کردم که شاهنشاه خوب رعایت نمی فرمایند. قدری خندیدند و چیزی نفرمودند.

ساعت ۳ و سه چهارم بعد از ظهر نخست وزیر فرانسه در دفتر به دیدنم آمد. قرار بود ملاقات تشریفاتی برای یک چهارم [ساعت] باشد چون ساعت ۴ و نیم در شهر مصاحبه مطبوعاتی داشت ولی تا ۴ و سه چهارم درست یکساعت نشست. هر قدر هم سقیر فرانسه و همراهان اشاره کردند گفت عیبی ندارد. در مورد مناسبات ایران با همسایگان صحبت می کردیم. تقریباً هیچ اطلاعی نداشت، خیلی جای تعجب شد. مخصوصاً راجع به اختلاف ما و عراق هیچ نمی دانست که بر سر خط تالوگ اروند رود است. بی نهایت تعجب کردم و برای او شرح دادم که این میراث امپراتوری انگلیس است که به ما به نفع عراق تحمیل شده. بعد اوضاع خاور میانه را در قبل از جنگ بین الملل اول و حتی بعد از جنگ کریمه برای او به اختصار گفتم و به او گفتم که فرانسه همیشه مایه امید ما بود که بلکه بتوانیم از شر نفوذ روس و انگلیس رهایی یابیم ولی شما چند دفعه به ما نارو زدید، مخصوصاً در زمان ناپلئون.^{۲۰۰} هیچ از این مسائل خبر نداشت و من تعجب کردم که نخست وزیری که به یک کشور می رود حداقل باید روابط و سوابق دو کشور همسایه را ورق زده باشد، به خصوص که قبلاً به عراق هم رفته است. روی هم رفته او را برای احراز مقام نخست وزیری جوان و کم تجربه و کم اطلاع یافتم و تعجب می کنم

۲۰۰- در بحبوحه‌ی جنگهای اول ایران و روس، در آغاز سال ۱۸۰۵، انگلستان و روسیه علیه ناپلئون متحد شدند. ناپلئون که همچنان در اندیشه‌ی دسترسی به هندوستان از راه زمین بود، در ماه مه همان سال در فین کنشتاین Finkenstein (در لهستان) با ایران پیمان همکاری نظامی بست و یک هیئت نظامی روانه‌ی ایران کرد. دوماه بعد، ورق برگشت و به دنبال شکست روسیه در نبرد فریدلاند Friedland، امپراتوران فرانسه و روسیه در تیلسیت پیمان دوستی بستند و ناپلئون قرارداد با ایران را به بوته‌ی فراموشی سپرد.

چه طور اخیراً به ریاست حزب دو گلیست‌ها رسیده است. تمام فکر و ذکرش روی مسائل اقتصادی بود. مجموعاً این طور به نظرم رسید که برای ریاست دفتر ممکن است خوب باشد، اما نه برای نخست وزیری! چون قبلاً در عراق بود، وضع آن جا را از او پرسیدم و پرسیدم که آیا حسن البکر همان طور که ما شنیده ایم سخت مریض است؟ گفت همین طور است و مرا نتوانست بپذیرد. گفتم شما احساس کردید که صدام حسین می‌خواهد خود را از یوغ روسها آزاد کند؟ گفت احساس کردم، ولی برای او کار بسیار مشکل است. دیگر صحبت مهمی نشد ولی به جای یک ربع ملاقات روی هم رفته یک ساعت صحبت کردیم.

...

به شاهنشاه تلفن عرض کردم که من معمولاً برای کوکتل هیچ کس نمی‌روم. اگر نظر مرحمت به نخست وزیر فرانسه دارید، به کوکتل او که دو ساعت قبل هم به دیدنم آمده بروم. فرمودند قطعاً برو، بنابراین ... رفتم، چهار پنج دقیقه ماندم، چون خیلی شلوغ بود برگشتم. اما او بی نهایت ممنون شد به طوری که در این سرمای پنج درجه زیر صفر تهران از اتاق گرم، بدون پالتو تا جلوی اتومبیل مرا مشایعت کرد. بنازم قدرت شاهنشاه را.

منزل آمدم شنا کردم و تا حالا که نصف شب است مشغول کار هستم.

سه شنبه ۵۳/۱۰/۳

امروز مصادف با عید اضحی بود و کریسمس هم هست (هر سی سال یک دفعه چنین پیش می‌آید). صبح سلام خاص دولت و هیئت رئیسه مجلس و رؤسای نیروهای انتظامی و سفرای اسلامی بود. من در ضمن شرفیابها چند تا ۴-۵ دقیقه شرفیاب شدم که شاهنشاه تلگرافات خارجی را توشیح فرمودند. هم چنین شاهنشاه مصاحبه خود را با مخبر نیویورک تایمز ملاحظه فرمودند. هنگام شرفیابی دولت، شاهنشاه به نخست وزیر در

مورد انتشار بعضی اخبار و منتشر نشدن بعضی فرمایشات شاهنشاه منجمله [با] مخبر یا نماینده [اسوشیتد پرس] A.P. در مورد قیمت طلا و ارتباط آن با قیمت نفت ایراد فرمودند. با نهایت زرنگی مسؤولیت را به گردن وزیر اطلاعات بدبخت که هیچ اختیاری و هیچ راهنمایی ندارد انداخت که باعث تعجب من شد و دلم برای بیچاره وزیر اطلاعات سوخت.

هنگام شرفیابی سفرا، شاهنشاه در جواب سفیر کویت فرمایشات بسیار متین و محکم و معتدل فرمودند. پس از رفتن سفرا عرض کردم اجازه فرمایید این فرمایشات کلمه به کلمه منتشر شود خیلی عالی و مهم بود. فرمودند بشود.

بعد من مرخص شدم منزل آمدم. بعد از ظهر در منزل به قدری استراحت و راه رفتن گذراندم. هوا در شمیران خیلی سرد و حتی در روز ۸ درجه زیر صفر بود. سرشب شنا کردم و مشغول کار شدم. نامه‌ای از سفارت آمریکا حاوی پیام کیسینجر رسید. برخلاف مسائلی است که ژیسکار به ما پیغام داده است (مذاکرات مارتینیک فور و ژیسکار).^{۲۰۱}

دکتر اقبال رئیس شرکت ملی نفت، یک هلی کوپتر خواسته بود به مناسبت تولد شاهنشاه تقدیم کند و شاهنشاه رد کرده بودند و فرموده بودند نگاهداری آن مشکل است. باز هم دکتر اقبال اصرار کرد، به این جهت من هم اصرار کردم که موضوع [نگهداری] maintenance را کمپانی سازنده تعهد می کند و مسئله نیست که به این جهت آن را رد فرمایید (چون یک هلی کوپتر انگلیسی است، در صورتی که هلیکوپتر

۲۰۱- کیسینجر در نامه خود چکیده‌ی مذاکرات آمریکا و فرانسه را در مارتینیک درباره‌ی لزوم گردهمایی کشورهای تولید کننده و مصرف کننده‌ی نفت به آگاهی شاه می‌رساند. به دنبال فرستادن این نامه، سفیر آمریکا به وسیله علم پامی از کیسینجر حاکی بر پشتیبانی آمریکا از اردن برای شاه می‌فرستد. متن نامه و هم چنین پیام کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.

های ما آمریکایی هستند). خندیدند، فرمودند من می‌دانم که انگلیسها یا حتی عوامل انگلیسها به او فشار می‌آورند که این کار را بکند، منتها خودش نمی‌فهمد! می‌خواهند که اول من این هلیکوپتر را داشته باشم و کم کم آن را به ارتش بقبولانند. ماشاءالله از وسعت اطلاعات و ماشاءالله از تحمل!

فلاح گزارشی عرض کرده بود که ارزش دلار نسبت به ریال تنزل کرده، بنابراین باید تجدید نظری در این برابری بشود. خیلی خیلی تأمل کرده و فرمودند باید بانک مرکزی در این زمینه گزارش بدهد، برفرض این کار برای واردات ما و بالنتیجه مصرف کننده صرف داشته باشد ولی در نفت خیلی ضرر می‌کنیم.

...

سرناهار رفتم که نخست وزیر یوگسلاوی آمده بود. صحبت مهمی نشد. جز این که وقتی شاهنشاه فرمودند ما در سال دوهزار میلیون دلار کمک خرج غذا و ترانسپورت و انرژی به مردم می‌دهیم، این مرد می‌خواست از تعجب فجاءه کند.

سرشام رفتم. خبر مهمی نبود. یک حکایت خوشمزه از یک کاریکاتور مجله فرانسوی علیاحضرت شهبانو تعریف کردند که یک کسی از ژیسکار دستن می‌پرسد شما به بابا نوئل اعتقاد دارید؟ فکری می‌کند، می‌گوید نه! از شیراک که در راه مراجعت از ایران است، می‌پرسد که شما به بابانوئل اعتقاد دارید؟ البته فکری می‌کند که بگوید بلی یا نه، ولی در این جا کاریکاتور، مغز شیراک را نشان می‌دهد که قیافه شاهنشاه در لباس بابانوئل در مغز او نقش بسته و جرئت نمی‌کند بگوید نه! اشاره به قراردادهای تجارتنی شش میلیارد دلاری است که وقتی شیراک آمد منعقد ساخت و رفت و به محض مراجعت هم رئیس جمهور نشان درجه [یک] [Ordre National du Merite] به او داد.

8/2 17/5

Tehran, Iran

December 24, 1974

S E C R E T

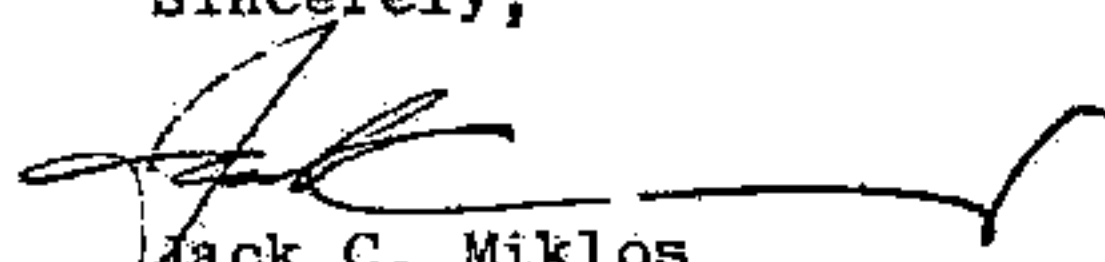
Dear Mr. Minister:

I have been requested by Secretary of State Kissinger to forward to His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr the enclosed letter with respect to future developments between oil producers and consumers.

I would be grateful if you would convey Dr. Kissinger's letter to its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,



Jack C. Miklos
Charge d'Affaires ad interim

تسليم

His Excellency

Assadollah Alam,

Minister of the Imperial Court,

Tehran.

تسليم
17/5

S E C R E T

Your Majesty:

I wish to share with you a few reflections on developments in energy which have occurred since our conversation in Tehran. Since the start of the energy crisis both producers and consumers, including my own country, have believed that at some point it would be helpful and desirable to supplement intensive bilateral contacts between producers and consumers with some form of multilateral contact. All of us sense that the time for such multilateral contact is drawing nearer.

During recent discussions at Martinique, we and the French reached agreement on a proposed approach to such multilateral contacts, an approach which has subsequently been endorsed by members of the International Energy Agency. This approach stipulates that consumer decisions on conservation, the development of alternative supplies of energy, and financial solidarity will be taken in a first phase. Thereafter will follow a preliminary meeting of representatives of producers and consumers to discuss agenda and procedure, intensive preparation of common positions, and the holding of a producer/consumer conference.

We have stressed the necessity of strong consumer decisions as the indispensable first step in this process because we believe that without them the objective conditions for success of a multilateral dialogue between producers and consumers do not exist. A failed conference would be seriously detrimental to all of us. Both these points, I believe, correspond to views which you have so eloquently and forcefully expressed in public and in private during the past year.

That is not to say that we believe that the consumers alone can solve the energy crisis, or that we think that it can be approached most effectively on a bloc to bloc basis, or above all, that we seek a confrontation with the producing countries. Confrontation

between producers and consumers would serve the interest of no one except the Soviets and there is clearly no way in which the energy crisis can be solved without the full and open cooperation of all major producers and consumers. In this regard, I think it important that our own bilateral dialogue be deepened and enriched in every possible way. As one step in that direction, I have asked former Secretary of the Treasury George Schultz, who has the complete confidence of the President and myself, to conduct the conversation on various aspects of the energy problem which we talked about in Tehran. He is prepared to visit Tehran, or elsewhere if that were more convenient, at a time acceptable to you.

Within our own Government, President Ford is now completing a series of major decisions on domestic energy policy. We expect these decisions to be announced towards the end of January, probably in a speech immediately after the State of the Union message. I believe they will make a significant contribution to the solution of the world energy problem.

Your Majesty, in conclusion let me say how pleased we are to learn of the important new measures you plan to help meet the world food crisis. Ambassador Helms informs me of your decision to pursue vigorous measures, notably in the field of fertilizer production in the region, to help alleviate the threat of famine in neighboring countries. This cooperative effort can become a major feature of the work of the Joint Commission in forthcoming months.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

02 / 1 / 2

SECRET

Tehran, December 22, 1974

Dear Mr. Minister:

I received the following from Secretary Kissinger after I had the privilege of an audience with His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr yesterday afternoon. Accordingly, I was unable to convey it to His Imperial Majesty personally. I would be most grateful if you would do so.

Secretary Kissinger asked that I inform His Majesty categorically and for the record that the United States has neither "abandoned" Jordan nor diminished its support for King Hussein in any way. Support for Jordan has been a cardinal point in our Middle East policy for over a decade and this support has not been eroded by the results of the Rabat Conference.

If anything, Rabat has reinforced our awareness of the requirement for a strong, stable, developing Jordan with freedom of action to continue to act as a factor for moderation and responsibility in the Middle East. Our request to Congress for over \$200 million in military and supporting assistance for Jordan this year is palpable demonstration that we stand ready to make a substantial contribution to this objective. Our post-Rabat attitude toward Jordan, as stated by Secretary Kissinger to King Hussein during his most recent visit to Amman in November, is to search for ways to highlight and emphasize our continuing support for King Hussein. We do not accept the thesis that Jordan no longer has a role to play in the peace-making process, and we shall do everything possible to support Jordan diplomatically and materially.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court.

SECRET

SECRET

His Imperial Majesty may of course tell King Hussein of our views and attitude if he so desires. We will reiterate them to King Hussein directly as the occasion arises.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

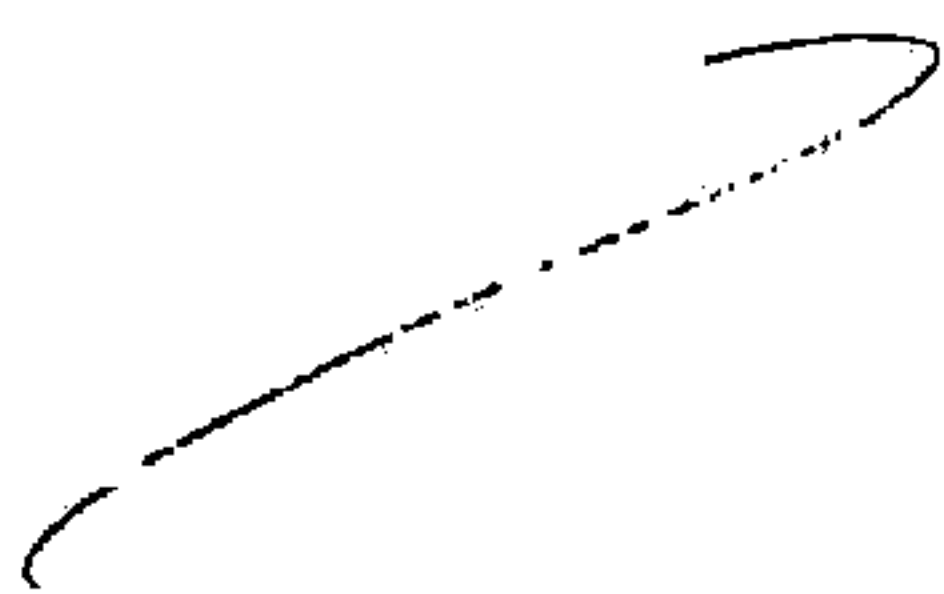
A handwritten signature in cursive script, appearing to read "Richard Helms", written in dark ink.

Richard Helms
Ambassador

SECRET

لا اله الا انت يا ذا الجلال والإكرام
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است
در غم من که در غم است و دلش در غم است

ارزومنا استغفر



چهارشنبه ۵۳/۱۰/۴

صبح شرفیاب شدم. نامه‌ای از سفیر آمریکا مبنی بر پیام کیسینجر واصل شده بود که ما در مارتینیک قرار گذاشتیم مذاکرات دوطرفه بین مصرف کننده و تولید کننده نفت قبل از مذاکرات عمومی صورت پذیرد. عرض کردم، جای تعجب من شد غیر از حرفهایی است که فرانسوی ها به ما می‌زنند. فرمودند، نه! این نه شاهنشاه هم موجب تعجب من است، ولی چون شاهنشاه واقعاً اطلاعات وسیع دارند به خودم اجازه ندادم بحث بکنم ولی در حال تعجب هستم.^{۲۰۲}

عرض کردم هویدا نخست وزیر به غلام می‌گفت نخست وزیر فرانسه از صحبت‌های من این طور استنباط کرده که باید در کارهای عراق و ما وساطت کند. اجازه فرمایید موضوع را تصحیح کنم. فرمودند به سفیر ما بنویس این کار را بکند (ولی من شخصاً می‌دانم که نظر نخست وزیر ما از طرح این مسئله چیز دیگر است یعنی یک موضوع شخصی با من که آن قدرها اهمیت ندارد که حتی بنویسم. اینها به حدی کوچک و بدبخت هستند که مثل کرم در کثافت می‌لوند و ارزش ندارد انسان در باره اش حتی حرف بزند).^{۲۰۳}

راجع به سلامتی شاهنشاه عرض کردم همین قدر خیالتان راحت شد، دیگر دوا خوردن را ول کردید؟ فرمودند آخر لازم نیست. عرض کردم اگر لازم نبود دونفر [پزشک

۲۰۲- حق با شاه بود و تعجب علم موردی ندارد. در پاراگراف نخستین نامه‌ی کیسینجر آمده است که «از همان آغاز بحران انرژی، هم تولید کنندگان و هم مصرف کنندگان، از جمله کشور خود من، براین باور بوده‌اند که مناسب و مفید است که تماس‌های گسترده‌ی دوجانبه‌ی تولید کنندگان و مصرف کنندگان را گونه‌ای تماس چند جانبه تکمیل کند». نامه‌ی کیسینجر تماس‌های دوجانبه‌ای را که تا آن هنگام گرفته شده، تأیید کرده ولی کافی نمی‌داند و می‌افزاید که اکنون باید راه تازه‌ای به منظور تماس چند جانبه برگزید. این گفت و گوها به تشکیل کنفرانس شمال - جنوب پاریس انجامید.

۲۰۳- متن نامه‌ی علم به امیر شیلاتی، سفیر کبیر ایران در فرانسه، به دنبال این یادداشت آمده است.

عالیقدر [authority] جهانی بی جهت تجویز دوا نمی کردند. باری در این زمینه خیلی بحث شد و شاهنشاه متقاعد شدند.

گزارشی از فلاح رسیده بود تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. کمپانی ایران ناسیونال که اتوبوس به مصر فروخته، خواسته بود که هنگام ورود موبک مبارک، تمثال شاهنشاه را روی اتوبوسهای ایرانی بگذارند. فرمودند، ابداً! من بسیار خوشحال شدم. ... بعد از ظهر کمی سرما خوردگی احساس کردم تمام در منزل ماندم کار کردم، سر شام هم نرفتم.

پنجشنبه ۵۳/۱۰/۵

باز هوا ابری و برفی بود و شاهنشاه بسیار خوشحال، به خصوص که در تمام سطح کشور بارندگی است. فرمودند چیز عجیبی است، پنجشنبه به پنجشنبه باران می بارد. من عرض کردم همان طور که مکرر به عرض رسانده ام، سی سال آبسالی فرا رسیده است. فرمودند با وصف این مثل سابق ها نیست. عرض کردم همیشه انسان خیال می کند، سابق ها برف و بارندگی بیشتری بود، حال آن که حالا وسائل پاک کردن خیابانها و منازل بیشتر است.

تلگرافی از بغداد رسیده بود که سفیر شاهنشاه مخایره کرده بود و گفته بود روزنامه‌های این جا نقل قول می کنند که نمایندگان مجلس ترکیه گفته اند ایران برخلاف موازین بین المللی با کمک به کردها در امور داخلی عراق مداخله می کند. فرمودند گرچه وکیل هر مجلس هر چه دلش می خواست می تواند بگوید، ولی با وصف این نشان داده می شود که ترکها نسبت به ما چه نظراتی دارند.

نامه‌ای که به سفیر شاهنشاه در پاریس در مورد مذاکرات خودم با شیراک نوشته بودم برای شاهنشاه خواندم، آخر آن را تصحیح فرمودند و به صورتی درآمد که اگر فرانسه می خواهد اقدامی به عمل بیاورد مانع ندارد، باید بیشتر و عمیقتر وارد قضیه بشود.

جمعه ۵۳/۱۰/۶

سواری رفتم. هوا از هر حیث عالی بود، با برف دیشب بسیار سرد بود ولی آفتابی بود و باد نداشت. مضافاً اسب قشنگ من از پاریس برگشته، مدتی باهم معاشقه کردیم. با آن که خیلی به علت سرمای زیاد شیطنت کرد، ولی دوساعتی که سواری کردم واقعاً جان تازه‌ای به من داد.

دربازگشت برسر یک موضوع بی ربط که در سالگرد درگذشت مادرم، خانم علم اصرار می کرد دوستان من به مشهد و همراه نیایند، بی جهت اوقات مرا به شدت تلخ کرد و تمام روز را دیگر اوقات تلخ بودم. الآن هم که این یادداشتها را می نویسم، آن قدر عصبانی هستم که ناچارم، برخلاف معمول، امشب دوی خواب بخورم.

شنبه ۵۳/۱۰/۷

دیشب با آن که [والیوم ۲] valium 2 بسیار ملایمی خوردم، چون عادت ندارم، صبح مثل تریاکیها و گیج بودم، با وصف این شرفیاب شدم. سه سفیر نیجریه و مراکش و چین، استوارنامه تقدیم کردند. سفیرچین خیلی پیرمرد بود و آب از دماغ و دهنش جاری و با انگلیسی خیلی مضحکی (لهجه بد) نطق کرد که خیلی سعی کردم خنده نکنم. بعد از رفتن آنها شرفیاب شدم، کارتها و تلگرافات تبریک را توشیح فرمودند.

نامه‌ای که به سفیر ایران در پاریس نوشتم، ملاحظه کردند و تصویب فرمودند. عرض کردم سپهبد نصیری، رئیس ساواک، عرض می کند که «خیلی شایعه انداخته اند که من همین روزها عوض می شوم. اگر چنین است، چون دستگاه به این صورت تق و لق می شود، خودم زودتر کنار بروم.» خندیدند و فرمودند من هم شنیده ام! عرض کردم، پس به این صورت رفتی است! فرمودند، خیر! بماند کارش را بکند، با قدرت هم بکند. عرض کردم گویا بیشتر شایعات از دستگاه نخست وزیری است. فرمودند نباید چنین چیزی باشد (یا لا اقل تو نباید بگویی).

بعد مرخص شدم به کارها و ملاقاتهای جاری رسیدم. بعد از ظهر هم تمام کار کردم منجمله دو ساعت تمام با رؤسای انتظامی و فرمانده گارد و ساواک و وزیر خارجه در کمیسیون امنیتی (برای مسافرت شاهنشاه به اردن و مصر و اتریش و سنت موریتز) موضوع حفظ جان شاهنشاه را بررسی کردم. واقعاً جای نگرانی است، خداوند حفظ کند. ولی با وسایل تخریبی امروز و به خصوص با بی احتیاطیهای شاهنشاه خطر از بیخ گوش ما هم به ما نزدیکتر است. و من بی نهایت نگران و مضطرب هستم، چون شاه حالا یک مرد بین المللی و [دیگر تنها] طرف یک فرانت که همان کمونیسم بین الملل باشد نیست بلکه طرف شرکتهای نفتی و فلسطینیها و حسودان و دشمنان شخصی و هزار خطر دیگر است.

سرشام رفتم. صحبتهای مختلف شد، ولی دو قسمت بسیار مهم پیش آمد. یکی صحبت ۱۷ دی و آزادی بانوان که علیاحضرت ملکه پهلوی تعریف کردند روزی که رضا شاه مرا از اندرون برداشتند و بدون حجاب با خود به دانشسرای عالی بردند، درین راه در اتومبیل به من گفتند من امروز مرگ را بر این زندگی ترجیح می‌دادم که زنم را سربرهنه پیش اغیار ببرم، ولی چه کنم کاری است که برای کشور لازم است و گرنه ما را وحشی و عقب افتاده می‌دانند.^{۲۰۴} البته این مطلب باور کردنی و قابل قبول است، زیرا اولاً دلیلی ندارد این تعریف را این پیره زن محترمه دروغ بگوید، ثانیاً رضا شاه که کاپیتولاسیون و هزار امتیاز دیگر خارجی را لگد مال کرده بود، نمی‌توانست تحمل خواری و عقب افتادگی ایران را بکند. خداوند روحش را شاد گرداند که مردی سترگ بود و ایرانی سترگ ساخت.

۲۰۴- در مراسمی که برای رفع حجاب و اعطای آزادی به زنان در ۱۷ دی ۱۳۱۴ (۸ ژانویه ۱۹۳۶) در دانشسرای عالی برگزار شد، رضا شاه به همراه همسر و دو دخترش، شمس و اشرف پهلوی، شرکت کردند. از آن پس رفع حجاب در سراسر کشور عمومیت یافت.

دیگر این که صحبت پلیتیسیین های حرف منجمله امینی نخست وزیر اسبق شد، که من عرض کردم الحق حالا هر وقت او را می بینم به شاهنشاه دعا می کند. شاهنشاه فکری فرمودند، بعد فرمودند تا باد واشنگتن چه جور بوزد. نه تنها امینی بلکه خیلی ها باز اگر باد گرمی وزید، مثل کرم های ته خلا به حرکت می افتند. این فرمایش شاه خیلی معنی ها دارد.

یکشنبه ۵۳/۱۰/۸

صبح شرفیاب شدم، کارهای جاری را عرض کردم، منجمله این که درختهای کاج را در خراسان دارند می کنند. یک وقتی شاهنشاه امر فرموده اید در جایی که آب و هوا مناسب باشد، به جای کاج درخت قشنگتری مثل چنار یا چیز دیگر بکارند، اما نفرمودید که درختهای موجود را بکنند. اگر درخواف درختهای کاج را بکنند، دیگر چیزی باقی نمی ماند. خیلی اوقات تلخ شدند. فرمودند به وزیر کشاورزی بنویس مگر دیوانه شده اید؟

عرض کردم والا حضرت اشرف استدعای شرفیابی دارند. عرایض زیادی دارند منجمله این که ایران این همه در دنیا به رژیم میلیتر و اتوریتر معروف شده، شاهنشاه برای بعضی امور منجمله کنترل population [جمعیت] توسط ایشان چهل ملیون دلاری در اختیار سازمان ملل قرار دهد که این طور جنبه [انسانی] humanistic هم رعایت شده باشد. شاهنشاه خندیدند، فرمودند خوب دیگر چه می خواهند؟ ما که دو ماه قبل گفتیم دو ملیون دلار برای سال زن به ایشان بدهند. عرض کردم والا حضرت می خواهند کم کم انشاءالله دبیر کل سازمان ملل بشوند و دارند زمینه فراهم می کنند. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. ماشاءالله به این روشن بینی! باز عرض کردم، در کنفرانس حقوق زن که شاهنشاه روز ۱۴ دی ماه افتتاح می فرمایید، گویا می خواهند بگویند حق زن و مرد در ارث مساوی است. این دیگر برخلاف نص صریح قرآن است، گو این که ممکن است از لحاظ جنبه انسانی

در این زمان درست باشد، ولی در ایران عمل ضد نص صریح قرآن نمی شود کرد. در اصلاحات ارضی هم که با قدرت شاهنشاه پیش رفت، عمل ما برخلاف قرآن نبود، برخلاف میل آخوندها بود. حتی وقتی آخوندها می گفتند الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم، ما می گفتیم الزرع للزارع ولو كان غاصباً. باری شاهنشاه خیلی تأمل فرمودند. بعد به من فرمودند، ابلاغ کن هر کس چنین عنوانی بکند ولو خواهرم باشد، او را حبس و تنیه خواهم کرد. من نفس راحتی کشیدم.

بعد مدت زیادی راجع به [امنیت] شاهنشاه در عمان و قاهره و وین و زوریخ و سنت موریتز صحبت کردم که بلکه از این همه بی احتیاطی های شاه جلوگیری کنم. ماشاءالله آن قدر تقدیری و متکی به خدا هستند که این حرفها را نمی شنوند و ما از نگرانی تا دم مرگ می رویم.

...

دوشنبه ۵۳/۱۰/۹

صبح شرفیاب شدم، مصاحبه شاهنشاه را با چارالله مدیر روزنامه السیاسه کویت به نظر مبارک رساندم که خیلی خوب و عالی بود. ماشاءالله شاهنشاه از عهده همه اینها بر می آیند. مجله [لوپوان] Le Point که شاهنشاه را مرد سال کرده به نظر مبارک رساندم. مجله National Geographic Magazine را به نظر مبارک رساندم که خوب نوشته، همه خوب بود و شاهنشاه راضی. فرمودند در [لوپوان] Le Point نکته ای هست که می گوید ما دویست نفر را اعدام کرده ایم، هم در انعکاس جرائد ما و هم به خود مجله باید روشن شود که این دویست نفر ۱۸۳ نفر آنها قاچاقچی مواد مخدر بوده اند و بقیه هم خرابکار و برحسب قوانین مربوط اعدام شده اند. عرض کردم، الحمدالله که کار اعدام قاچاقچی ها موقوف شد.

بعد مرخص شدم. نامه‌ای از وزیر مختار آمریکا رسیده بود، تقدیم کردم. جواب فرمودند.^{۲۰۵}

...

بعد جلسه جشنهای برگزاری پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی را داشتم که نخست وزیر هم حضور داشت. بعد در منزل کار کردم.

از اخبار مهم جهان موقوف شدن سفر برژنف به مصر است (قرار بود در ماه ژانویه به مصر و بغداد و سوریه برود)، معلوم نیست چرا. تعبیر و تفسیر زیاد می‌شود که از آن جمله است کسالت برژنف. و دیگر این که شاید می‌خواسته قدری دست آمریکاییها را باز بگذارد و به آنها فرصت بدهد که در برقراری صلح به نفع اعراب به اسرائیل فشار بیاورند. این بیشتر به منطق نزدیک است. دیگر هم این که شاید روابط مصر و شوروی بحرانی شده باشد، چون قبل از این سفر وزیر جنگ جدید مصر که از پس از مردن احمد اسمعیل بر سر کار آمده، با وزیر خارجه به مسکو رفتند و هنوز آن جا بودند که این نظر اعلام شد، تا بعد ببینیم حقیقت چیست.

قیمت طلا هم روز به روز بالا می‌رود چون فروش طلا در بازار آمریکا آزاد شد و حالا آمریکاییها مجاز به خرید طلا هستند و به علاوه ژیسکار و فورد رؤسای جمهوری فرانسه و آمریکا در مارتینیک گفتند قیمت طلا را باید عرضه و تقاضای بازار تعیین کند که شاید به این صورت [کسری] deficit پرداختها را تا حدی پر کنند.

۲۰۵- متن نامه‌ی کیسینجر درباره‌ی تولید مشترک موشک تاو Tow به وسیله‌ی ایران و آمریکا به دنبال این یادداشت آمده است. متن فارسی زیرنامه، به خط شاه است.

Tehran, Iran

December 29, 1974.

S E C R E T

Dear Mr. Minister:

Enclosed is a letter from Secretary Kissinger to His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr concerning agreement for the joint United States/Iranian production of the Tow Missile. I would be most grateful if you would convey it to its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

A handwritten signature in black ink, appearing to read 'Jack C. Miklos', written over a horizontal line.

Jack C. Miklos
Charge' d'Affaires ad interim

His Excellency

Assadollah Alam,

Minister of the Imperial Court,

Tehran.

S E C R E T

Your Majesty:

I am pleased to inform you that, following up on our discussions during my recent visit to Iran, we have now completed arrangements for joint United States-Iranian production of the Tow Missile. Some formalities remain to be concluded within the United States Government, but that should be successfully worked out within the next several weeks, at which time our Department of Defense will be in touch with the appropriate Iranian military authorities to conclude and formalize agreement on Tow Missile co-production. I wanted your Majesty to have this word from me in advance of the official approach by the Department of Defense to your military authorities since I look upon this arrangement as a useful step in developing even further the bilateral cooperation between Iran and the United States that we both consider so important.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

ایمپراتور افغانستان و اطمینان با منته در آینده
cooperation میں مکتوب دانیام شہر خرابہ شد

بلکه خدمت بکنند تا آنکه که از امانت سبک در این مورد نیز می آید و حکما بر کسی
خوشتر از آنجا بود که به پیشانی که قسمت عوام را از طهر کتبی فرموده ام پس از آنکه
مستند به خود عوام آنها فرزندان را ساعده مغفوت شده در این ترتیب این ساعده در دروغ که
بسیار میزانی سکوت و بار هفتی معنی کرده و نام بدان بهنگام چنانکه در این باره
از امانت سبک فرموده که بهر حال تقسیم من همان بودم و قبلاً نیز نیز میباشند که در
بعضی خاک مبارک برسانند که در این عید ای بر طبق غیر این بکنند باین که بعضی از
باشند که بکنند است به سبب کعبه در بار برادر تا جد ایشان است این و ضامن است
عیت شریک نیانند - بعضی پذیرش از این خط و کرتا بدون گزارش سستی
و زینت خدایا در خدمت ایشان که در این راه گشته است
از آنکه زمین شوقی

سه شنبه ۵۳/۱۰/۱۰

آخر سال ۱۹۷۴ مسیحی. صبح شرفیاب شدم. [به] کارهای جاری و امضاء تلگرافات و جواب تبریک‌ها گذشت. مطلب مهمی مذاکره نشد، حتی فرصت نشد موضوع نرفتن برژنف به مصر را مطرح کنم که بینم نظر مبارک شاهنشاه چیست. چون عرض کردم نطقهای شاهنشاه برای روز شنبه ۱۴، روز حقوق زن، و هم چنین نطق شاهنشاه در مصر حاضر است و دیر می‌شود باید از نظر مبارک بگذرد. [شجاع‌الدین] شفا معاون فرهنگی دربار هم پشت در است، اجازه فرمایید بیاید کارش را به عرض برساند. فرمودند، بسیار خوب. فقط قدری در مورد امنیت شاهنشاه در مسافرت آینده عرایض کردم. نمی‌دانم چرا من این قدر نگرانم و نمی‌خواهم که شاه را نگران کنم ولی ناچارم نکاتی را به عرض برسانم.

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله پیش از ظهر و بعد از ظهر در دو جلسه هیئت امانت دانشگاهها شرکت کردم و چون مصادف با عید غدیر بود به چند خانقاه هم سرشب سرزدم.

امشب شب اول سال مسیحی شب اول سال ۱۹۷۵ می‌باشد در منزل یکی از اقوام علیاحضرت شهبانو مجلس مهمانی ترتیب یافته که شاهنشاه هم تشریف می‌برند. ولی من به علت خستگی زیاد و به علاوه سلام فردا صبح عید غدیر، نرفتم.

چهارشنبه ۵۳/۱۰/۱۱

امروز سلام عید غدیر بود. به محض ورود به کاخ گلستان، شاهنشاه با عصبانیت به من فرمودند این که گفته‌ای باید به عمان آشپز مخصوص من برود بسیار کار نامناسبی است. همان غذای ملک حسین چه عیبی دارد؟ اگر این قدر به آنها اعتماد نکنیم پس چرا به آنجا مسافرت می‌کنیم؟ من خونسردی خود را چون جلوی اشخاص دیگر بود حفظ کردم ولی وقتی در اتاق سر در تنها شدیم، عرض کردم شاهنشاه با ملک حسین قابل

قیاس نیستند. این چه فرمایشی است که می‌فرمایید؟ شما الان از ایران گذشته، یک وزنه دنیایی هستید. مگر برای رئیس جمهور آمریکا در منزل ما تمام این احتیاط‌ها را نمی‌کردند؟ مدتی بحث کردیم، قدری شاهنشاه نرم شدند. بعد فکر کردم علت این امریه امروز چه بود. به این نتیجه رسیدم که دیشب که مهمانی خصوصی در منزل یکی از دیباها بود، آشپز خارجی آورده بودند و به او گفته بودند که برای شاهنشاه غذا می‌پزد. من قدغن کردم که آن غذا را به شاه ندهند، فوری آشپز دربار را فرستادم. معلوم می‌شود این عمل من برخوردی بوده و آن جا بحث شده که علم در احتیاط، زیاده روی و کارهای بی‌مزه می‌کند. بعد دیگر شاهنشاه خوشحال شدند، سلام خیلی مرتب و خوب برگزار شد.

... سر شام رفتم. مخصوصاً در حضور علیاحضرت شهبانو [امنیت] security شاهنشاه را پیش کشیدم و خیلی سخت و بی‌پروا صحبت کردم که شاه که بازیچه نیست که آن نکاتی که نزاکت بین عوام گفته می‌شود مثلاً درباره او باید رعایت کرد یا او رعایت کند. هر عملی خارج از نزاکت هم که شده برای حفظ جان شاه، آن هم این شاه، لازم است. شاهنشاه نفهمیدم از این بحث خوشحال یا ناراحت شدند ولی من وظیفه داشتم و کارم را کردم، چون جز وظیفه وجدانی خودم کاری نکردم. من که جان خودم را برای شاه می‌دهم دیگر چه باک از این که کسی را ناراحت بکنم دارم؟ گو این که ممکن است تمام فکرهای امروز من درباره انصراف از بردن آشپز و نسبت دادن به شهبانو شاید بی‌مورد و غلط بود.

...

پنجشنبه ۵۳/۱۰/۱۲

صبح پس از آن که عده بسیار زیادی را در منزل راه انداختم به کاخ نیاوران رفتم. چون عده بسیار زیادی را دیده بودم و هر کدام یک جور تقاضایی داشتند، واقعاً حال تهوع

پیدا کرده بودم. در کاخ نیاوران در هوای سرد و آزاد نیم ساعتی تند قدم زدم که حالم به جا آمد. چه باید کرد؟ در خانه من، به خصوص حالا که افتخار شغل وزارت دربار را دارم، نمی شود به روی مردم بسته باشد، گو این که تقاضاهای بی معنی و بی ربط داشته باشند که اغلب هم همین طور است. منتها چیزی که هست طبقه به اصطلاح ممتازه یا به قول من فاسده، که خودم هم جزء آنها هستم، از طمع ورزی تقاضا دارند و بی حد و حصراً و طبقه غیر ممتازه یا مردم عادی تقاضاهای کوچک دارند که اغلب از زورگویی مأمورین دولت است یا ندانم کاری آنها و به هر حال قابل تحمل می باشد ولو بی ربط بگویند. به هر حال من گرفتار هر دو هستم!

باری شرفیاب شدم. امروز عرایض بیشتر جنبه وساطت داشت، یکی این که آیت الله خوانساری استدعا کرده بود این روحانیانی که گاهی به حبس می افتند، به جای آن که طبق موازین قانونی یا امنیتی با آنها رفتار شود و باعث طولانی شدن توقف آنها در زندان گردد، چه طور است ایشان وساطت بکنند و با تعهد آنها را آزاد نمایند (چون اخیراً یکی از اینها که اتفاقاً مرد فاسدی و به قول معروف مارکسیست اسلامی بود، در زندان مرد و باعث دردسر همه شد). شاهنشاه فرمودند، هیچ بد نیست اگر مرتکب قتل و جنایت نشده باشند و صرفاً برای مصالح امنیتی در حبس باشند، اگر آیت الله تعهد بکنند، ما آنها را آزاد می کنیم، دشمنی که با آنها نیست. واقعاً شاه سعه صدر دارد و با این قدرت عجیب کم آزار است. خدا عمرش بدهد و موفق بدارد.

محمد ضرغامی یکی از سران عشایر جنوب را وساطت کردم. او یک وقتی مورد عنایت و مرحمت بود، یعنی دوره مصدق در قبال قشقائیه که طرفدار مصدق بودند، خلی ایستادگی کرد و تادم آخر هم ایستادگی کرد. پس از رفتن مصدق و تارو مار شدن قشقائیه، البته شأن نزول او پایین آمد و باید این معنی را می فهمید، نفهمید! باز هم ادعاها داشت و به این جهت با مأمورین دولت در افتاد و مخصوصاً با ارتشبد مین باشیان فرمانده نیروی جنوب و به حبس افتاد، آن هم برای پانزده سال. امروز وساطت او را کردم. این

هم قبول شد.

عرض کردم برای زلزله بلوچستان پاکستان کمک شیر و خورشید رفته، ولی کمک شاهنشاه باید نقدی هم باشد، ملک فیصل گویا ده میلیون دلار کمک داده است. فرمودند فوری به دولت بگو یک میلیون دلار بدهند.

قدری راجع به مصر صحبت کردم که در آن جا بلوای بی غذایی است و امروز هم قاهره شلوغ بود. فکر نمی‌فرمایید عمل روسها باشد؟ به خصوص که اعلامیه رسمی دولت می‌گفت بلوای با نقشه را سرکوب خواهیم کرد، این معنی را دارد. آن هم حالا که برژنف نمی‌رود، نکند بر علیه تشریف بردن شاهنشاه باشد. فرمودند قابل تأمل که هست، ولی مگر نشیدی که برژنف بیمار است؟ عرض کردم اتفاقاً دیشب تا دو صبح تمام استاسیونهای دنیا را گوش کردم و تفسیرهای مختلف را شنیدم که شاید مطلب دستم بیاید. به هر حال باید دید بیماری جسمی است و یا سیاسی. فرمودند به نظر من جسمی است چون در این سفر او را مرد بیماری یافتیم، حتی مطالبی هم که عنوان می‌کرد گاهی پرت و پلا بود و نمی‌توانست مطلب را به آخر برساند.^{۲۰۶}

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. باز هم راجع به امنیت شاهنشاه جلسه داشتم و مخصوصاً تأکید کردم گارد بیشتری با اسلحه سنگینتری بروند و در عمان و قاهره در محل اقامت شاهنشاه بیتوته نمایند. هلیکوپتر هم دائماً در آن جا آماده حرکت باشد که خدای نکرده اگر بلوا یا کودتایی شد، لااقل چند نفر گارد خود ما بتواند چند دقیقه مقاومت نماید و شاهنشاه با هلیکوپتر از معرکه خارج شوند. بعضی افراد ما مخصوصاً در دستگاههای امنیتی خیلی ساده هستند. به من گفتند مقامات امنیتی اردن و مصر به ما همه

۲۰۶- برژنف در این تاریخ به راستی بیمار و با گذشت زمان به تدریج به صورت مرده‌ی متحرکی درآمد و از چند سال پیش از مرگش (در ۱۹۸۲) به دشواری راه می‌رفت. با این همه گویا لغو سفر او جنبه‌ی سیاسی داشته است (نگاه کنید به یادداشت ۵۳/۱۰/۱۴).

جور اطمینان داده اند! من به آنها گفتم این در صورت دوام و بقاء خودشان است، چرا این قدر ساده فکر می کنید؟
بعد از ظهر تمام کار کردم. ...

سفیر شوروی را پذیرفتم، یک ساعتی صحبت کردیم. او گله داشت که راجع به برقراری توربینهای بزرگ برق در اهواز و اصفهان و شیراز و تبریز که در مسافرت شاهنشاه در مسکو مقرر شده بود به شورویها داده شود، حالا دولت ایران به آنها می گوید باید به [مناقصه] tender بین المللی برویم همچنین راجع به ساختمان سیلوهای بزرگ. پس موافقت مسکو کان لم یکن است؟ گفتم نمی دانم، تحقیق می کنم، به شما خواهم گفت. از علت نرفتن برژنف به خاور میانه پرسیدم. البته گفت علل فنی داشته و چیز درستی نمی داند. بعد سفیر جدید مصر را پذیرفتم و مدتی به او صحبت کردم، او هم تقاضای خرید ششصد هزار تن نفت ارزان در آستانه سفر شاهنشاه دارد.

جمعه ۵۳/۱۰/۱۳

دنیا خیلی عجیب است!

یکی چنان که در آینه تصویر ماست

هزار نقش برآرد زمانه و نبود

امروز جمعه که من پیش از ظهر دو ساعت شرفیابی حضور شاهنشاه داشتم، بعد از ظهر را در منزل قدری استراحت کردم. تارفتم شنا کنم، تلفن زنگ زد و بهبهانیان معاون دربار که دوست قدیم من است پای تلفن شروع کرد به گریه کردن که دخترم (دکترس بهبهانیان رئیس بیمارستان دربار) دارد می میرد. معلوم می شود حاملگی ناجوری داشته و وقتی بچه در لوله رحم رشد کرده باعث پارگی آن جا شده و خونریزی داخلی پیدا کرده و حال بسیار بدی دارد. لباس پوشیدم خودم را به منزل او رساندم و دختر را برداشته به بیمارستان آمدم، حالا هم تحت عمل است. در صورتی که امشب قرار بود با پدرش شام بخورم و به کارهای عقب افتاده (امور مالی) دربار رسیدگی کنم.

باری صبح شرفیاب شدم. از ساعت ۸ باران پی گیر و محکمی در شمیران می بارید که واقعاً جای شادمانی بود. با آن که قبل از من والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی شرفیاب شده بودند (برحسب وقتی که خودم تعیین کرده بودم) و معمولاً ایشان شاهنشاه را بی جهت عصبانی می کنند، ولی امروز معلوم بود چنین نشده یا بارندگی آن قدر خوب بود که باعث خوشحالی شده بود. فرمودند معلوم است می بایست این باران بیاید (با آن که هواشناسی پیش بینی هوای صاف کرده بود!) چون از پریشب در کردستان عراق برف سنگینی آمده و چندتا از توپهای دور زن ما در محاصره برف قرار گرفته، لابد باید این هوا به این جا می رسیده، بعد فرمودند آن قدر از سربازهای عراقی کشته شده اند که از حساب خارج است. عرض کردم از رو که نمی روند. فرمودند، خواهند رفت. فرمودند، الان بارزانی ها هم که نزدیک بود فرار کنند، دارند شجاع می شوند و جان گرفتند ولی سربازهای ما مثل شیر می جنگند. عرض کردم جای شکر گزاری است که این روحیه را دارند.

بعد عرایض سفیر مصر و سفیر شوروی را عرض کردم. فرمودند از مقامات مربوطه تحقیق کن و به آنها جواب بده ولی گله سفیر روس بی مورد است. معلوم است ما که به هر قیمتی کنترات را به آنها نمی دهیم، باید به هر صورت قابل رقابت باشد.

الآن که مطلب من به این جا رسید از اتاق عمل خبر رسید که خوشبختانه عمل به خوبی و خوشی بر گزار شد. شکرخدا را به جا آوردم.

نامه ای از کیسینجر رسیده بود که از هدایای مرحمتی شاهنشاه برای کریسمس تشکر کرده بود. فرموده بودند جواب تهیه کنم. من عرض کردم فکر می کنم باز هم اظهار خوشحالی از ملاقات او و خانم، دیگر زیادی است. اجازه بفرمایید این نکته را حذف کنم. فرمودند نه عیبی ندارد. یا باید جواب ندهیم و یا اگر می دهیم، این هم عیبی ندارد.

نامه‌ای از سفیر آلمان رسیده بود که [هلموت] اشمیت صدر اعظم آلمان^{۲۰۷} به عرض مبارک رسانده بود که برای کنفرانس کشورهای تولید کننده و مصرف کننده و صنعتی موافقت خود را اعلام داشته که کارشناسان همه کشورهای مربوطه بروند مطالعه نمایند.

شنبه ۵۳/۱۰/۱۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. شاهنشاه امر فرمودند تاریخ رفتن به آمریکا معلوم شد، بین ۱۰-۵ ماه مه ونزوئلا، ۱۵-۱۰ امکزیکو، و از پانزدهم ماه مه به بعد واشنگتن خواهیم بود. مدت آن را بعداً اردشیر زاهدی خواهد گفت.

دیشب پس از خستگی زیاد از گرفتاری دکترس بهبهانیان، شیلاتی سفیر شاهنشاه آریامهر در پاریس مرا از خواب بیدار کرد و گفت که در خصوص میانجیگری بین ما و عراق و این که ما گفته ایم چنین انتظار و تقاضایی نداریم، با نخست وزیر صحبت کرده و گفته است که برای آنها امکان میانجیگری هست، به خصوص که صدّام حسین معاون البکر و تقریباً مرد فعلی مقتدر عراق به صورت رهگذر از پاریس خواهد گذشت. حالا هرطور امر شاهنشاه باشد اطاعت خواهد کرد. عرض کردم اگر امر می‌فرمایید بگویم مداخله نکند. فرمودند نه، بگو اگر [صدّام حسین] نصیحتی خواست قطعاً به او بدهند!

باز دیشب اردشیر زاهدی مجدداً پس از شیلاتی مرا از خواب بیدار کرد و استدعا داشت نماینده رادیو سی. بی. اس آمریکا شرفیاب شود. اجازه مرحمت فرمودند، خیلی با بی میلی و فرمودند به سنت موریتز برود.

نطقهای شاهنشاه را در عمان و قاهره تقدیم کردم. ملاحظه کرده فرمودند، نطق قاهره روی برادری اسلامی خیلی تکیه می‌کند. این برادری اسلامی چه نفعی تا کنون به ما رسانده؟ به علاوه ما را زیاد در جرگه عربها آلوده می‌کند، حذف شود. عرض کردم در

۲۰۷- هلموت شمیت (Helmut Schmidt) از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ صدر اعظم سوسیالیست آلمان بود.

نطق سادات زیاد به آن تکیه شده. فرمودند آخر او منفعت از این حرف می‌برد و ما ضرر می‌کنیم. حذف کنید یا لااقل کمتر باشد.

بالآخره تا اندازه‌ای معلوم شد نرفتن برژنف به مصر بر اثر این بود که برای کمک به آن جا از مصر خیلی امتیازات می‌خواسته است. فرمودند، کار سفیر شوروی و مصر را راه انداختی؟ عرض کردم مشغول هستم. قرار شد به مصر ۴۰۰ هزار تن نفت داده شود و به سفیر شوروی هم خواهم گفت علاوه بر ژنراتورهای اهواز، در مورد اصفهان و تبریز باید قیمت‌های شما و به خصوص مدت تحویل شما قابل رقابت باشد. فرمودند، بسیار خوب، ولی به سفیر شوروی بگو این مسئله که نه به ما اسلحه می‌دهید (البته منظور فروش است) و نه وسائل یدکی و از همه بدتر این که هیچ جور جوابی نمی‌دهید، خیلی خارج از ادب و نزاکت بین المللی است.^{۲۰۸} فرمودند خیلی شدید بگو که بفهمد ما گله داریم. عرض کردم اطاعت می‌کنم.

بعد مرخص شدم. نامه‌ای از سفیر شاهنشاه در عمان رسیده بود تقدیم کردم.^{۲۰۹} بعد از ظهر روز جهانی حقوق زن بود که شاهنشاه نطق کردند. البته حاضر شده بود و من صبح به نظر مبارک رسانده بودم.

از اخبار مهم جهان سقوط قیمت طلا در بازار اروپا و ترقی آن در بازار آمریکا است. معلوم نیست آمریکاییها می‌خواهند طلای دنیا را بپزند یا فقط به دست گذاشتن روی منابع انرژی (اورانیوم و نفت) و غذای جهان اکتفا کنند. البته اینها آرزوست، در صورتی است که بتوانند.

۲۰۸- ایران از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ از شوروی اسلحه و تجهیزات نظامی از قبیل توپ و کامیون می‌خرید و بهای آن را از راه قرارداد پایاپای، که صادرات گاز ایران نیز کمی بعد به آن افزوده شد، پرداخت می‌کرد.

۲۰۹- نامه‌ی فریدون موققی، سفیر کبیر ایران در اردن، به دنبال این یادداشت آمده است.

سرشام رفتم. مطلب مهمی نبود.

سئوال فرمودند، به سفیر شوروی مطالب صبح را گفتم؟ عرض کردم هنوز که از وقتی مرخص شدم تا این دقیقه فرصت نشده. فرمودند زودتر بگو. ماشاءالله از این علاقه شاهنشاه به انجام کارها در اسرع وقت.

یکشنبه ۵۳/۱۰/۱۵

صبح شرفیاب شدم. مدتی بازهم راجع به security [امنیت] شاهنشاه در این سفر صحبت کردم. دیگر هیچ مطابق و سلیقه معظم له نبود. اما چاره‌ای نداشتم، من باید وظیفه ام را عمل کنم و به خصوص در این سفر فوق العاده ناراحت هستم، نمی‌دانم چرا. عرض کردم لااقل هیچ یک از عرایض ما را گوش نمی‌کنید، زودتر برگردید، علیاحضرت بمانند. دیگر هیچ نفرمودند [و بحث را عوض کردند]... یعنی خفه شو، حرف نزن!

روزنامه فایننشال تایمز مقاله‌ای نوشته و سیستم دو حزبی ما را مسخره کرده بود، ناچار بودم به نظر مبارک برسانم. خواندند بیشتر عصبانی شدند. قدری وضع دانشگاهها را عرض کردم و عرض کردم این که سازمان امنیت به عرض می‌رساند در این شلوغیها دست خود ما در کار است که منحرفین را بشناسیم، خیلی نباید اعتماد داشت. معلوم نیست در خود سازمان ایادی خارجی نباشند. خیلی خیلی بیشتر عصبانی شدند. من امروز خیلی بدبخت و بیچاره بودم و روز بسیار بدی بود. چون میل ندارم این مرد را که واقعاً همه چیز ما بسته به حیات و زندگی اوست و همه جور ارزش هم دارد، ناراحت کنم که مبادا خدای نکرده صدمه به زندگی و سلامتی او بخورد. ولی گاهی چاره نیست، باید عرایض را بکنم. الملک عقیم؛ و این چرخ بیدادگر هم در گردش است!

باز به کار دانشگاه برگشتم. نامه خصوصی نهاوندی رئیس دانشگاه را دادم ملاحظه فرمودند. فرمودند به نهاوندی بگو خودم دستور دادم که افراد حزبی بیایند به دانشگاه و

هر کس هم فضولی کرد بزنند (با عصبانیت زیاد).^{۲۱۰} وای که چه روز بدی بود. فردا هم تشریف می‌برند، من ناچار باید عرایضم را عرض کنم.

ارزیابی از وضع مشکل پرزیدنت سادات در مصر در قبال شوروی و آمریکا و وضع داخلی او از طرف انگلیسها رسیده بود که خیلی دقیق بود، دادم به دقت ملاحظه فرمودند. بالأخره کارها تمام شد و مرخص شدم و البته بسیار در رنج روحی بودم که شاهنشاه عزیزتر از جانم را اندکی ناراحت کردم. اما وقتی روزی بدبختی نصیب انسان است، هست که هست!

پس از مرخصی به کارهای جاری رسیدم، منجمله سفیر بنگلادش را دیدم که التماس می‌کرد اجازه داده شود مجیب الرحمن نخست وزیر آن جا به ایران بیاید. هم چنین سفیر شوروی را دیدم، او امر همایونی را ابلاغ کردم. ساعت ۳ بعد از ظهر در منزل هنوز ناهارم شروع نشده بود، تلفن زنگ زد. معلوم شد آن شخصی که باید امروز بعد از ظهر شاهنشاه را در گردشگاه همراهی کند، نیامده است. فوری حضور شاهنشاه تلفن کردم که به آن محل تشریف نبرند تا بینم چرا این پیش آمد شده. باری، نیامد که نیامد. این برنامه هم که ممکن بود شاهنشاه مرا قدری استراحت ببخشد عملی نشد. حالا من چه طور این مطلب را سر سفره به عرض برسانم. باری با ناراحتی سرشام رفتم و برای این که شاهنشاه را ناراحت نکنم که تمام طول سفر در زحمت باشند، به خصوص که علاقه مخصوص به این شخص هست، چاره‌ای نیافتم جز آن که بر ضرر خودم دروغ فاحشی عرض کنم. عرض کردم دستگاه ما درست خیر به او نرسانده بود! شاید هم تقصیر از

۲۱۰- هوشنگ نهاوندی از آغاز سال تحصیلی چندین بار به علم گزارش داده که دولت در نظر دارد عده‌ای غیر دانشجو را برای تظاهرات به دانشگاه بفرستد و این اقدام احتمالاً ایجاد عکس العمل در میان دانشجویان خواهد کرد. یک ماه پیش از این تاریخ، شاه خود مخالف این گونه مداخلات بود، ولی گویا در این میان تغییر عقیده داده بود (نگاه کنید به یادداشت ۵۳/۹/۱۲).

عمّه اش بود که سر نزاعی که باهم داشته اند، به او اطلاع داده که برنامه امروز به هم خورده است! چون شاهنشاه خیلی باهوش هستند و به علاوه می دانند که ممکن نیست من غفلتی در چنین موردی بکنم، عرایض مرا باور نکردند. ولی به هر حال بهتر از این بود که این ناراحتی روحی را در طول سفر داشته باشند. باز در حال شک باشند بهتر است (متأسفانه او را با پسر باهم در اثر جست و جو پیدا کردیم).

پیامی از کیسینجر رسیده بود تقدیم کردم. ملاحظه کرده، فرمودند جواب بده که متشکریم (این پیام هم حکایت از وضع سخت سادات می کند).^{۲۱۱} بعد از شام به فوریت از کاخ خارج شدم که دیگر شاهنشاه سئوالی نفرمایند. (عصر امروز هم چندین سفیر دیده بودم و جلسه درباره حفاظت شاهنشاه را داشتم).

دوشنبه ۵۳/۱۰/۱۶

صبح شاهنشاه برای عمان و مصر حرکت فرمودند. به محض ورود به فرودگاه مرا به کناری کشیدند و فرمودند در آن مسئله خبر دیگری به دست نیاوردی؟ عرض کردم شاید هم آن موضوع عمّه اش درست باشد، چون باهم دعوا داشته اند. فرمودند، عجیب است ولی به هر حال تحقیق بیشتری بکن و خیلی در این فکر غوطه ور بودند. ولی بالأخره دلخوشی من این بود که باز هم ایشان را در شک و تردید نگاه داشتم و مایه کدورت خاطر همایونی نشدم.

من از همان فرودگاه بعد به مشهد رفتم که سال مادرم را برگزار کنم. زیارت کوتاه خوبی بود. شب به تهران برگشتم.

سه شنبه ۵۳/۱۰/۱۷

به کیش رفتم سه روزی استراحت کردم، جمعه ۵۳/۱۰/۲۰ به تهران برگشتم.

۲۱۱- متن نامه‌ی کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.

Tehran, January 5, 1975

Dear Mr. Minister:

Enclosed is a letter from Secretary Kissinger to His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr concerning the latter's forthcoming visit to Cairo. I would be most grateful if you would see that it is delivered to His Imperial Majesty prior to his departure.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

A handwritten signature in black ink, appearing to read 'Jack C. Miklos', with a long horizontal flourish extending to the right.

Jack C. Miklos
Chargé d'Affaires, a.i.

His Excellency

Assadollah Alam,

Minister of the Imperial Court,

Tehran.

SECRET

January 4, 1975

Your Imperial Majesty:

You will be visiting Egypt at an important time. Given our great confidence in Your Majesty, the President and I would like you to have our latest views on two important issues -- the status of the negotiations between Egypt and Israel and the longer term orientation of Egypt itself.

Our effort since early last month has been to intensify the exchange of views on the positions of Egypt and Israel so that a realistic negotiation can begin. We are at the point in the immediate pre-negotiation period when we are working to reach a common concept of an agreement on further disengagement, so that negotiations can begin on the important details of an understanding. The central issue is to find the appropriate relationship between the extent of further Israeli withdrawal and the political content of the agreement. It is essential that the withdrawal be significant enough to justify the risks that President Sadat must take, and it is also essential that the Israeli Government be able to show that the further relinquishment of territory has achieved some progress for Israel. Otherwise their domestic position will become untenable, and there will also be a serious backlash here.

Your Majesty will know from our past conversations why I have to move with some care on this matter in the United States lest those who oppose our entire foreign policy use this issue to organize pressure designed to undermine our overall strategy. President Ford has reaffirmed to President Sadat our intention to press

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

SECRET

SECRET

these negotiations with determination, and I have told him that I will move as quickly as possible. I believe that an agreement can be concluded. It may not reflect President Sadat's maximum objectives, but I believe it can demonstrate sufficient progress to serve Egypt's interests well. You may tell him as a friend of my determination. There is no workable alternative to the present course. The step-by-step process which succeeded earlier this year allows each side to relate the decisions it must make to the political realities with which it must deal. To move prematurely to a resumption of a full-scale Geneva Conference as the Soviets have wanted would almost certainly assure stalemate. We are prepared to do so but, as we discussed when we met, the major significance would be to diffuse responsibility for a deadlock.

On the long-term orientation of Egypt, we have been deeply impressed over the past year by the vision of President Sadat in pursuing a course that would relate Egypt more closely to the strength and the resources of the non-communist world. I believe this has the potential for strengthening the independence of the states in the Middle East and the cause of peace.

Recently however, I have been disturbed by what has seemed a possible Egyptian tendency again to balance the Soviets off against the U.S. We are prepared to move ahead despite major difficulties and opposition. However, if we again find ourselves in a situation where the threat of the re-introduction of excessive Soviet influence into Egypt is being used as pressure against us, we would again have no choice but to demonstrate the impotence of the Soviets to produce progress towards peace in the Middle East. Under such conditions, the inevitable outcome would be another stalemate and probable confrontation in which Israel would be likely to score further military gains. That would not serve Egypt's interests, nor would it serve Egypt's interests to create a situation in which U.S. diplomacy has to make such a choice. I am confident Your Majesty will see no interest of Iran's served by a situation in which the U.S. is faced with pressure to yield to the Soviet Union.

SECRET

SECRET

I raise this subject with care because, as I have said, we have the highest regard for President Sadat's vision and sense of strategy. We will do everything possible to strengthen his position. I mention it as a possible cause of concern since I know Your Majesty will be discussing such issues with the President. Your Majesty may draw on these general points as you judge appropriate.

President Sadat has acted with great courage and vision over the past year, and I believe he will continue to do so. He has achieved a great deal -- the recovery of Arab territory; progress in clearing the Suez Canal and the beginning of economic progress in areas around it; and the strengthening of Egypt's own independence. I know he will gain strength from Your Majesty's encouragement.

With warm personal regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

SECRET

شنبه ۵۳/۱۰/۲۱

در تهران ماندم. والاحضرت همایونی و والاحضرت‌های دیگر به سویس تشریف بردند. بعد من به کارهای جاری رسیدم، تمام روز به شدت کار کردم. شب منزل دخترم ناز مهمان بودم که نخست وزیر هم بود. این مهمانی به مناسبت سالروز تولد نوه ام امیر بود که چند روزی زودتر برگزار شد چون من می‌خواستم به کیش برگردم.

یکشنبه ۵۳/۱۰/۲۲ تا دوشنبه ۵۳/۱۰/۳۰

[این چندروز] در کیش بودم. از آنجا سری به ناز دشت مربوط به خانم علم که شرکت عمرانی بالای میناب راه انداخته است زدم. وزیر کشاورزی منصور روحانی و وزیر راه جواد شهرستانی را که هر دو از دوستان من هستند و هم چنین مهندس علینقی اسدی و دکتر علینقی کنی که از دوستان عزیز من هستند، همراه بردم. در این یک هفته از رؤسای مجلسین هم در کیش پذیرایی کردم، هم چنین از امیرحسین خزیمه علم و خواهرم. از اخبار مهم جهان در این چند روزه در درجه اول مسافرت موکب مبارک همایونی به اردن و مصر است ... مسافرت ملک فیصل هم حائز نهایت اهمیت است که به سوریه و اردن و مصر پس از مسافرت شاهنشاه رفت. نمی‌توانم بگویم عقب گرد، ولی انحرافی هم از جانب سوریه نسبت به شوروی پیدا شده است و به هر حال حفظ و حراست این منطقه علی‌النقد به عهده شاهنشاه و ملک فیصل است و مطمئناً آمریکاییها از این امر راضی هستند و تقویت می‌کنند و خواهند کرد؛ البته آقایی مخارج دارد و ما باید این مخارج را هم بدهیم! موضوع ناخوشی برژنف یا سقوط و تزلزل سیاسی او بحث روز است و در پرده اسرار و ابهام. روشن شدن قرار تجارتي شوروی و آمریکا که از طرف شوروی در آن قبول مهاجرت یهودیان از شوروی، از طرف این دولت تضمین شده بود، مایه خیلی مذاکرات شده که مبادا وضع سیاسی برژنف در تزلزل باشد.

مجله تایم آمریکا ملک فیصل را مرد سال کرده است، البته پول هنگفتی گرفته و این

پول راهم زکی یمانی لابد داده است، ولی عجیب این است که در این مقاله تمام راجع به اقدامات و تدبیر شاهنشاه ایران بحث شده است. حقیقت را با هیچ سفسطه‌ای نمی‌توان معکوس جلوه داد.

مذاکرات ما با عراق از سر گرفته شد، یعنی وزرای خارجه ما در استانبول مذاکره کردند، از نتیجه آن اطلاعی ندارم...

دیگر از مسائل مهم خارجی این هفته شکستهای پی در پی قوای ویتنام جنوبی از کمونیستها و از دست رفتن یک ولایت مهم آنهاست. عجیب است که آمریکاییها می‌خواهند با یک رژیم فاسد منحط، در قبال یک ایدئولوژی دفاع کنند. خسرو پفی هم آمریکاییها کردند و کشتیهای جنگی خودشان را به طرف مصب مکنگ به راه انداختند. ولی بدیهی بود که از همین مرحله تجاوز نخواهد کرد. با افکار داخلی خودشان، محال است بتوانند دیگر در ویتنام دست به جنگ بزنند. بالأخره فورد سیصد میلیون دلار کمک نظامی برای ویتنام جنوبی تقاضا کرد. فعلاً حداقل چهارصد هزار نفر سرباز کمونیست تا دندان مسلح در ویتنام جنوبی است. خیلی مسخره است. به نظر من باید این جا را از دست رفته دانست (از لحاظ غرب).

۲۱ دیماه ۱۳۵۳

[شاه و شهبانو از ۱۶ تا ۱۸ دی در اردن و سپس تا ۲۲ دی در مصر بودند و از آن جا

رهسپار اتریش و سویس شدند. در این مدت علم چند گزارش به حضور شاه فرستاده است.]

پیشوای بزرگ من،

امیدوار است انشاءالله پس از سفر موفقیت آمیز اردن و مصر در اروپا استراحتی بفرمایید که از اهم واجبات برای سلامتی ذات اقدس شهریار من است.

باز هم غلام برخلاف میل باطنی خود ناچار است چند دقیقه اوقات مبارک را بگیرد.

امروز صبح سفیر فرانسه پیش غلام آمد و پیامی از رئیس جمهور فرانسه آورد که غلام خواند و اینک تقدیم خاکپای همایونی می‌دارد. اتفاقاً سفیر گفت در وهله اول این طور به نظر می‌رسد که چه عیب دارد هر دو ملاقات در هر دو تاریخ انجام بگیرد؟ غلام گفتم من هم نظر شما را

می‌پسندم مشروط بر این که شاهنشاه وقت داشته باشند و به هر صورت من موضوع را به صورت کتبی تقدیم خاکپای همایونی می‌دارم و بعد جواب می‌دهم. حالا هم اگر شاهنشاه محبوب معظم من بیسندند، به عرض خاکپای همایونی می‌رساند چه عیب دارد که هر دو وقت باشد و او به پابوسی قبل از مسافرت موکب ملوکانه به پاریس آمده باشد، لابد می‌آید یک ناهار در پیشگاه مبارک می‌خورد و می‌رود. دیگر بسته به امر مطاع مبارک است.

راجع به قیمت طلا هم سفیر فرانسه یادداشتی داد که تقدیم خاکپای مبارک است. البته غلام به او گفت که این یادداشتها را باید به مقامات مربوطه در این جا بدهد که از لحاظ فنی مورد مطالعه قرار گیرد ولی چون موضوع ظرف توجه همایونی است من این یادداشت را تقدیم خاکپای مبارک خواهم داشت.

عریضه لیندزی به پیشگاه مبارک تقدیم می‌شود. غلام جواب او را داد که در مورد برقراری پیست اسکی در ایران مقامات مربوطه حسب الامر مطاع مبارک مطالعه می‌کنند و به شما جواب خواهند داد. ولی او استدعای دیگری در مورد شرفیابی خودش به نمایندگی شبکه ABC آمریکا دارد که بسته به امر مطاع خواهد بود.^{۲۱۲} گویا این جا هم که بود چنین استدعایی کرده بود. عین عریضه او را تقدیم خاکپای همایونی می‌دارد و قسمت مربوطه راهم غلام جسارتاً خط کشیده که اوقات مبارک زیاد تلف نشود.

سفیر بنگلادش پیش غلام آمده بود دو استدعا داشت، یکی این که از ماه آوریل به بعد اجازه شرفیابی و مسافرت مجیب الرحمن به ایران مرحمت شود، دیگر این که مقداری نفت به آنها فروخته شود نه با تخفیف بلکه پرداخت اقساط را طولانی تر بکنند. بسته به امر مبارک است. سفیر پاکستان هم که برای اولین دفعه پیش غلام می‌آمد، خیلی صریح و پوست کنده تقاضای الحاق پاکستان به ایران را داشت! خیلی جای تعجب غلام شد. البته می‌گفت نظر شخصی خود من است.

از سفارت آمریکا قبلاً یادداشتی رسیده که به چه علت شرکتهای کوچک در تصفیه خانه نفت آبادان شرکت نکرده اند، برای اطلاع خاطر همایونی تقدیم خاکپای مبارک است.

۲۱۲- لیندزی در آن هنگام مفسر شبکه‌ی تلویزیونی ABC نیز بود.

نماینده محافظه کار انگلیس که می‌خواست غلام را ببیند و وقت نداشتم با بهادری ملاقات کرد و مذاکراتی کرده است که برای غلام جالب است (البته خاطر مبارک همایونی از آن مسبوق می‌باشد) و تقدیم خاکپای مبارک می‌دارد.^{۲۱۳}

غلام چند روزی به کیش رفت و با کسب اجازه از خاکپای همایونی باز هم چند روز دیگر خواهد رفت (قبلاً هم از خاکپای همایونی کسب اجازه کرده بود). با شخصی که در فرودگاه امر فرمودند، قرار است امروز بعد از ظهر ملاقات کند؛ نتیجه را اگر سعادت پایوسی حاصل کرد در سنت موریتز به عرض خاکپای همایونی می‌رساند. به قراری که اطلاع دارم، زیون و بیچاره شده است. با تمام قلب پایوس است.

غلام خانه زاد - علم

سه شنبه ۱ بهمن ۱۳۵۳

به کارهای جاری رسیدم منجمه آشتی دادن ولیان نایب اتولیه و استاندار خراسان با فرمانده گارد شاهنشاهی سرلشکر [عبدالعلی] بدره ای.^{۲۱۴} زن بدره‌ای به خراسان رفته و در آن جا خواسته تقلید خانم هاشمی نژاد (سپهبد هاشمی نژاد) فرمانده سابق گارد را دریاورد و مرضایی را معالجه کند. بر سر این که این مریض را روز بعد در حرم راه نداده‌اند، با ولیان دعوا راه انداخته. واقعاً تمام کارها مسخره اندر مسخره است! به قدری افراد کوچک فکر می‌کنند و به قدری در همه کارها قصد ریا و تظاهر دربین است که تمام محور چرخ کارهای کشور این است. یا للعجب که این شاهنشاه

۲۱۳- این شخص آلدون گریفیس [Aldon Griffis] رئیس گروه پارلمانی انگلیس و ایران بود. وی در ضمن گفت و گوی خود یادآور می‌شود که رسانه‌های گروهی انگلستان گاهی مطالب نادرستی درباره‌ی ایران می‌نویسند ولی خوانندگان روزنامه‌ها وقتی به تکذیب سفارت ایران نمی‌گذارند. اگر شاه اجازه دهد، او می‌تواند خود پاسخ این گونه رسانه‌ها را بدهد و آنها را سر جایشان بشاند. شاه در حاشیه گزارش بهادری نوشته است: «البته اگر انجام دهد ممتون خواهیم بود».

۲۱۴- بدره‌ای چندی بعد به درجه‌ی سپهبدی ارتقاء یافت و فرماندهی نیروی زمینی شد. در بحبوحه‌ی انقلاب، به دست چند درجه دار، در دفتر کار خود کشته شد.

بزرگ با این دسته مردم چه گونه می‌تواند کار کند و به این نتایج بزرگ برسد؟ همیشه باید بگویم که من خودم را در همین ردیف همین کارکنان شاه می‌دانم، یعنی خودم هم مسخره هستم!

باری صبح که چند ملاقات با سفراء دانمارک و هندوچین داشتم، همه را به هم زدم که ولیان را بیرم منزل بدره‌ای که بر سر یک کار احمقانه یک زن احمق بین اینها به هم نخورد و به شاهنشاه هم عرض کردم که کار را تمام کردم.

عجب این که چون در کیش بوده‌ام، وقتی این پیش آمد شده، نخست وزیر مطلب را در زوربخ به عرض شاهنشاه رسانده. بیچاره شاه! که ایشان هم دستور رسیدگی به بازرسی شاهنشاه صادر فرموده اند. البته نخست وزیر چون با ولیان بد است و ولیان را که وزیر اصلاحات ارضی بود از کابینه اخراج کرد و برخلاف انتظار او شاهنشاه او را به این مقام ارجمند منصوب فرمودند، خواسته شاید این جا زخمی به ولیان بزند. هرچه فکر می‌کنم بیشتر خنده‌ام می‌گیرد از این طرز فکر ما. و هرچه فکر می‌کنم می‌بینم رضا شاه چه فرمایش بزرگی کرده که من یک سرپوش طلا روی یک ظرف پر از گه بودم. طبقه بالا و حاکم که من هم جزء آنها هستم همیشه همین گه زورگوی بی‌پرنسیپ بوده است که هست. برعکس مردم عادی که تا چه حد آقا و بزرگوار و قدر شناسند، هیچ تناسبی بین این دو طبقه نیست. کی اینها هم خراب بشوند نمی‌دانم.

چهارشنبه ۵۳/۱۱/۲

صبح سفراء دانمارک و هند را دیدم. سفیر چین را هم که قرار بود دیروز بینم، امروز نیامد، چون گرفتار بود. مطلب مهمی نبود، گو این که خانم گاندی در بغداد است، من خیال می‌کردم سفیر هند می‌خواهد در این زمینه توضیحاتی بدهد که نداد. من هم نپرسیدم چون امری در این زمینه نداشتم.

از اخبار مهم جهان مصاحبه سادات با روزنامه لوموند است که فکر می‌کنم خیلی اهمیت داشته باشد. دیگر تقاضای اسرائیل در آمریکا جهت کمک مالی بزرگ در حدود سه میلیارد دلار. خوب حالا پول مصر و اردن و سوریه را که ایران و عربستان سعودی می‌دهند، آمریکا می‌تواند به اسرائیل کمک کند! بازیهای عجیبی است که اگر فرصتی دست دهد من بیشتر تجزیه و تحلیل خواهم کرد، البته تا آن جا که می‌توانم بفهمم و ادعایی هم ندارم که همه چیز را می‌دانم و می‌فهمم، ولی آن چه می‌دانم، گاهی می‌توانم بنویسم و گاهی هم نمی‌توانم!

دیگر از اخبار مهم جهان تصمیم انگلستان به مراجعه به آراء عمومی انگلستان است دائر بر باقی ماندن در بازار مشترک یا خروج از آن، که در تابستان آینده انجام خواهد شد. حزب محافظه کار عضویت انگلستان را در بازار تنها دوا می‌دهد همه دردها می‌شمارد و حزب کارگر برعکس. و من فکر می‌کنم کار آنها هم به عوام فریبی کشیده و الان در انگلیس [دولت مردی] statesmanship وجود ندارد.

می‌خور که شیخ وزاهد وقاضی و محاسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

از اخبار مهم داخلی لایحه جلوگیری از احتکار زمین و زمین بازی است که دولت به مجلس داد و به نظر من لایحه خوبی است. یعنی هر کس زمین بخرد باید قطعاً در آن خانه بسازد و دیگر نمی‌تواند زمین خریداری را بازهم به صورت زمین یابری به دیگری منتقل کند (این البته خلاصه قانون است) و بسیار عالی است.

دیگر این که هویدا نخست وزیر شخصاً در هفته گذشته دبیر کل حزب ایران نوین شد. این را یک عده مردم به شوخی و مسخره گرفتند که چون شیراک نخست وزیر فرانسه دبیر حزب گلیستها شده، هویدا گفته چرا من نشوم. ولی به نظر من حائز کمال اهمیت است یعنی یک زمینه سازی است که به اعتقاد من، و خدا کند هرگز این عقیده صحیح نباشد، زبانم لال و قلمم شکسته باشد، خطر جدی برای رژیم است نه تا وقتی که شاهنشاه زنده است ولی بعد از آن نمی‌دانم چه بشود. البته فقط یک مسئله باقی می‌ماند

که خوشبختانه این مسائل حزبی و خیلی مسائل دیگر به طور کلی پایه و مایه ندارد. به قول فردوسی:

از ایران و از ترک و از تازیان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود^{۲۱۵}
نژادی پدید آید اندر میان
سخنها به کردار بازی بسود

و چون این حزب در دست طبقه فاسده بالاست، کاملاً مصداق این گفته فردوسی است. مگر آن که دست خارجی از آن [به] موقع حمایت و بهره برداری بکند و نگرانی من فقط از این نکته است، و گرنه قویترین آنها که دارودسته مصدق بودند همان قدر که دست آمریکاییها از پشت سر آنها برداشته شد، مثل فواحش شهرنو که پیر می‌شوند به کلی مفقودالاثرا شدند، همچنین حزب توده و غیره و غیره.

درست است که شاهنشاه روی ارتش حساب می‌کند و حتی وصیت سیاسی ایشان مداخله صریح ارتش در کارها بعد از درگذشت شاه است ولی من تا این حد خوش بین نیستم. اگر ارتش بعد از رضا شاه به محمد رضا شاه وفادار ماند به علت این بود که آنها خودشان را همه بچه رضا شاه و برادر یا خدمتگذار محمدرضا شاه می‌دانستند. در حقیقت مخلوق او بودند ولی از جوانهای امروز ابداً چنین انتظاری نمی‌توان داشت. به خصوص که دائماً سرهنگها و سرگردها در دنیا کودتا می‌کنند و چشم و گوش بچه‌ها باز است. من که نمی‌دانم و انشاءالله زنده نخواهم بود که بدانم که چه می‌شود و امیدوارم که همه این افکار من غلط باشد. حالا شاهنشاه تشریف ندارند بی‌کارم و فلسفه باف شده‌ام.

باری حزب مخالف دولت هم که کوییده شده و تقریباً شاخه‌ای از دولت است و هیچ امیدی هم دیگر مردم به آن ندارند. پس زمام امور در دست یک حزب مقتدر است و با

۲۱۵- در یادداشت علم به جای دهقان، به اشتباه، ایران نوشته شده است.

اسم و اصطلاح انتخابات آزادهم به صورت سربلندتر و سرشته تری در دنیا روی کار می آید!

بعد از ظهر در منزل کار کردم. شب چند مسجد روضه خوانی رفتم. از خبرهای مهم جهان کنفرانس اوپک در الجزایر و نشست وزرای ناتو در بروکسل است که بیند با اوپک چه جور مواجهه بکنند

پنجشنبه ۵۳/۱۱/۳

صبح در منزل کار کردم. روز عاشورا بود. بعد از ظهر به مسجد سپهسالار به روضه خوانی دربار شاهنشاهی رفتم. فوق العاده شلوغ و خطرناک بود (از لحاظ جانی برای من) ولی باز هم خدا حفظ کرد، چون من می دانم که به طور قطع حد اقل یک صد و پنجاه نفر خرابکار شناخته شده در تهران پنهان هستند و کافی بود که یکی از آنها از وسط جمعیت به گوشه‌ای که ما نشسته بودیم یک نارنجک پیراند. باری برگزار شد و شکر خدا را به جا آوردم.

جمعه ۵۳/۱۱/۱۴

صبح با آن که برف می آمد، سواری رفتم. بسیار عالی بود و ساعتی در برف اسب تاختم. خطری هم گذراندم که اگر از طفولیت عادت به سواری نداشتم قطعاً سر و دستم می شکست. ولی باید بگویم خطر امروز یک هزارم دیروز هم نبود، البته از خطر باکی نیست ولی انسان نباید بی جهت یا مفت از بین برود.

از اخبار مهم جهان تصمیم رئیس جمهور آمریکا به برقراری تاکنس سه دلار دربارل برنفت وارداتی است که هم مصرف نفت آمریکا تقلیل یابد و هم این پول را به مصرف از نو به کار گرفتن بیکارها به کار بیندازند. قیمت دلار به همین دلیل تنزل کرد، اما معلوم نیست چرا، شاید هم با تنزل قیمت طلا بی ارتباط نباشد.

امروز جمعه قدری بی کارتر بودم مقالات جور واجوری در مجله نیوزویک در مورد همین مسئله نفت و گاردین در مورد خاورمیانه خواندم. کنفرانس وزرای اوپک الجزیره تشکیل شد. اولین اعلام خطر را به غرب کردند که با ما درگیری نکند که ضرر خواهد کرد. بومدین تمام اوامر و مشورتهای شاهنشاه را مو به مو اجراء می کند، در صورتی که رئیس جمهور است و قبلاً هم با ما میانه نداشت.

شنبه ۵۳/۱۱/۱۹

به تهران وارد شدم. دخترم ناز در فرودگاه منتظرم بود خیلی خوشحال شدم. از او پرسیدم وضع مادرت چه گونه است و امشب مرا در منزل راه می دهد یا به منزل تو بیایم؟ گفت، نه! وضع خوب است، منزل خودت برو. آمدیم منزل، خانم علم ترش روی بود ولی معلوم شد بعد که حسابهایش را کرده، استنباط کرده که اگر خانم علم نباشد، کارش سخت می شود. بنابراین، درشتی می کند اما به نرمی! البته اتاق خوابش را تغییر داده و به اتاق دیگر رفته است و با خانم بعد از این همزیستی مسالمت آمیز خواهیم داشت. تا جمعه ۲ اسفند همه روزه به کارهای جانفرسای معمولی به خصوص ملاقاتها با سودجویان سیاسی و غیر سیاسی که واقعاً جانکاه است گذشت.

جمعه ۵۳/۱۲/۲

در رکاب والاحضرت همایونی به اهواز رفتم برای مسابقه نهایی بین تیم جوانان خوزستان و تیم جوانان کره که خیلی دیدنی بود. ولیعهد قبلاً فرمودند که ما می زنیم و دو گل هم می زنیم. با آن که کره ایها خیلی بهتر از ما بازی می کردند و تیم خوزستان هم تیم ملی ما نبود یعنی بر صرف تصادف تیم ملی را شکست داده، رو آمده بود، همین طور هم شد، دو بریک کره را که در آسیا اول هستند زدیم. به قدری آنها متأثر شده بودند که تمام گریه می کردند. ماشاءالله ولیعهد ما رشد کرده اند و مرد می شوند. چه پسر باهوش، آرام و متینی است. فقط به علت معاشرت با زنها هنوز از برخورد با جمعیت

مردان و تشریفات خیلی گریزان است ولی البتّه درست می‌شود چون خوشبختانه استعداد فوق‌العاده است.

از اخبار مهم جهان در این روزها، اول ملاقات شاهنشاه با ژسکار دستن در سنت موریتز بود که در دنیا اثر عجیبی کرد به خصوص که رئیس جمهور فرانسه به سویس اعتنایی نکرد فقط به دیدن شاهنشاه رفت. بعد از ۷۶ سال یک رئیس جمهور فرانسه به سویس رفت و آن هم به آنها اعتنایی نکرد.

دیگر ملاقات شاهنشاه با کیسینجر است در زوریخ که بعد از همه ملاقاتها در خاورمیانه، باز هم رفت شاهنشاه را زیارت کرد و به قراری که رئیس [سیا] CIA در تهران به من می‌گفت مذاکرات شاهنشاه با سادات در مصر پایه همه مذاکرات بعدی کیسینجر در خاورمیانه بوده است. خدا به شاه عمر بدهد که کشور ما را با درایت خویش به این موفقیت رسانده است.

دیگر موج شدن نرخ ریال نسبت به دلار که فکر می‌کنم وضع اقتصادی دنیا را تغییر بدهد چون سایر کشورهای خاورمیانه هم پیروی خواهند کرد و دلار ضعیف می‌شود. چندی پیش هم فلاح گزارشی در این زمینه به عرض شاهنشاه رسانده بود.

...

من در این مدت دو ملاقات نسبتاً مهم داشتم، یکی با نماینده بومدین که دعوتنامه برای شاهنشاه آورده بود. مرد فهمیده [ای] بود. آمد پیش من که برای چند دقیقه عریضه بومدین را تقدیم کند، سه ساعت حرف زدیم! من به او حالی کردم که شاهنشاه به ثبات و سادگی و عوام فریب نبودن بومدین خیلی معتقد هستند، حتی موقعی که شما روابط خودتان را با ما قطع کرده بودید، شاهنشاه متأسف بودند که چرا با چنین شخصی باید قطع رابطه داشته باشند. بی نهایت خوشحال شد و من عین حقیقت بود که به او می‌گفتم. [ویلیام] راجرز وزیر خارجه سابق آمریکا که اکنون نماینده قضایی بنیاد پهلوی در آمریکا است برای ناهار پیش من آمد. با او هم دوسه ساعتی [بررسی کلی]

Tour d'horizon کردیم. مطلب بامزه‌ای که به من می‌گفت این بود که هنگامی که ما جزایر تنب و ابو موسی را از انگلیسها می‌خواستیم، سرالک داگلاس هیوم که خودش محافظه‌کار و مثلاً دوست ایران است، چندین دفعه با او صحبت کرده بود که پشتیبانی آمریکا را برای پس‌اندادن جزایر جلب کند و آنها را وادار کند که به ما فشار وارد بیاورند. چون آمریکا این نظر را رد کرده بود (و جای تعجب است چون میل فیصل پادشاه سعودی هم همین بود) و ما هم از طرف دیگر پافشاری و تهدید می‌کردیم، بالأخره انگلیسها ناچار شروع به فشار آوردن به شیوخ کردند. این است معنی دوستی در سیاست!

مقاله بسیار قابل توجهی از مجله تایم راجع به نظرات کیسینجر درباره قیمت نفت خواندم که باید پایین بیاید تا سرمایه‌گذاری در راه تولید انرژی جدید که در حدود پانصد میلیارد می‌باشد مطمئن و با صرفه باشد و بعد کشور های نفتی نتوانند [دامپینگ] dumping بکنند. ...

شنبه ۵۳/۱۲/۳

امروز مصادف با روز کودتای شاهنشاه فقید است و به این جهت صبح به آرامگاه رفتم و گل نثار کردم. امروز شاهنشاه به سلامتی از مسافرت مراجعت فرمودند. الحمدالله حالشان بسیار خوب بود. چیز عجیبی است که هر روز به این شعر سعدی بیشتر معتقد می‌شوم:

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

یا حتی به روزگاران.

امروز و امشب بی جهت دلم شاد است و عمیقاً خوشحالم، با آن که کار و گرفتاری من صد برابر می‌شود. سرشام (حضور علیاحضرت ملکه پهلوی) رفتم. نخست وزیر و دکتر اقبال هم بودند. مذاکرات مفصلی در خصوص پرستیژ ایران و وضع بین‌المللی آن که تمام در سایه درایت و کفایت شاهنشاه حاصل شده به عمل آمد. اما چند نکته مهمتر و

حساستر این که شاهنشاه به اقبال امر فرمودند به شرکتهای نفتی ابلاغ کنید اگر کمتر از آن چه به شما اجازه داده ایم نفت ببرید به خودمان حق و اجازه خواهیم داد که بقیه را به حساب حصّه خصوصی ایران (پرداخت مشخص) برداشت کنیم. به نظرم این امر مبارک ناظر بر این مسئله است که تصور فرموده اند شاید شرکتهای نفتی بزرگ از راه تفت بخوانند برنامه‌های ما (برنامه‌های کمک خارجی) را فلج کنند و گرنه تا حالا سیاست ما تقلیل استحصال بود و هفتصد هزار بشکه هم در روز تقلیل داده ایم و بیش از شش میلیون در روز حالا استحصال نمی‌شود.

مطلب دیگر مسافرت موبک مبارک به پاکستان بود که به علت نابسامانی وضع آنجا عرض کرده بودیم که حالا تشریف نبرند و همین کار راهم کردیم و بوتو خیلی بیچاره شده بود. یعنی ما اطلاع دادیم که در ۲۵ فوریه که قرار بود تشریف بیاورند، تشریف نخواهند آورد چون واقعاً خطرناک است و بوتو می‌خواست شاهنشاه را با شهبانو به همه نقاط پاکستان بکشاند. به من فرمودند خوب شما اصرار کردید و رفتن ما به عقب افتاد ولی به نظرم این کار خوب نبود. نمی‌توانم یک دفعه او را رها کنم. باز من اصرار کردم در کشوری که این همه اسلحه قاچاق کشف شده و یک وزیر آنها (شیر بانو) را کشته اند چه طور ممکن است این ریسک را قبول کرد. شاهنشاه تأمل فرمودند. بالأخره فرمودند، شاید راه حل این باشد که به طور خصوصی به خانه بوتو برویم. عرض کردم در این صورت اشکالی ندارد و خطر کمتر است. بالأخره قرار شد امشب شخصاً بابوتو با تلفن صحبت فرمایند.

من بعد به دفتر خودم رفتم که احتیاطاً ساعت ۱۰ شب آخرین کارهایم را ببینم. پیامی از بیچاره بوتو رسیده بود، فوری برای شاهنشاه با تلفن خواندم. فرمودند، من تلفن کردم و قرار شد تنها، سه شنبه به خانه بوتو به لارخانه برویم، ترتیب کار را بده. عرض کردم، اطاعت می‌کنم.

مطلب مهم دیگری که مذاکره شد این بود که شاهنشاه فرمودند من فکر یک ترتیب تازه‌ای از لحاظ دو حزب اکثریت و اقلیت کرده‌ام. اقلیت هرچه بگوید که ما می‌گوییم به ما بر می‌خورد، پس آنها چه غلطی بکنند؟ بنابراین فکری در این خصوص کرده‌ام که ملت ایران وضع خودش را روشن بداند، اما فرمودند که چه فکر کرده‌ام. نخست وزیر گرچه به ظاهر خیلی تأیید کرد ولی من حس کردم عمیقاً ناراحت شد. حالا فردا می‌بینیم چه می‌شود.

یکشنبه ۵۳/۱۲/۴

صبح شرفیاب شدم، شاهنشاه با آن که به صورت ظاهر [آسوده خاطر] relaxed بودند و پاهای مبارک را روی میز گذاشته بودند ولی با انگشتشان روی میز می‌کوبیدند و تا مدتی متوجه من نشدند. این علامت درگیری فکری شدیدی است که من گاهی در شاهنشاه دیده‌ام. سابقاً باموهای سر خودشان بازی می‌فرمودند ولی حالا که به حمدالله قدرت از هر حیث تمام در دست شاهنشاه است نوع فکر کردنشان این طور است.

باری دوباره کارهای فوری را به عرض رساندم: ترتیب سفر پاکستان و الجزایر و ملتزمین رکاب. عرض کردم باید در الجزیره هیئت مطلعی مرکب از وزیر اقتصاد، رئیس بانک مرکزی، دکتر فلاح، وزیر کشور (مسئول اوپک) و یک عده کارشناس همراه باشند. فرمودند این خرها چه فایده دارند؟ عرض کردم خرو هرچه باشند لازم است باشند. فرمودند، بسیار خوب بگو باشند. گزارشات دانشگاهها را عرض کردم. نمی‌خواستند بخوانند. عرض کردم گزارش رئیس دانشگاه تهران را ملاحظه فرمایید.^{۲۱۶} ملاحظه فرمودند. فرمودند به آنها بگو به هر حال باید شدت عمل به خرج بدهند.

۲۱۶ هوشنگ نهاوندی، رئیس دانشگاه تهران، در گزارش خود از عدم همکاری مقامات دولت و وزارت علوم، در مورد رفتار با دانشجویان اخلاکگر، شکایت کرده و یادآور شد که این مقامات «از یک طرف می‌خواهند دانشگاهها و از جمله دانشگاه تهران را متهم به ضعف نمایند (که درست برخلاف این

سودان استدعای کمک کرده بود، خیلی استقبال نفرمودند. عرض کردم به زئیر کمک فرمودید، اینها هم می خواهند. فرمودند آخر او اورانیوم دارد، اینها چیزی ندارند. عرض کردم از لحاظ کشاورزی که ید نیست.

برای والا حضرت اشرف وقت خواستم، مرحمت نفرمودند. فکر کردم نسبت به ایشان عصبانی هستند.

رئیس تشریفات عرض کرده بود والا حضرت همایونی برای آمدن ولیعهد انگلیس به فرودگاه تشریف ببرند. خیلی برآشفته فرمودند که وقتی ولیعهد غیر رسمی به انگلیس رفت، مگر ولیعهد آنها به فرودگاه آمد؟ حق هم البته با شاهنشاه است. خدا عمرش بدهد که این همه در فکر آبروی ایران است.

در آخر وهله شرفیابی به عرض مبارک رساندم نماینده شرکت کتینانتال که در خلیج فارس مشغول جستجوی گاز است اولاً منبع گاز عجیبی پیدا کرده و بعد هم به طور محرمانه به غلام گفت در این گاز ماده محترقه عجیب تازه ای پیدا کرده که می تواند منبع انرژی بسیار مهمی باشد و شگفتی بزرگی در دنیا به وجود خواهد آورد. فرمودند فوری به او وقت بده بیاید مرا ببیند و خوشحال شدند.

...

بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله جلسه هیئت امناء انجمن فرهنگی رضا پهلوی را داشتم. چیز عجیبی است که سرعت پیشرفتهای ایران چه اندازه است، از این جا معلوم می شود که ما این کانون را به عنوان کانون خیر به نفع والا حضرت همایونی و به نام ایشان به وجود آورده بودیم که اولاً به خارج بورسیه بفرستیم، ثانیاً در ایران به محصلین خوب بی بضاعت کمک خرج شخصی بدهیم و حالا به حمدالله دولت به همه

عمل شده) و از طرف دیگر با ارباب و تضعیف مقامات دانشگاهی، موجبات ارفاق به این دانشجویان را فراهم آورند تا برای خود در مرحله بعد محبوبیت فراهم آورند».

دانشجویان برابر پولی که ما فقط به یک عده محتاج می‌دادیم به طور عموم پول می‌دهد به طوری که امروز تصمیم گرفتیم دیگر این نوع کمک را قطع کنیم چون صورت مسخره پیدا می‌کند. شکر خدا را.

دوشنبه ۵۳/۱۲/۵

صبح شرفیاب شدم. باز هم به وضع دیروز، شاهنشاه در افکار عمیقی غوطه ور بودند و انگشت سیاه دائماً روی میز می‌کوبیدند. احساس کردم که عرایضم هدر خواهد رفت، با وصف این چند مطلب لازم را عرض کردم. از جمله این که مجله پاری ماچ می‌خواهد تمثال مبارک را پشت جلد بگذارد و استدعای برنامه اختصاصی شرفیابی دارد. فرمودند لازم نیست!

گزارشات دانشگاهها را عرض کردم و این که چرا این قدر روزنامه‌ها به آنها حمله می‌کنند؟ بالنتیجه آن دانشگاه‌هایی هم که شلوغ نیستند ناراحت می‌شوند چنان که در دانشگاه ملی شده. باز هم شاهنشاه اعتنایی نکردند! دنباله مذاکرات با سناتور پرسی^{۲۱۷} آمریکایی را در مورد حمایت او از کیسینجر عرض کردم، توجهی فرمودند! سر و ته مطالب را هم آوردم و چند دستخط امضایی را تقدیم کردم، توشیح فرمودند، مرخص شدم.

بعد از ظهر هم شاهنشاه مفصل کار کردند و هم من پیش از ظهر و بعد از ظهر، تمام در دفتر کار کردم. وقتی پیش از ظهر در دفتر مشغول کار بودم، شاهنشاه تلفن فرمودند که برای یکشنبه هفته آینده جلسه‌ای خیر کن مرگب از نخست وزیر، روساء مجلسین، خودت و رئیس دفتر مخصوص و نمایندگان جرائد که می‌خواهم مطالبی عنوان کنم

۲۱۷- چارلز پرسی (Charles Percy)، سناتور ایلینوی، عضو ارشد کمیسیون روابط خارجی سنا، رابطه‌ی بسیار گرمی با شاه داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

م - ۱۳۵۲

Released
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۴ روز - ۱۳۵۳

محمد زنگنه

بمادکف، فو خطم همدان، لیس مرسته که عملی است

تسوزانه خیر ترند و تا آن که در زمان لیس مرسته

در آن روز ایام و در روز دوازدهم در روز شنبه

بیمه و در آن روز شنبه خیر ترند و تا آن که در زمان لیس مرسته

بمادکف، فو خطم همدان، لیس مرسته که عملی است

۹۰
چشمه کوه

وقت معینی
کرد، ام

بیمه و در آن روز شنبه خیر ترند و تا آن که در زمان لیس مرسته

(معلوم بود که این دو روزه شاهنشاه دائماً در این فکر هستند). بعد فرمودند از طبقات مختلف کارگرها و زارعین و تجار هم باشند. عرض کردم جرائد که باشند و روساء مجلسین که باشند، نماینده همگی هستند. فرمودند، درست می‌گویی، همان اولی‌ها کافی هستند. من هم فوری ترتیبات کار را با تشریفات دادم.

بعد از ظهر سفیر افغانستان پیش من آمد مذاکرات مفصلی کرد. شب علیاحضرت شهبانو از سویس تشریف آوردند. من فرودگاه رفتم. با آن که سفارت دانمارک از دو ماه قبل مهمانی قبول کرده بودم، به فرودگاه رفتم (به سفارت دانمارک هم سری زدم)، به خیال این که مطالب سفیر افغانستان را به عرض شاهنشاه برسانم. اتفاقاً چون ورود شهبانو مصادف با ساعت ۱۱ می‌شد، شاهنشاه تشریف نیاوردند و این عرایض لازم ماند. به این جهت حضورشان تلفن عرض کردم که عرایض لازم دارم. فرمودند فردا بیا سر صبحانه.

سه شنبه ۵۳/۱۲/۶

سر صبحانه شاهنشاه رفتم. باران به شدت می‌بارید و شاهنشاه بسیار خوشحال بودند. مطالب سفیر افغانستان را به تفصیل عرض کردم.^{۲۱۸} شاهنشاه فقط گوش دادند ولی فرمودند چه طور موضوع بلوچستان را با پشتونستان مخلوط می‌کند! چند دستخط یکی

۲۱۸- علم مذاکرات با سفیر افغانستان را در دو برگ جداگانه نوشته است. سفیر افغانستان گفته که «ما آرزوی تجزیه پاکستان را نداریم، دشت و صحرا به اندازه کافی داریم، اگر پاکستان از بین برود، همسایه ما هند می‌شود، اشتهای هند را هم می‌دانیم... موضوع اتهام قتل شیربائو (دوست بوتو، وزیر سابق کابینه او، و وزیر اخیر ایالت سرحدی) را رد می‌کنیم، چه نفعی برای ما داشت... قذافی به بوتو پول می‌دهد که رژیم افغانستان را براندازد. شیربائو رقیب خود بوتو بود. ما اگر می‌خواستیم او را بکشیم، چرا خود بوتو را نکشیم؟ (می‌خواست حالی کند که بوتو او را کشته است). استفاده دیگر بوتو، انحلال حزب عوامی و مستقیماً در دست گرفتن ایالت سرحدی است... در موضوع پشتونستان چه می‌خواهیم؟ اتونومی!...»

به بومدین رئیس جمهور الجزایر دیگری به رئیس جمهور سودان امضاء فرمودند. غرایض مختصر دیگری هم بود که فوریت داشت ولی اهمیت ندارد که بنویسم، عرض کردم.

در رکاب شاهنشاه با هلی کوپتر فرودگاه رفتم. آن جا هم نخست وزیر و عده‌ای از وزرا برای کارهای مختلف شرفیاب شدند. شاهنشاه ساعت ده و نیم به پاکستان پرواز فرمودند.

...

تمام بعد از ظهر در منزل به شدت کار کردم (۷ ساعت متوالی). بعد قدری شنا کردم و برای شام منزل خواهرم رفتم.

چهارشنبه ۵۳/۱۲/۷

صبح سواری رفتم. هوا پس از بارندگی دیروز عالی بود، مدتی اسب تاختم و تلافی کار سنگین بعد از ظهر دیروز در آمد.

بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمه لرد مونتباتن را پذیرفتم. ایشان دایی^{۲۱۹} فیلیپ همسر ملکه انگلستان است که نایب السطنه هند و رئیس ستاد امپراتوری و فرمانده قوای متفقین در جنگ دوم در جنوب شرقی آسیا بود. فرمانده اروپا آیزنهاور، فرمانده خاور دور مک آرتور و فرمانده جنوب شرقی آسیا همین لردمونت باتن بود. بسیار مرد خوش قیافه و شوخ و خیلی خوش هیکل و قشنگ بود ولی حالا پیر و خمیده شده است. ولیعهد انگلیس را که برای تاجگذاری پادشاه نپال به کاتماندو رفته بود همراهی می کند و امروز بعد از ظهر هردو وارد تهران شدند و مهمان ما هستند ولی چون غیر رسمی سفر می کنند من به فرودگاه نرفتم، امیر خسرو افشار سفیر سابق شاهنشاه آریامهر را در لندن فرستادم.

۲۱۹- در یادداشت علم به اشتباه «عمو» نوشته شده است.

کاری که مونت باتن با من داشت در خصوص تأسیس International College در تهران بود. به قول خود مونت باتن از بس آدم کشته، از این کار خسته شده و حالا می‌خواهد به وسیله این کالج در دنیا حس برادری و برابری بین مردم دنیا را ایجاد کند. تاکنون سه کالج تأسیس کرده اند که یکی در ویلز انگلستان، دیگری در کانادا و سومی در سنگاپور و چهارمی را می‌خواهد در ایران تأسیس کند و از شاهنشاه کمک می‌خواست. یک ساعت و نیمی نشست و صحبت کردیم. سفیر انگلیس و وزیر آموزش و پرورش ایران و بهادری معاون من حضور داشتند که مطلب را به جایی برسانیم و رسید و گزارش شرف عرضی تهیه شد. شب هم ولیعهد انگلیس باهمین مونت باتن و همراهان مهمان علیاحضرت شهبانو بود که من هم افتخار حضور داشتم، ولیعهد هم تشریف داشتند. شب خوبی بود.

از اخبار مهم جهان این چند روزه فشار کمونیست‌ها بر کامبوج و پنوم پنه پایتخت آن است که فکر می‌کنم کار آن گذشته باشد و طرفداران شاهزاده سیهانوک به زودی آن جا را بگیرند. مضحک این است که دولت آمریکا می‌خواهد کمکی به آن جا بدهد (سیصد ملیون دلار) و کنگره تصویب نمی‌کند. واقعاً عجیب است، مگر آن که خود آمریکاییها پشت پرده با سیهانوک بندو بستنی کرده باشند، چون در لائوس هم بایک دولت ائتلافی کمونیستی کم و بیش راه می‌روند. ...

شیخ عبدالله کشمیری که سالهاست برای مسلمانان کشمیر مبارزه می‌کند (چون اکثریت کشمیریها مسلمان هستند) و ۲۱ سال در زندان هندیا گذراند، فعلاً در سن ۶۹ سالگی قبول کرد که وزیر مسؤل کشمیر از طرف هند باشد. یاللعجب از درجه سقوط انسان!

پنجشنبه ۵۳/۱۲/۸

صبح ملاقاتهای منزل جانکاه بود، چون همه از طبقه لاشخور حاکمه (طبقه خودم) بودند و هر کس به منظور جلب منفعتی آمده بود، واقعاً کسل شدم. روزهایی که موفق می‌شوم

به درد مردم برسم، راضی هستم، ولی در این جور روزها کسل و بدبخت بیچاره هستم، چون طمع این طبقه هم حد و حدود نمی‌شناسد. برفرض یک کاری برای یکی از آنها انجام شد کار دیگری می‌خواهد. آخر هم اگر دستی که به گلویش عسل فرو کرده گاز نگیرد باز جای شکر دارد!

در بین اینها بیچاره نهاوندی رئیس دانشگاه تهران هم که بی نهایت از وضع خودش نگران است، بود. دلم خیلی سوخت، چون صادقانه و صمیمانه کار می‌کرد و فکر می‌کنم نخست وزیر که از او دل خوشی ندارد (از ترس این که مبادا جمعیت اندیشمندان برای حکمرانی مطلق حزبی او یک روزی در دسر شود) به وسیله ایادی خودش در سازمان امنیت قال او را کنده باشد. گو این که صبح سه شنبه در فرودگاه به من می‌گفت واقعاً حیف است اگر نهاوندی عوض شود، ولی نمی‌دانم شاهنشاه چه تصمیمی در باره او دارند. در دلم گفتم وای بر این دورویی! شاهنشاه به من فرموده بودند وضع نهاوندی را از ساواک تحقیق کن. عرض کردم چشم، ولی جرئت نکردم عرض کنم اجازه فرمایید اول وضع ساواک را تحقیق کنم که در دست کیست و چه گونه است، بعد وضع نهاوندی را.

شاهنشاه ۲ بعد از ظهر تشریف آوردند، به سلامتی و خوشی و حالشان هم الحمدالله بسیار خوب بود.

بعد از ظهر شاهنشاه کار کردند ولی من مزاحمشان نشدم و به کارهای خودم رسیدم. شب هم در منزل کار کردم.

جمعه ۵۳/۱۲/۹

صبح در منزل کار کردم. ظهر با نوها به پیک نیک رفتم، روز بسیار خوبی بود. بعد از ظهر هم در منزل کار کردم. فکر می‌کردم شاهنشاه احضار بفرمایند ولی احضار نشدم.

باری دو خبر کوچک جهانی نگرانم کرده، یکی این که ابوظبی در قیمت نفت خود به علت آن که نفت غیر مطلوب سنگین است تنزل قائل شده و علت دیگری که ذکر کرده این است که خریدار پیدا نمی کند. چون شیخ ابوظبی آدم پدرسوخته است، فکر می کنم تحت تأثیر زدوبند با آمریکاییها باشد. دیگر این که نیجریه در قیمت نفتی که به دولتهای افریقایی می دهد، به علت هم کیشی، تخفیف در قیمت داده است. فکر می کنم این هم کار انگلیسها باشد و به هر صورت هر دو عمل بر علیه ماست که پرچمدار قیمت امروزی نفت هستیم.

شنبه ۵۳/۱۲/۱۰

صبح شرفیاب شدم. فقط مطالب جاری عرض شد. دکتر اقبال و شریف امامی استدعای شرفیابی با اصرار کرده بودند، من هم با اصرار از شاهنشاه اجازه گرفتم که فردا شرفیاب شوند. بعد من مرخص شدم کار کردم.

...

من سرشام رفتم، مطلب مهمی نبود، قدری [جوک] joke گفتیم. نامه سفیر شاهنشاه در عمان را هم تقدیم کردم که خواندند.

یکشنبه ۵۳/۱۲/۱۱

صبح شرفیاب شدم. با آن که امروز بعد از ظهر جلسه مصاحبه بزرگ و کذایی بود، دیگر شاهنشاه را در فکر فرورفته نیافتم. فکر می کنم تصمیمات قطعی را دیگر اتخاذ کرده بودند. با وصف این چون کار زیاد بود، عرایضم را مختصر کردم.

راجع به مسافرت الجزیره و برنامه آن جا تمام دقایق را به عرض رساندم (تا آن جا که مربوط به من است). بعد عرض کردم، فیصل که به الجزایر نمی رود، نکند آمریکاییها به او اشاره کرده باشند، گو این که ظاهر کار آمدن رئیس جمهور ایتالیاست به عربستان سعودی. فرمودند، هنوز درست نمی دانم. بعد عرض کردم گویا به جای قذافی هم

عبدالسلام جلود معاون او برود که در حقیقت کارهای نخست وزیری را می‌کند. فرمودند، شاید! عرض کردم گویا خود الجزایریها او را رد کرده باشند (چون من این طور شنیدم). فرمودند به هر صورت اگر هم می‌آمد، من که نمی‌توانستم محض خاطر این دیوانه از این مسافرت صرف نظر کنم.

قدری راجع به ویتنام صحبت شد و به طور کلی آسیای جنوب شرقی آسیا. عرض کردم برای آمریکاییها باید خیلی سخت باشد که کامبوج به این آسانی از دست برود مگر آن که با خود سیهانوک در پشت پرده ساخته باشند که یک دولت ائتلافی شبیه لائوس روی کار بیاورند نه کمونیست نه غیر کمونیست. به هر صورت زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز! فرمودند، نمی‌دانم موضوع چیست، اما به هر حال یک مطلب مسلم هست. بر فرض ویتنام جنوبی، کامبوج و لائوس تمام هم کمونیست بشوند و بالأخره هم خواهند شد، اما یک نکته مسلم است و تاریخ آنها نشان می‌دهد که محال است دست نشانده چین یا شوروی شوند. مردمانی هستند لجوج و بالطبع مستقل و شاید آمریکاییها این حساب را کرده باشند (هیچ وقت فرمایشات شاهنشاه بدون حساب و مطالعه و اطلاع نیست).

بعد مرخص شدم، قدری کار کردم و با عجله ناهار خوردم. مجدداً حاضر در جلسه مصاحبه شدم. اما در پشت این مصاحبه تاریخی چه نکته‌ها که نهفته است. اولاً شاهنشاه [دلسردی] frustration یک عده جوان یدبخت را که به فرمایش خودشان به قتلگاه سیاسی به عنوان حزب مخالف می‌فرستادند از بین بردند (در این باره من سابقاً به تفصیل نوشته‌ام).^{۲۲۰} بلند پروازیهای بی ربط حزب اکثریت را که تمام کارهای شاهنشاه را به اعتبار حساب خودش می‌گذاشت از بین بردند. به بلا تکلیفی مردم هم خاتمه دادند و هم

۲۲۰- شاه در این مصاحبه ادغام کلیه حزبهای سیاسی ایران در یک دیگر و تشکیل حزب جدیدی به نام رستاخیز ملت ایران را به عنوان تنها سازمان سیاسی کشور اعلام داشت.

چنین به خردوانیهای بی ربط حزب اکثریت که باعث ناراحتی و عقده عدّه زیادی از مردم شده بود و من در این خصوص هم سابقاً زیاد نوشته ام. به علاوه حزب اکثریت امسال نمایش مضحک عجیبی راه انداخت که از تمام احزاب سیاسی دنیا از کشورهای سرمایه داری و کمونیستی نماینده به کنگره خودش خواست. یک دفعه به او گفته شد فضولی موقوف! حساب خود هویدا هم با آن که به او گفته شد که فعلاً دبیر کلّ است به نظر من به آخر رسید، چون مسلم است وقتی در داخل این حزب بزرگ اجازه فراکسیونهای مختلف چپ و راست با عقاید مختلف داده شود، به آسانی درباره دبیر کلّ خودشان هم می توانند نظر بدهند. در صورتی که وقتی حزبی به نام اکثریت در مقابل اقلیتی انتخابات را برد، به هر طریقی برد دیگر عوض کردن آن توجیهی ندارد و شاهنشاه باید به یک صورتی خودشان و کشور را از این مخمصه نجات می دادند. مضافاً به این که من واقعاً معتقدم که در چنین چهارچوبی عقاید آسانتر می تواند گفته شود بدون آن که چماق تکفیر اکثریت بر سر او کوبیده شود. بیچاره ناصر عامری دبیر کلّ سابق حزب مردم که یک ماه قبل در اکسیدان اتومبیل کشته شد، آن قدر عاجز شده بود که دائماً التماس می کرد: یا بکش، یا چینه ده، یا از قفس آزاد کن!

بعد اشخاص مختلف حاضر در جلسه منجمله دبیران کلّ حزب مردم، پان ایرانیست و ایرانیان صحبتهایی کردند و حسن استقبال فراوانی شد. لکن رنگ و روی نخست وزیر به قدری پریده بود که شاهنشاه نظر او را خواستند نتوانست خودش را جمع و جور کند و جواب صحیحی عرض نماید. باعث تعجب من شد که انسان این قدر دستپاچه بشود.

دوشنبه ۵۳/۱۲/۱۲

صبح که شرفیاب شدم شاهنشاه را بسیار سر حال یافتم. مشغول امضاء فرامینی بودند. نظر مرا از فرمایشات دیروز خواستند. عرض کردم شاهنشاه مثل همیشه یک شاهکار سیاسی بزرگ به کار بردند. امروز در شهر غلغله است و همه می خواهند به حزب شاه به پیوندند

حتی پیرمردان سالخورده بازاری. تمام نظراتی را که دیروز نوشته ام، بی پرده به شاهنشاه عرض کردم. با آن که چیزی فرمودند، ولی احساس کردم که دردل عرایض مرا تصدیق می کنند ولی نمی توانند به ظاهر چیزی بفرمایند.

عرایض اداری مفصلی منجمله دودستخط مبارک یکی به رئیس جمهور فرانسه در خصوص موافقت با تشکیل کنفرانس پاریس مرکب از نمایندگان دولتهای تولید کننده و مصرف کننده نفت (مرحله دوم کنفرانس الجزایر) و دیگر دستخطی به شیخ بحرین را توشیح فرمودند. وضع دانشگاهها را عرض کردم. برنامه های آمدن ولیعهد اردن، ملکه مادر انگلیس، داوودخان رئیس جمهور افغانستان، نایب نخست وزیر چین را در ماه آوریل به عرض رساندم. دیدم شاهنشاه سر حال هستند، موضوع حمل غذای [عمرولیت] را وسیله یک سگ در بیابان بعد از سقوط از سلطنت عرض کردم.^{۲۲۱} به دقت گوش دادند اما مثل این که مطبوع واقع نشد! بعد فرمودند، راستی یک چیزی به تو بگویم، علیاحضرت شهبانو هم به خانم علم ایراد دارند که چرا تو را این قدر اذیت می کند. اگر با تو نمی سازد و نمی تواند بسازد پس چرا تو را رها نمی کند؟ و اگر هم می خواهد بسازد باید با همه چیز تو بسازد! عرض کردم، جای تعجب است چون زنها یک دیگر را رها نمی کنند. مطالب دیگری هم گفتگو شد که مهم نیست که این جا بنویسم منجمله این که چرا والا حضرت شهنواز بدون اجازه به دیدن کاخ شهوند رفته اند.

بعد من مرخص شدم، مصاحبه با تلویزیون کردم. قبل از مرخصی به من فرمودند، البته شما و همه درباریها از امروز عضو حزب جدید هستید. عرض کردم البته تردیدی نبود و امروز این کار خواهد شد، به علاوه تمام مردم پیر و برنا، دولتی و غیر دولتی، همه این کار را خواهند کرد. فرمودند، مراقبت کن. بعد که مرخص شدم، موضوع عضویت را به نخست وزیر نوشتم. یقین دارم اگر خنجری به دل نخست وزیر فرومی رفت بهتر از این

۲۲۱- در این یادداشت این داستان به اشتباه به سلطان مسعود نسبت داده شده است.

بود، چون از این سبز خیمه دلش پاک نیست، غافل از آن که من پشت پا به همه چیز زده ام جز به مهر و مرحمت شاه که واقعاً آقااست و به محبت او زنده هستم و دیگر هیچ چیز از زندگی نمی‌خواهم. به علاوه:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و جاهی
الآهر آن که دارد با دلبری نگاهی

بعدهم از این بالاتر چه منصبی می‌خواهم؟

شاهنشاه ساعت ۲ بعد از ظهر به سلامتی به سمت الجزیره پرواز کردند.

سپس به سفارت مراکش رفتم که مهمانی تولد پادشاه را داشتند (چون نخست وزیر آنها و برادر پادشاه به سفارت ما به مناسبت روز فرخنده چهارم آبان رفته است).

شب در منزل ماندم تمام کار کردم. حالا که نصف شب است مثل مرده هستم ولی تمام اوامر شاهنشاه را در مورد جریان پیوستن دستجات مختلف به حزب جدید که حزب رستاخیز ملی ایران نامیده خواهد شد اجراء کردم. در خصوص کلمه ملی که باید به نام حزب اضافه شود، صبح امروز من اصرار کردم و به عرض رساندم که معنی آن مبارزه با انترناسیونالیسم و کمونیسم است که خیلی واجب است گزیده شود. به علاوه هم آهنگی با سیاست مستقل ملی ایران پیدا می‌کند، فرمودند صحیح است.

مطلبی که امروز صبح هنگام شرفیابی شاهنشاه فرمودند و خیلی جالب بود این است که فرمودند، من حالا چهار پنج ماه است در این زمینه فکر می‌کنم و جز این راهی نبود، اما به هیچ کس نگفته بودم. واقعاً شاه اقیانوس آرام است. فقط این چند روز اخیر من احساس می‌کردم که خیلی درگیر مسائل فکری هستم.

اسپیرو اگنیو معاون سابق رئیس جمهور آمریکا به ایران آمده که او هم قصد معامله دارد. عرض کردم من که نتوانستم او را بپذیرم، ولی معاون من [همایون] بهادری را دیده بود و این عرایض را داشته، فرمودند به مقامات دولتی بگو. قدری هم خندیدند که چه قدر بیچاره شده.

سه شنبه ۵۳/۱۲/۱۳

صبح به کارهای جاری اداری رسیدم. بعد از ظهر تمام در منزل با حالت سرما خوردگی کار کردم. احساس غده‌ای در زیر بغل کردم که بی شباهت به غده سرطانی مرحومه خواهرم زهره علم نبود. خیلی خوشحال شدم که شاید عمر من نزدیک به پایان باشد و اگر محرز شد که غده سرطانی است، البته بدون اطلاع هیچ کس، خودکشی خواهم کرد، چون زندگی در حال بیچارگی و فقرتوت بودن پیشیزی ارزش ندارد. اصلش ارزش ندارد، چه رسد به برگزاری آن باوضع بدبختی و بیچارگی! اگرهم غده سرطانی نبود که باز ادامه خواهم داد تا بینم چه پیش می‌آید. ولی تمام دیگر تکرار مکررات درد آور است.

بدنامی حیات دوروزی نبود بیست و سه
آن هم کلیم باتو بگویم چه سان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دیگر به کندن دل زاین و آن گذشت

باری بگذرم و از خودم بیش از این حرف نزنم. امروز تلگرافی از رئیس جمهور فرانسه رسید که از شاهنشاه کسب اجازه کرده بود موضوع موافقت شاهنشاه درباره مشارکت نماینده ایران در کنفرانس انرژی پاریس در جرائد اروپا اعلام شود. از الجزیره کسب اجازه کردم، تا حالا جواب نیامده که نصف شب است به وقت تهران.

از اخبار مهم جهان همان کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره است که البته شرح تفصیل آن را من بعد خواهم نوشت. تا این ساعت فقط رئیس جمهور الجزیره نطق کرده و نظر دولت خودش را درباره این که حاضر است تا ده سال قیمت نفت [ثبیت] freeze شود مشروط به این که کشورهای صنعتی غرب درباره ثبات وضع اقتصادی دنیا و تثبیت قیمت [مواد اولیه] commodities و هم چنین کمک فنی به دنیای

۲۲۲- علم «افسانه‌ی حیات» را به «بدنامی حیات» تغییر داده است تا مناسبت بیشتری با آغاز یادداشت داشته باشد.

سوم قول و قرارهایی بدهد. شاهنشاه هم در مصاحبه مطبوعاتی مختصری فرمودند منظور از تجمع ما به هم ریختن دنیا نیست، بلکه کمک به دنیای صنعتی و غیر صنعتی است. البته رئیس جمهور الجزیره بدون نظر شاهنشاه حرفی نمی‌زند، چون استدعا کرده بود اولاً شاهنشاه طوری وارد بشوند که او بتواند شخصاً به استقبال بشتابد و ثانیاً بلافاصله پس از ورود دوساعتی با شاهنشاه خلوت داشته باشد. معاون رئیس جمهور عراق (صدام حسین) هم به الجزیره رفته و به حضور شاهنشاه بار یافته است. قذافی راهم که خود بومدین دعوت نکرده بوده است. به سفیر ما گفته بود این مرد که احمق زنجیری را چه گونه می‌توانم دعوت کنم؟

از اخبار مهم داخلی غیر از تأسیس حزب واحد رستاخیز ملی ایران که واقعاً باعث خوشحالی عمومی شده (از بس از حزب اکثریت دل پر دردی داشتند) و به علاوه مردم هم به طور کلی به نام و به اسم شاهنشاه استقبال عالی کردند، خبر انعقاد دو قرارداد مهم تجارتهای از طرف ایران با شوروی و آمریکا است که هر دو را وزیر اقتصاد در دست دارد. هفته گذشته اولی را در مسکو امضاء کرد. ما برای تأسیس کارخانه کاغذ در شوروی سرمایه‌گذاری می‌کنیم. به هر صورت خیلی دامنه دار است و حالا هم با آمریکا مشغول مذاکره هستیم. این است معنی سیاست مستقل ملی.

چهارشنبه ۵۳/۱۲/۱۴

صبح سواری رفتم، بعد به باشگاه شاهنشاهی برای تیراندازی رفتم، بد تیراندازی نکردم. دکتر آمد معاینه کرد. گفت، فکر نمی‌کنم غده زیر بغل چیز خطرناکی باشد. نمی‌دانم از این خبر خوشحال یا بدحالم؟ به هر صورت شکر نعمت سلامتی به درگاه باری تعالی واجب است و شکرگزاری کردم.

شب مهمانی رئیس سرای نظامی رفتم. نصف شب است می‌خوابم.

اخبار مهم جهان همان خبر انعقاد قرارداد تجارتي ۱۵ میلیارد دلاری بین ایران و آمریکا است که ۸ نیروگاه اتمی راهم در بر می گیرد، دیگر کنفرانس الجزایر که هنوز خبر مهمی از آن بیرون نیامده جز همان نطق بومدین. به علاوه شاهنشاه دودفعه صدام حسین را به حضور پذیرفته اند. جلود معاون قذافی دیوانه، رئیس کشور لیبی، به پیشگاه شاهانه بار یافته است. موضوع یک حزبی ایران هم در سراسر جهان انعکاس وسیعی داشته است. بارک الله به تدبیر شاهنشاه.

پنجشنبه ۵۳/۱۲/۱۵

صبح باز لاشخورها به سراغ من آمده بودند که از سفره گسترده تازه متمتع باشند.^{۲۲۳} واقعاً جانکاه است. این مردم چه قدر رنگ عوض می کنند و به این مقامها چسبیده اند! بیچاره مردم کوچه و بازار واقعاً از حزب شاه استقبال کرده اند. یعنی به این [دعوت] appeal شاهنشاه پاسخ متین و قوی داده اند، ولی این لاشخورها که اعضاء حزب باد هستند، این در و آن در می زنند. به زحمتی از دست آنها رهایی یافتم و خودم را به دفتر رساندم و آن جا باز گیر افتادم. بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم.

از اخبار مهم جهان مصاحبه بسیار پرمغز و پر معنی شاهنشاه است. دیگر این که بومدین در کنفرانس الجزایر اعلام کرد که اختلافات ایران و عراق خاتمه یافت. شاهنشاه با صدام حسین روبوسی کردند و با بومدین به عنوان تشکر دست دادند. کبینهچر به طرف خاور میانه حرکت کرد. خبر انعقاد قرارداد تجارتي ایران و آمریکا هم بازتاب وسیعی داشته است. ماشاءالله به فکر شاهنشاه که هزار عامل را از چپ و راست جور می کنند تا سیاست ملی و عمیق خویش را پیش ببرد. در همان وقت که با بومدین به سیاست آمریکا

۲۲۳- علم گمان می کرد شاه در نظر دارد هویدا را برکنار و او را از نو نخست وزیر کند و این تکه را مر بسته به چندتن از دوستان خود اشاره کرده بود.

حمله می‌کند، قرارداد تجارتنی با این ابعاد با آمریکا منعقد می‌سازد. این‌ها همه برای عظمت ایران است.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قیل و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

حالا به فرودگاه می‌روم که شاهنشاه تشریف بیاورند. ورود تا حالا که سه ساعت تأخیر شده.

جمعه ۵۳/۱۲/۱۶

امروز صبح شاهنشاه ساعت ۲ صبح وارد شدند، به حمدالله بسیار سرحال و خوش و خرم. البته حق داشتند با این همه فتوحات خرم و خوشحال باشند. وقتی وارد شدند، از نخست وزیر سؤال کردند آخرین نطق مرا شنیدی؟ عرض کرد خیر، از حاضرین دیگر هم سؤال کردند، عرض کردند خیر (رئیس مجلس سنا و شورا و وزیر خارجه). خوشبختانه از من پرسیدند، چون من اتفاقاً شنیده بودم، یعنی وقتی به فرودگاه می‌رفتم، در اتومبیل گوش کردم. اما اگر عرض می‌کردم بلی، باعث خجلت دیگران می‌شد. من خودم هم حرفی نزنم. با آن که هوا سرد بود، مصاحبه نسبتاً طولانی با تلویزیون ایراد کردند. مختصری با نخست وزیر صحبت کردند. به من فرمودند ظهر بیا سلمانی در کاخ. ظهر من رفتم شرفیاب شدم. البته شاهنشاه هنوز خسته بودند. من هم خسته بودم، چون تا خوابیده بودم ساعت ۴ صبح شده بود و به عادت معهود ساعت هفت هم بیدار شده بودم. عرض کردم فکر نمی‌کنم در هیچ مسافرتی شاهنشاه این همه موفقیت داشته‌اید. فرمودند، همین طور است ولی خسته شدم. هیچ شی بیش از دو ساعت نخوابیدم، الان خودم را وزن کردم، در این سه روز سه کیلو لاغر شده‌ام. بعد هم آن قدر سیگار کشیده‌ام که تمام زبان و حلق من می‌سوزد (در صورتی که شاهنشاه بیش از دوسه سیگارت نمی‌کشند)، فرمودند، معمولاً ساعت ۵ صبح می‌خوابیدم، یعنی به رختخواب می‌رفتم و هفت و هفت و نیم هم بیدار می‌شدم، اما راضی هستم. اولاً کار اوپک پیش رفت، بعد

هم مشکل با عراقیها حل شد. این جا نکته جالبی فرمودند که برای تاریخ می‌نویسم. فرمودند از دو عمل پدرم قدری دل چرکین و متأسف بودم، یکی تمدید قرارداد نفت و دیگری مسئله شطّ العرب که در خانواده پهلوی ممکن بود روزی مورد ایراد باشد. گو این که شاید هیچ چاره و مفرّی نداشته. شکر می‌کنم خداوند را که مسئله نفت را که به طور اساسی حل کردم و شطّ العرب را هم حالا به هم زدم (مرز بودن ساحل ایران به جای خطّ تالوگ). گو این که عملاً حالا دوازده سال است که اعتنایی به قرارداد نکرده ایم (از هنگام نخست وزیری من). ولی میل نداشتم خود قرار داد هم باقی بماند و به حمدالله موفق شدم. عرض کردم خدا به شاهنشاه عمر بدهد که جز به عظمت ایران نظری ندارید و البتّه عظمت ایران بسته به پاکی و تزهت سلطنت آن دارد که شکر خدا را شاهنشاه از هر حیث تکمیل فرموده اید. بعدها ملت ایران خواهد فهمید، گو این که همین حالا هم فهمیده اند که وجود مقدّس شاه چه نعمتی برای آنهاست. فرمودند چه طور؟ عرض کردم استقبالی که از این حزب رستاخیز ملّی می‌شود، شاهی برای این مدّعاست. مدّتی درباره حزب صحبت فرمودند. عرض کردم مردم استقبال بی نظیری کرده اند ولی باید سردمدارهای سابق حزب ایران نوین این جا را رها کنند چون نه نام خوشی دارند و نه مردم از دست آنها دلخوشی دارند، از بس در پناه نام مبارک شاه خود را به مردم تحمیل کرده اند. با سکوت عرایض مرا تأیید می‌فرمودند و قرار شد که من مطالعه زیادی در این باره بکنم.

عرض کردم تکلیف کرده‌ها حالا چه می‌شود؟ فرمودند پیش از آن که تویایی، نصیری رئیس سازمان امنیّت را خواستم و به آنها اطلاع دادم که اگر می‌خواهید به ایران بیایید مهمان ما خواهید بود و با کمال میل و اشتیاق از شما پذیرایی می‌کنیم. عرض کردم مسئله خودمختاری و این ادّعاهای کرده‌ها چه می‌شود؟ فرمودند، هیچ. اینها که این قدر شکست می‌خورند و خودشان هم می‌دانند که اگر ما نبودیم در مقابل حرکت عمیق ارتش عراق ده روز هم نمی‌توانستند بایستند، می‌توانند چه حرفی بزنند؟ فرمودند، صدّام

حسین در ملاقات چهار ساعت و نیمی که با من داشت می گفت چندین دفعه ما به یک قدمی فتح و فیروزی رسیدیم ولی سربازها و توپهای اعلیحضرت نگذاشت که فتح و فیروزی را در آغوش گیریم. فرمودند، صدّام حسین به من گفت شما گل سرسبد جوانهای عراق را از دم تیغ بی دریغ خود گذرانید. در این صورت کردها که می دانند عاجزند، چه توقّعی می توانند داشته باشند؟ عرض کردم برای آینده حرف و ادّعای آنها را لازم نداریم؟ فرمودند البتّه قابل تأمل و مطالعه است، ولی من هیچ بعید نمی دانم که عراقیها که با ما در یچه ارتباطی بگشایند خودشان میل نداشته باشند به کلی از شرّ سیاستهای خارجی، به خصوص روسها، رهایی یابند. باید دید چه می شود. عرض کردم آخر پارسال تقریباً اتونومی [خودمختاری] به کردها می دادند، اعلیحضرت همایونی فرمودید قبول نکنید، آنها هم اطاعت کردند. فرمودند هم کردها و هم عراقیها می دانند که این یک ظاهر بیشتر نداشت و نظر عراق بر هم زدن اساس آن جا بود.

بعد کارهای جاری منجمله برنامه ها و محلّ پذیراییهای ملکه مادر انگلیس، پرنس برنهارد همسر ملکه هلند، ولیعهد اردن و رئیس جمهور افغانستان را به عرض رساندم. باز شاهنشاه از کسالت اسافل اعضاء شکایت داشتند.

از اخبار مهم جهان همین حلّ مسئله اختلاف بین ایران و عراق، بعد هم مسافرت کیسینجر به خاورمیانه است. مطلبی که مرا ناراحت [می] دارد پافشاری کیسینجر درباره کمیسیون انرژی در فرانسه است که حدّاقلّ قیمت نفت تعیین شود. یعنی حدودی برای آن، قبل از ملاقات بعدی در پاریس، بین اعضاء اوپک و کشورهای مصرف کننده و جهان سوم تعیین گردد. پدر سوخته عجیبی است. حالا چه جور شاهنشاه او را سر جایش بنشانند باید صبر کرد دید.

بعد از ظهر منزل ماندم. به کار کردن و راه رفتن و شنا کردن و بازی بانوهها گذراندم. الان از اخبار شنیدم کیسینجر سر راه خودش از لندن به مصر، سری هم به یونان زده است. واقعاً مرد که عجیبی است. باز الان از اخبار شنیدم که حلقه محاصره پنوم پنه وسیله

خمرهای سرخ تنگ تر شده و به زودی فرودگاه آن جاهم که فعلاً تنها راه ارتباط این شهر با خارج است زیر بمباردمان توپهای دورزن کمونیستها که از نیروهای دولتی به غنیمت گرفته اند قرار خواهد گرفت. پرزیدنت فورد هم به کنگره التماس کمک می کند، گوش شنوایی نیست. یا آمریکاییها از ویتنام و آسیای جنوب شرقی دست شسته اند، یا در خفا با خود کمونیستها (یعنی شاهزاده سیهانوک) بسته اند و کسی نمی داند. البته شاهزاده سیهانوک که نمی تواند کمونیست بشود!

صبح بریده چند روزنامه خارجی را به شاهنشاه نشان دادم که از سیستم یک حزبی ایران چندان بدی هم نگفته اند و حتی تعریف کرده اند. البته این همه پیشرفت در راه رفاه عمومی دیگر نمی تواند مورد ایراد باشد. ولی هرالد تریبیون نوشته است این هم یکی از پدیده های عجیب عصر حاضر است که پادشاهی رفورمهای سوسیالیستی در کشور خود انجام بدهد.

دوشنبه ۵۳/۱۲/۱۹

صبح پس از ملاقاتهای منزل شرفیاب شدم. کارهای جاری و دستخط به روساء کشورها زیاد بود، همه را به عرض رساندم، توشیح فرمودند. منجمله دستخط به رئیس جمهور زئیر (کنگو) که خیلی دوستانه بود (اورانیوم دارد!) و البته باید دوستانه باشد. راجع به عراق و کردها عرض کردم که رادیوهای عراقی که به ما فحش می دادند، باز کار را از سر گرفته اند. خیلی خیلی تعجب فرمودند. عرض کردم، موضوع دیگر هم این است که ممکن است روسها از طریق سوریه بخواهند کردها را تحت نفوذ خویش نگهدارند. فرمودند زور سوریها نمی رسد. عرض کردم به هر حال روزنامه های غربی و خود اکراد یک صدا می گویند ما آنها را به معامله گذاشته ایم. فرمودند تا ابد که نمی توانستیم آن جا ارتش نگه داریم و جنگ کنیم. عرض کردم به هر صورت موضوع شط العرب را که عملاً زیر پا گذاشته بودیم. شاید ممکن بود برای کردها بیشتر چانه زد،

چون گویا این ۴۸ ساعت اخیر به صورت بی‌رحمانه‌ای ارتش عراق آنها را می‌کوبد، با آن که دیروز عفو عمومی اعلام کرده اند. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.

قدری راجع به حزب عراقی کردم که به نظرم و به نظر مشاورین بسیار محدودی که در این زمینه اختیار کرده ام، این حزب نباید به صورت حزب واحد مسلط بر مردم، شیبه حزب کمونیست شوروی در بیاید. این مشارکت عموم مردم است. حال لازم نیست همه مردم که شرکت می‌کنند نظر سیاسی داشته باشند. کارگری که در خرید سهم کارخانه شریک است یک نوع مشارکت در کار و یک نوع منافع دارد و او هم باید به صورتی حق اظهار حیات در این چهار چوب بزرگ داشته باشد، نه این که سیستم [توتالیتیر] *totalitaire* برقرار شود. حزب باید ابعاد وسیعتری داشته باشد و اصولاً اطلاق حزب بر چنین تشکیلاتی صحیح نیست. اسم آن را باید جنبش ملی گذاشت. مدتی در این زمینه بحث شد و فکر می‌کنم شاهنشاه را قانع کردم. فرمودند، بگذار بعد از ظهر بینم نخست وزیر راجع به پیاده کردن تشکیلات چه فکری کرده تا بعد بازم باهم صحبت کنیم. عرض کردم بحثی که روشنفکران درباره آن می‌کنند همین است که این حزب حاکم نیست و جنبش ملی است.

نامه‌ای از سفیر آمریکا رسیده بود که می‌خواهند انفجارات اتمی هند را کنترل بکنند.^{۲۲۴} عرض کردم تعجب است که چنین مسئله را به این صورت می‌نویسند. شاهنشاه قدری خندیدند و فرمودند خوب به هر حال ما که در کلوب ضد انفجارات اتمی می‌باشیم. بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله جلسه ستاد مرکزی برگزاری جشنهای ۵۰ ساله سلطنت خاندان پهلوی را داشتم که نخست

۲۲۴- در این نامه سفیر آمریکا درخواست کرده برای برداشت نمونه در فضای نزدیک محل انفجار، برفراز آبهای بین المللی مجاور هند، به هواپیماهای تخصصی آمریکایی اجازه داده شود از فرودگاه بندر عباس به عنوان پایگاه استفاده کنند.

وزیر هم شرکت داشت، اما خیلی با پشم و پیل ریخته!
شب در منزل کار کردم. از اخبار مهم جهان همان فعالیتهای کیسینجر در مصر و اسرائیل و سوریه است. سری هم به ترکیه زده که آنها را وادارد در قبرس قدری با یونانیها راه بیایند، با کاری که کنگره آمریکا در مورد منع صدور اسلحه آمریکایی به ترکیه کرده است این کار را بسیار مشکل می بینم، مگر ترکها به زانو درآمده باشند.

سه شنبه ۵۳/۱۲/۲۰

صبح امروز اتفاق عجیبی افتاد که مدتی پیش خودم خندیدم و لازم است این جا بنویسم برای این که گرفتاریهای روزمره را بعد ها باز گو کند. منشی سفیر آمریکا پیام کیسینجر را به منزل آورد و مطابق معمول، منزل من پر از ارباب رجوع و به خصوص طبقه خودم یعنی لاشخورها بود. وقتی گفتند منشی سفیر نامه فوری آورده، او را به سالن خواستم و پذیرفتم. نامه را به دست من داد و چون کاملاً در محاصره ارباب رجوع بودم، فکرم نیز در محاصره آنها بود. وقتی که نامه را به دستم داد، من خودم را حاضر کرده بودم که آن یک دقیقه عرض خصوصی را هم در دنباله نامه بشنوم و وقتی گفت thank you and goodbye یگه خوردم که این چه کسی بود که یک دقیقه عرض خصوصی نداشت، شاید معجزه شده باشد! تازه به خودم آمدم و به پاکت سفیر نگاه کردم.

باری صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال نبودند، نفهمیدم چرا. فکر می کنم موضوع کردها و اتهامات نسبت به بی وفایی ما و رها کردن آنها، فکر شاهنشاه را به خود مشغول می داشت.

پیام کیسینجر را تقدیم کردم.^{۲۲۵} فرمودند جواب ندارد. عرض کردم همیشه که جواب مرحمت می فرمودید. فرمودند جواب مطالبی است که به سفیر آمریکا گفته ایم. شمه‌ای راجع به دانشگاه تهران عرض کردم که دوهزار نفر در حزب جدید اسم نوشته اند، کاملاً برخلاف انتظار بود. تلگراف علی امینی را که داوطلب عضویت حزب شده بود به عرض رساندم. فرمودند جواب بده از شما غیر از این انتظاری نبود، با آن که در فرمایشات روز اول گوشه‌هایی هم به او بود. عرض کردم ژان برنار، متخصص خون، ۱۹ مارس به تهران می آید که شاهنشاه را معاینه کند. الحمدلله حالتان که خوب است. فرمودند شکایتی ندارم ولی طحال در حال کوچک و بزرگ شدن هست و فرق چندانی نکرده. بعد مرخص شدم. فرماندار کل استرالیا رفت.^{۲۲۶}

بعد از ظهر جشن جاوید ارتش در پیشگاه شاهانه بود. شاهنشاه خواستند تفقدی به نخست وزیر بفرمایند. حالش آن قدر بد است که این اندازه تفقد ها علاج درد او نیست. پس از جشن در منزل کار کردم و شب جشن تولد دخترهایم بود منزل آنها رفتم.

...

چهارشنبه ۵۳/۱۲/۲۱

صبح شرفیاب شدم. امروز خوشبختانه شاهنشاه سر حال بودند. دیروز هم صبح وهم بعد از ظهر در مجلس جشن جاوید ناراحت بودند. امروز دستگیرم شد چرا. دیروز بعد از ظهر ملا مصطفی بارزانی کرد قرار بود شرفیاب شود. چون شاهنشاه فوق العاده آقا و بزرگوار است از رو در رو شدن با بارزانی ناراحت بود، در صورتی که اینها شکست می خوردند. در حقیقت ارتش ما آن جا می جنگید. یک صد عدد توپ دورزن (۳۷)

۲۲۵- نامه‌ی کیسینجر درباره‌ی توافق ایران و عراق به دنبال این یادداشت آمده است.

۲۲۶- فرماندار کل استرالیا به همراه همسرش به دعوت شاه سفر چهار روزه‌ای به ایران کرده بود.

SECRET

March 10, 1975

Your Imperial Majesty:

I very much appreciated receiving through Ambassador Helms your full report on the agreement you have reached with the Government of Iraq.

With respect to the Kurdish question, there is little I can add to what I have already said to you personally during our recent meeting. This is obviously a matter for Your Majesty to decide in the best interests of your nation. Our policy remains as always to support Iran as a close and staunch friend of the United States. I will of course follow with great interest the evolution of Iraqi-Iranian relations and of Iraqi policy in your area generally, and toward the Soviet Union in particular.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

SECRET

کیلومتر برد) و موشک ضد تانک و موشک ضد هواپیما را تمام افراد و افسران ما در آن جا اداره می کردند و حالا باید این مهمات را در آن جا آتش بزنیم، چون فرصت برگرداندن آن نیست. به علاوه کردها مکرر نوشته و تقاضای کمک کرده اند که داریم ازین می رویم. چه طور ممکن بود چنین جایی را نگاه داشت؟ البته دنیا از این ماجرا خبر ندارد و به این جهت به ما اتهام بی وفایی می زنند، به علاوه بر فرض کردستان مستقل می شد چه نفعی برای ما داشت؟ اگر ضرر قطعی نمی داشت!

باری تلگراف زیادی بود که باید شاهنشاه توشیح فرمایند. من جمله سه تلگراف به رئیس جمهور ترکیه و افغانستان و نخست وزیر پاکستان که حل قضیه عراق را خیلی عمیقاً تبریک داده بودند.

باز هم صحبت حزب شد. عرض کردم استقبال مردم عجیب است و نخست وزیر هم خیلی پکراست. فرمودند چرا؟ عرض کردم آخر ایران نوین (حزب اکثریت) ادعای اکثریت قاطع بین مردم ایران داشت و شاید هم حسابهای دیگر، کسی چه می داند. فرمودند، البته آدم باهوشی است و مطمئن هستم که می داند هیچ گهی نمی تواند بشود، ولی یک هزارم هم ممکن بود برای خودش خیالهایی پیرورانند. این اولین دفعه است که این فرمایش را از شاهنشاه می شنوم. حتی فرمودند در داخل این تشکیلات وسیع وقتی فراکسیونهای قوی بودند، البته می توانند با هم ائتلاف کرده دولت با اکثریتی درست کنند. ماشاءالله به تدبیر شاهنشاه.

قدری راجع به جشنهای پنجاه ساله صحبت کردم و نظرات شاهنشاه را در باره تاریخ آن جو یا شدم (یک سال تمام باید جشن برقرار باشد، چون برنامه های تعلیماتی و سیعی داریم) که یا از نوروز ۵۴ تا نوروز ۵۵ و یا از اول نوروز ۵۵ تا نوروز ۵۶، و بالأخره دومی را با دلائل من قبول فرمودند.

...

ناهار معاون رئیس جمهور کره شمالی مهمان شاهنشاه بود. من در مذاکرات پیش از

ناهار نبودم ولی سر ناهار بودم. صحبت از معادن زیادی که دارند می‌کرد. شاهنشاه هم از نقشه‌های عظیم آبادانی مملکت صحبت می‌فرمودند، منجمله این که با راکتورهای اتمی که می‌خریم، بعد از هشت سال ۱۲۵ میلیارد کیلووات ساعت برق خواهیم داشت. خیلی باعث تعجب او شده بود. بعد هم استدعای فقط هزار میلیون دلار وام داشت، آن هم خیلی فوری، که وضع باز پرداخت آن بعداً تعیین شود. شاهنشاه زیر چشم به من نگاه کردند و خندیدند.

بعد از ظهر من تمام کار کردم، منجمله سفیر فرانسه را پذیرفتم که از والا حضرت همایونی در تابستان امسال برای مسافرت به فرانسه دعوت می‌کرد. از سیاست شاهنشاه در عراق خیلی تعریف می‌کرد. کارهای تجارتي هم داشت، منجمله شرکت فرانسه [برای] electrification [برقی ساختن] راه آهن ایران.

پنجشنبه ۵۳/۱۲/۲۲

صبح ساعت ۸ سفیر آمریکا به دیدنم آمد و بامن صبحانه خورد. مسائل جزئی از قبیل شرفیابی هم شاگردی های شاهنشاه در [روزه] Le Rosey که در تهران اجتماع دارند (برادر سفیر هم جزء آنهاست)^{۲۲۷} و بعضی کارهای جاری و تجارتي گفت که به عرض برسانم. منجمله ساختن بندر نظامی چاه بهار را که وساطت کرده بود به یک شرکت آمریکایی Brown and Root به صورت cost plus داده شود. چون قیمت آن خیلی گران می‌شده، شاهنشاه امر فرموده بودند به مناقصه برود. دلیلش را پرسید، به او گفتم. قدری راجع به کردستان صحبت کرد که برای شاهنشاه موفقیتی بزرگ بود ولی حالا وضع کردها چه می‌شود؟ البته حمله بی‌رحمانه عراقیها باعث کسالت شاهنشاه می‌شود. گفتم البته می‌شود ولی چه می‌شد کرد؟ الان بیش از یک سال است که دیگر اینها تاب

۲۲۷- هلمز و برادرش، هر دو در روزه دوره‌ی دبیرستان را به پایان رسانده بودند.

مقاومت نداشتند، فقط ما آنها را حفظ می کردیم. دیگر دلیل ندارد که ما این همه خرج جنگ بکنیم و مهاجرین آنها را هم با این مخارج هنگفت حفظ بکنیم (فعلاً سیصد هزار نفر هستند). گفتم این مسائل را دنیا خبر ندارد به ما ایراد می کنند. ولی مسخره است. اما چون ما توضیحی نمی توانیم بدهیم، سکوت می کنیم. گفتم این سختگیری برای خود عراقیها هم بد است. گفتم این دیگر چاره ندارد، شاید نتیجه آن بشود که کردها به صورت گریلا و به طور پراکنده باعث آزار آنها بشوند. باز هم به ما مربوط نخواهد بود. شاید هم حالا عده بیشتری فرار بکنند باینکه البته در ایران جذب خواهند شد. در مورد حزب گفتگو کرد. گفتم لابد شنیده‌ای که مردم باچه ولعی اسم نویسی می کنند. گفت، آری، راستی علت چیست؟ گفتم بدیهی است نام شاهنشاه اثر معجزه آسا دارد، به علاوه سابق مردم بلا تکلیف بودند. آنها که به حزب اقلیت می رفتند که در حقیقت خودکشی سیاسی می کردند و در حزب دولتی هم جز نفع پرستان معمولاً کسی نمی رود. حالا وضع عوض شد همه در زیر یک پرچم هستند و ضمناً آزادی عقاید خودشان را دارند. البته که به چنین حزبی استقبال می کنند. گفت بعضی مردم می گویند این کار به ضرر هویدا بود، بعضی می گویند به نفع تو بود، بعضی می گویند به نفع شریف امامی و از این حرفها ست. گفتم مردم هزار جور حرف می زنند. هر کسی مطلب را به نفع خویش تعبیر می کند. به خصوص آنها که با شما سرو کار دارند، تمام مردمانی مغرض هستند و شما هم از طرف دیگر مردمان بسیار naive [ساده ای] هستید، در صورتی که نباید به این حرفها گوش بدهید. این اصلاً موضوع شخصیات و خصوصیات نیست. حالا خواهی دید که انتخاب رئیس دفتر سیاسی و دفتر اجرایی طوری خواهد بود که هیچ کس انتظار آن را نمی کشد، به کلی از طبقه جوان خواهد بود. از من پرسید نمی دانی کیست؟ گفتم، نمی دانم و اگر هم می دانستم نمی توانستم به شما بگویم.

بعد شرفیاب شدم. مطالب سفیر فرانسه و سفیر آمریکا را به عرض رساندم و فرمودند جواب سفیر آمریکا را بسیار خوب دادی. اینها هنوز نمی توانند اوضاع ایران را بفهمند

که مثلاً وضع مرا و حزبی که تأسیس می‌کنم، با احزاب معمولی مقایسه می‌کنند و تازه می‌پرسند چه طور آن احزاب همپایه این یکی نبودند؟ فرمودند، گاهی اوقات اینها احساس وجود ما را می‌کنند، مثلاً روزی که برای ادای سوگند به مجلس می‌رفتم مردم چه کردند، در آزادی آذربایجان، در انداختن مصدق و در ششم بهمن ۱۳۴۱. ولی باز هم از خاطرشان می‌رود. عیب کار آمریکاییها این است که دستگاه ندارند که سوابق را به خاطر داشته باشند. بعد کارهای جاری را عرض کردم مرخص شدم.

دوباره سر ناهار رفتم که وزیر خارجه ترکیه شرفیاب بود. او ساعت ۱۲ شرفیاب شده بود ولی من در مذاکرات نبودم. سر ناهار صحبت‌های مهم پیش آمد، از جمله وضع ایران را در قبال افغانستان و هند و پاکستان، شاهنشاه به دقت تشریح فرمودند. فرمودند، به پاکستانیها گفته ام که من هرگز نمی‌خواهم شما با هند درگیری نظامی پیدا کنید، چون هم خود شکست می‌خورید و هم ما را به دردسر می‌اندازید. به هند گفته ام شما هم اگر به پاکستان حمله بکنید به هر حال ما نمی‌توانیم بی طرف بمانیم و شما طرفی از حمله به پاکستان نمی‌بینید، به علاوه وسعت خاک با این بدبختی که دارید به چه درد شما می‌خورد؟ اما از همه مضحکتر وضع افغانستان است که حالا مسئله بلوچستان را هم ضمیمه پختونستان کرده و موضوع خالی از غرابت نیست. وقتی هم که از آنها می‌پرسیم که این دیگر چه حرفی است، می‌گویند منظور بلوچستان پاکستان است. تازه آن برای چه؟ جز این که به تحریک روسها و هند این کار را می‌کنند. بیچاره‌ها نمی‌دانند که بر فرض موفق شوند بلوچستان را از دست پاکستان دریاورند و یک دفعه دسترسی به دریای آزاد پیدا کنند، خودشان اولین طعمه روسها خواهند بود، چون آن وقت اشغال یا تحت نفوذ گرفتن شدید افغانستان به هر قیمتی برای روسها ارزش دارد. وزیر خارجه ترکیه از این بیانات شاهنشاه خیلی دچار حیرت شده بود و شاهنشاه هم خیلی outspoken [صریح] بودند که مایه تعجب من هم شد. بعضی صحبتها از ترائزیت ایران و تعمیر راههای ترکیه و راه آهن ها و از این قبیل شد که من این جا نمی‌نویسم. فقط

شاهنشاه فرمودند این که علاقه داریم راههای شما درست شود، برای این است که در خاتمه برنامه ششم ما تقریباً ۴۰ میلیارد دلار واردات خواهیم داشت... در مورد قوای نظامی و این که ما ۸۰ هواپیمای F-14 خریده ایم در صورتی که خود آمریکا فقط ۳۰۰ عدد دارد، صحبت شد. شاهنشاه فرمودند من ناچارم خودم را قوی کنم چون در خلیج فارس و اقیانوس هند مسئولیت دارم.

شنبه ۵۳/۱۲/۲۴

صبح زود با هلیکوپتر به آرامگاه شاهنشاه فقید رفتم و به مناسبت سالروز تولد شاهنشاه فقید ادای احترام کردم. برگشتم، سر صبحانه شاهنشاه رفتم و عرایض فوری اداری را به عرض مبارک رساندم. بعد شاهنشاه به تصفیه خانه جدید ۲۰۰،۰۰۰ بشکه در روز تهران، برای افتتاح تشریف بردند.^{۲۲۸} من اجازه گرفتم نرفتم و به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه که مراجعت فرمودند، وزیر خارجه الجزایر و عراق و وزیر خارجه خود ما شرفیاب شدند. یک ساعت و نیم شرفیاب بودند. بعد سر ناهار تشریف آوردند که من افتخار حضور داشتم. مسائل مختلفی صحبت می شد. فقط دو مسئله اهمیت داشت یکی این که وزیر خارجه عراق از شاهنشاه پرسید به نظر مبارک کیسینجر می خواهد قیمت نفت را پایین بیاورد و یا ثابت بکند؟ شاهنشاه فرمودند، به نظر من می خواهد قیمت نفت را ثابت بکند به طوری که تولید نفت از وسائل دیگر بعد ها برای آمریکا تنها صرف داشته باشد و هم بعد ها از [دامپینگ] dumping کشورهای نفتی، سرمایه گذاری های آمریکایی نترسند. مسئله دیگر قابل اهمیت باز هم مسئله افغانستان و بلوچستان و هند و پاکستان مطرح شد که شاهنشاه همان فرمایشات روز چهارشنبه گذشته که به وزیر

۲۲۸- در حقیقت ظرفیت پالایشگاه موجود تهران دو برابر شد و از ۱۱۰،۰۰۰ بشکه به ۲۲۰،۰۰۰ بشکه در

خارج تر که فرمودند، تقریباً تکرار کردند. مضافاً به این که هند هیچ وقت نخواهد توانست روح اسلام را از بین ببرد. بر فرض که پاکستان را شکست بدهد، آن وقت مسلمانها به صورت گریلا به کوهها پناهنده می شوند و کمک چین کمونیست را هم پشت سر خود خواهند داشت.

...

سر شام رفتم، مطلب مهمی نبود. شاهنشاه اخلاق و روحیات لیدرهای خاور میانه را تشریح می فرمودند. از بومدین و سادات خیلی تعریف کردند که مردمان متعادلی هستند.

...

یکشنبه ۵۳/۱۲/۲۵

صبح شرفیاب شدم. مقداری کارهای جاری را عرض کردم، منجمله جواب شاهنشاه به پیامهای تبریک سادات رئیس جمهور مصر و ملک حسن پادشاه مغرب، در مورد توافق با عراق، که توشیح فرمودند.

پیامی از کیسینجر رسیده بود.^{۲۲۹} فرمودند، جواب بدهید و بگویید امیدوارم موفق باشید، چون توفیق شما به صلح و ثبات این منطقه از دنیا بسیار کمک خواهد کرد. فرمودند، ضمناً به سفیر آمریکا بگو که چرا این قدر [ساده] naive هستید؟ شنیده ام برو بچه های سفارت شما همه جا می گویند در ایران دموکراسی مرد. چه طور تا حالا که همین بچه ها و روزنامه های شما می گفتند دو حزب موجود یکی حزب [بله بله قربان] yes yes و دیگری حزب [البته قربان] of course است، دموکراسی زنده بود و حالا دموکراسی مرد؟ بعد هم شنیده ام بعضی برو بچه های شما می گویند که چون هویدا خیلی populaire [وجیه المله] شده بود، ما حزب جدید را پیشنهاد کردیم. این چه مزخرفاتی

۲۲۹- پیام کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است.

مزخرفاتی است؟ مگر در کار مملکت داری این حرفهای خصوصی و شخصی ممکن است ارزش داشته باشد؟ عرض کردم، اطاعت می‌کنم، ولی عیب سفارت آمریکا در این است که انسان هیچ وقت نمی‌داند رئیس کیست. یک جنگل مولایی است که هر چرخش به یک طرف می‌چرخد. خندیدند، فرمودند متأسفانه همین طور است. فرمودند، به انگلیسها هم بگو که تانکهای چیفتن شما معیوب هستند. این سفارش عمده‌ای که می‌خواهیم بعد از این به شما بدهیم، اگر به همین بدی باشد که اصولاً خطرناک است. توپهای این تانک مهمات کم دارد، چرا مهمات به ما نمی‌دهید؟ ما که پولش را نقد می‌دهیم. به علاوه قیمت تمام اسلحه‌ای که به ما پیشنهاد کرده‌اید از سال گذشته ۲۰۰٪ اضافه شده است.

بعد من عرض کردم سفیر شوروی هم استدعا دارد در ایام عید در کیش شرفیاب شود، زنش را هم بیاورد که به قول خودش این بهشت ایران را ببیند و کسب اجازه می‌کند که دو شب مهمان غلام در آن جا باشد. فرمودند، اگر حوصله پذیرایی از او داری، بگو بیاید. عرض کردم، می‌خواهد زن دوم خود را هم بیاورد. فرمودند دیگر زن دوم او کیست؟ عرض کردم مترجمش! فرمودند، یعنی پّای خودش را. عرض کردم، البته. فرمودند مانع ندارد.

بعضی کارهای خانوادگی بود عرض کردم.

...

من بعد از ظهر در جلسه [هیئت امنای] بنیاد [فرهنگ] ایران، حضور علیاحضرت شهبانو بودم. دکتر [پرویز] خانلری، دوست عزیزم، کارهای مهمی در ترجمه و تألیف و تدوین کتب مختلفه کرده است و در این ده سالی که این بنیاد به وجود آمده، موفقیت‌های بزرگ داشته است.

...

SECRET

March 15, 1975

Your Imperial Majesty:

I would like to bring you up to date on the status of my current negotiating effort in the Middle East, knowing of your deep interest in the progress toward peace in the area.

My current mission is still in its initial phase. I have made two visits each to Aswan and Jerusalem, to elicit ideas and to try to bring both sides towards a common perception of the nature and scope of a new agreement. Both sides have been brought to the point of detailed discussions of the issues of (A) the extent of a possible further Israeli withdrawal in the Sinai, and (B) other concrete points in an agreement which could constitute further progress towards peace.

Today I am making a second visit to Damascus to discuss with President Asad the overall situation and also how negotiations can be advanced on the Syrian-Israeli front as well. The United States is willing and prepared to promote further progress on this front, in spite of the evident difficulty this will involve. I will also be visiting Amman today to consult closely with King Hussein.

My talks so far in Aswan and Jerusalem indicate a recognition on both sides that a further step in the

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

SECRET

SECRET

Sinai is desirable and important. Now that the preliminary exchanges have begun to clarify what kind of agreement is possible, both sides are at the point of making the fundamental decision of whether to proceed in the light of what is attainable. The Israeli Cabinet will meet Sunday morning. I shall return to Israel Sunday evening to resume my discussions.

I know that Your Imperial Majesty shares our hope that progress towards peace in the area can be achieved. Its importance is obvious. I will keep Your Imperial Majesty informed of further developments.

With high esteem and best regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

SECRET

دوشنبه ۵۳/۱۲/۲۶

صبح زود جلسه‌ای با روسای دانشگاه‌های تهران، آریامهر و ملی ... داشتم که در خصوص وضع آنها در قبال رستاخیز ملی گفتگو کنیم. مذاکرات مفصل انجام شد، آن چه مسلم است همه دانشگاهیان (کادر آموزشی) استقبال شایانی کرده‌اند و فعلاً مهم آن است که ببینند در مرکز حزب رستاخیز چه اشخاصی امور را در دست می‌گیرند. همان طبقه فاسد حزب ایران نوین (به علت دیر کَلّی هویدا) خواهند بود یا اشخاص خوشنام دیگر. صحبت از ورود دانشجویان به حزب شد که باز هم نسبتاً با استقبال رو به رو شده و جای تعجب دارد. اما باید دید که مصلحت هست که در داخل دانشگاه از طرف دانشگاهیان، دانشجویان تشویق به ورود در حزب بشوند یا این که این امر باعث لوس و نتر شدن آنها خواهد شد؟ همین الآن دانشجویان لوس و نتر شده‌اند. پول مفت می‌گیرند (هر دانشجو در ماه حدود ششصد تومان) و فحش مفت هم به ما می‌دهند. مطلب دیگری که صحبت شد این بود که آیا عناصر نامطلوب را بین کادر آموزشی باید اخراج کرد یا به صورت دوستانه و محبت آمیز عذر آنها را خواست؟ به هر حال مطلب یکی است ولی همان صورت بنشین یا بتمرگ یا بفرماید را دارد که البته شق آخر بهتر است. چون مقامات انتظامی خیلی فشار می‌آورند و روسای دانشگاه‌ها هم بیچاره‌ها خیلی وحشت دارند که چه بکنند، دست به دامن شدند که فکری برای آنها بکنیم، چون چنین کاری به صورت بتمرگ باعث ناراحتی کادر صحیح العمل هم می‌شود و صحیح نیست. قرار شد من به عرض شاهنشاه برسانم. این جلسه دو ساعت طول کشید.

بعد من شرفیاب شدم. مطالب را عرض کردم. فرمودند البته باید کادر صحیح با حسن شهرت حزبی در رأس امور دانشگاهی قرار بدهیم که عناصر جدید خواهند بود. دانشجویان هم در خارج دانشگاه در مناطق خودشان مثل عضو معمولی وارد حزب شوند. اخراج استادان نامطلوب هم البته با احترام بهتر است (من صد در صد توفیق پیدا کردم).

کارهای جاری منجمله آمدن کیسینجر به کیش را عرض کردم که ممکن است استدعا بکند بیاید. فرمودند چه مانع دارد؟ چند تلگراف خارجی منجمله تلگرافاتی که رئیس جمهور بنگلادش (مجیب الرحمن) و رئیس جمهور کره شمالی (کیم ایل سونگ کمونیست) برای تبریک حل اختلافات با عراق عرض کرده بودند توشیح فرمودند. راجع به تلگراف کیم ایل سونگ خیلی خندیدند که حل اختلاف دو کشور اسلامی را تبریک گفته بود. همچنین از بارتدگی جنوب، شاهنشاه راضی بودند و بسیار خوشحال. فرمودند، فردا علیاحضرت شهبانو به مشهد مشرف می‌شوند، چه کنیم؟ عرض کردم، چه عرض کنم؟ فرمودند، چه طور چه عرض کنم؟ عرض کردم آخر هیچ پیش بینی نشده بود. فرمودند، برو پیش بینی کن!

بعد مرخص شدم به کارهای جاری رسیدم.

یک بعد از ظهر به کلوب شاهنشاهی رفتم قدری به [بشقابک] clay pigeon تیراندازی کردم، بد نبود.

بعد از ظهر تمام کار کردم، منجمله در جلسه شورای عالی شیرو خورشید سرخ شرکت کردم. هویدا نخست وزیر را دیدم، عجیب به هم ریخته و مفلوک. دیدم تیر شاهنشاه خیلی کاری واقع شده. در دلم این شعر را خواندم:

گر خرابم کنی ای عشق چنان کن باری
که نشاید دگر منت تعمیر کشید

دیدم ریش نتراشیده و بسیار متفکر است. تعجب کردم که چه طور انسان ممکن است بسا یک مویز گرمی بکند و با یک غوره سردی!

بعد در شورای عالی انجمن سلطنتی پرورش اسب که نایب رئیس والاحضرت همایونی هشتم شرکت کردم.

سه شنبه ۵۳/۱۲/۲۷

صبح شرفیاب شدم. عرض کردم بارندگی جنوب خیلی مفصل نبوده، سه چهار ساعتی بیشتر نبوده، ولی به هر صورت باز هم خوب بود. با افسوس فرمودند، البته از هیچ چیز بهتر است، اما بیرجند شما که دارد باتلاق می‌شود. عرض کردم به زیادی پارسال نیست ولی مرتب و خوب آمده. نطق نوروزی را که از رادیو تلویزیون ایراد خواهند فرمود تقدیم کردم. ملاحظه کرده، فرمودند دو مطلب را یادداشت و اصلاح کن. یکی این که کمی، یا خیلی کم، به مسئله عراق بیشتر اهمیت داده شود، دیگر آن که مبالغ هنگفتی که برای بهداشت مجانی، تحصیل مجانی و کمک هزینه به لوازم اولیه زندگی که دولت خرج می‌کند به حساب گذاشته شود. جواب نطق شیخ السّفراء را هم در نوروز عرض کردم، تصویب فرمودند. ... گزارش فلاح را ملاحظه فرمودند.^{۲۳۰}

بعد من مرخص شدم. به کارهای جاری رسیدم. من جمله دیر کلّ پیمان سنتو، الکن، را که چندین دفعه وزیر خارجه ترکیه بود پذیرفتم. بسیار شخص واردی است. یک ساعتی صحبت کردیم. راجع به افغانستان او هنوز امیدوار است که بعد از داوود خان ممکن است به دست کمونیستها نیفتد (البته ترکها در آن جا ریشه دارند چون رژیمهای قبل افغانستان همیشه بر علیه ما در امور نظامی به ترکها تکیه می‌کردند. همین داوود خان وقتی که صدر اعظم محمد ظاهر شده بود کار ترکها را قطع کرد و به شوروی متمایل شد).

سفر شیلی را پذیرفتم که از طرف رئیس جمهور به اصرار شاهنشاه را دعوت می‌کرد حالا که شاهنشاه به ونزوئلا و برزیل و آمریکا تشریف می‌برند به شیلی هم تشریف بیاورند. به او گفتم وقتشان در این سفر پر است، نخواهد شد.

بعد از ظهر تمام در منزل کار کردم. فقط سری به بیمارستان به غفاری داماد خودم زدم

۲۳۰- گزارش دکتر رضا فلاح و چند برگ همراه این گزارش، به دنبال این یادداشت آمده است.

که به علت دیسک بستری است. شب هم تمام کار کردم، حالا نصف شب است.

...

خوشبختانه الساعه خیر رسید از بعد از ظهر در فارس و بنادر باران خوبی می بارد. چون می دانستم هنوز شاهنشاه نخواییده اند، تلفن عرض کردم، خیلی خوشحال شدند.

چهارشنبه ۵۳/۱۲/۲۸

صبح سه سفیر اعتبارنامه تقدیم کردند به این جهت من خیلی به اختصار شرفیاب شدم و فقط دستخطهای توشیحی را تقدیم کردم.

...

بعد به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه خیلی کار داشتند چون یک ساعت و نیم با بی بی سی. و دو ساعت با تلویزیون آلمان مصاحبه فرمودند. البته فوق العاده خسته کننده است.

سر شام رفتم. مطلب مهمی نبود، تمام به شوخی و حکایت گذشت. من جمله راجع به شوخیهای اخیر که فرانسوی ها در باره شاهنشاه در آورده اند، علیاحضرت حکایتی فرمودند که بد نیست بنویسم:

Il y a une ressemblance entre le Chah d'Iran et le toreau. Tous les deux entrent dans l'arène (la reine) avec la queue en l'air!

پنجشنبه ۵۳/۱۲/۲۹^{۲۳۱}

صبح ساعت ۷/۳۰ سفیر آمریکا را برای صبحانه مهمان کردم که او امر شاهنشاه را به او ابلاغ کنم. گفتم می دانستم شما خیلی naïve [ساده] هستید، ولی نمی دانستم این اندازه. شنیده ام اعضای سفارت شما می گویند دموکراسی در ایران مرد، یا شاید بعضی از

۲۳۱- در دست نویس علم به اشتباه پنجشنبه ۵۳/۱۲/۳۰ نوشته شده است.

شرکت ملی نفت ایران

محرره

جناب آقای علم
طین اداره مطبع و گمانه در طی وزارت خیر این پند به نفع در وضع
ز طین کشف شده در ریای شمال در وضع سهام شرکت BP نزد بانک
انگلیس در تعدادت نیرد با آقایان:

Eric Varley, Secretary of State for Energy
Lord Balogh, Minister " " " "

Sir Jack Rampun, Permanent Secretary

و لارتنین اینها در روزنامه کرده قراردادت در هر دو دوره زمانی با این
انگلیس نظر به داشته - همه در بطور پیاره از نکات در مورد سهام

BP صمیمیت

Lord Rothschild که بسیار با محبت در روزنامه کرده اخبار بسیار در

بعد از در خفا هم در مورد بازار مشترک خیر این روزنامه اشغال سهام از طرف صمیم

با عدول داشت

Jacob Rothschild نامه را در طرف شماره ۱۰ را در یک مرتبه

دیده شده با اینها فزوده که در این نکات در روزنامه اشغال سهام از طرف با عدول

به تمام کار کب اجاره شرفیه را بر عرض و صمیمیت جناب در این اداره در روزنامه در

در روزنامه
۵۳/۱۱۲/۲۶

B.P.

R.F. expressed to the two Energy Ministers the interest of Iran in acquiring the block of B.P. shares purchased by the Bank of England from Burmah Oil Company.

R.F. pointed out that:-

1. Presently B.P. obtains large supplies from Iran which remain B.P.'s largest crude oil base,
2. Historically B.P. owned a large part of the natural resource of Iran,
3. Financially a large Iranian ownership would simplify many problems which now confront B.P.,
4. Strategically it should be to B.P.'s advantage to seek this association.

The logic of the proposal ("Iranian-Anglo" following "Anglo-Iranian") did not escape the Ministers. Their response was guarded because the Government has a delicate political problem. The Labour Party's Left is clamouring for full Government control of B.P. This is opposed by Wilson and the majority of the Cabinet including the Energy Minister. The City is protesting the purchase of Burmah's share at sharply depressed prices and asks for a readjustment. At this time the Government is trying to avoid a confrontation on either issue. Consequently we were told that nothing should be done for some time.

It is suggested that the matter be kept alive. There is German competition sponsored by official Bonn. Psychologically any sale abroad might meet opposition. Choosing between Iran and Germany most people consider Iran politically and economically preferable. The only exception is B.P. Management who probably would prefer Germany.

B.P. Management want a sale of the stock to the public in Britain and U.S.A. Such a transaction is impossible under existing market conditions.

A complicating but favourable factor is possible American pressure for a sale because of the large interests of B.P. in Alaska.

The question of sale or no sale of the Burmah block may become a symbol of the contest between the moderate and the radical socialist course in British politics. It is important to stay in touch with developments. From an economic point of view B.P. is a very desirable investment.

inter office memo

to..... MdeC

date..... 4 M.....

from..... NCJR

subject..... NIOC

(6)

I feel it would be useful if you perhaps showed Dr. Fallah Robert Armstrong's letter to me which demonstrates that the draft which I have used in my letter was, in fact, prepared from 10 Downing Street.

/mm

CONFIDENTIAL



10 DOWNING STREET

From the Principal Private Secretary

28 February 1975

PERSONAL

Dear Jacob,

I promised to suggest to you some words in which you might report to Dr. Fallah the result of your conversation with the Prime Minister on Wednesday evening.

I enclose something which I hope will serve as a basis for you to modify however you see fit.

Yours sincerely

Robert Armstrong

The Hon. Jacob Rothschild.

New Court
St Swithin's Lane
London EC4P 4DU

Telephone 01-628 4356
Cables Rothschild London EC4
Telex 888031

4th March, 1975

Strictly Private & Confidential

Dear Dr. Fallah,

This letter is to let you know that I met with the Prime Minister on Wednesday, 26th February and we had a long and friendly discussion as a result of which I am able to write to you as follows.

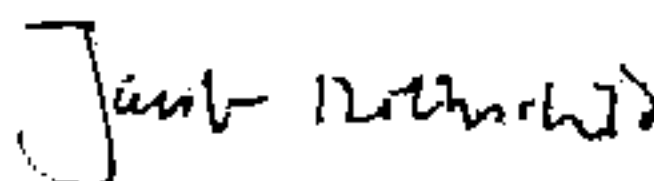
The Prime Minister obviously had not had an opportunity of discussing the proposition with his colleagues and will now do so. He did not commit himself, but he told me that he warmly welcomed the initiative and the interest in Britain which lay behind it. He was clearly interested in the proposition and receptive to my account of the advantages to HMG.

The Prime Minister spoke with great respect and personal warmth of His Imperial Majesty and of his achievements for the people of Iran, and he recalled with obvious pleasure his meetings with him. You should know that he expressed more than formal interest in the idea of paying an official visit to your country, perhaps even later on this year.

I would be grateful if the contents of this letter could perhaps be made known to His Imperial Majesty.

I will, of course, be in touch with you as soon as there are any further developments.

Yours sincerely,



Jacob Rothschild

Dr. Reza Fallah,
National Iranian Oil Company,
P.O. Box 1863,
Takhte Jamshid Avenue,
TEHRAN

/mm

I called on the Prime Minister on 26 February, and had an opportunity of describing the BP shareholding proposition to him. He obviously had not had an opportunity of discussing it with his colleagues; and will now do so. He did not commit himself, but he told me that he warmly welcomed the initiative, and the interest in Britain which lay behind it. He was clearly interested in the proposition and receptive to my account of the advantages to HMG. I will report when I hear further.

The Prime Minister spoke with great respect and personal warmth of His Imperial Majesty, and of his achievements for the people of Iran, and he recalled with obvious pleasure his meetings with him. You should know that he expressed more than formal interest in the idea of paying an official visit to your country, perhaps even later on this year.

آمریکاییهای مقیم تهران، نه سفارت، این حرفها را می‌زنند. بعد هم گفته اند چون هویدا خیلی populaire [وجه المله] شده بود، شاهنشاه زیر آتش را کشیدند. جای تعجب است. شما که خودتان می‌گفتید دو حزب ما یکی حزب yes و دیگری of course است (یعنی معنی ندارد). چه طور یک دفعه این دموکراسی غیر موجود (به نظر شما) مرد؟ گفت به هیچ وجه من از این مطالب خبری ندارم و هر کس به شما گزارش داده، دروغ است. ولی البته سیستم یک حزبی را انسان نمی‌تواند به این آسانها در خارج توجیه کند. گفتم البته، ولی این را باید در نظر داشته باشید که مطلقاً سیستم دموکراسی غربی را ما نمی‌توانیم این جا پیاده کنیم. بعد هم این حزب نیست، این یک رستاخیز است که عموم مردم در آن شریکتند و حق همه جور حرف زدن و آزادی در چهار چوب آن دارند، بدون آن که از طرف حزب اکثریت تکفیر شوند. در حقیقت آزادی بیشتری حالا برقرار شده است. گفت شاید این طور باشد. گفتم همین طور است و من باید سر فرصت شما را [روشن] بکنم. بعد به اوضاع آمریکا اشاره کردم. به او گفتم آیا این هم وضع مملکت می‌شود که سنا که یک ارگان legislatif [قانون گذاری] است، در کارهای اجرایی executif [قوه مجریه] مداخله کند؟ بینید بدبخت کیسینجر و فورد را به چه روز انداخته اند. این را در اصطلاح ما خر تو خر می‌گویند (به فارسی گفتم). گفت چه معنی می‌دهد گفتم donkey into donkey گفت واقعاً اصطلاح قشنگی است. گفتم به این صورت شما به سیستمهای ما ایراد دارید که چه بشود؟ (البته من می‌دانم که فعلاً کون آنها از چیز دیگری می‌سوزد ولی نمی‌توانند بگویند. یعنی خیال می‌کردند یک حزبی به صورت یک ارگان منظم تحت نفوذ آنها اگر نباشد، لااقل به صورت یک ارگان مستقل در قبال دستگاه سلطنت ممکن است روزی به درد آنها بخورد). گفتم کیسینجر هم ممکن است به ایران بیاید. گفت ما هم خبری داریم ولی قطعی نیست. بعد مقداری کارهای تجارتي داشت که گفت.

بعد که رفت، من باز گرفتار لاشخورهای دیگر شدم و به هر صورت سر ساعت به شرفیابی رسیدم. جریان را عرض کردم. شاهنشاه خیلی عمیقاً خندیدند. فرمودند در قصیه کردها روزنامه‌های آنها (یعنی آمریکا بیهوا و به طور کلی غرب) خیلی به ما آزار رساندند و ما را به بی وفایی متهم کردند و ما هم متأسفانه به علل سیاسی و فنی نمی‌توانیم توضیحی به دنیا بدهیم. عرض کردم اهمیتی ندارد. مگر خود اینها که ویتنامیها و کامبوجیها را به گاییدن داده اند، چه جوابی دارند که به دنیا بدهند؟

بعد گزارشاتی که رئیس ساواک فرستاده بود (چون خودش مریض است) عرض کردم و تمام تقاضای کردها بود که ضرب الاجل انتقال کردهای عراق به ایران، یا برعکس، تمدید شود. چون اینها با زن و بچه حرکت می‌کنند و در این فرصت کوتاه نمی‌توانند به ایران برسند. ملا مصطفی پازرانی سخت نگران اقوام و دوستان خودش می‌باشد. فرمودند بگویند جنگجویان زودتر بیایند. عراقیها به زن و بچه آنها که نمی‌توانند کار داشته باشند. عرض کردم این فرمایش صحیح است ولی به کردها نمی‌توان این مطلب را حالی کرد. حتی نمی‌توان عنوان کرد که زن و بچه خود را رها کن. فرمودند، آخر آنها را می‌توان زیر حمایت صلیب سرخ بین المللی قرار داد و این کار را می‌کنم. عرض کردم با وصف این غیر ممکن است که چنین عنوانی به‌گردد. فرمودند به هر حال تنها راه همین است و دیگر زیر توافق فعلی نمی‌توان زد. هم چنین صورت اسلحه‌های ما را که عقب نشینی می‌کنند ساواک داده بود که ملاحظه فرمودند: توپهای دور زن و بازو کا و توپهای معمولی و مین و غیره. یک مقداری هم باید در محل منفجر بشود.

بعد مرخص شدم. به کارهای جاری رسیدم که بسیار زیاد بود. یک و نیم بعد از ظهر در کلوب شاهنشاهی قدری تیر اندازی کردم. بعد به خانه آمدم، ناهار خوردم و بعد از ظهر نیز تمام کار کردم.

... حالا هم ساعت دو صبح است که هنوز مشغول کار هستم